

سیاست فروش بازرگانی و توسعه



مؤسسه مطالعات فروش بازاریابی و توسعه

سیاست پژوهش بازرگانی و توسعه

فصلنامه اقتصادی، صنعتی و تجاری / شماره سوم / پاییز و زمستان ۱۴۰۱

مدیر مسئول: احمد تشکینی / سردبیر: امین مالکی

شورای سیاست‌گذاری:

احمد تشکینی، رئیس موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی / علیرضا شاه‌میرزایی، معاون تجارت و خدمات / محمدمجید فولادگر، معاون هماهنگی و محیط کسب و کار وزارت صنعت، معدن و تجارت / رضا محتشمی‌پور، معاون امور معادن و فراوری مواد وزارت صنعت، معدن و تجارت / محمد مهدی برادران خلخال، معاون صنایع عمومی وزارت صنعت، معدن و تجارت / مهدی ضیغمی، معاون وزیر و رئیس کل سازمان توسعه تجارت / علی نبوی، معاون وزیر و رئیس سازمان گسترش و توسعه صنایع ایران / محمدرضا موقوف‌نیا، معاون وزیر و رئیس هیات عامل سازمان توسعه و توسعه نوآوری معادن و صنایع معدنی ایران / فرشاد مقیمی، معاون وزیر و رئیس هیات مدیره و مدیرعامل سازمان صنایع کوچک و شهرکهای صنعتی ایران / حسین فرهیدزاده، معاون وزیر و رئیس هیات مدیره و مدیرعامل سازمان حمایت مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان / مهدی غضنفری، رئیس صندوق توسعه ملی / محمد شیریحیان، معاون اقتصادی بانک مرکزی / سید علی روحانی، معاون امور اقتصادی وزارت اقتصاد / یحیی آل اسحاق، رئیس اتاق مشترک ایران و عراق / مجید عشقی، رئیس سازمان بورس و اوراق بهادار / سیدجواد جهرمی، مدیرعامل بورس کالای ایران / سید مهدی نیازی، معاون تولیدی، فنی و زیربنایی سازمان برنامه و بودجه کشور / سید امیر برهانی، مدیر عامل و رئیس هیات مدیره صندوق ضمانت صادرات ایران / محمود دودانگه، نایب رئیس شورای رقابت / فرشاد مومنی، هیات علمی دانشگاه علامه طباطبائی و رئیس موسسه مطالعات دین و اقتصاد / محمد صادق مفتاح، رئیس انجمن علمی تجارت الکترونیکی

شورای هماهنگی:

زورار پرمه، معاون پژوهشی موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی / محمدرضا سعادت، معاون برنامه‌ریزی، توسعه مدیریت و منابع موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی / یوسف حسن‌پور، مدیرعامل شرکت چاپ و نشر بازرگانی / مهدی مظهری، رئیس هیات مدیره مرکز ملی شمارگذاری کالا و خدمات ایران / محمد وحیدی، مدیرعامل مرکز آموزش بازرگانی

مدیر اجرایی: قاسم خرمی / کارشناس نشر علمی: زهرا گلخواه باقری

مدیر هنری و صفحه‌آرا: مهدی کشاورز افشار

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: شرکت چاپ و نشر بازرگانی



«کلیه حقوق محفوظ و مخصوص مجله سیاست‌پژوهشی، موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی است.»

وب سایت: pr.itsr.ir | ایمیل: prtd@itsr.ir

نشانی: تهران، خیابان کارگر شمالی، روبروی پارک لاله، ساختمان ۱۲۴

تلفن دفتر مجله: ۶۱۰۶۲۳۲۸ / ۶۱۰۶۲۳۹۸ (۰۲۱) | دوزنگار مجله: ۶۶۹۱۰۰۵۰ (۰۲۱)



«نقشه کلان راهبردی صنعت، خیلی چیز مهمی است؛ این را دنبال کنید. ما نیاز داریم به اینکه سندی تهیه بشود؛ در این زمینه باید سند نقشه راهبردی صنعتی کشور را تهیه کنید و این را تصویب کنید. یکی از دوستان اشاره کردند که با رفت و آمد دولت‌ها و تغییر دولت‌ها، [برنامه] نباید تغییر پیدا کند. این‌ها اگر چنانچه به صورت یک سند مصوب قانونی مستمری در دسترس باشد، از آن در طول سال‌های متمادی استفاده می‌شود».

بیانات رهبر معظم انقلاب
در دیدار تولیدکنندگان و فعالان اقتصادی

۱۴۰۰/۱۱/۱۰

فهرست مطالب

- ۶ یادداشت مدیر مسئول / احمد تشکینی
- ۸ یادداشت سردبیر / امین مالکی

فصل اول / نگاهی به نظام اندیشه «فواد حسن اف»

- ۱۳ نگاهی به نظام اندیشه «فواد حسن اف» / امین مالکی
- ۱۴ «مدل سه دنده ای رشد» و «سیاست صنعتی واقعی»
- ۱۴ ۱- آن جام مقدس
- ۱۶ ۲- مدل سه دنده ای
- ۱۶ ۳- روگردانی صندوق از نسخه تعدیل ساختاری، نخستین نشانه ها
- ۱۹ ۴- تماشاگران «راشمون»
- ۲۲ ۵- مدل رشد «تولستوی» و پنجاه سال همپایی، پیشرفت و عقب ماندگی
- ۲۸ ۶- مداخله دولت در سه دنده: تداوم رشد بهره‌وری در گروه نوآوری و پیچیدگی صادراتی
- ۳۲ ۷- نوع مداخله دولت در سه دنده مختلف
- ۳۳ ۸- به سوی لیبرالیسم منضبط، نسخه‌های رشد استاندارد کفایت نمی‌کنند
- ۳۹ ۹- خداحافظ «ارزش افزوده»: ساخت محصولات پیچیده
- ۴۳ ۱۰- خداحافظ «مزیت نسبی آشکار شده (RCA)
- ۴۹ ۱۱- از صنعت‌زدایی تا خدمات‌تی کردن: «دنی رودریک» و نظریه «صنعت‌زدایی زودرس»
- ۵۵ ۱۲- بانک جهانی و الگوی سه بعدی صنعت
- ۵۶ ۱۳- نوآوران داخلی: از هم‌پایی تا هم‌گامی
- ۶۱ ۱۴- «سیاست صنعتی واقعی» در بستر تاریخ
- ۶۸ جمع بندی نظام فکری «فواد حسن اف»

فصل دوم / کتون لی و نظریه «همپایی و جهش فناورانه»

- ۷۴ کتون لی و نظریه «همپایی و جهش فناورانه» / رقیه عالی زاده
- ۷۴ بخش اول: همپایی و جهش در سطح کلان اقتصادی
- ۷۸ بخش دوم: همپایی و جهش در سطح بخش‌های صنعتی
- ۸۹ بخش سوم: همپایی و بین‌المللی سازی در سطح کسب و کارهای کوچک و متوسط

فصل سوم / نشست و گفتگوی اقتصاددانان

- ۹۵ نشست اول: ضرورت هماهنگی سیاست صنعتی و سیاست‌های تجاری و خارجی
- ۹۶ مشروح گفتگوهای نشست
- ۹۶ ۱- مقدمه
- ۹۶ ۲- سیاست صنعتی بایدن نقطه مقابل سیاست‌های اقتصادی کلینتون و اوباما است



- ۳- سولیوانومیک _____ ۹۸
- ۴- بهترین ژنرال‌های ارتش آنهایی بودند که بیش از دیگران از جنگ تفر داشتند _____ ۹۸
- ۵- نگاهی به یافته‌های اندیشکده پترسون در هدف‌گذاری تراز مثبت تجاری در سیاست‌های صنعتی _____ ۱۰۰
- ۶- تقلید آمریکا از چین، بزرگ‌ترین اشتباه آمریکا است _____ ۱۰۲
- ۷- دولت‌مردان «بایدن» تصور غلطی از امنیت ملی دارند _____ ۱۰۴
- ۸- چنددستگی اقتصاددان دموکرات نتولیبرال _____ ۱۰۵
- ۹- اقتصاددان‌های «بایدن» همه هیزم‌ها را با هم بر آتش ریختند: مساله اعداد بزرگ _____ ۱۰۵
- ۱۰- بدهی فزاینده آمریکا، اتخاذ رویکردی منعطف و نه تهاجمی (سیاست صنعتی) نسبت به جهان از ناحیه این کشور را ضروری می‌سازد _____ ۱۰۵
- ۱۱- ایده استفاده از ذخایر روسیه برای جبران خسارت‌ها _____ ۱۰۶
- ۱۲- در جنگ‌های فرسایشی، راهبرد اقتصادی به اندازه راهبرد نظامی اهمیت دارد _____ ۱۰۶
- ۱۳- سخت‌گیری در نگهداری دلار، سیاستی خوب است اما نباید به تنهایی آن را دنبال کرد _____ ۱۰۸

نشست دوم: احتمال وقوع جنگ یارانه‌ها در اقتصاد جهانی _____ ۹۵

- مشروح گفتگوهای نشست _____ ۱۱۰
- ۱- قانون کاهش تورم آمریکا _____ ۱۱۰
- ۲- احتمال ورود به جنگ یارانه‌ها _____ ۱۱۱
- ۳- قواعد سازمان جهانی تجارت و یارانه‌ها _____ ۱۱۳
- ۴- یارانه‌های خوب و یارانه‌های بد _____ ۱۱۴
- ۵- آیا سازمان تجارت جهانی قصد دارد به موضوع یارانه‌ها ورود کند؟ _____ ۱۱۵
- ۶- شفافیت _____ ۱۱۶
- ۷- ضرورت شفافیت بیشتر درون سازمان تجارت جهانی _____ ۱۱۶
- ۸- پیامدهای بی‌عملی فعلی چیست؟ _____ ۱۱۷
- ۹- اثر مخرب یارانه‌ها بر تجارت _____ ۱۱۸
- ۱۰- یارانه‌های صنعتی و کشاورزی _____ ۱۱۸
- ۱۱- سازمان تجارت جهانی چه اقدامی می‌تواند انجام دهد؟ _____ ۱۱۹
- ۱۲- سازوکار حل اختلاف _____ ۱۲۰
- ۱۳- نشست سیزدهم وزیران، سازمان تجارت جهانی، ابوظبی _____ ۱۲۰
- ۱۴- زمینه‌های پیشرفت _____ ۱۲۱
- ۱۵- دلایل امنیت ملی _____ ۱۲۲
- سخن پایانی _____ ۱۲۲

تبلیغات _____ ۱۲۳



یادداشت مدیر مسئول



احمد تشکینی

رئیس موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی

سیاست صنعتی طی سال‌های ۱۹۵۰ تا ۲۰۲۳، یک حرکت پاندولی طی چهار فاز به شکل «نگاه به داخل و جایگزینی واردات»، «اجماع واشنگتنی و شکست دولت»، «توسعه صادرات و شکست بازار» و «انعطاف‌پذیری و ماموریت‌محوری» داشته است. در ابتدا طی دو دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ اعمال این سیاست‌ها عموماً با تجربه‌های تلخی در کشورهای در حال توسعه، به ویژه در منطقه آمریکای جنوبی مواجه شد. در این دوره نظریه‌هایی مانند «دام صنعتی شدن»^۱ و «سیاست نگاه به داخل»^۲ مطرح شدند و به اجرا درآمدند. تجویزهای سیاستی مستخرج از مدل‌های این دیدگاه عموماً شامل مداخله قوی دولت در بازار است. نگاه به داخل اما اجرای سیاست‌های جایگزینی واردات با کمک «دولت توسعه‌ای» برای جهت‌دهی سرمایه‌گذاری‌ها از طریق هماهنگی مرکزی در تخصیص منابع را دنبال می‌کرد. دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ تحت عنوان تسلط سیاست‌های اجماع واشنگتنی شناخته می‌شود. در این دو دهه تکمیل سامانه‌های اطلاعات جهانی و تحول در ابزارهای کمی، سنج‌های عددی ملموس‌تری از شکست‌ها و موفقیت‌ها به دست داد و تجربه‌های موفق ژاپن، سنگاپور، کره جنوبی و تایوان و تجربه ناموفق هند و آمریکای لاتین همراه با استخراج روندها، شواهد اولیه‌ای دال بر شروط موفقیت و عوامل شکست را مدون ساخت. جایگزینی نظریه‌های مبتنی بر دخالت دولت با نظریه‌های «انتظارات عقلایی» و «انتخاب عمومی» منجر به آن شد که ایده اصلاح قیمت‌ها، کاهش مداخله دولت، آزادسازی، مقررات‌زدایی و خصوصی‌سازی جایگزین نظریه‌های قبلی شود و چنین ایده‌هایی منجر به تغییرات اساسی تفکر توسعه در طول دهه‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰ شد که امروزه آن‌را «دوران خواب سیاست صنعتی» می‌نامیم. برخی از این ایده‌ها در اوایل دهه ۱۹۹۰ در «اجماع واشنگتن» متبلور شدند به گونه‌ای که اقتصاددانان نئوکلاسیک با تضمین حقوق مالکیت و اجرای مناسب قوانین، هرگونه نقشی را برای دولت رد کردند و منادی این تفکر شدند که مداخله دولت‌ها بیش از آنکه فایده داشته باشد، مخرب است و دولت هیچ نقشی در قالب سیاست صنعتی ندارد. در این دوره کارکرد بازارها، قیمت‌ها و مشوق‌ها رنگ غالب سیاست‌ها شد و نگاه‌ها از مشکل قدیمی عدم انباشت سرمایه فیزیکی به چگونگی تخصیص سرمایه تغییر جهت دادند. از دهه ۱۹۹۰ با تصویب اسناد توسعه هزاره و توسعه پایدار در سازمان ملل، که اهداف و کارکردهای مشخصی را ذیل فصل نهم برای بخش صنعت قائل بودند، به تدریج سیاست صنعت در حرکت پاندولی خود مجدداً به سمت «احیاء» و این بار نقش فعال دولت در رفع شکست‌های بازار در قالب اسناد سیاست صنعتی مدنظر قرار گرفت. در این دوره شاهد تغییر قابل توجه در ساختارهای تولیدی و رقابت بین‌المللی ناشی از ورود رقبای جدید (از ژاپن در دهه ۱۹۸۰ به چین و هند در دهه ۱۹۹۰ و چین جدید در قرن ۲۱ به ویژه از ۲۰۲۰ به این سو)، تغییرات تکنولوژیکی مانند رسوخ فناوری اطلاعات و ارتباطات (آنچه اقتصاد جدید خوانده می‌شود)، شکاف‌های علمی، کاهش هزینه‌های ترابری و ارتباطات و گسترش شبکه تولید جهانی روی داد و بسیاری از کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه مجدداً نیاز به استفاده از سیاست صنعتی را درک کردند.

1. - Non-Industrialization Trap
2. - Inward Looking Policies
3. - Dirigisme



کشورهای توسعه یافته، به عنوان پاسخی به «صنعت زدایی»، اقدامات عمومی با هدف هدایت و کنترل فرآیند تحول ساختاری اقتصادی در جهت افزایش پیچیدگی را اعمال کردند و کشورهای در حال توسعه در نتیجه «صنعتی شدن آهسته»، سعی در تسریع تحول ساختاری در انتقال نیروی کار کشاورزی به خدمات با بهره‌وری بالا داشتند. در این دوره اما یارانه‌های صنعتی محدود هستند. تفوق مقررات سازمان تجارت جهانی ۱- یارانه تولیدی، ۲- مشوق صادراتی، ۳- حمایت از تولید داخل و ۴- محدودیت صادراتی را تخلف دانسته و صرفاً اعطای یارانه به نهاده‌های داخلی را محدود به تعدادی کشورهای فقیر کم‌درآمد می‌کند. کاربست مداخلات تجاری در قالب یارانه‌های هدفمند برای ترویج تحقیق و توسعه داخلی، رشد علم و فناوری، توسعه منطقه‌ای و فعالیت‌های حامی محیط زیست مجاز برشمرده شد. سازمان تجارت جهانی به اعضا اختیار می‌داد تا زمانی که ۱- واردات تراز پرداخت‌های آنها را بی‌ثبات می‌کرد (ماده ۱۸) یا ۲- صنعت داخلی آنها در قبال افزایش واردات با رویه تجاری ناعادلانه با آسیب جدی مواجه می‌شود (ماده ۱۹) از اقدامات حفاظتی نهایتاً هشت ساله استفاده کنند. به واقع سه مانع سیاست صنعتی در فضای جدید از دهه ۱۹۹۰ تا سال ۲۰۲۲ را می‌توان فشارهای سیاسی غیررسمی از جانب کشورهای توسعه یافته برای باز کردن بازارها، سازوکارهای کنترل متقابل ذیل مقررات سازمان تجارت جهانی که کشورها را ناچار به اعمال آنها می‌کرد و فقدان چشم‌انداز و خلاقیت برای طراحی یک سیاست صنعتی جامع از ناحیه کشورهای در حال توسعه یاد کرد. در کل تا انتهای این دوره، برخی کشورها مانند کشورهای «معجزه آسیایی» شامل هنگ‌کنگ، کره جنوبی، سنگاپور و تایوان، خود را به کشورهای توسعه یافته رسانده‌اند، برخی دیگر در حال پیشروی بودند و بسیاری عقب افتاده‌اند. روشن تر آنکه تنها چهار کشور با اعمال سیاست‌های صنعتی مختلف، توانستند از زیر درآمد سرانه متوسط جهان خود را به درآمد سرانه کشورهای توسعه یافته برسانند و مابقی ناموفق بوده‌اند. از جمله تجربه‌های ناموفق نیز می‌توان به هند و برخی کشورهای آمریکای لاتین اشاره کرد. یک نقطه عطف مهم در دوره سوم زیست سیاست‌های صنعتی بحران مالی سال ۲۰۰۸ است. سیاست صنعتی این بار در پوشش «سیاست صنعتی مدرن» به ویژه در سه حوزه آمریکا، اتحادیه اروپا و چین جلوه‌گر شد. از سال ۲۰۲۲ اما با عبور از دوره حمایت‌گرایی تجاری «ترامپی» و بروز مخاطرات متعدد در زنجیره تامین بین‌المللی به ویژه بحران پاندمی کووید-۱۹ و جنگ روسیه و اوکراین، سیاست صنعتی در سه حوزه چین، اتحادیه اروپا و آمریکا با نگاه بهبود انعطاف‌پذیری اقتصادها و با تصویب بسته‌هایی مانند «قانون کاهش تورم» و «قانون دانش و تراشه» در آمریکا و «پیمان اقتصاد سبز» در اروپا و تشدید حمایت‌گرایی صنعتی در چین نقش پررنگی یافته است به گونه‌ای که برآورد می‌شود چین امروز با اعطای نزدیک به نیم تریلیون دلار یارانه به بخش صنعت (بدون ملاحظه تدارکات دولتی) بازار جهانی را از حالت رقابتی کاملاً خارج ساخته است. یارانه‌های مستقیم اعطا شده به شرکت‌های تجاری که به نوعی به صنایع ساخت‌محور اعطا می‌شود، امروز محل بحث و جدل در سیستم تجارت جهانی شده و فقدان اطلاعات قابل مقایسه و قابل اعتماد در مورد آنها در این میان یکی از چالش‌های اصلی است. تجربه‌های جدید چین، اتحادیه اروپا و آمریکا در اعطای یارانه به بخش‌های با فناوری بالا و در بازگشت صنایع هایتک به خانه و ارتقاء امنیت زنجیره‌های تامین جهانی در این زمینه که منجر به یک جریان جهانی زدایی شده است، همگی منجر به آن شده است که نسلی نوین از سیاست‌های صنعتی و سیاست‌های جبرانی متقابل پا به عرصه بگذارد. در کل سیاست صنعتی به عنوان انواع سیاست‌های دولتی با هدف هدایت و کنترل فرآیند تحول ساختاری یک اقتصاد در جهت افزایش پیچیدگی محصولات آن، در حال حاضر در بطن خود نظامی مدرن از مشوق‌ها برای رسیدگی به شکست‌های بازار، همکاری دولت و بخش خصوصی و تمرکز بر فناوری را جای داده است.

با این مقدمه، آنچه در شرایط فعلی باید مد نظر حوزه سیاست‌گذاری صنعتی و تجاری ایران قرار گیرد، موضوع بحث شماره سوم مجله سیاست‌پژوهی است که شرحی مفصل بر مباحث این گذار و سیاست‌های ممکن صنعتی و نوآوری حال حاضر داده است. از همه عزیزان که در تدوین و نهایی‌سازی این شماره مشارکت داشته‌اند سپاسگزارم.

احمد تشکیینی / اسفند ۱۴۰۱

یادداشت سردبیر



امین مالکی

هیأت علمی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی

با بیان تجربه‌های مختلف سیاست صنعتی، اگر امروز مبتنی بر ۷۰ سال تجربه بخواهیم به این سوال پاسخ دهیم که «چگونه سیاست صنعتی را عامل شکوفایی کنیم؟» ده مولفه قابل ذکر است: ۱- گزینش محدود: گزینش صنایع اندکی برای شکوفایی و پرهیز از انتخاب تعداد صنایع زیاد برای حمایت، ۲- پیوند فن‌آوری: انتخاب صنایعی که منافع و پیوندهای فن‌آوری قابل توجه‌ای داشته باشند، ۳- صادرات: ناگزیر کردن صنایع برای ورود به بازارهای جهانی در کمترین زمان ممکن و استفاده از اهرم صادرات برای نظم‌بخشی و نظارت بر بوروکرات‌ها و شرکت‌ها، ۴- مأموریت محوری: اعطای نقش رهبری در صنایع ساخت‌محور به شرکت‌های خصوصی و اعطای نقش پرکردن شکاف‌ها و ورود به فعالیت‌های پرخطر به شرکت‌های دولتی، ۵- مداخلات: سرمایه‌گذاری در ایجاد مهارت، زیرساخت‌ها و نهاد‌های پشتیبان، که همگی به دقت با مداخلات در بازارهای محصول هماهنگ باشند، ۶- سرمایه‌گذاری مستقیم داخلی: درک اهمیت بالای ظرفیت بالای سرمایه‌گذاری‌های مستقیم داخلی و بهره‌گیری حداکثری از سرمایه‌گذاری داخلی با هدایت و هدفمندی و کاهش مخاطرات آن در کنار ارتقاء سهم ارزش افزوده داخلی ایجاد نشده ناشی از سرمایه‌گذاری خارجی، ۷- انباره تجربه بومی: تدبیر نظامی برای ثبت اطلاعات صنعتی به ویژه ثبت مستندات تجارب شکست رهبران فناوری و ایجاد انباره تجربه محلی برای کشور در نظام برنامه‌ریزی صنعتی برای عدم تکرار و پایین آوردن اتلاف منابع، ۸- اصلاح سریع اشتباه: اصلاح سریع اشتباهات و فرهنگ‌سازی جسارت مدیریتی برای اعلام اشتباه، ۹- مشارکت بخش خصوصی: در تدوین و اجرای سیاست صنعتی و ۱۰- بالادستی شدن سیاست صنعتی: تدبیر سیاست صنعتی در سطوح عالی دولتی و اتخاذ تصمیم‌گیری‌های راهبردی متمرکز در مراجع بالادستی. سیاست‌های صنعتی حتی در صورت طراحی صحیح آبنسبت ایجاد شش بحران اساسی بوده‌اند که در کشورهای در حال توسعه مکرراً به وقوع پیوسته است: ۱- بحران بدهی و بحران ارزی با دوره جایگزینی واردات طولانی: اگر راهبرد جایگزینی واردات بیش از دو دهه به طول بیانجامد به علت مصروف کردن منابع زیاد ارزی بابت پیشی گرفتن واردات ماشین‌آلات و مواد اولیه از صادرات، کشور را با دچار بحران ارزی با دچار بحران بدهی خارجی می‌کند. برزیل، مکزیک و ترکیه در دهه ۱۹۸۰ شاهد مثال این تجربه مخرب هستند. کشورهای نفتی بحران ارزی را مدیریت می‌کنند اما بحران بدهی هم برای آنها حتمی است، ۲- بحران بهره‌وری پایین عوامل تولید با دوره توسعه صادرات طولانی: این راهبرد در کشورهای دارای توان خلق ارزش افزوده ضعیف (مانند ایران) گرچه ابتدا سبب افزایش توان رقابت‌پذیری بین‌المللی می‌شود اما از آنجا که کشورها در بخش‌های با ارزش افزوده کم زنجیره قرار می‌گیرند (کره جنوبی در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، چین دهه ۱۹۸۰، ترکیه دهه ۲۰۰۰)، ادامه طولانی مدت این موقعیت می‌تواند به بحران سطوح پایین بهره‌وری عوامل تولید و بحران بدهی منجر شود. توجه به ارتقای ارزش افزوده ناشی از سرمایه‌گذاری گسترده در فناوری و نوآوری و لذا حرکت به سمت بخش‌های با ارزش افزوده بالاتر در زنجیره الزامی است. لازم است در سیاست صنعتی بلافاصله پس از قرار گرفتن در زنجیره، سیاست‌ها به سمت ارتقای فناوری و حرکت به سمت تولیدات با ارزش افزوده بالاتر تغییر جهت دهند (کره جنوبی دهه ۱۹۸۰)، ۳- بحران ورشکستگی صنایع با دوره آزادسازی مدیریت نشده: نتیجه‌بخشی سیاست‌های



رقابتي‌سازي، خصوصي‌سازي، اصلاح تعرفه و اصلاح قيمت در گرو اتخاذ هم‌زمان سياست‌هاي صنعتي هوشمندانه در اعطاي مشوق‌ها و يارانه‌ها است (تركيه، برزيل و مكزيك دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ و آفريقاي جنوبي تا ۲۰۰۷)، ۴- بحران مقياس توليد با توسعه بسته زنجيره ارزش داخلي: توسعه زنجيره‌هاي ارزش داخلي به علت عدم صرفه در مقياس بر روي بهره‌وري عوامل توليد اثر منفي دارد و توسعه زنجيره‌هاي ارزش داخلي با رويكرد جايگزيني واردات در بلندمدت تنها سبب عميق‌تر شدن بحران بدهي، کاهش بهره‌وري و رقابت‌پذيري صنعتي مي‌شود (كره جنوبي دهه ۱۹۷۰ در توسعه زنجيره ارزش صنايع سنگين متكي بر ارتقاي توان صادراتي بخش‌هاي جديد)، ۵- بحران سهم بازار با جذب سرمايه‌گذاري خارجي بدون ارتقاء فناوري: اگر در جذب سرمايه‌گذاري خارجي راهبردي جانمائي زنجيره نباشد، جذب سرمايه‌گذاري خارجي با رويكرد جايگزيني واردات ابتدا سبب ارتقاء توان اوليه توليدي اما در ادامه سبب بحران بدهي و از دست رفته سهم بازار داخلي مي‌شود. عمده توفيق كشورها در صورتي حاصل مي‌شود كه به صورت هم‌زمان توسط دولت‌ها سرمايه‌گذاري مناسب در ارتقاي زيرساخت‌هاي فناوري و نوآوري در شركت‌هاي داخلي انجام شود (تجربه صنعت خودروي برقي چين در ۲۰۲۰ به بعد)، ۶- بحران سياسي با تمرکز بر نگاه‌هاي بزرگ صنعتي و غيرفراگيري سياست‌ها: تمرکز صرف بر برخي صنايع سرمايه‌بر مي‌تواند سبب افزايش نابرابري‌هاي اجتماعي و به دنبال آن بحران‌هاي اجتماعي شود به‌ويژه در مواردی كه اين موضوعات با فساد گسترده دولتي نيز همراه گردد. از اين رو كشورهاي موفق در اسناد سياسي خود، به صورت هم‌زمان به توسعه شركت‌هاي كوچك و متوسط اهتمام ورزيده‌اند.

در اين شماره كه به همت رياست محترم موسسه مطالعات و پژوهش‌هاي بازرگاني و مدير مسئول محترم مجله بيرون مي‌آيد، فصل تركيب اين اصول را علتني ظاهر بود و ترتيب اين فصول را برهاني باهر، خنده اين برق بي طربي و خروش اين رعد بي تعبني نبود. به واقع سعي شد تا با بيان نظام فكري «فواد حسن‌اف» در سياست صنعتي واقعي كه بيش از همه جايگاه نوآوري و فناوري را مورد تاكيد قرار مي‌دهد و همچنين شرحي مبسوط بر نظرات «كئون لي» كه به نوعي مكمل دايره فكري «فواد حسن‌اف» در نحوه مكمل قرار دادن سياست‌هاي نوآوري و سياست‌هاي صنعتي است، انتظام بيشتري به پشتوانه‌هاي نظري توصيه‌هاي سياسي براي اقتصاد ايران داده شود. علاوه بر اين دو مبحث، در قسمت نشست و گفتگوي اقتصاددانان، طي دو نشست به آخرين مباحث پيرامون نسل چهارم سياست‌هاي صنعتي كه امروز در آمريكا به اجرا درآمده و جنگ جهاني يارانه‌ها اشاره شده است.

مرد بايد كه باب مقصد خويش / مي‌گشايد بعقل و مي‌بندد
رفتن بي مراد، نستانيد / گفتن بر گزاف نپسندد
ابر باشد كه يافه مي‌گرديد / برق باشد كه خيره مي‌خندد

در انتها لازم است از زحمات دوست عزيز و همكار گرامي جناب آقاي «مهدي كشاورز افشار» كه كار صفحه‌آرائي و تنظيم امور هنري و گرافيكي مجله را بر عهده داشتند كمال تشكر و امتنان را داشته باشم. همچنين اميد است همراهان و همكاران گرامي، در شماره‌هاي آني نيز سواد دل ما را با شمع نور معرفت خود آشنائي دهند و در اطباق احداق ما بكمال حكمت خود روشنائي بخشد.

امين مالكي / اسفند ۱۴۰۱



فصل اول
نگاهی به نظام اندیشه
«فواد حسن اف»

فصل اول
نگاهی به نظام اندیشه «فواد حسن اف»



نگاهی به نظام اندیشه «فواد حسن اف»



فواد حسن اف

اقتصاددان ارشد صندوق بین‌المللی پول



امین مالکی

هیات علمی موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی

یادداشت

«فواد حسن اف» سال ۱۹۹۹ از کشور آذربایجان برای تحصیل در مقطع کارشناسی به دانشگاه تگزاس آستین می‌رود و سال ۲۰۰۵ از این دانشگاه در مقطع دکترای اقتصاد فارغ‌التحصیل و البته یک سال پیش از فارغ‌التحصیلی به تدریس اقتصاد در دانشگاه اوکلند میشیگان مشغول می‌شود و دقیقاً یک سال پیش از وقوع بحران مالی جهانی سال ۲۰۰۸ است که تدریس در دانشگاه اوکلند را برای کار به عنوان اقتصاددان ارشد در صندوق بین‌المللی پول رها می‌کند، به واشنگتن می‌رود و همزمان تدریس اقتصاد را این بار در دانشگاه جورج‌تان این شهر از سر می‌گیرد. تجربه مداخلات پرهزینه دولت‌های غربی طی دوره بحران مالی، تجربه مأموریت‌های سازمانی در آموزش کارمندان و مقامات دولتی اقتصادهای نوظهور و کشورهای نفتی در حال توسعه و تماس نزدیک با چالش‌های تصمیم‌سازی و سیاست‌گذاری دولتی در این کشورها، حضور در نهادهای بین‌المللی مهم و آشنایی نزدیک با اقتصاددانان نواندیش چون «دنی رودریک»، «ریکاردو هازمن»، «فیلیپ آگیون»، «ها-جون چانگ» و «جاستین لین» که هر کدام نگاه خاص خود به کاربرد سیاست‌های صنعتی برای کشورهای در حال توسعه و به ویژه در حوزه کشورهای معجزه آسیایی دارند و کار عمیقی که خود بر روی تجربه کشورهای معجزه آسیایی انجام می‌دهد، در گام اول به کتاب «شکستن طلسم نفت» در سال ۲۰۱۶ می‌انجامد که در آنجا به شدت راهبرد تکیه بر مزیت‌های نسبی برای رشد را در کشورهای در حال توسعه مورد انتقاد قرار می‌دهد و سه سال پس از ویرایش این کتاب، در مقاله مهم «بازگشت خاموش به مبانی سیاست صنعتی» در سال ۲۰۱۹ نظریه «سیاست صنعتی واقعی» خود را مطرح می‌کند که از هماهنگی و هم‌پوشانی بالایی با نگاه عملیاتی اقتصاددان‌هایی چون «ماریانا مازوکاتو» و «کتون لی» در اهمیت نوآوری و فناوری و ضرورت تفکیک کارکردهای دولت در هدف‌گذاری‌های مختلف رشد صنعتی برخوردار است. او در هر دو مورد «ردا شریف» را به عنوان همکار در کنار خود داشته است. در این نوشتار برای پرداختن به اهمیت و محتوای نظریه سیاست صنعتی واقعی «فواد حسن اف» علاوه بر این دو منبع اصلی، سعی شده است تا جا به جا از منابع مکمل برای تشریح نکته‌های مهم استفاده شود. جزئیات بیشتر را به متن مقاله وامی‌گذاریم.

- Hasanov, Fuad and Reda Cherif, (2019), "The Return of the Policy That Shall Not Be Named: Principles of Industrial Policy", International Monetary Fund
- Hasanov, Fuad and Reda Cherif and Min Zhu, (2016), "Breaking The Oil Spell, The Gulf Falcons' Path to Diversification", International Monetary Fund

«مدل سه دنده‌ای رشد» و «سیاست صنعتی واقعی»

در حالی که هنوز در داخل کشور، گروهی از اقتصاددانان گروه دیگر را متهم به پیروی از نسخه‌های تعدیل ساختاری صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی می‌کنند، این دو سازمان در پیشنهادات خود برای کشورهای در حال توسعه از سال ۲۰۲۰ به این سو با انتشار موضوعاتی در سیاست صنعتی، از جمله چند مطالعه معروف «فواد حسن‌اف» (فارغ‌التحصیل دانشگاه نگرزاس در اقتصاد و یکی از اقتصاددان ارشد صندوق از سال ۲۰۰۷) دیگر آن تأکیدات سنتی بر کاهش کسری ترازپرداخت‌ها، کاهش کسری بودجه، تجدید ساختار بدهی خارجی، حذف یارانه مواد غذایی، افزایش قیمت خدمات عمومی و کاهش دستمزدها را به کناری نهاده، در طراحی و اجرای سیاست‌ها به پیشنهادات جدیدی رسیده‌اند.

بررسی الگوی سه‌دنده‌ای «حسن‌اف» در این نوشتار، اولاً اشاره به دامنه رسوخ نظریه‌های «ماریانا مازوکاتو» در خصوص نقش دولت در سیاست صنعتی در ارکان حکمرانی اقتصاد جهانی دارد. «حسن‌اف» به شدت تحت تأثیر اندیشه‌های «مازوکاتو» است و مکرراً شیفتگی خود را به نظریه‌های او نشان می‌دهد از جمله این عبارت «مازوکاتو» که «دولت نه تنها در برابر بازار قرار ندارد، بلکه زمانی که از لاک فروتنی و افتادگی خود بیرون می‌آید، رهبری فرایندهای صنعتی شدن و توسعه را به دست می‌گیرد و اهداف بلندپروازانه‌ای تعریف می‌کند، قادر است دامنه امکانات کشورها را گسترده‌تر کند» را صراحتاً تکریم می‌کند. ثانیاً خواننده را با نقطه عطفی مهم در حکمرانی اقتصاد جهانی از جانب صندوق بین‌المللی پول آشنا می‌کند که این بار پس از دهه‌ها تلاش صندوق در برچیدن سیاست‌های دولت‌محور در کشورهای در حال توسعه از طریق مشروط کردن وام به اصلاحات ساختاری در این کشورها، ظاهراً به نفع نقش مداخله‌جویانه دولت است. امروز در زمانی که این سطور نوشته می‌شود، آثار این تغییر پارادایم سیاستی به خوبی و ملموس در اقتصاد جهانی از چین تا اروپا و آمریکا دیده می‌شود. پس از دهه‌ها غفلت، دوباره سیاست صنعتی در حال بازگشت به نهادهای کلیدی اداره اقتصاد جهانی است. مقاله «حسن‌اف» که در آن مدل سه‌دنده‌ای را معرفی می‌کند، با عنوان «بازگشت خاموش به مبانی سیاست صنعتی» در سال ۲۰۲۰ ولوله‌ای در محافل دانشگاهی به راه انداخت و امروز از مراجع اصلی مطالعات در این حوزه است. خمیرمایه اصلی این نوشتار در چند قسمت همین مقاله است و البته جابه‌جا از دیگر منابع برای تکمیل و شفاف‌سازی برخی مباحث استفاده شده است.

۱- آن جام مقدس

چگونگی دستیابی به رشد بالا و پایدار از مهم‌ترین موضوعات اقتصاد کلان و «جام مقدس اسرارآمیز» این علم است. طی نیم قرن گذشته، یعنی از ۱۹۷۰ به این سو، اقتصادهای در حال توسعه مسیرهای کاملاً متفاوتی را برای حصول این جام مقدس طی کرده‌اند، برخی مانند هنگ‌کنگ، کره جنوبی، سنگاپور و تایوان که «معجزه آسیایی» لقب گرفته‌اند، خود را به کشورهای توسعه یافته رسانده‌اند، برخی در این مسیر پیشروی داشته‌اند و بسیاری دیگر عقب مانده‌اند. این جمله «رابرت لوکاس» معروف است که «وقتی فردی شروع به فکر کردن در مورد تجارب رشد بین کشوری و پیامدهای آنها بر رفاه اجتماعی می‌کند، دیگر اندیشیدن به موضوع دیگر کار غیرممکنی می‌شود». شواهد تجربی نشان می‌دهد که حداقل طی چند نسل دیگر، شانس کمی برای کشورهای فقیر و حتی با درآمد متوسط برای رسیدن به وضعیتی مانند کشورهای با درآمد بالا وجود دارد.

طی هفت دهه گذشته از دهه ۱۹۶۰ تا نیمه دهه ۲۰۲۰، کمتر از ۱۰ درصد اقتصادهای در حال توسعه و گذار یعنی تنها ۱۶ کشور از ۱۸۲ کشور، به وضعیتی مشابه کشورهای پردرآمد رسیده‌اند و مهم‌تر آنکه به جز کشورهای معجزه آسیایی، سایر کشورهایی که به این موفقیت نائل آمده‌اند یا از منابع سرشار نفتی برخوردار بوده‌اند و یا موهبت پیوستن به اتحادیه اروپا را داشته‌اند.

در مورد تفسیر موفقیت معجزه آسیایی «حسن‌اف» در مقاله معروف خود برای صندوق بین‌المللی پول تحت عنوان «بازگشت خاموش به مبانی سیاست صنعتی»، این موفقیت را تشبیه به سناریوی فیلم «راشومون» به کارگردانی «آکیرا کوروساوا» می‌کند. در این شاهکار سینمایی، یک مرد سامورایی کشته می‌شود و شاهان قتل، یکی دهقان، دیگری راهزن، سومی همسر سامورایی و آخری طالع‌بین هستند و هر کدام نسخه منحصر به فرد خود را از این رویداد دارند. بنا به نظر «حسن‌اف»، اقتصاددانان و سیاست‌گذاران هر یک نسخه خاص خود را با تلفیق متفاوتی از سیاست‌های رشد استاندارد داشته، برای ترکیب سیاست‌هایی چون تعمیق مالی، درهای باز تجاری، سهولت کسب و کار، زیرساخت‌ها و نهادهای مناسب، ثبات کلان اقتصادی، کیفیت آموزش و انباشت سرمایه، هر کدام در نظریه‌های خود پیمانه‌های متفاوتی در نظر می‌گیرند که البته کار به اختلاف نظرهای جدی هم رسیده است.



اما آنچه که مهم است، بر اساس شواهد نظری، تجربی و تاریخی، گرچه مسیرهای توسعه کشورهای معجزه آسیایی و پیش از آنها مسیر توسعه کشورهای ژاپن، آلمان و آمریکا، سرخ‌های مهمی برای موفقیت در اختیار قرار می‌دهد، اما نسخه‌نویسی صرف از روی سیاست‌های رشد استاندارد آنها دیگر نه کفایت می‌کند و نه چاره‌ساز است. زمانی که وجوه مشترک مهم سیاست‌های دنبال شده توسط کشورهای کره جنوبی، هنگ‌کنگ، سنگاپور و تایوان را کنار هم قرار دهیم، آنگاه مشخص خواهد شد که سیاست صنعتی چه جایگاه ویژه‌ای در موفقیت آنها داشته است.

برخلاف آنچه امروز در مباحث مربوط به همپایی فناورانه گفته می‌شود، معجزه این کشورها نه همپایی با جهان پیشرفته، بلکه دستیابی به آن الگویی از رشد و توسعه است که «نابرابری درآمدی بازاری» بسیار پایین‌تری از کشورهای پیشرفته را به دست می‌دهد. به عبارت بهتر، نوع مداخله دولت و راهبری سیاست‌های صنعتی و توسعه‌ای در این کشورها به ترتیبی بوده که ضمن کارکرد مکانیزم‌های بازاری، کمترین میزان نابرابری درآمدی نیز حاصل شده است. به این مهم در ادامه بیشتر خواهیم پرداخت.

استخراج مهم‌ترین درس‌ها از تجربیات کشورها امر دشواری است به ویژه به دلیل اینکه وزن دادن به نقش یک سیاست مشخص از یک طرف و نقش «شانس» از طرف دیگر در غیاب انجام آزمون‌های کمی لازم، مشکل است. یک بدعت نظری «حسن‌اف» این است که او با تقسیم کشورها به دو دسته «کشورهای واگرا شده» از مسیر سنتی (به سمت اقتصاد صنعتی) و «کشورهای حقیقتاً موفق»، نشان می‌دهد که تاریخ رشد کشورهای گروه اول می‌تواند سرشار از آموزه‌های نادرست و درس‌های غلط باشد و نسخه‌نویسی مسیر سیاست صنعتی را دچار انحراف کند. در واقع تفکیک اثر عامل شانس و اثر عامل سیاست، در کشورهایی که از مسیر عادی رشد اقتصادی خود واگرا شده و به توسعه رسیده‌اند امر دشواری است و این کشورها بیش از آنکه سیگنالی به کشف عوامل تعیین‌کننده رشد بیفزایند، زمینه‌ساز برداشت آموزه‌های انحرافی در خصوص واقعیت رشد شده‌اند.

«حسن‌اف» در بدعت نظری دیگر، معتقد است که رشد بلندمدت از «توزیع توانی» پیروی می‌کند و لذا اطلاعات حیاتی در خصوص عوامل موثر بر تجربه کشورهای حقیقتاً موفق مانند معجزه‌های آسیایی، به جای میانگین، در دنباله‌ها قرار گرفته که در تضاد با رویکرد استاندارد اقتصادی در تکیه بر میانگین‌های

رگرسیون است. در واقع در تشریح عوامل تعیین‌کننده موفقیت معجزه آسیایی، باید به گفته برنده نوبل فیزیک، «فیل اندرسون» ، استناد کنیم که گفته است: «امروز بسیاری از واقعیت‌های جهان هستی به همان اندازه که در میانگین‌ها مستتر هستند، در دنباله‌های توزیع نیز قرار دارند... و لازم است ذهنیت خودمان را (در تحلیل‌ها) از متوسط‌گیری‌های معمول خالی کنیم».

بدعت نظری سوم «حسن‌اف» را می‌توان تعریف سه رکن اصلی سیاست صنعتی نامید که او این سه رکن را از موفقیت معجزه آسیایی استخراج می‌کند و آن‌ها مجموعاً «سیاست صنعتی واقعی» نام می‌نهد که البته اگر این عنوان را «سیاست فناوری و نوآوری» هم بنامیم، مخفف انگلیسی یکسانی پیدا می‌کند. این سه رکن کلیدی عبارتند از ۱- «ورود زودهنگام تولیدکنندگان داخلی به صنایع پیشرفته»، ۲- «جهت‌گیری صادراتی» و ۳- «نظارت سخت‌گیرانه بر وجود رقابت».

دولت‌های آنها هم آن دسته از نارسایی‌های بازاری که ورود تولیدکنندگان داخلی به صنایع پیشرفته را به واسطه مزیت رقابتی پایین، زودهنگام و امکان‌ناپذیر می‌دانست را رفع کرد، هم در مسیر خلاف سیاست صنعتی معمول دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، که به دنبال صنعتی شدن از راه جایگزینی واردات بود و به شکست انجامید، جهت‌گیری صادراتی را اتخاذ کرد و هم نهایتاً ارزیابی و نظارت سخت‌گیرانه‌ای بر صنایع برای حصول اطمینان از وجود رقابت شدید در هر دو بازار خارجی و داخلی اعمال داشت.

در چارچوب تحلیلی «حسن‌اف»، میزان «جهد فناورانه» در حصول به صنایع پیچیده در ابتدای دوره رشد و میزان خلق فناوری در بنگاه‌های داخلی در این دوره است که میزان موفقیت در رشد بلندمدت را تعیین می‌کند. موفقیت کشورها در هر گامی از توسعه بستگی به سیاست‌هایی دارد که تأکید بر نوآوری و فناوری دارند. آن دسته از کشورهایی که این روند را مدیریت می‌کنند، شانس بالایی برای عزیمت به جمع کشورهای پر درآمد در یک دوره نسبتاً کوتاه خواهند داشت. کشورهای معجزه آسیایی این اصول را اجرا کردند و سرخ‌هایی برای نسخه‌نویسی و پیگیری رد پای معجزه‌آسای‌شان ارائه دادند. «لوکاس» جمله معروفی در این زمینه دارد که «زمانی توانسته‌ایم یک معجزه اقتصادی را به خوبی درک کنیم که بتوانیم نسخه‌ای از روی آن بسازیم». لذا می‌توان چنین گفت که تا زمانی که نتوانسته‌ایم تجربه معجزه آسیایی را تکرار کنیم، قادر به فهم آن نبوده‌ایم.

• تنوع اقتصادی که در دستور کار بسیاری از کشورهای در حال توسعه به ویژه صادرکنندگان اقلام مهم بازارهای جهانی قرار دارد، از دیگر برآیندهای سیاست صنعتی واقعی یا سیاست فناوری و نوآوری است. «حسن‌اف» و همکاران در سال ۲۰۱۶ در کتاب «درهم‌شکستن طلسم نفت: مسیر تنوع‌پذیری شاهین‌های نفتی» تنوع‌پذیری و افزایش پیچیدگی محصولات قابل مبادله را برای دستیابی به رشد بالا و پایدار امری حیاتی می‌دانند. به عقیده آنها دولت و بازار هر کدام نقش ویژه خود را در اجرای سیاست فناوری و نوآوری دارند و اگرچه «دست هدایت‌گر دولت» نقشی مهم در هدایت نیروی کار و سرمایه به سمت فعالیت‌هایی دارد که با کارکرد بازاری صرف لزوماً راه نمی‌افتند، اما سیاست‌گذاری مبتنی بر سیگنال‌های بازاری و وجود یک بخش خصوصی مستقل از شروط حیاتی هستند.

۲- مدل سه‌دنده‌ای

مدل سه‌دنده‌ای رشد بدعت نظری چهارم «حسن‌اف» است. او معتقد است دولت‌ها برای اجرای سیاست صنعتی واقعی نیازمند یک مدل سه‌دنده‌ای هستند. در این مدل دولت اهداف را به اندازه ممکن و موثر بلند پروازانه انتخاب می‌کند، سپس تدابیر و سیاست‌های صحیح را برای رسیدن به این اهداف برمی‌گزیند و در این مسیر مسئولیت‌پذیر بوده و به سرعت با بروز شرایط متغیر، سیاست‌ها و ابزارهای در اختیار را سازگار می‌کند. رشدهای کم‌مایه لزوماً برآمده از فجایع طبیعی یا بحران‌ها نیستند بلکه نوع سیاست و نوع دنده‌ای که دولت‌ها انتخاب می‌کنند نیز در ایجاد آنها اثر گذارند. در این مدل سه‌دنده‌ای می‌توان سه دنده بالا، متوسط و پایین برای یک نسخه از رشد اقتصادی در نظر گرفت. در این تقسیم‌بندی، کشورهای معجزه‌آسایی توانسته‌اند با «دنده بالا» حرکتی پرتاب‌گونه یا به بیان «مازوکاتو» آنگونه که از برنامه «سفر به کره ماه» آمریکا در دوره پرزیدنت «کندی» الهام گرفته، حرکتی «مونساتی» را تجربه کنند و با هدایت‌گری دولت، طرحی نو در اندازند. در مقایسه با آن‌ها، می‌توان یک مسیر با «دنده متوسط» یا رویکردی «جهشی» در نظر گرفت که با نرخ رشدی مناسب، جامعه‌ای متشکل از شهروندانی با درآمد متوسط می‌سازد. نهایتاً در «دنده پایین» یا رویکرد «خَرشی»، ماحصل نرخ رشد پایین آن صرفاً بدتر نشدن شرایط شهروندان است.

این سه دنده مختلف در تناظر با سه مجموعه متفاوت از سیاست‌ها قرار می‌گیرند و نکته اینجا است که نسخه تجویزی رشدهای استاندارد که معمولاً شامل محورهایی چون بهبود

محیط کسب‌وکار، نهادها و زیرساخت‌ها، ثبات کلان، سرمایه‌گذاری در آموزش می‌شود، وقتی دولتی را با یک نقش حداقلی تعریف می‌کنند، نه تنها منجر به رشد بلندمدت بالا و باثبات نخواهند شد، بلکه در میان سیاست‌های «سیاست نوآوری و فناوری» یا «سیاست صنعتی واقعی»، عموماً دنده حلزونی را جا می‌زنند و پایین‌ترین رشد را به همراه می‌آورند. با این دنده اگرچه ممکن است «شکست‌های دولت» برطرف شوند، اما لزوماً «شکست‌های بازار» به‌ویژه در توسعه صنایع پیچیده، باقی خواهند ماند. سیاست‌های استاندارد جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در کنار مداخله دولت به منظور توسعه صنایع حول زیربخش‌هایی که از مزیت نسبی برخوردارند، همان مسیر «جهشی» است که منجر به رشد پایدار می‌شود. با این حال، این سیاست‌ها نیز معجزه‌ای نمی‌سازند. دولت با مداخله برای رفع ناکامی‌های بازار در توسعه صنایع پیچیده و فناوری‌های داخلی یا خانگی، می‌تواند شرایطی را برای رشد بلندمدت بالا و پایدار ایجاد کند. این سیاست‌های بلندپروازانه در چهار کشور معجزه‌آسایی همان جا زدن دنده سوم یا دنده «پرتابشی» بود که اتفاق افتاد.

۳- روگردانی صندوق از نسخه تعدیل ساختاری، نخستین نشانه‌ها

در نگاهی گذرا به ریشه‌های نظری تغییر پارادایم سیاستی صندوق، یکی از نخستین رگه‌های آن را باید در مقاله‌ای با عنوان «از جا جستن ببر» به سال ۲۰۱۵ توسط «حسن‌اف» جستجو کرد. ردپای این مقاله (که در یادداشت دیگری در کانال مفصل به آن خواهیم پرداخت) را سه سال بعد در مهم‌ترین نشانه رسمی این موضوع یعنی یادداشت کوتاه «مین ژو»، معاون وقت صندوق بین‌المللی در روزنامه فاینانشال تایمز به تاریخ ۲ ژانویه ۲۰۱۸ با عنوان «ضرورت بازنگری نگاه سرمایه‌گذاری برای خلق معجزه‌های فناوری» می‌یابیم که در آن شخصی، در جایگاه معاون صندوق بین‌المللی پول، دولت و بخش خصوصی را به دو بال پرواز یک پرنده تشبیه می‌کند که برای رسیدن به رشد پایدار در اقتصاد ضروری هستند. «حسن‌اف» در مقاله «بازگشت خاموش به مبانی سیاست صنعتی» این یادداشت را مورد تأکید قرار داده بسط بیشتری می‌دهد. در واقع مطالعات «حسن‌اف» در حوزه سیاست صنعتی را می‌توان نقطه پیدایش و تکامل پارادایم جدید صندوق بدانیم. در ادامه به دنبال مطالب قسمت اول ابتدا الگوی تحلیلی A۳ «حسن‌اف» در شرح معجزه‌آسایی خواهد آمد و سپس در انتها یادداشت «مین ژو» عیناً ترجمه شده است.



۱-۱-۳- الگوی تحلیلی A۳ «حسن‌اف» در شرح معجزه آسیایی

آن‌ها که معجزه ساختند (هنگ‌کنگ، کره جنوبی، تایوان و سنگاپور و همچنین پیش از آنها ژاپن، آلمان و آمریکا)، دولت‌هایشان همگی از نسخه‌های رشد استاندارد منحرف شده‌اند و به جای آن از همه مهم‌تر اهداف متعالی را وجه همت خود قرار داده‌اند. وجه مشترک دولت‌های آنها را می‌توان در سه A مهم خلاصه کرد: Ambition (بلندپروازی)، Accountability (مسئولیت‌پذیری) و Adaptability (سازگاری). حسن‌اف به این سه مدل AAA یا A۳ در ویژگی‌های اصلی «دست‌هدایت‌گر دولت» می‌گوید. آنها صنایع پیچیده‌ای را بسیار فراتر از توانایی‌ها و تجربه‌های فناورانه موجود توسعه دادند، بر ایجاد اقتصادهای قوی با قدرت صادرات بالاترکز کردند و مشاغلی ایجاد کردند که مولفه رقابت در آنها شدیداً پررنگ بود.

موفقیت‌های خیره‌کننده این اقتصادها نتیجه سطحی از مشارکت دولت و بخش خصوصی بود که پس از آن کمتر دیده شد. دولت بازوی رفع موانع بازار شد و کسب و کارها بازوی نوآوری و اختراع شدند و تعهد کردند که در قبال حمایتی که دریافت می‌کنند، پاسخگو باشند. این فرآیند به یک «سیاست صنعتی واقعی» یا به‌طور مشخص‌تر یک «سیاست فناوری و نوآوری» انجامید و موفق به ایجاد صنایع پیچیده‌ای شد که رشد اقتصادی بالا و پایداری از دل آن بیرون آمد و منافع این رشد بین خیل عظیمی از جمعیت کشور توزیع شد.

ایجاد این معجزه به شدت به یک جهش فناورانه در مراحل اولیه رشد صنعتی در بطن صنایع پیچیده وابسته بود. هر کدام از این کشورها تنها زمانی توانسته‌اند طرحی نو دراندازند که دولت‌هایشان جسارت به خرج داده‌اند. آنها بدون هیچ تجربه قبلی و هیچ انتظار معقولی برای موفقیت، به صنایع رایانه‌ای، الکترونیکی، داروسازی، خودرو و ماشین‌آلات ورود کردند و فراتر از رویاهای طراحان به موفقیت دست یافتند.

تکرار تجربه آنها البته ساده نیست. این معجزه در نوع خود طی نیم قرن گذشته، نه یک رویه، که یک استثناء شد و کشورهای دیگر به سختی قادر به تکرار آن شدند. تاریخ نیم قرن گذشته بیشتر سرشار از تجربه‌های شکست خورده و فرصت‌های از دست رفته در تلاش کشورهای مختلف برای اجرای اصول سه‌گانه «سیاست صنعتی واقعی» است و بیشتر کشورها تنها توانسته از میان سه دنده پیش گفته تنها دنده‌های اول و دوم را جا بیاندازند.

۱-۱-۳- رشد خزّشی^۱

در این رویکرد که سرعتی حلزونی را به ذهن متبادر می‌کند، نسخه‌های رشد استاندارد شامل بهبود محیط کسب و کار، بازسازی نهادها و زیرساخت‌ها، حفظ ثبات کلان اقتصادی، سرمایه‌گذاری در آموزش عمومی و به حداقل رساندن مداخلات دولت دنبال می‌شود و پایین‌ترین دنده را در سیاست صنعتی واقعی جا می‌اندازد. دنده ۱ رشد پایدار بالایی ایجاد نمی‌کند و معمولاً منجر به رشد نسبتاً اندکی می‌شود. اقتصادهایی که این مسیر را دنبال می‌کنند به ندرت به کشورهای پیشرفته می‌رسند و در عین حال که با سیاست‌های خود عموماً «شکست‌های دولت» را مرتفع می‌کنند، اما در رفع «شکست‌های بازار»، به‌ویژه توسعه صنایع پیچیده فراتر از مزیت‌های نسبی خود، ناکام می‌مانند.

۲-۱-۳- رشد جهشی^۲

دنده میانی بیشتر بر جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در صنایع پیچیده و یا بالا رفتن از نردبان کیفیت در محدوده صنایع موجود مانند تولید اقلام مهم بازارهای جهانی در مالزی و شیلی متمرکز می‌شوند. این رویکرد گرچه که ممکن است رشد نسبتاً بالایی به دست دهد و شهروندانی با درآمد متوسط بیافریند، اما بعید است که طی چند نسل، یعنی در طول عمر یک نیروی کار تازه وارد به بازار کار، اقتصاد را به وضعیت درآمد بالا برساند. تفاوت کارکرد این دنده با دنده ۱ در این است که در دنده ۲ سیاست‌های فعال برای جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در حوزه صنعت ساخت اتخاذ می‌شود و حول بخش‌های دارای مزیت نسبی صنایع با مقیاس مناسب شکل می‌گیرند که می‌تواند زمینه جهش را فراهم آورد.

۳-۱-۳- رشد پرتابی^۳

کشورهایی که معجزه آسیایی را رقم زدند چنین رویکردی اتخاذ کردند که از آن به سیاست صنعتی فناورانه و نوآورانه یا سیاست صنعتی واقعی یاد می‌کنیم. در این رویکرد شاهد مداخله دولت برای رفع نارسایی‌های بازار هستیم تا شرکت‌های رقابتی داخلی در صنایع پیچیده با «فناوری‌های مرزی» بتوانند توسعه پیدا کنند. با ورود به حوزه تولیدی جدید، شکست‌های

1. Snail Crawl Growth
2. Leapfrog Growth
3. Moonshot Growth

بازاری از جنس عدم استحصال کامل منافع بهره‌وری یا منافع سرمایه‌گذاری (به میزان انتفاعی که این سرمایه‌گذاری در حوزه‌های دیگر تولید می‌توانست داشته باشد) سر بر می‌کند و البته که این شکست‌ها مانع از ورود صنایع موجود به حوزه تولید محصولات پیچیده‌تر می‌شوند. در اینجا نقش دولت فراتر از طراحی و اجرای نسخه‌های استاندارد در توسعه زیرساخت‌های عمومی، تسهیل آموزش و تشویق محیط تجاری مطلوب می‌رود و یک دولت خلاق و کنش‌گرا، می‌تواند شانس موفقیت را به مراتب افزایش داده و شرایطی را برای صنایع فراهم کند تا وارد حوزه‌های پیچیده‌تر شده، قدرت رقابت داخلی و بین‌المللی بیشتری کسب کنند و محیطی را فراهم آورد که در آن تداوم رشد بالا در آینده امکان‌پذیر باشد.

«مین ژو» معاون سابق صندوق بین‌المللی پول جمله معروفی دارد که «یک اقتصاد برای پرواز به هر دو بال دولت و بازار برای رسیدن به رشد پایدار نیاز دارد». به واقع موفقیت یا شکست سیاست صنعتی واقعی را بیش از همه نوع تنظیم روابط و اقدامات مشترک دولت و بخش خصوصی تعیین می‌کند و البته در کنار آن برای خلق معجزه، حتماً به جهشی فناورانه آن هم در مراحل اولیه حرکت به سمت صنایع پیچیده توسط شرکت‌های داخلی نیاز است.

۳-۲- مین ژو: ضرورت بازنگری نگاه سرمایه‌گذاری برای خلق معجزه‌های فناوری

(فاینانشال تایمز - ۲ ژانویه ۲۰۱۸)

برای از میان بردن فقر و مقابله با چالش‌های جهانی، نوآوری و فناوری نقشی کلیدی دارند و شاهدیم که طی یک دهه گذشته سرمایه‌گذاری‌ها و نوآوری‌های بزرگ دولت‌ها و شرکت‌های خصوصی در حوزه انرژی‌های تجدیدپذیر و وسایل نقلیه الکتریکی، راه را برای جهانی با آلودگی به مراتب کمتر و تجربه آخرین سده نفتی هموار کرده است. امروز دیگر حصول به فناوری و نوآوری‌هایی مانند هوش مصنوعی، داده‌های بزرگ و روباتیک، کلید رشد پایدار به حساب آمده و البته که جهان به نوآوری بیشتری نیاز دارد.

از ابتدای قرن بیست و یک با گذشت حدود دو دهه، شاهد افزایش چشمگیری در خلق فناوری توسط اقتصادهای نوظهور آسیایی بوده‌ایم، به شکلی که اگر با گواهی‌های ثبت اختراع اعطا شده در آمریکا مقایسه شود، به این نتیجه خواهیم رسید که طی این دوره کشورهای معجزه‌آسایی بیش از اقتصادهای بزرگ اروپایی در پیشرفت فناوری جهانی مشارکت داشته‌اند. گواهی ثبت اختراع

اعطا شده در آمریکا به چینی‌ها از حدود ۱۰۰ گواهی در سال ۲۰۰۰ به بیش از ۸۰۰۰ گواهی در سال ۲۰۱۵ رسید که بیشتر از گواهی‌های اعطا شده در این سال به کشورهای انگلیس یا فرانسه است.

چنین پیشرفتی در ایجاد فناوری برای همه اقتصادها مفید است، نوآوری و رقابت را تشویق می‌کند و همچنین رشد و استانداردهای زندگی را ارتقا می‌دهد. به عبارت دیگر، دیگر آن داستان معمول ورود سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی و هزینه‌های پایین تولید برای بیان داستان رشد کشورهای موفق آسیا، پایان ناقصی دارد. همانطور که امروز «دره سیلیکون» صرفاً به عنوان کانون نوآوری و ریسک‌پذیری شناخته نمی‌شود، بلکه «بوستون» جایی است که تحقیق و توسعه‌های دشوار و پرخطر در زمینه «زیست داروها» به انجام می‌رسند.

در سال ۲۰۱۵، کمتر از ۲۰ درصد از کل سرمایه‌گذاری‌های خطرپذیر آمریکا به زیست‌داروها اختصاص یافت، در حالی که حدود ۴۵ درصد این نوع سرمایه‌گذاری‌ها به سمت شرکت‌های اینترنتی رفت که عموماً در کالیفرنیا مستقر هستند و این در حالی است که راهبری حدود ۶۰ درصد از استارت‌آپ‌های زیست‌دارو را فارغ‌التحصیلان مقطع دکترا برعهده دارند که به «علوم مرزی» جنبه بازاری می‌دهند و البته این رقم برای استارت‌آپ‌های اینترنتی تنها حدود ۶ درصد است. در حالی که کل سرمایه‌گذاری‌های خطرپذیر در آمریکا که بین ۵۰ تا ۶۰ میلیارد دلار است نسبت به جریان منابع بازارهای مالی آن بسیار کوچک به نظر می‌رسد، اما همین سرمایه‌گذاری‌ها در حوزه‌های کلیدی از کمبود منابع تامین مالی رنج می‌برند.

در این میان، نباید این زندی صاحب‌نظران را از نظر دور داشت که در این فضا هر جا دولت ورود کرده و حمایتی به عمل آورده، آنجا که شرکت «سولیندرا»، تولیدکننده پنل‌های خورشیدی، با شکست مواجه می‌شود، تقصیرها بر گردن دولت می‌افتد اما آنجا که شرکت «تسلا» دستاوردهای خیره‌کننده کسب می‌کند، کارکرد دولت از یادها می‌رود.

برای ترویج نوآوری، هم به دولت و هم به بازار نیاز است. «ماریانا مازوکاتو» در کتاب پرفروش خود به نام «دولت کارآفرین» چنین استدلال می‌کند که بیشتر فناوری‌های پیشرفته‌ای که امروز در گواهی‌های آیفون به کار افتاده‌اند توسط برنامه‌های دولتی تامین مالی شده‌اند و البته نقش «اپل» را نیز نباید دست‌کم گرفت. امروز به شرکت‌های بیشتری نیاز داریم که فناوری‌ها را برای ایجاد محصولات و خدمات کاربردی در کنار هم قرار دهند و بزودی خواهیم دید که این جنس شرکت‌ها نه از آمریکا که از آسیا سر بر خواهند آورد.



چین در برنامه «ساخت چین ۲۰۲۵» خود بیش از همه بر در رونق بخشی به ایجاد فناوری‌های کلیدی و تشویق شرکت‌ها و کارآفرینان چینی به نوآوری در بسته است و همان‌طور که «حسن اف» در مقاله «از جا جستن ببر» برای صندوق بین‌المللی پول آورده، ایجاد فناوری توسط صنایع داخلی کلید فرار کشورها از دام درآمد متوسط شده است.

تمرکز مداوم اقتصادهای آسیایی بر نوآوری و ایجاد فناوری نه تنها برای جامعه بلکه برای بازارهای جهانی و سرمایه‌گذاران نیز مفید است. همان‌طور که از بطن آسیا شرکت‌های نوآور بیشتری بیرون می‌آیند، این رقابت و نوآوری بیشتر، فرصت‌هایی را برای سرمایه‌گذاران فراهم می‌کند و لذا تاسیس صندوق‌های تامین مالی بزرگ در سطح جهان برای این منظور به لحاظ اقتصادی منطقی شده است گرچه با تاسف بسیار صندوق‌هایی که نقش سرمایه‌گذار نیک‌اندیش یا خطرپذیر، که در نوآوری‌های خط‌شکن در سرتاسر جهان سرمایه‌گذاری می‌کنند، به ندرت دیده می‌شوند.

شرط‌بندی‌های بزرگ بر روی ابزارهای مالی مشکوک که بحران مالی ۲۰۰۸ را رقم زد، بیش از همه نشان داد که رویکردهای سرمایه‌گذاری نیازمند بازبینی هستند و در مقایسه با این ابزارهای خطرناک، سرمایه‌گذاری‌های اولیه در شرکت‌های نوآور علم‌پایه دیگر چندان خطرناک به نظر نمی‌رسند و لذا اگر در کشوری بازار به اندازه کافی از شرکت‌های نوآور جوان حمایت نمی‌کند، دولت باید آستین بالا بزند و همانند اکثر اقتصادهای پیشرفته وارد گود شود و بلکه با ایجاد صندوق‌های سرمایه‌گذاری مخاطره‌آمیز دولتی، بازار را به ایجاد صندوق‌های خصوصی بیشتر تشویق کند.

در واقع همان‌طور که «جوزف استیگلیتز» در کتاب «رسیدن به جامعه یادگیرنده» مطرح کرده «نقطه تمایز تمایز اقتصادهای پیشرفته و اقتصادهای در حال توسعه در شکاف دانش آنها است». این فناوری و نوآوری است که می‌تواند در اقتصادهای در حال توسعه مجدداً خلق معجزه کند و برای این منظور باید به دولت و بازار به مانند دو بال یک پرنده نگاه کرد که هر دو برای رسیدن به رشد پایدار ضروری هستند.

۴- تماشاگران «راشمون»

در قسمت سوم از یادداشت الگوی سه‌دهه‌ای رشد صنعتی، به ریشه‌های جریان فکری بازگشت از اجماع واشنگتنی و پاکیری سیاست صنعتی نرم اشاره می‌شود که از ابتدای دهه ۱۹۹۰، با معجزه آسیایی پی می‌گیرد، بعد از بحران مالی ۲۰۰۸ و به ویژه در دوره ورود «جاستین لین» به بانک جهانی به اوج خود می‌رسد

و سپس با یک اجماع فراگیر اما محدود در جریان اصلی تا سال ۲۰۲۲ و موج جدید سیاست‌های صنعتی ادامه می‌یابد. موج جدید سیاست‌های صنعتی و دلایل آن که با قانون دانش و تراشه و قانون کاهش تورم در آمریکا شکل رسمی به خود می‌گیرد موضوع یادداشت جداگانه‌ای خواهد بود.

۴-۱- اختلاف‌نظرها

عملکرد کشورهای معجزه آسیایی، از یک منظر بخصوص بسیار مهم و تابو شکنانه بود چرا که در فضای سیاست‌های اجماع واشنگتنی و توصیه به عدم مداخله دولت، نشان داد که سیاست صنعتی تا چه اندازه در رشد و توسعه تعدادی از کشورها موثر افتاده است. بانک جهانی سریعاً دست به کار شد و در یکی از اولین مطالعات جدی در این زمینه در سال ۱۹۹۳، دیدگاه پاره‌ای از اقتصاددانان را تجمیع کرد که همگی کلید رشد پایدار این دسته از کشورهای شرق آسیا را به دستورالعمل‌های استاندارد می‌دانند. در این مطالعه بانک جهانی از یک طرف ادعا می‌کند که مداخله دولت برای برانگیختن صنایع خاص در برخی موارد موفق از آب درآمده، اما با این بهانه که این موفقیت در گرو به کار بستن سیاست‌های ریشه‌ای و اساسی شایسته از جمله طراحی مکانیزم‌های دقیق ارزیابی و نظارت بر حمایت‌های صنعتی است و تنها کشورهای انگشت‌شماری قادر به اجرای آن شده و مابقی شکست خورده‌اند، به صراحت توصیه می‌کند که دولت‌ها از سیاست صنعتی پرهیز نموده، نسخه استاندارد رشد بانک را با اتخاذ «راهبرد فشار صادراتی» به عنوان تضمین‌شده‌ترین و کم‌هزینه‌ترین مسیر برگزینند. امروز روشن است که نتیجه چنین پیشنهادی جا انداختن «دنده ۱» و ورود کشورهای در حال توسعه به دالان رشد خُزّشی و کم سرعت شد.

در میان معجزه‌های آسیایی، موفقیت هنگ‌کنگ نمونه‌ای ایده‌آل از تفاسیر مختلف طرفداران اثربخشی سیاست صنعتی و مخالفان آن‌ها است. طرفداران رویکرد بانک جهانی تا همین اواخر چنین استدلال می‌کنند که موفقیت هنگ‌کنگ به پذیرش کارکردهای بازار آزاد بازمی‌گردد و سیاست صنعتی در آن نقشی نداشته است. نمونه چنین استدلالی را می‌توان در کتاب «نیل مونری» با عنوان «بِر جان کپرویت، معمار پیشرفت هنگ‌کنگ» به سال ۲۰۱۷ یافت. البته پیش از وی دیگرانی نیز مانند «ادوارد



خصوصی او و «لین» در سال های ۲۰۱۰ و ۲۰۱۴ است. به گفته «وید» پس از بحران مالی سال سال ۲۰۰۸، زمانی که دانش آموخته چینی دانشگاه شیکاگو و اولین اقتصاددان ارشد بانک جهانی خارج از مجموعه کشورهای جی-۷ به نام «جاستین ییفو لین» به سمت اقتصاددان ارشد و معاون ارشد بانک جهانی رسید، عبارت «سیاست صنعتی» مجدداً از فهرست واژه‌های منسوخ بانک جهانی بیرون آمد و این ایده مطرح شد که توسعه‌گزینه‌های برخی صنایع، مشروط بر اینکه آن صنایع در حال حاضر در منظومه مزیت نسبی آن اقتصاد قرار داشته باشند، می‌تواند کارساز باشد و اینکه دیگر در دستور کار قرار گرفتن سیاست‌های پرهزینه برای ارتقاء مزیت‌های نسبی از طریق ایجاد مجموعه جدیدی از صنایع با ارزش افزوده بالاتر در قالب زنجیره‌های تولید منطقه‌ای چاره‌ساز نیست. «لین» در ابتدای کار با چند معاون منطقه‌ای بانک جهانی تماس گرفت و درخواست کرد برای پیشبرد ایده خود چند پروژه آزمایشی را سازماندهی کند اما پاسخ یک نه بزرگ بود. او در گفتگویی دو نفره که سال ۲۰۱۰ با «وید» داشته چنین خاطره‌ای نقل کرده است. «به یاد می‌آورم که یکی از اقتصاددانان ارشد بانک جهانی دست خود را به نشانه ناامیدی تکان داد و گفت در ازای هر یک کره جنوبی صدها کشور شکست خورده داشته‌ایم. می‌خواهید پول خود صرف چه چیزی کنید؟». «لین» اعتراف می‌کند زمانی که معاون ارشد بانک جهانی شد، کمتر از ۱۰ درصد از اقتصاددانان بانک جهانی با استدلال‌های او موافق بوده‌اند. با این وجود او و همفکرانش در بانک چند طرح آزمایشی را با عنوان «برنامه صنایع رقابتی» برای بانک جهانی تعریف می‌کنند و کار شروع می‌شود.

۲-۲-۴- میراث «جاستین لین»: درک جدید جریان اصلی از سیاست صنعتی

به گفته «لین» جانشین او در «دایره سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی و تحقیقات»، که وی از آنجا به معاونت ارشد رسیده بود، یکی از مدیران «گروه سیاست‌های توسعه‌ای» بود که به شدت با هر نوع راهبردی که نقش فعال دولت در آن بود مخالف می‌کرد و مدیر جدید «دایره سیاست‌های اجرایی» نیز بانویی بود که فکر می‌کرد سیاست صنعتی همان سیاست‌های جایگزینی واردات شکست خورده دهه ۱۹۶۰ در آمریکای لاتین است و لذا تمامی برنامه‌های صنایع رقابتی او را روی زمین گذاشت و تعطیل کرد. «لین» اما توانست آن هسته سخت مرکزی مقاوم در برابر سیاست صنعتی در بانک جهانی و در جریان اصلی علم اقتصاد را به شدت متزلزل کند.

زمانی که «جاستین لین» به سمت دیگری منصوب شد، ارکان مختلف بانک جهانی کماکان نسبت به سیاست صنعتی از خود آکراه نشان می‌دادند. گرچه سال ۲۰۱۱ نایب‌رییس بانک جهانی خطاب به مجله «اکنومیست» که از تیتز «مد شدن دوباره سیاست صنعتی» استفاده کرده بود می‌گوید «ارتقاء رقابت‌پذیری صنعتی دوباره مد نشده، چراکه هیچگاه از مد نیفتاده» اما اگر تا همین الان در جولای ۲۰۲۳ نگاهی به مطالعات چند سال گذشته بانک جهانی در زمینه سیاست صنعتی شود، تنها چند مطالعه انگشت شمار کمی پدیدار می‌شوند که اتفاقاً همگی بر نقش مثبت سیاست صنعتی تأکید دارند. مقاله «ناتان لان» با عنوان «تحولات صنعتی: سیاست صنعتی و شبکه‌ها در کره جنوبی» در سال ۲۰۱۷، مقاله «میترو کلسایدی» با عنوان «نحوه و میزان اثرگذاری یارانه‌های صنعتی» در سال ۲۰۱۷، مقاله «ریکی یوهاز» با عنوان «حمایت‌های موقت و گزینه‌های فناوری» در سال ۲۰۱۸ و مقاله «بررسی اثرات علت و معلولی سیاست صنعتی» توسط «کیارا کریسکولا» در سال ۲۰۱۹ از این جمله‌اند.

«وید» معتقد است، در نتیجه تلاش‌های «لین»، امروز درک جریان اصلی از علل رشد سریع و پایدار در شرق آسیا بر این پایه اصلی شکل گرفته که دولت‌های این کشورها به جای آنکه به رسم دیگر کشورها با «مداخلات بیش از حد» خود بازارها را «منحرف» کنند، از طریق تدارک طیف وسیعی از کالاهای عمومی که یکی از مهم‌ترین آنها «حاکمیت قانون» بود، توانستند پاره‌ای از شکست‌های بازار را مرتفع کنند و از همه مهم‌تر هنر دولت‌های شرق آسیا در این بود که «قیمت‌گذاری‌های درستی انجام دادند»، به این معنا که با کاهش حمایت‌های تجاری و یارانه‌های داخلی در طول زمان، قیمت‌های داخلی را با قیمت‌های جهانی همگام و هم‌راستا کردند و به این ترتیب بود که با شکوفایی بیشتر اقتصادی و تقویت اقشار با درآمد متوسط، همچنانکه منظومه مزیت‌های نسبی اقتصاد شکل دیگری پیدا می‌کرد، قیمت‌های‌گذاری‌های صحیح باعث می‌شد که انگیزه‌های سودآوری سرمایه‌گذاران و تولیدکنندگان، ساختار تولید را هماهنگ با این منظومه جدید متحول کند.

۲-۲-۴-۳- در ضرورت عمل‌گرایی

«ها-جون چانگ» چه در مقاله «آیا می‌توان از تقابل‌های بی‌حاصل در خصوص سیاست صنعتی عبور کرد؟» در سال ۲۰۰۹ و چه در سخنرانی خود در کنفرانس بانک جهانی در سال ۲۰۱۳ با عنوان «نگاهی عمل‌گرایانه به نحوه کارآمدسازی سیاست‌های

صنعتی»، به دنبال این رفت که با فاصله گرفتن از جدال‌های نظری بی‌فایده، درس‌هایی آموزنده از تجربه‌های موفق و ناموفق به دست دهد. «چانگ» دست به دامان «ولتر» می‌شود و این جمله او را به کار می‌گیرد که «دشمن رسیدن به خوبی، نیت رسیدن به بهترین است». با همین نگاه تخفیف تضادهای نظری و ایدئولوژیک، «ناجی بن‌حسین» در مقاله «چارچوبی منسجم برای سیاست‌های صنعتی و دیگر مداخلات دولتی ورای شکاف‌های ایدئولوژیک» در سال ۲۰۰۹ سیاست صنعتی را به ویژه مناسب کشورهای می‌داند که از یک پایه صنعتی با تنوع پایین برخوردار هستند، به گونه‌ای که در این کشورها حتی اگر شواهد به نفع مداخله نباشد، مداخلات باز هم اثرات مثبتی با خود به همراه می‌آورد.

همین رویکرد را «آن‌هریسون» در جلد پنجم کتاب «هندبوک علم اقتصاد توسعه» دارد و در فصل «تجارت، سرمایه‌گذاری خارجی و سیاست صنعتی کشورهای در حال توسعه» توصیه می‌کند که یک «سیاست صنعتی نرم» که در آن به منظور افزایش بهره‌وری یک سطح همکاری مناسب بین دولت و بخش خصوصی شکل بگیرد، می‌تواند مفید واقع شود. نهایتاً اینکه «جاستین لین» معتقد است دولت به همراه بازارها و بنگاه‌هایی که نوآوری‌های فناورانه را رهبری می‌کنند، می‌تواند نقش تسهیل‌کننده در شناسایی مزیت‌های نسبی و دستگیری از صنایع برای توسعه در محدوده این مزیت‌ها داشته باشد. «استیگلیتز» نیز چنین استدلال می‌کند که از یک طرف آنچه کشورهای پیشرفته را از کشورهای در حال توسعه جدا می‌کند، شکاف دانش است و با این ادعا که بازارها تولید و انتشار دانش را ضعیف می‌کنند، از میان برداشتن شکاف دانش را مستلزم یک سیاست صنعتی خوب برای تشویق یادگیری و ایجاد یک جامعه یادگیرنده می‌داند. «ماریانا مازوکاتو» نیز در سال ۲۰۱۳ در کتاب «دولت کارآفرین» نشان داده است که نقش دولت در ارتقای نوآوری و رشد در کشورهای پیشرفته چقدر مهم است.

واقعیت این است که همزمان با داغ شدن جدال‌های دانشگاهی در حول و حوش جنبه‌های عملی و محاسن سیاست‌های صنعتی، کشورهای مختلف خواسته و ناخواسته درگیر یک از شاخه‌های متنوع سیاست صنعتی شده‌اند. در واقع همان‌طور که «چانگ» می‌گوید وقتی دولتی به توسعه شکل خاصی از زیرساخت‌ها (مثلاً انتخاب بین توسعه ریلی، جاده‌ای یا اینترنتی) اهمیت می‌دهد یا گونه خاصی از آموزش را تشویق می‌کند (مثلاً توجه به رشته‌های مهندسی یا بازرگانی)، در واقع دارد به نفع یک سری صنایع خاص کار می‌کند. از طرفی امروز بسیاری از کشورها به دنبال توسعه

گردشگری، بازارهای مالی و خطوط لجستیکی هستند که حتی اگر نام سیاست صنعتی بر روی ارتقاء آنها نگذارند، همگی ماهیتاً نوعی سیاست صنعتی به حساب می‌آیند. حال سوال این است وقتی بسیاری از کشورها هر کدام به شیوه خود یک سیاست صنعتی را اجرا کرده‌اند، بهترین راه انجام آن چگونه است.

۵- مدل رشد «تولستوی» و پنجاه سال همپایی، پیشرفت و عقب‌ماندگی

تجربه توسعه طی پنجاه سال گذشته حکایت از آن دارد که امروز دیگر شانس رسیدن یک کشور در حال توسعه به سطوح درآمدی بالا، نسبت به قبل پایین‌تر آمده است. هر گونه بحث در خصوص سرعت همگرایی کشورهای با درآمد «پایین» و «متوسط پایین» با کشورهای با درآمد «متوسط بالا» و «بالا»، ابتدا نیازمند تعریف یک شاخص صحیح است که عموماً دقت لازم در این زمینه به خرج داده نمی‌شود و نتایج غلطی گرفته می‌شود.

از آنجا که کشورهای ثروتمند هم در ۵۰ سال گذشته رشد کرده‌اند، برای ارزیابی میزان همگرایی درآمدی دیگر کشورها با آنها باید حتماً از یک شاخص «رشد نسبی» استفاده کرد. در این مبحث ملاحظه جریان دائمی رشد کشورها امری ضروری است و اگر به شکل معمول اما اشتباه، از یک آستانه «درآمد مطلق» برای دسته‌بندی کشورها به درآمد پایین، متوسط و بالا استفاده شود، باید این نکته را در نظر گرفت که ضرورت دارد این آستانه‌ها دائماً به روزرسانی شوند، که عموماً چنین نمی‌شود. از آنجا که هدف توسعه اقتصادی رسیدن به استانداردهای زندگی در پیشرفته‌ترین سطح ممکن و قابل تحقق است، این آستانه «درآمد نسبی» است که می‌تواند نشان دهد یک کشور تا چه اندازه در این مسیر پیش رفته یا از بهترین حالت ممکن فاصله دارد.

با معیار سرانه تولید ناخالص داخلی سرانه کشورها نسبت به آمریکا، صدک پنجاهم به بالا (میان) به عنوان آستانه درآمد «متوسط بالا» و صدک هفتادوپنجم به بالا به عنوان آستانه درآمد «بالا» تعریف می‌شوند. داده‌های واقعی نشان می‌دهد که صدک پنجاهم (میان) حدود ۱۸ درصد تولید ناخالص داخلی سرانه آمریکا و صدک هفتادوپنجم حدود ۴۸ درصد آن است و آستانه درآمد «پایین» و «متوسط پایین» هم زیر ۱۰ درصد آن می‌شود. لذا کشورهایی که ۱۰، ۱۸ و ۴۷ درصد درآمد سرانه آمریکا را داشته باشند، به ترتیب در سبب کشورهای با درآمد «پایین و متوسط پایین»، «متوسط بالا» و «بالا» جای می‌گیرند. در سال‌های ۱۹۶۰، ۱۹۷۰ و ۲۰۱۴ آستانه ورود به سبب درآمد «بالا» به ترتیب ۸۸۰،



۱۱۷۰۰ و ۲۶۰۰۰ دلار و آستانه ورود به سید درآمد «متوسط بالا» به ترتیب ۳۵۰۰، ۴۷۰۰ و ۱۴۰۰۰ دلار می‌شود. به واسطه رشد کشورهای ثروتمند، این آستانه‌ها در طول زمان بالاتر رفته‌اند.

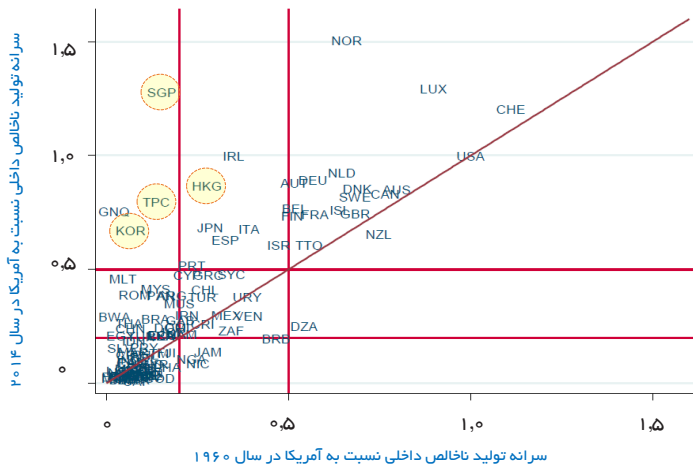
۵-۱- ده واقیعت برای درک دقیق‌تر توسعه نیم قرن گذشته

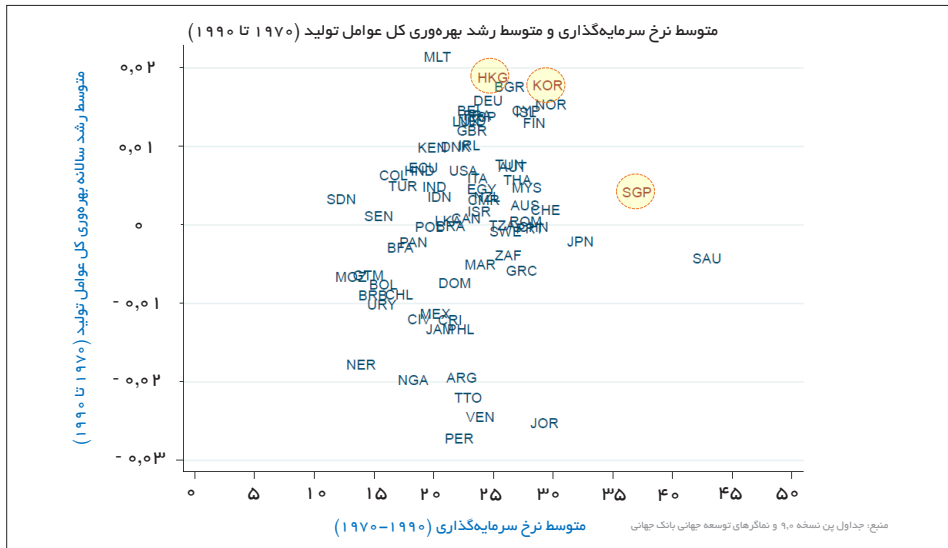
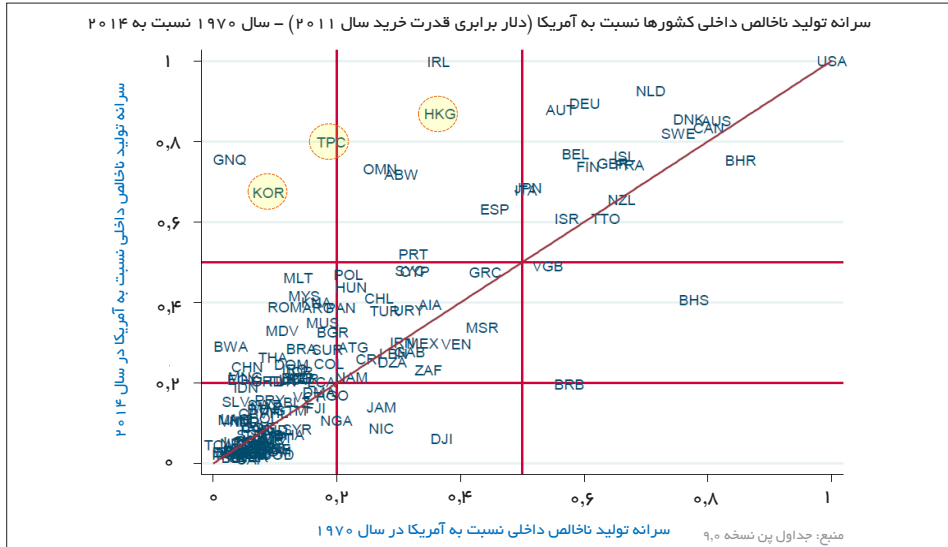
اهمیت این نکته فنی محاسباتی در آن است که چنانچه به این شکل به آمارها نگاه شود، ده الگوی مهم ظاهر خواهد شد که بینش ما را نسبت به توسعه جهانی طی نیم قرن گذشته دقیق‌تر می‌کند. از سال ۱۹۶۰ تا سال ۲۰۱۵ از میان نمونه‌ای مشتمل بر ۱۸۲ کشور:

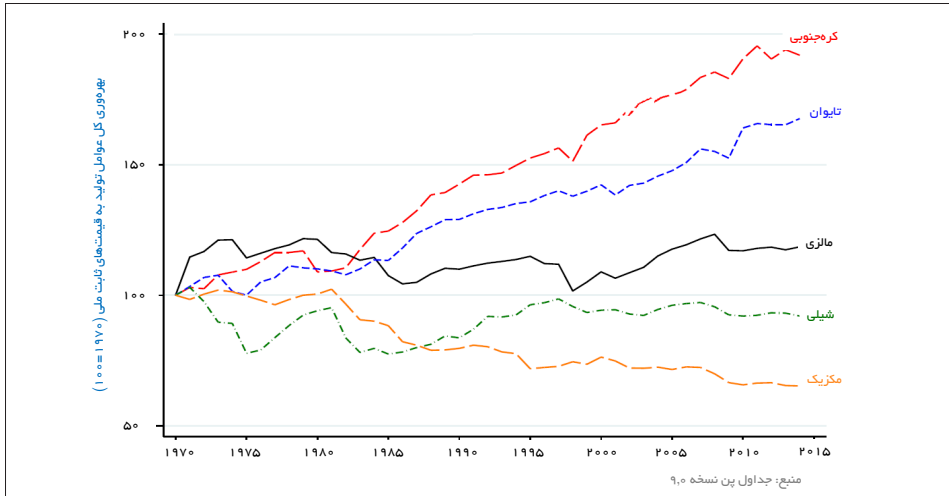
۱. تمامی کشورهای صنعتی پیشین کماکان ثروتمند باقی مانده‌اند و کشوری به طبقات پایین‌تر سقوط نکرده است.
۲. تنها سه کشور اسرائیل، ایتالیا و ژاپن در دهه ۱۹۶۰ به سرعت رشد کردند و تا سال ۱۹۷۰ از آستانه درآمد «بالا» عبور کرده‌اند.
۳. بسیاری از کشورهای صادرکننده نفت (مانند عربستان و کویت) با وجود افزایش قیمت نفت در دهه ۲۰۰۰ شاهد سقوط بزرگ درآمد نسبی خود طی چهار دهه گذشته بوده‌اند.
۴. بیشتر کشورهای با درآمد «پایین» و «متوسط پایین» عموماً از مسابقه رشد جامانده‌اند، فاصله خود را با آستانه‌ها حفظ کرده‌اند و قادر به تغییر وضعیت نشده‌اند.
۵. تنها شش کشور چین، مصر، تایلند، مغولستان، بوتسوانا و گرانادا از وضعیت درآمد «پایین» به وضعیت درآمد «متوسط بالا» صعود کرده‌اند.

۶. تنها سه کشور برزیل، مالزی و رومانی از وضعیت درآمد «متوسط پایین» به وضعیت درآمد «متوسط بالا» رسیده‌اند.
۷. تنها ۱۶ کشور ایتالیا، اسپانیا، پرتغال، چک، ایرلند، اسلونی، استونی، اروپا، اسرائیل، ژاپن، کره جنوبی، سنگاپور، هنگ‌کنگ، تایوان، عمان و گینه توانسته‌اند از آستانه درآمد «بالا» عبور کنند.
۸. اگر سال ابتدایی ۱۹۷۰ باشد، تنها ۱۳ کشور اسپانیا، پرتغال، چک، ایرلند، اسلونی، استونی، اروپا، کره جنوبی، سنگاپور، هنگ‌کنگ، تایوان، عمان و گینه توانسته‌اند از آستانه درآمد «بالا» بگذرند (سه کشور اسرائیل، ایتالیا و ژاپن تا پیش از سال ۱۹۷۰ از این آستانه گذشتند).
۹. از میان این ۱۳ کشور موفق، ۷ کشور اروپایی و ۲ کشور نفتی بوده‌اند. کشورهای اروپایی در ابتدای دوره هم جزء «متوسط بالا» بودند و رشد سریع آنها و گذر از آستانه درآمد «بالا» چندان دور از انتظار نبوده و رشد دو کشور عمان و گینه نیز به کشف ذخایر نفتی نسبت داده می‌شود. اگر تاریخ برای این کشورها مانند کویت و عربستان تکرار شود، با معیار درآمد نسبی، با گذشت زمان مجدداً به طبقات پایین‌تر خواهند رفت.
۱۰. تنها ۴ اقتصاد بدون نزدیکی به اروپای پیشرفته یا اکتشاف منابع طبیعی از آستانه درآمد «بالا» عبور کرده‌اند که عبارتند از کشورهای هنگ‌کنگ، کره جنوبی، سنگاپور و تایوان که به آنها «برهای آسیایی» نیز می‌گویند.

سرانه تولید ناخالص داخلی کشورها نسبت به آمریکا (دلار برابری قدرت خرید سال ۲۰۱۱) - سال ۱۹۶۰ نسبت به ۲۰۱۴







پنجاه سال پیش در سال ۱۹۷۰ کره جنوبی زیر آستانه ۱۰ درصد و جزء کشورهای با درآمد «متوسط پایین» به حساب می‌آمد، در حالی که تایوان کمی زیر آستانه ۲۰ درصد و نزدیک کشورهای با درآمد «متوسط بالا» بود. همان طور که «لوکاس» در سال ۱۹۹۳ اشاره می‌کند، تدقیق روند رشد بلندمدت و نوع همگرایی درآمدی این چهار کشور در بستر تاریخی، نشان می‌دهد که رسیدن آنها به وضعیت پردرآمدها یک «معجزه اقتصادی» بوده است، عنوان مقاله لوکاس «وقوع یک معجزه» است. اینکه در ابتدای دوره دو کشور مالزی و کره جنوبی در وضعیت مشابه‌ای قرار داشته‌اند اما برای مالزی بیش از نیم قرن طول می‌کشد که به ۴۰ درصدی سرانه تولید ناخالص داخلی آمریکا در سال ۲۰۱۴ برسد، اما کره جنوبی این مسیر را ۲۰ ساله طی می‌کند، نشان می‌دهد که «لوکاس» نامگذاری صحیحی انجام داده است. تشریح دلایل این تفاوت برای پژوهشگران سیاست صنعتی و مباحث رشد و همگرایی اهمیت بسزایی دارد.

آنها را هم نباید نادیده گرفت. لذا تنها کشورهای معجزه آسیایی را باید به عنوان مرتبط‌ترین گروه با وضعیت‌های فعلی کشورهای در حال توسعه و البته تنها معجزات واقعی قلمداد کرد. شاید برای خواننده این سطور تا کنون این انگاره ذهنی وجود داشته که به طور طبیعی این کشورها همواره به منزله نقطه کانونی یادگیری موفقیت‌ها مدنظر بوده‌اند و مباحثی که تا کنون آمد اشارات تازه‌ای ندارد. اما باید همین جا این نکته مورد تاکید قرار گیرد که تا همین اواخر چه از ناحیه نهادهای بین‌المللی و چه از ناحیه بخش عمده‌ای از اقتصاددانان برجسته، تجربه معجزه‌های آسیایی بیشتر «حوادثی غیر قابل تقلید» تحلیل شده‌اند و لذا در عرصه شناخت دلایل معجزه‌های آسیایی و الگوبرداری و توصیه‌های سیاستی مبتنی بر آن، تا همین امروز ادبیات توسعه به شدت فقیر مانده است. صریح‌تر آنکه، در علم اقتصاد توسعه تا به امروز موفقیت معجزه‌های آسیایی یا سیاست‌های صنعتی زمینه‌ساز این معجزه‌ها، به واسطه نوع تفسیر متفاوت دو مکتب فکری از این معجزه‌ها، نادیده گرفته شده است.

۵-۲- آیا معجزه‌های آسیایی حادثه‌ای غیر قابل تقلید بودند؟

مشخص شد که در عزیمتی ۵۰ ساله در دلان توسعه کشورهای معدودی توانسته‌اند گذار از فقر نسبی یا مطلق به وضعیت درآمدی اقتصادهای پیشرفته را تجربه کنند. نکته اینجا است که در این دلان گرچه بررسی تجربه‌هایی چون ایرلند و اسپانیا نیز حتماً آموزه‌های ارزشمندی دارد، اما سطوح نسبتاً بالای درآمدی آنها در ابتدای دوره، نزدیکی جغرافیایی آنها به اقتصادهای پیشرفته و کمک‌های مالی و توسعه‌ای قابل توجه اتحادیه اروپا به

مکتب اول به رهبری «جانسون» در کتاب اثرگذار «می. تی و معجزه ژاپنی» در سال ۱۹۸۲، با بیانی «فراکنانه» تاریخ را هماهنگ با پیش‌فرض‌های خاصی نسبت به کارکرد سیاست‌ها و نوع نهادها تفسیر کرده، آنچنان نگاهی متأخر به تحولات معجزه‌های آسیایی دارد که به سختی می‌توان در تفسیرهای آن تمایز ملموسی میان این چهار کشور و دیگر کشورهای پیشرفته از منظر نهادی، سرمایه انسانی، سرمایه فیزیکی و نوع سیاست‌ها و به ویژه سطوح مداخله دولت پیدا کرد.

مکتب دوم به رهبری «بانک جهانی» در کتاب «معجزه شرق آسیا، رشد اقتصادی و سیاست دولت» در سال ۱۹۹۳، گرچه به مداخله‌های دولت و سیاست عمودی در دوره‌های رشد سریع این چهار کشور اذعان دارد، اما معتقد است که این سیاست‌ها اثری جزئی داشته و معجزه اقتصادی بدون آن‌ها نیز اتفاق می‌افتاد. این مکتب فکری با نادیده انگاشتن تاریخ و دگرگونی‌های مختلف انجام شده توسط معجزه‌های آسیایی و به ویژه نقش سیاست‌های دائم‌التغییر آنها از یک مرحله توسعه به مرحله‌ای دیگر، صحنه‌گردان اصلی رشد این کشورها را سیاست‌های استاندارد ی چون تعمیق مالی، باز بودن تجاری، توسعه زیرساختی و نهادی، ثبات کلان اقتصادی و سرمایه‌گذاری‌های آموزشی می‌داند و از این منظر کمترین تمایزی در سیاست کشورهای معجزه آسیایی نسبت به دیگر کشورهای موفق قائل نمی‌شود.

در میان نظریه‌پردازان پیرو مکتب دوم که عموماً مبتنی بر شواهد و الگوهای آماری سخن می‌گویند، هم «پل کروگمن» را داریم که اصولاً معجزه آسیایی را یک افسانه تلقی می‌کند و در مقاله «افسانه معجزه آسیایی» به سال ۱۹۹۴ به اصطلاح خود اقدام به «رمزگشایی» این افسانه کرده، آن را ناشی از تجمع سریع سرمایه و نیروی کار می‌داند، هم «ویلیام استرلی» و مقاله وی تحت عنوان «تیبین معجزه‌های آسیایی با رگرسیون‌های رشد» به سال ۱۹۹۵ را داریم که کلاً معجزه‌های آسیایی را نوعی داده دورافتاده و پرت تفسیر می‌کند که در چارچوب رگرسیون‌های رشد فاقد قدرت توضیح‌دهندگی کافی هستند و هم «آلویون یونگ» و مقاله جریان‌سازی که جد و جهدی عظیم در حوزه حسابداری رشد اقتصادی است را داریم که (همان‌طور که پیش‌تر آمد) در مقاله «جبروت اعداد» به سال ۱۹۹۵ و با استفاده از داده‌های کره جنوبی، هنگ‌کنگ، سنگاپور و تایوان نشان می‌دهد که در دستاوردهای «بهره‌وری کل عوامل تولید» برای کشورهای معجزه آسیایی بسیار اغراق شده و اگر سرمایه فیزیکی و انسانی این کشورها طی دوره رشد به درستی اندازه‌گیری شود، سهم بهره‌وری کل عوامل تولید در رشد این کشورها به طور قابل توجه‌ای کاهش می‌یابد.

مطالعه ارزشمند «یونگ» بدل به بهانه‌ای شد برای افرادی که رشد معجزه‌های شرق آسیا را از نوع «رشد ریاضتی» از نوع کار سخت، پشتکار زیاد به همراه افزایش نرخ پس‌انداز و سرمایه‌گذاری می‌دانستند و اثرات بهره‌وری یا «رشد قابلی» را در این زمینه کم‌رنگ می‌شمردند و وقوع چیزی به نام معجزه را انکار می‌کردند.

پیام اصلی تمامی مطالعات مکتب بانک جهانی آن است که کلید موفقیت این کشورها در همان نسخه استاندارد و سیاست‌های تشویق تجمیع سرمایه‌های انسانی و فیزیکی نهفته است. حال این سوال مطرح می‌شود که اگر آنگونه که «کروگمن»، «یونگ» و دیگران مدعی هستند، رشد اقتصادی این چهار کشور از نوع «رشد ریاضتی» بوده، طبق قانون بازدهی نزولی، این رشد پایدار و بالایی‌بایست به تدریج رو به زوال می‌رفت. حال آنکه آمارها نشان می‌دهند که سنگاپور رشد سریع خود را تا سال ۲۰۱۷ و رسیدن به بالاترین سطوح درآمد سرانه در عرصه جهانی ادامه داد و کره و تایوان نیز مسیر رشد مشابه دوران معجزه خود را دنبال کردند و برای هیچ یک قانون بازدهی‌های نزولی صادق در نیامد.

۵-۳- «حسن‌اف»: معجزه آسیایی نه حادثه است و نه غیرقابل تکرار

نکته اینجا است که بسیاری از کشورها گرچه نرخ سرمایه‌گذاری نسبی بالایی در سال‌های ۹۰-۱۹۷۰ داشتند، که در بسیاری از موارد قابل مقایسه با کشورهای معجزه آسیایی است، اما نرخ‌های رشد متوسط بهره‌وری کل عوامل تولید آنها به مراتب از این چهار کشور پایین‌تر درآمده است. به عنوان مثال کره جنوبی بین سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰ میانگین چشمگیر ۳۰ درصدی را در نرخ سرمایه‌گذاری تجربه کرده است اما این فقط مختص این کشور نبود. گروه متنوعی از کشورها نرخ سرمایه‌گذاری مشابه یا حتی بیشتری داشتند که از جمله آنها می‌توان به چین، ایران، اردن، پرتغال و عربستان اشاره کرد، اما برخلاف کره جنوبی میانگین رشد بهره‌وری کل عوامل تولید در تمام این کشورها منفی شده و بسیاری از این کشورها با وجود نرخ بالای تجمیع سرمایه فیزیکی و انسانی نیز، موفق به دستیابی به رشد پایدار بالا نشدند. بنابراین اینجا باید عامل مهم و متفاوتی دیگر، فراتر از انباشت سرمایه‌های انسانی و فیزیکی، دلیل تمایز تجربه معجزه‌های آسیایی شده باشد.

گذشته از این، اگر کسی بپذیرد که سهم بهره‌وری کل عوامل تولید در معجزه آسیایی اندک بوده، لازم است مدعای خود را در یک نگاه مقایسه‌ای بین‌کشوری با استفاده از اطلاعات تاریخی تمامی کشورها به اثبات برساند. «حسن‌اف» بر این عقیده است که اگر آنگونه که «یونگ» در مقاله خود برای کشورهای معجزه آسیایی، به شکلی دقیق کیفیت سرمایه فیزیکی، سرمایه انسانی، مشارکت نیروی کار و دیگر موارد را اندازه‌گیری کرده و الماس بهره‌وری کل عوامل تولید آنها را صیقل داده، داده‌های



دیگر کشورها نیز مورد سنجش قرار گیرد، حتما شاهد رشد پایین و حتی منفی سهم بهره‌وری کل عوامل تولید دیگر کشورها نیز خواهیم بود. وی در مقاله‌ای با عنوان «اوج‌گیری شاهین‌های خلیج» در سال ۲۰۱۶، نشان داده است که طی چند دهه گذشته با روش «یونگ»، رشد بهره‌وری کل عوامل تولید کشورهای صادرکننده نفت همواره منفی شده است. اینجا است که رشد پایدار بهره‌وری کشورهای معجزه آسیایی برای یک دوره طولانی کماکان امری نامتعارف و معماگونه باقی می‌ماند.

برای رفع مشکل سخت‌گیری و دقت در اندازه‌گیری‌ها، «عبدالله سینحاجی» در مقاله‌ای برای صندوق بین‌المللی پول به سال ۲۰۰۰ و تحت عنوان «منابع رشد اقتصادی از منظر تحلیل جامع حسابداری رشد»، «تفاوت‌های رشد بهره‌وری کل عوامل تولید» کشورهای را مد نظر قرار داده و نشان می‌دهد که اتفاقاً این تفاوت‌ها پایدار و معنی‌دار هستند و اثبات می‌کند بسیاری از کشورها رشد بهره‌وری کل پایین‌تری نسبت به معجزه‌های آسیایی داشته‌اند. مهم‌تر از آن، آمار حق ثبت اختراع یا «پتنت» اعطا شده آمریکا نشان می‌دهد که صنایع چهار کشور معجزه آسیایی در آن زمان از نظر نوآوری در مرحله اولیه توسعه بسیار فعال بوده‌اند. به عبارت دیگر باید چیز دیگری غیر از «رشد ریاضتی» در این کشورها هدایت‌گر آنها به سمت رشد بالا و پایدار شده باشد.

در خصوص مدعای «وللیام استرلی» و پرت انگاشتن داده معجزه‌های آسیایی نیز باید آن را بیشتر از منظر روش‌شناسی اقتصادسنجی نگاه کرد. گرچه ادبیات رشد به شکل نظری سابقه‌ای طولانی و غنای بسیاری دارد، اما در عرصه رگرسیون‌های رشد بین‌کشوری، عموماً از متوسط بالای پنج سال مثلاً متوسط ده ساله یا بیشتر نرخ‌های رشد به عنوان متغیر مستقل استفاده می‌شود تا تغییرات متغیرهای وابسته‌ای چون درآمد سرانه اول دوره، کیفیت‌های نهادی یا موارد دیگر به وسیله آن توضیح داده شود. با این روش‌شناسی داده‌های معجزه‌های آسیایی پرت تلقی خواهند شد و حتی توصیه می‌شود برای ایجاد عدم تورش در نتایج از نمونه کنار گذاشته شوند. فرض ضمنی در رگرسیون‌های رشد استاندارد این است که متغیر مورد بررسی باید «خوش‌رفتار» باشد، به این معنا که خطای مدل خطی حرکتی آن از توزیعی با میانگین و واریانس محدود پیروی کند. نسبت به این روش‌شناسی و فروض آن انتقادهای بی‌شماری به ویژه در کار با داده‌هایی در افق بلندمدت زمانی وجود دارد که مباحث درون‌زایی، پیروی رشد همه کشورها از یک الگوی خطی، نقض خوش‌رفتاری متغیرها و عدم امکان استخراج توصیه‌های سیاستی از این جمله‌اند.

«حسن‌اف» در پاسخ به نارسایی‌های رگرسیون‌های رشد که معجزه‌های آسیایی را نوعی ناهنجاری یا داده دورافتاده می‌بینند، پیشنهاد می‌کند که از الگوی «توزیع توانی» استفاده شود و بدون آنکه ادعای بی‌اعتبار کردن رگرسیون‌های رشد را داشته باشد، گامی رو به جلو در ادبیات رشد اقتصادی ایجاد می‌کند. به نظر او نرخ‌های رشد ناخالص نسبی توزیعی توانی دارند. توزیع‌های توانی دنباله‌های چاق و میانه‌های باریکی دارند و احتمال وقوع رویدادهای حدی و استثنائی یا انحراف استانداردهای قابل توجه در آنها بیش از توزیع‌های عادی نرمال است. امروز مطالعات تجربی مختلف این توزیع توانی را در طیف وسیعی از رویدادهای علمی توضیح‌دهنده یافته‌اند. توزیع ثروت، اندازه شهرها یا بازدهی بازار سهام چند نمونه از کارکرد توزیع‌های توانی هستند و در تمامی آنها بسته به توان توزیع، میانگین یا واریانس‌های نامحدود امکان‌پذیر می‌شود. لذا در توزیع توانی، مشاهداتی که در سایر توزیع‌ها نقاط پرت تلقی می‌شود، بدل به منبع مهمی از اطلاعات می‌شوند.

او به این نتیجه رسیده است که توزیع نرخ‌های رشد نسبی ناخالص از قانون توزیع توانی پیروی می‌کند، گرچه آزمون‌های وی توضیح‌دهندگی دیگر توزیع‌هایی مانند «لگاریتمی-نرمال» یا «چوله به چپ» را نیز رد نمی‌کنند. «حسن‌اف» در مجموع معتقد است توزیع توانی تقریب خوبی برای نرخ‌های رشد نسبی ناخالص بلندمدت بوده و اگر نرخ رشد نسبی ناخالص بین کشوری از قانون توزیع توانی با توان ۲.۵ پیروی کند، به این معنی است که معجزات آسیایی نه تنها نباید نادیده گرفته شوند بلکه اتفاقاً منبع مهمی از اطلاعات خواهند بود و از آنجا که در تابع توزیع رشد نسبی کشورها، میانگین محدود، اما واریانس نامحدود درمی‌آید، لذا استنتاج آماری از رگرسیون‌های رشد بین کشوری در بازه‌های زمانی «بلندمدت» از نظر فنی تضعیف می‌شود و در دوره‌های زمانی کوتاه‌تر ۱۰، ۲۰ و ۳۰ ساله هم که استنتاج آماری ممکن می‌شود، به طور بالقوه می‌تواند آنچه کلید رشد پایدار بلندمدت بوده است را نادیده انگارد.

۴-۵- مدل رشد «لئو تولستوی»

«حسن‌اف» با محاسبات ریاضی برآمده از دل یک مدل رشد اقتصادی ساده، رشد یک کشور را تابعی از دو دسته عوامل «تصمیم‌های سیاستی» و «متغیرهای برون‌زای خارج از کنترل دولت» می‌بیند و به این ترتیب در رشد اقتصادی عامل شانس (مثبت یا منفی) را دخیل می‌کند. آنگاه با فرض توزیع توانی

مد نظر، به این نتیجه می‌رسد که در آستانه‌های رشد پایین‌تر و زمانی که نمونه متشکل از تعداد زیادی کشور با درآمد پایین باشد، نتیجتاً اثر سیاست‌ها برآیند نهایی کمتری نسبت به اثر شانس بر رشد اقتصادی خواهد داشت. لذا بر اساس الگوی «حسن‌اف» اولاً به سختی می‌توان رشد سریع و پایداری را حتی با اتخاذ سیاست‌های صحیح به دست آورد و ثانیاً در نمونه‌هایی که به اندازه کافی بزرگ نیستند زمانی که آستانه رشد مد نظر پایین در نظر گرفته می‌شود، تشخیص بین سیاست‌های بد و بدشانسی‌ها، که از عوامل بروز ن و متنوع خارج از اختیار دولت سرچشمه می‌گیرند، دشوار می‌شود.

حال با الگویی که «حسن‌اف» ارائه می‌کند. کشورها در مدل سه‌دنده‌ای به خوبی از یکدیگر متمایز می‌شوند. دسته اول کشورهایی که رشد کمتری نسبت به رشد آمریکا داشته‌اند، هم با بدشانسی و هم با سیاست‌های بد مواجه شده‌اند. این دسته از کشورها حتی اگر برای اجرای سیاست‌های درست تلاش کرده باشند، احتمالاً بدشانسی منجر به تضعیف رشد آنها شده است. دسته دوم کشورهایی هستند که همپایی لازم با سرعت رشد آمریکا داشته‌اند و در طول خط ۴۵ درجه (در نمودار پیوست) قرار گرفته‌اند. این دسته از کشورها به احتمال زیاد مواجه با بدشانسی نشده‌اند و همه عوامل اثرگذار در اختیار دولت بوده است، اما دولت خود دنده اشتباه یا دنده ۱ و رویکرد خَرَنشی را برای آنها برگزیده است. دسته سوم کشورهایی هستند که اندکی از رشد آمریکا سریع‌تر پیش رفته‌اند. این دسته از کشورها هم از خوش‌شانسی‌های مختلفی چون کشف ذخایر منابع طبیعی یا کمک‌های اتحادیه اروپا بهره برده‌اند و هم دولت‌های آنها دنده ۲ یا سیاست‌های جهشی را برگزیده است. نهایتاً نیز در دسته چهارم کشورهای معجزه آسیایی قرار می‌گیرند که هم خوش‌شانسی داشته‌اند یا با بدشانسی مواجه نشده‌اند و هم دولت‌های آنها بالاترین دنده یا دنده ۳ را انتخاب کرده است.

او با اشاره به جمله معروف «لئو تولستوی» نویسنده برجسته روس در ابتدای رمان «آنا کارنینا» که گفته است: «خانواده‌های خوشبخت همگی شبیه یکدیگرند، اما خانواده‌های بدبخت هر کدام به طریق خاص خود بدبخت هستند»، چنین استدلال می‌کند که عملکرد همه کشورهای ثروتمند یکسان است اما هر کشور فقیر به روش خود فقیر است. به عبارت بهتر، برای یک نمونه به اندازه کافی بزرگ، هر کشوری که عملکرد ضعیفی داشته می‌تواند منابع بدشانسی منحصر به فردی داشته باشد و احتمال

اینکه متغیرهای برونزای خارج از اختیار دولت‌ها برای همه این کشورها به طریقی یکسان تحقق یافته باشد، بسیار پایین است. از این رو از منظر روش تحقیق، بررسی تجربه کشورهای شکست خورده هیچ‌گاه حاوی اطلاعات مفیدی نخواهد بود. در این میان، کشورهای خوب هم همین‌طور هستند، به این معنا که ضربه سختی به آنها وارد نشده و بهترین سیاست‌ها را در پیش گرفته‌اند و حتماً الگوهای سیاستی مشترکی در میان اقتصادهای موفق وجود دارد.

طبق الگوی «حسن‌اف» از آنجا که الگوهای موفق بیشتر ناشی از موفقیت سیاست‌ها است تا شانس خوب، بنابراین موفق‌ها قابل تکرار هستند. کشورهای معجزه آسیایی خود را از شر بدشانسی‌ها رهانیدند و تدابیر لازم برای حرکت به سمت کسب موفقیت را اندیشه کردند، اما آنچه باعث موفقیت آنها شد نه ابزارهای مورد استفاده یا شرایط خاص (جغرافیا، اندازه، فرهنگ یا ساختار سیاسی) بلکه اجرای پیوسته و خلل‌ناپذیر قواعد سیاست فناوری و نوآوری برای کسب درآمد بالا بود. به عبارت بهتر، از نظر «حسن‌اف» حتی با تحقق تمامی پیش‌شرط‌های لازم برای رشد اقتصادی مانند عوامل نهادی و ساختار سیاسی و مانند آن که دیگران مطرح کرده‌اند، تا زمانی که شرط کافی یعنی مداخله دولت برای رفع شکست‌های بازار محقق نشود، اقتصاد به دنده ۳ نخواهد افتاد.

۶- مداخله دولت در سه دنده: تداوم رشد بهره‌وری در گروه نوآوری و پیچیدگی صادراتی

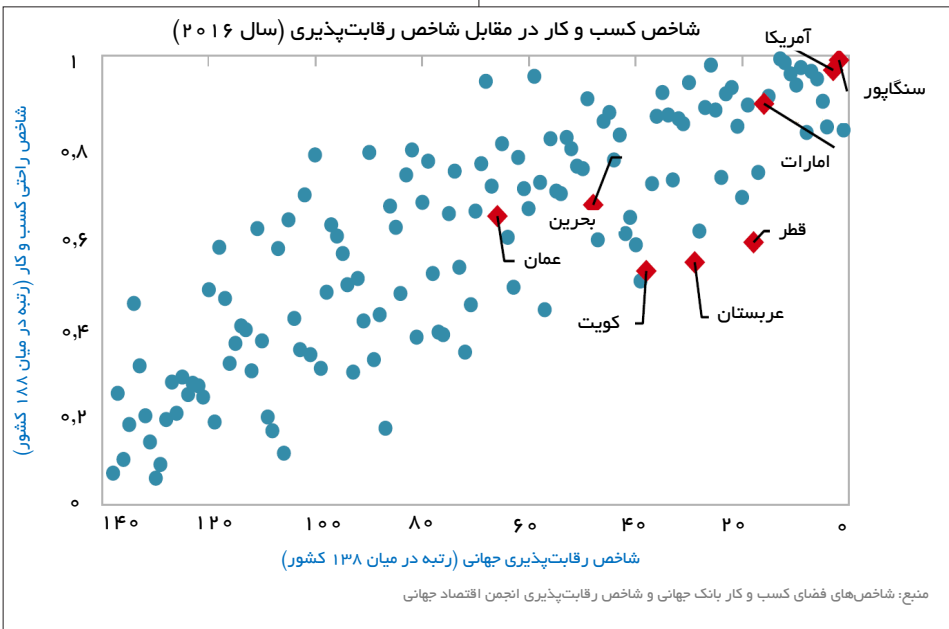
در بیان عوامل فقدان رشد پایدار و قرار گرفتن یک ملت در «دام درآمد متوسط»، رکود بهره‌وری از عوامل اصلی یاد می‌شود؛ چراکه با حرکت به سمت مراحل توسعه بالاتر به طور مداوم از سود ناشی از نیروی کار ارزان و تقلید فناوری خارجی کاهش می‌یابد. کشور با درآمد پایین زمانی که بدل به یک کشور با درآمد متوسط می‌شود، دیگر نیازمند یافتن منابع جدیدی برای رشد خواهد بود؛ چراکه مزایای نیروی کار ارزان و دستاوردهای بهره‌وری ناشی از تخصیص مجدد بین‌بخشی از کشاورزی به صنعت و پذیرش آسان فناوری خارجی از بین می‌رود. دستمزدها به تدریج افزایش خواهند یافت و این شکل از رقابت‌پذیری به تدریج از بین می‌رود. فاصله گرفتن از صنایع کاربر به منظور تداوم افزایش بهره‌وری و درآمد سرانه مستلزم نوآوری یا روشن‌تر استفاده از ایده‌ها، روش‌ها، فرآیندها و فناوری‌های جدید در تولید است و دیگر تقلید کفاف نخواهد داد.



رشد مبتنی بر نوآوری کلید حفظ دستاوردهای بهره‌وری و دستیابی به درآمدهای بالاتر است. «آسم‌آوگلو» در مقاله «فاصله از مرز امکانات تولید، انتخاب و رشد اقتصادی» در سال ۲۰۰۶ چنین استدلال می‌کند که اگر کشوری با نزدیک شدن به مرزهای امکان تولید خود از راهبرد سرمایه‌گذاری محور به راهبرد نوآوری محور تغییر جهت ندهد، امکان دارد بدون دستیابی به مرزهای فناوری جهانی در «دام عدم‌همگرایی» قرار گیرد و پیشنهاد می‌کند که اگرچه مداخله دولت برای افزایش سرمایه‌گذاری و پذیرش فناوری‌های موجود در مراحل اولیه توسعه به منظور افزایش رشد اقتصادی مطلوب است، اما از قضا، این سیاست ممکن است در درازمدت پرهزینه باشد و منجر به «عدم‌همگرایی» شود و لذا برای حرکت به سمت یک راهبرد نوآوری محور، اتخاذ یک سیاست رقابت و نظارت و تنظیم منافع سیاسی جهت اطمینان یافتن از همگرایی صنعت به سمت مرزهای فناوری جهانی پیش‌نیاز اصلی است.

عمل «یکی از مهم‌ترین مجاری انباشت دانش و سرمایه انسانی در این فرآیند است. تولید مجموعه‌ای ثابت از کالاها یا ایفای مجموعه‌ای تکراری از وظایف شغلی به سرعت به رکود بهره‌وری خواهد انجامید. در مقابل، معرفی کالاها و وظایف جدید به مدیران و کارگران این امکان را می‌دهد که به طور مستمر یاد بگیرند و از «نردبان کیفیت» بالا بروند.

برای معرفی کالاها و وظایف جدید، کشور ناچار است صادرکننده‌ای بزرگ شود و شواهد آماری نیز نشان می‌دهند که پیچیدگی صادراتی یکی از عوامل تعیین‌کننده اصلی رشد است. رگرسیون‌های اخیر رشد بین کشوری که اتفاقاً شرایط اولیه، نهادها، آموزش، توسعه مالی و باز بودن تجاری را نیز دیده‌اند، نشان می‌دهند که پیچیدگی صادراتی متغیر توضیحی مهمی است. یک نتیجه قطعی این رگرسیون‌ها آن بوده که اگر در کشوری افراد دارای تحصیلات متوسطه و عالی سهم بالایی از جمعیت و اقلام با فناوری بالا سهم بالایی از صادرات را به



هر کشوری برای حفظ رشد، نیازمند معرفی مداوم کالاهای جدید و کسب و توسعه فناوری‌های نوین است. معرفی مداوم کالاهای جدید به جای تمرکز بر روی مجموعه‌ای ثابتی از کالا، آن چیزی است که برای ایجاد منافع بهره‌وری برای معجزه رشد پایدار مورد نیاز است. «یادگیری تجربی» یا «یادگیری حین

خود اختصاص داده باشند، احتمال تضعیف رشد اقتصادی بسیار پایین می‌آید. نتیجه قطعی دیگر آن است که برای تداوم رشد اقتصادی، صعود از «نردبان کیفیت» امری ضروری است. کشورهایی که قادر به فرار از «تله درآمد متوسط» شده‌اند، تحول ساختاری سریعی از کشاورزی به صنعت، سرمایه انسانی و نوآوری

بالتر و جهت‌گیری صادراتی بیشتری را تجربه کرده‌اند و در عین حال ثبات اقتصاد کلان را با تورم کمتر از ۱۰ درصد و افزایش ناچیز در نابرابری تجربه کرده‌اند. نکته دیگر آن است که مدت زمان رشد اقتصادی علاوه بر ثبات اقتصاد کلان، نهادهای دموکراتیک و نابرابری کمتر، رابطه معنی‌داری با جهت‌گیری صادراتی کشور دارد که نماد این جهت‌گیری تمرکز بر تولیدات صنعتی، باز بودن نسبت به سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و اجتناب از ارزش‌گذاری بالای نرخ ارز است.

اگر شتاب یافتن رشد یک کشور به صورت تداوم رشد اقتصادی طی یک دوره هشت‌ساله شود، بررسی‌ها نشان می‌دهد که بیشتر شتاب‌ها گرچه بسیار غیرقابل پیش‌بینی بوده‌اند، اما قبل یا همراه با بهبود در عوامل استاندارد تعیین‌کننده رشد و اصلاحات اقتصادی حادث نشده‌اند بلکه همواره به دنبال آنها به وقوع پیوسته‌اند. اگرچه تغییرات سیاسی مثبت و اصلاحات اقتصادی به لحاظ آماری پیش‌بینی‌کننده معنی‌دار شتاب‌های پایدار رشد اقتصادی بوده‌اند، اما در اغلب موارد اصلاحات اقتصادی استاندارد در عمل به شتاب رشد نیاورده‌اند، تکانه‌های تجاری مثبت و آزادسازی‌های مالی عموماً عامل شتاب‌های ناپایدار رشد اقتصادی بوده‌اند. دستیابی به دوره‌های شتاب رشد برای کشورهای مختلف امری نادر نبوده و این شتاب‌ها اغلب با دوره‌های افزایش سرمایه‌گذاری، تجارت خارجی و کاهش نرخ ارز واقعی یک کشور همزمانی دارند. علی‌رغم اینکه تغییرات مثبت اقتصادی و سیاسی قدرت پیش‌بینی دوره شتاب رشد را دارند اما بیشتر شتاب‌های رشد ناشی از «تغییرات نامتعارف و غیرنظام‌مند» هستند.

۶-۱- برهه‌های آسیایی و سه کلید موفقیت مداخلات دولتی

دیدگاه «حسن‌اف» این است که سیاست فناوری و نوآوری کشورهای معجزه آسیایی، به واسطه اثرگذاری این سیاست بر پیچیدگی و نوآوری محصولات صادراتی، توانسته رشد پایدار این کشورها را به همراه آورد. اما این سیاست چه مختصاتی دارد؟ برای شرح مختصات و خطی مشی اصلی یک سیاست، پیش از همه لازم است هدف اصلی آن تصریح شود. نمونه‌هایی برجسته از چنین سیاستی را می‌توان در کشورهای معجزه آسیایی و پیش از آنها در ژاپن و آلمان سراغ گرفت. دولت‌های این کشور در ابتدای فرایند‌گذار بلندپروازانه این هدف مشخص را مد نظر قرار دادند که در کمترین زمان ممکن از نظر فنی و اقتصادی به دنیای پیشرفته نزدیک شوند. توسعه در نظر رهبران این کشورها

مفهومی انتزاعی مانند بهبود استانداردهای زندگی شهروندان نبود، بلکه همانند «لی کوان یو» معمار سنگاپور نوین، به صراحت عنوان کردند که قصد دارند در آینده یکی از اعضاء باشگاه کشورهای صنعتی یا جهان اول شوند و الگوی مد نظر آنها در ابتدای امر، ژاپن و آلمان بود.

آنها در بیان این بلندپروازی و جاه‌طلبی هیچ پرده‌پوشی نمی‌کردند و با همه وجود صراحت داشتند. سال ۱۹۶۳ ژنرال «پارک چونگ هی» به ریاست جمهوری کره جنوبی رسید و سال بعد در شهر دوایسبورگ آلمان غربی خطاب به ۴۰۰ کارگر مهاجر کره‌ای در این کشور طی یک سخنرانی سرشار از احساس و عطوفت چنین می‌گوید: «اکنون که چهره‌های برنزه شما نگه می‌کنم، با قلبی شکسته سخن می‌گویم. هر کدام از شما برای تامین زندگی خود هر روز با مرگ دست و پنجه نرم می‌کنید و هزار متر زیر زمین می‌روید... چه مردم درمنادهای هستیم! تجربه این روزهای پرمشقت و سختی به این خاطر است که ما کره‌ای ما مردمانی فقیر هستیم اما به اتفاق این دوران را پشت سر خواهیم گذاشت... این سختی در نسل ما به پایان می‌رسد و آن را به فرزندان خود به ارث نخواهیم گذاشت. هر کدام از ما باید برای خاتمه فقر کره دین خود را ادا کنیم تا نسل بعد از ما دیگر چنین شرایطی را تجربه نکنند... ۱۵۰ سال پیش وقتی که ما کره‌ای‌ها هیچ به کار جهان نمی‌اندیشیدیم، آلمانی‌ها انقلاب صنعتی را تجربه کردند. ما بدون آنکه بدانیم در جهان چه می‌گذرد، همانند قورباغه‌ای در چاه، سر در زندگی‌های سنتی خود داشتیم و طبیعی است کره‌ای که هیچ چشم‌انداز و تدارکی برای آتیه خود نداشت اکنون فرسنگ‌ها از آلمان ثروتمند فاصله گرفته باشد»

دقت کنید که «پارک» نه تنها هدف خود را برکشیدن فقر از کره جنوبی طی یک نسل و تبدیل این کشور به یک کشور خوب با درآمد متوسط برمی‌شمرد (که چنین هم کرد)، بلکه در جستجوی راهی است که از یکی از فقیرترین کشورهای آن زمان آلمان دیگری بسازد. گرچه بر همین منوال، نمونه‌های متعددی از سخنرانی و بیانیه‌های مختلف «پارک» را می‌توان برشمرد اما ضرورتی ندارد؛ چراکه در کل نوع اقداماتی که در اوایل دهه ۱۹۷۰ توسط دولت یا توسط بخش خصوصی با حمایت یا اجبار دولت این کشور به انجام رسید، همگی شهادت می‌دهند که چه عزم راسخی در این کشور برای تحقق شعارهای ژنرال وجود داشته است. دقت کنید که در این زمان کره جنوبی خالی از هر نوع تجربه، مهارت، سرمایه فیزیکی کافی در صنایعی مانند



فولاد، کشتی‌سازی و خودرو است، اما با این وجود طی کمتر از دو دهه توانست تمامی آنها را در مقیاس بزرگ و اقتصادی، به شکلی که قادر به فتح بازارهای جهانی باشند، تدارک ببیند. این کشور کمترین تجربه‌ای در راه‌اندازی خط تولید یکپارچه فولاد نداشت اما توانست یکی از بزرگ‌ترین کارخانه‌های فولاد جهان را در شهر «یوهانگ» تاسیس کند. «هیوندا» که در ابتدای دهه ۱۹۷۰ در عرصه ساخت و ساز مسکن فعالیت می‌کرد و ذره‌ای تجربه در عرصه کشتی‌سازی مدرن نداشت، با ورود به این صنعت یکی از بزرگ‌ترین کارخانه‌های کشتی‌سازی جهان را راه‌اندازی کرد و همزمان اولین کشتی خود را ساخت. این شرکت نهایتاً وارد عرصه خودروسازی شد و مجدداً بدون هیچ‌گونه تجربه‌ای بر آن شد تا کارخانه‌ای بسازد که ظرفیت تولید آن از کل نیاز داخلی فراتر برود و برای این منظور شبکه گسترده از نمایندگی‌های فروش خود را در آمریکا، یکی از بزرگ‌ترین و رقابتی‌ترین بازارهای خودرو جهان، تاسیس کرد.

در تدبیر همپایی‌ها بلندپروازی‌ها مستقیماً به تصریح اهدافی دقیق و اعدادی مشخص جهت توسعه صنایع منتخب انجامید و این بدل به همان «دست‌هدایت‌گر دولت» شد که ویژگی آن، همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، سه A اساسی یعنی بلندپروازی، پاسخ‌گویی و تطبیق‌پذیری بود. رهبری سیاسی در بالاترین عزم خود را جزم کرده بود که برای کسب همپایی لازم در زمین کشورهای صنعتی ثروتمند وارد و بازارهای صادراتی تولیدات صنعتی را از آن خود کند. برای این مهم، دولت نقش فعالی ایفا کرد، گرچه نوع مداخله و میزان مداخله دولت بسته به شرایط مختلف، متفاوت بود. سه کلید موفقیت مداخلات دولت ذیل اجرای راهبرد سیاست صنعتی در کشورهای معجزه‌آسایی را می‌توان به این شکل خلاصه کرد:

۱. مداخله دولت برای ایجاد توانمندی‌های جدید در تولید محصولات صنعتی با پیچیدگی بیشتر؛ برای آنکه فراتر از توانمندی‌های فعلی، همپایی سریع با فناوری‌های مرزی ممکن شود، سیاست‌هایی را دنبال کنید که عوامل تولید را به سمت صنایع قابل مبادله با فناوری پیشرفته سوق دهد.

۲. صادرات، صادرات، صادرات؛ تمرکزتان بر جهت‌گیری صادرات بگذارید و قرار بر این باشد که به عنوان نشانه‌ای از مسئولیت‌پذیری، هر محصول صنعتی جدید بلافاصله بر مبنای سیگنال‌های بازاری بازار صادراتی صادر شود. چنانچه شرایط تغییر کرد، دولت و صنایع هم باید به سرعت با شرایط جدید سازگار شوند.

۳. در بازار داخلی و خارجی با رقابت بسیار شدید همراه با شفافیت و پاسخگویی (مسئولیت‌پذیری) سخت‌گیرانه اعمال کنید؛ بدون قید و شرط از هیچ صنعتی حمایت نکنید، اما سود کوتاه‌مدت را هم معیار ارزیابی عملکرد آنها قرار ندهید. صنایع داخلی را به شدت تشویق کنید که در بازارهای داخلی و جهانی با صنایع خارجی رقابتی فشرده داشته باشند، هر چند ممکن است از پاره‌ای از آنها حمایت هم به عمل آورید.

در حاشیه: علم تکامل و سیاست صنعتی

می‌دانیم که در علم تکامل، بر اساس نظریه «تبادل نقطه‌ای» یا «تکامل جهشی»، فرگشت گونه‌های جدید زیستی به ناگهان در یک دوره زمانی کوتاه اتفاق می‌افتد و سپس برای یک دوره زمانی طولانی این گونه‌ها بدون کوچک‌ترین تغییر ژنتیکی به حیات خود ادامه می‌دهند و لذا بر اساس این نظریه این که فسیل‌های حد وسط چند گونه زیستی یافت نمی‌شود به معنای عدم ارتباط این گونه‌ها با هم نیست چون حد وسطی وجود نداشته و جهش‌ها ناگهانی و کوتاه‌مدت بوده‌اند. نقطه مقابل نظریه تبادل نقطه‌ای، نظریه «تدریج‌گرایی تباری» یا «تکامل خزشی» است که بر اساس آن فرگشت یک گونه به گونه جدیدتر به شکل یکنواخت، مداوم و تدریجی صورت می‌گیرد.

«بن رابالینام» در کتاب اثرگذار خود در سال ۲۰۱۳ به نام «دولت در عصر آشفستگی» برای اولین بار عناوین این دو نظریه معروف دانش تکامل را وارد علم اقتصاد کرد و از اصطلاح «تکامل جهشی» و «تکامل خزشی» برای نوع رویکرد دولت نسبت به رفع شکست‌های بازار استفاده کرد. «حسن‌اف» برای شرح نوع مداخلات دولت همین ادبیات را از «رابالینام» وام می‌گیرد. «رابالینام» در کتاب «دولت در عصر آشفستگی» معتقد است که اقتصاد یک کشور امروز بیش از آنکه به یک ماشین بماند، شبیه نوعی اکوسیستم است و الگوها و مفروضات مکانیکی و خطی که شاید در اقتصادهای اوایل قرن بیستم به کار می‌آمدند، دیگر امروز در رفع چالش‌های اساسی اقتصادها ناکارآمد شده‌اند و در اقتصادهای پویا و پیچیده امروز صرفاً ایده‌های برآمده از تفکر سیستمی پیچیده هستند که می‌توانند کارکرد کاتالیزوری و تسریع‌کننده داشته باشند. لذا این نگاه که همه چیز در اختیار دولت‌ها باشد یا سرنوشت شهروندان به بازارها سپرده شود، دیگر امروز از مد افتاده، بلکه باید راه‌حل‌ها را در دل تحولات خلاقانه و نوآورانه فکری و اجرایی جستجو کرد.

۷- نوع مداخله دولت در سه دنده مختلف

برای پایدار ماندن دستاوردهای بهره‌وری، حتما لازم است که شکست‌های بازار را مرتفع کنید. رفع شکست‌های بازار می‌تواند در سه دسته متفاوت یا همان سه دنده «خزشی»، «جهشی» و «پرتابشی» از ۱ تا ۳ دسته‌بندی کرد.

۷-۱- دنده یک - رویکرد خزشی

«حسن‌اف» در نظریه سیاست صنعتی سه‌دنده‌ای خود، عنوان دنده ۱ یعنی رویکرد خزشی یا تدریج‌گرایانه دولت در رفع شکست‌های بازار را از «رابالینام» وام می‌گیرد و آن را «تکامل خزشی» می‌نامد. در این رویکرد دولت از اعمال مداخلات حدی و شدید و گسترده پرهیز می‌کند و خود را درگیر پاره‌ای اصلاحاتی مانند رفع عدم‌تعادل در مهارت‌ها، تشویق بخش خصوصی برای ورود به برخی فعالیت‌ها، تأسیس سازمان‌های توسعه و ترویج صادرات و مانند آن می‌کند. بسیاری از سیاست‌های استاندارد در این دسته جای می‌گیرند.

۷-۲- دنده دو- رویکرد جهشی

یا آنگونه که «حسن‌اف» از مطالعه «رابالینام» تحت عنوان «تکامل جهشی» مستفاد می‌کند، فراتر از اقدامات مداخله‌های استاندارد می‌رود و مداخلاتی از جنس دولت مالزی در حمایت از صنایع لاستیک‌سازی و روغن پالم (هر دو مزیت نسبی طبیعی) و صنایع مونتاژ الکترونیکی (مزیت نسبی نیروی کار ارزان) را شامل می‌شود. این دسته از مداخله‌ها ممکن است به میزان ناچیزی از منظومه مزیت‌های نسبی موجود نیز فراتر بروند و دولت ارتقاء پاره‌ای از مزیت‌های هدفمند برآید. آنگونه که «ریکار دو هازمن» در مقاله «چالش‌های رشد اقتصادی کدامند؟» در سال ۲۰۱۵ تعریف می‌کند، چنانچه به منظور انتقال به صنایعی در سطح مشابه‌ای از فناوری ظرفیت‌های مولد جدیدی در صنایع موجود ساخته شود، رویکرد کماکان خزشی یا تدریجی خواهد بود اما اگر در نتیجه حمایت‌های دولتی در صنایع موجود فرصت‌های متنوع‌سازی جدیدی حاصل شود، رویکرد دیگر از دنده خزشی به دنده جهشی خواهد رفت.

۷-۳- دنده سه- رویکرد پرتابشی

این رویکرد همان گونه که پیش‌تر نیز اشاره شد اهدافی بلندپروازانه و تغییراتی اساسی را دنبال می‌کند که امر مستلزم ایجاد صنایع جدید و فراهم کردن تمام مواد لازم برای کمک

به رشد صنایع داخلی و صادرات محور فراتر از صنایع مزیت نسبی پایه موجود است. برای یک حرکت پرتابشی پیش از همه در سطح عالی سیاسی باید قابلیت برخورداری از یک چشم‌انداز بلندمدت و یک نگاه ریسک‌پذیرنده وجود داشته باشد و البته آنگونه که «لنت پریجت» در کتاب مهم «پی‌ریزی توانمندی دولتی» در سال ۲۰۱۷ اشاره می‌کند، تولد صنایع یا بخش‌های جدید به واسطه فقدان مهارت‌ها و زیرساخت‌های مورد نیاز که حتی ممکن است وجود نداشته باشند، ماموریتی «بسیار بسیار پیچیده» خواهد بود. «پریجت» در این مطالعه عبارت مهمی دارد. او می‌گوید همانطور که افراد قبل از اینکه در مهارت‌هایی مانند سخن گفتن و نوشتن، دوچرخه‌سواری یا موسیقی ابتدا به شکلی بدقواره یا افتضاح عمل می‌کنند و سپس به تدریج خوب می‌شوند، دولت‌ها نیز در این کشورها در برخورد با مشکلات «بسیار بسیار پیچیده» باید بیاموزند که چگونه برای رسیدن به یک راه حل بهینه به تدریج درگیر کشمکش‌های متعدد شوند و به تدریج بیاموزند و بهتر شوند و لذا حرکت‌های جهش‌گونه را به دلیل این موانع بسیار بسیار پیچیده امر دشواری می‌داند.

به نظر «حسن‌اف» رویکرد «پرتابشی» به جای دولت‌هایی که بازار را به دست نامرئی یا دستی با حرکت آهسته وامی‌گذارند، دولتی هدایت‌گر را برای توسعه می‌پسندد. امروز دیگر همه رویکرد «پرتابشی» را به نام رویکرد «ماموریت محور» مازوکاتویی هم می‌شناسند که «ماریانا مازوکاتو» در سال ۲۰۱۳ در کتاب بسیار ارزشمند «اقتصاد ماموریت محور» مفصل آن را شرح داده است. در این کتاب او با الهام از دوره‌ای که دولت آمریکا یک هدف بزرگ یعنی رساندن انسانی بر سطح کره ماه و بازگرداندن آن را در دستور کار قرار داد، می‌خواهد که دولت‌ها امروز نیز برای مقابله با چالش‌های اقلیمی و آلودگی‌های پلاستیکی اقیانوس‌ها ورود کنند که برای این منظور دولت‌ها باید ماموریت خود را فراتر از اصلاح شکست‌های بازار ببینند و برای رفع چالش‌های فناوری و اجتماعی به حوزه ساخت بازارها و شکل‌دهی به بازارها نیز وارد شوند که برای این منظور چه در اقتصادهای در حال توسعه و چه در اقتصادهای پیشرفته، دولت‌ها برای رسیدن به اهداف بلندپروازانه خود باید منابع را در مسیر رفع محدودیت‌های الزام‌آور دستیابی به اهداف مفید اجتماعی مانند کمک به توسعه یک صنعت جدید یا انجام ماموریت‌های مشترک بین‌بخشی به کار گیرند.

با فهم دقیق این سه رویکرد در رفع شکست‌های بازار می‌تواند به تحلیل صحیحی از دلایل دستیابی نسبتاً سریع بهره‌های آسیایی به وضعیت کشورهای با درآمد بالا و موفقیت اندک بسیاری از



کشورهای دیگر دست یافت. سه پارامتر کلیدی در شناسایی دنده سیاست فناوری و نوآوری یک کشور را مقادیر ۱- رشد بهره‌وری، ۲- پیچیدگی صادراتی و ۳- نوآوری تعیین می‌کنند. به عنوان مثال زمانی که به تجربه شیلی نگاه می‌کنیم، می‌بینیم این کشور به لحاظ بهره‌وری و پیچیدگی صادراتی ایستایی داشته است. لذا رویکرد دولت شیلی را می‌توان در طبقه رویکردهای «خزشی» دسته‌بندی کرد. تقریباً تمامی صادرکنندگان نفت نیز در این دسته قرار می‌گیرند. اما با بررسی تجربه مالزی، شاهد رشد مثبت بهره‌وری و بهبود پیچیدگی صادراتی در کنار نوآوری محدود هستیم. لذا رویکرد دولت مالزی را می‌توان در دسته «جهشی» قرار داد. نهایتاً در تجربه معجزه‌های آسیایی شاهد رشد بهره‌وری بالا، پیچیدگی صادراتی فزاینده و نوآوری بالا هستیم که در دسته رویکرد «پرتابشی» قرار می‌گیرند.

شاید این تحلیل به ذهن عده‌ای متبادر شود که به هر حال عملکرد کشورهایی مانند مالزی یا شیلی که طی چند دهه به شرایط «درآمد متوسط رو به بالا» رسیده‌اند بهتر از همگرایی آهسته یا سکون در بسیاری کشورهای در حال توسعه دیگر است و لذا رویکردهای «خزشی» و «جهشی» برای حفظ رشد پایدار، به مراتب راهبردهای کم‌خطرتری نسبت به رویکرد «پرتابشی» هستند. اما باید دقت داشت که این دو کشور و کشورهای معجزه آسیایی همگی پنجاه سال پیش از سطوح نسبتاً مشابهی از توسعه اقتصادی کار را آغاز کردند اما امروز مالزی و شیلی با روند فعلی رشد، کماکان چندین دهه تا رسیدن به سطوح درآمدی امروز کشورهای معجزه آسیایی فاصله دارند. ضمن اینکه راهبردهای مالزی و شیلی نیز به دلیل اتکاء به صادرات کالایی و آسیب‌پذیری در برابر نوسانات قیمت جهانی بدون مخاطره نبوده است. به سختی بتوان این ادعا را به کرسی نشاند که مقابله با شکست‌های بازار به منظور توسعه صنایع فراتر از منظومه موجود مزیت‌های نسبی بسیار خطرناک‌تر از پذیرش ریسک سقوط ۳۰ درصدی قیمت جهانی کالاهای صادراتی یک کشور صرفاً در یک بازه زمانی چند هفته‌ای است. «حسن‌اف» بر این عقیده است که اتفاقاً مدیریت منفعل نوسانات قیمت اقلام صادراتی مثلاً از طریق صندوق‌های ثروت دولتی در این کشورها، صرفاً پس‌اندازهای هنگفتی به همراه آورده اما رشد پایداری حاصل نکرده است.

از نظر «حسن‌اف» رسیدن به رفاه بالاتر از طریق رسیدن به موقعیت‌های درآمدی بالا در یک بازه زمانی نسبتاً کوتاه، هدف نهایی توسعه فراگیر است. آنچه مسلم است، از تجربه کشورهای معجزه آسیایی چنین برمی‌آید که اتخاذ رویکرد «پرتابشی» از

ناحیه دولت‌ها، عنصر اصلی موفقیت آنها شده است. اما مسلمانان کشورهای مختلف بسته به شرایط سیاسی و اجتماعی می‌توانند رویکرد خاص خود را انتخاب کنند. ضمن این که می‌توان به طور همزمان در قبال صنایع مختلف چه آنها که در منظومه مزیت‌های نسبی فعلی می‌گنجند و چه آنهایی که فراتر از آن هستند، یکی از این سه رویکرد را گزینش کرد؛ چراکه این سه رویکرد هیچ ناسازگاری با یکدیگر ندارند. آنچه که ضرورت دارد این است که در کنار محور مداخله سازگار و دقیق دولتی، دو محور دیگر سیاست فناوری و نوآوری مد نظر یعنی جهت‌گیری قوی صادراتی و رقابت شدید نیز رعایت شوند.

۸- به سوی لیبرالیسم منضبط، نسخه‌های رشد استاندارد کفایت نمی‌کنند

اگرچه ادبیات رشد اقتصادی، چه به شکل نظری و چه تجربی، هنوز نقشه دستیابی به «جام مقدس» را نیافته‌اند، اما پاره‌ای مسیرهای قطعی دستیابی به صرفه‌های پایدار بهره‌وری که کلید همپایی با رشد بالا به شمار می‌آیند را شناسایی کرده‌اند. تا به اینجا مبتنی بر این ادبیات می‌توان با قاطعیت گفت که برای شتاب بخشیدن به صرفه‌های بهره‌وری باید با بکارگیری و توسعه فناوری‌های جدید، معرفی محصولات نو، افزایش توان رقابت و کاهش سوء تخصیص منابع، بهبود توانایی‌های آموزشی و پژوهشی و افزایش سطح پیچیدگی تولید و صادرات، عزیمتی از «راهبرد رشد سرمایه‌گذاری محور» به «راهبرد رشد نوآوری محور» صورت گیرد.

حال در اینجا «حسن‌اف» نقطه نظر بدیع دیگری دارد. او می‌گوید از آنجا که در تاریخ پنجاه سال اخیر توسعه کشورها، تنها تعداد معدودی توانسته‌اند به همپایی با کشورهای پیشرفته برسند، لذا باید یک گام دیگر به جلو برداشته شود و حال که برخی سیاست‌های قطعی رسیدن به صرفه‌های پایدار بهره‌وری شناسایی شده‌اند، تمرکز بر نحوه طراحی و اجرای این سیاست‌ها بگذاریم. «حسن‌اف» معتقد است نباید به سادگی دلیل شکست بسیاری از کشورها، عدم پیروی آنها از نسخه‌های تجویز شده استانداردارد رشد اقتصادی ذکر شود و لازم است ابتدا به سوالاتی در خصوص اینکه اساساً سیاست رشد صحیح کدام است؟ آیا کشورها واقعا در اجرای این سیاست‌ها موفق بوده‌اند یا این سیاست‌ها از کفایت لازم برخوردار نبوده‌اند؟ و آیا ممکن است مانع بزرگ دیگری مسیر رسیدن آنها به دنیای پیشرفته را سد کرده باشد؟ پاسخ داده شود. او مسأله اصلی را در نوع طراحی و اجرای سیاست‌ها می‌داند که مغفول مانده است. «حسن‌اف» در یک بدعت نظری چنین

عنوان می‌کند که در نسخه‌نویسی‌های رشد اقتصادی استاندارد، مولفه مهمی وجود دارد که به درستی شناخته نشده و کارکرد واقعی آن از نظرها دور مانده است و آن ضرورت پرداختن، درگیر شدن و رفع «شکست‌های بازار» توسط دولت است.

به عقیده «حسن‌اف» نسخه‌های استاندارد رشد اقتصادی عمدتاً به رفع «شکست‌های دولت» می‌پردازند نه «شکست‌های بازار». اگر چارچوب اصلی این نسخه‌ها را اعمال اصلاحات ساختاری در بازار کالا، بازار کار، ارتقاء کیفیت‌های نهادی، بهبود محیط کسب‌وکار، حفظ ثبات کلان اقتصادی، سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های فیزیکی و سرمایه‌های انسانی، خصوصی‌سازی دارایی‌های دولتی و مقررات‌زدایی از کسب‌وکارها بدانیم، این چارچوب، آنگونه که «دنی رودریک» هم در فصل چهاردهم «هندبوک رشد اقتصادی» در سال ۲۰۰۵ اذعان کرده، عمدتاً برای مقابله با «شکست‌های دولت» طراحی شده‌اند.

شکست‌های دولت ثمره طیف وسیعی از آشفستگی‌هایی هستند که با ورود دولت‌ها ایجاد می‌شوند. تورم بالا، مخارج بی‌ضابطه، عدم سوددهی شرکت‌های دولتی، ایجاد انحصارات، رشد فساد و تشریفات زائد به عنوان موانع سرمایه‌گذاری، بلاتکلیفی حقوق مالکیت و قانون و مقررات غیرموجه بازار کار از جمله این آشفستگی‌ها هستند. نسخه‌های استاندارد رشد بر این اصل اساسی شکل گرفته‌اند که دولت به جای دخالت در بازار باید این شکست‌ها را برطرف کند و سایر امور را به دست «لیسه-ف» یا کارکرد آزادانه بازار بسپارد.

۸-۱- شکست در یادگیری + شکست در همکاری = شکست بازار

بنا به نظر «حسن‌اف» اینکه بسیاری از کشورهای در حال توسعه به رغم بهبود فضای کسب و کار و بهبود رژیم‌های تنظیم‌گیری خود کماکان از رسیدن به کشورهای پردرآمد بازمانده‌اند، صرفاً به شکست‌های دولت برنمی‌گردد و رفع شکست‌های دولت یا همان نسخه استاندارد رشد برای تحریک رشد پایدار کفایت نمی‌کند. او به ویژه با الهام از کتاب «لینت پریچت» در سال ۲۰۱۸ به نام «زد و بند و توسعه» (که به موضوع پیامدهای منفی شکنندگی دولت‌های لیبریا، مالوای، بنگلادش، کامبوج، غنا، اوگاندا و رواندا بر مسیر توسعه آنها می‌پردازد و آموزه‌هایی از گذار موفق هند، مالزی و تایلند در عبور از این شکنندگی‌ها را به دست می‌دهد)، به این نتیجه رسیده است که «شکست‌های بازار» در مسیر رشد پایدار و بالای بسیاری از کشورها، بدل به مانعی سخت می‌شود و

احتمال دارد که اقتصادها نه تنها به واسطه شکست‌های دولت، بلکه در نتیجه «اثرات جانبی یادگیری» یا «شکست‌های همکاری» و شکست‌های بازاری که این دو ایجاد می‌کنند، در دام «دولت‌های بی‌کیفیت» یا «دولت‌های با بهره‌وری پایین» گرفتار شوند.

شکست بازاری ناشی از «اثرات جانبی یادگیری» بدین معنا است که صنایع قادر به «درونی‌کردن صرفه‌های بهره‌وری» نمی‌شوند و لذا کمتر از آنچه لازم است منابع مالی را به بخش‌های با بهره‌وری بالا اختصاص می‌دهند. از آنجا که برخی فعالیت‌هایی که عموماً در صنعت ساخت جای دارند، نسبت به دیگر خدمات غیرتجاری و کشاورزی، صرفه‌های بهره‌وری بیشتری برای اقتصاد به همراه می‌آورند، در نتیجه عدم آگاهی بنگاه‌ها از این صرفه‌های بهره‌وری، سطح ستانده بخش‌های با بهره‌وری بالا و درآمد نسبی حاصل از آنها برای اقتصاد در طول زمان پایین‌تر می‌آید.

شکل دیگری از شکست بازاری ناشی از «اثرات جانبی یادگیری» نیز به «اثرات سرریز» بازمی‌گردد و اینکه به رغم افزایش اثرات سرریز ناشی از افزایش بهره‌وری، مانند اثرات سرریز صنعت ساخت بر بخش کشاورزی، بنگاه‌ها قادر نمی‌شوند این اثرات سرریز را بدل به «منافع مالی» کنند و این باعث می‌شود منابع مالی خود را فراتر از سطح بهینه اجتماعی، به بخش‌های سنتی اختصاص دهند. لذا در نتیجه این شکست، حتی اگر دولت قادر باشد با طیفی از سیاست‌ها، از مداخله سنگین گرفته تا عدم مداخله، تمامی آشفستگی‌های موجود را نیز در یک سطح حداقلی تنظیم کند، باز هم عزیزت از «راهبرد رشد سرمایه‌گذاری محور» به «راهبرد رشد نوآوری محور» آسان و بی‌دردسر نخواهد بود.

«شکست در هماهنگی» اما اشاره به وجود یک «اندازه بحرانی» در بخش‌های مدرن دارد که تا حاصل نشود، که تا حاصل نشود بنگاه‌ها به آن وارد نمی‌شوند یا ورودشان همراه با سودآوری نخواهد بود. سرمایه‌گذاری یک بنگاه در بخش‌های با صرفه بهره‌وری بالا زمانی سودآور خواهد بود که به طور همزمان در سایر بخش‌های مدرن نیز بنگاه‌های کافی برای سرمایه‌گذاری ورود کنند. هر چند تفاسیر مختلفی در ادبیات رشد برای این نوع شکست ذکر شده، اما ساده‌ترین تفسیر آن است که در صورت وقوع شکست هماهنگی، اندازه بازار صنایعی مانند خودروسازی یا هواپیماسازی، پایین‌تر از سطح بحرانی آن قرار می‌گیرد و سرمایه‌گذاری در فناوری‌های پیچیده در آن صنایع از صرفه خارجی می‌شود. لذا تنها در صورتی که بنگاه‌ها به شکل همزمان اقدام به سرمایه‌گذاری در بخش‌های مدرن کنند، اقتصاد صرفه‌های بالاتر بهره‌وری را درک کرده و به توسعه می‌رسد.



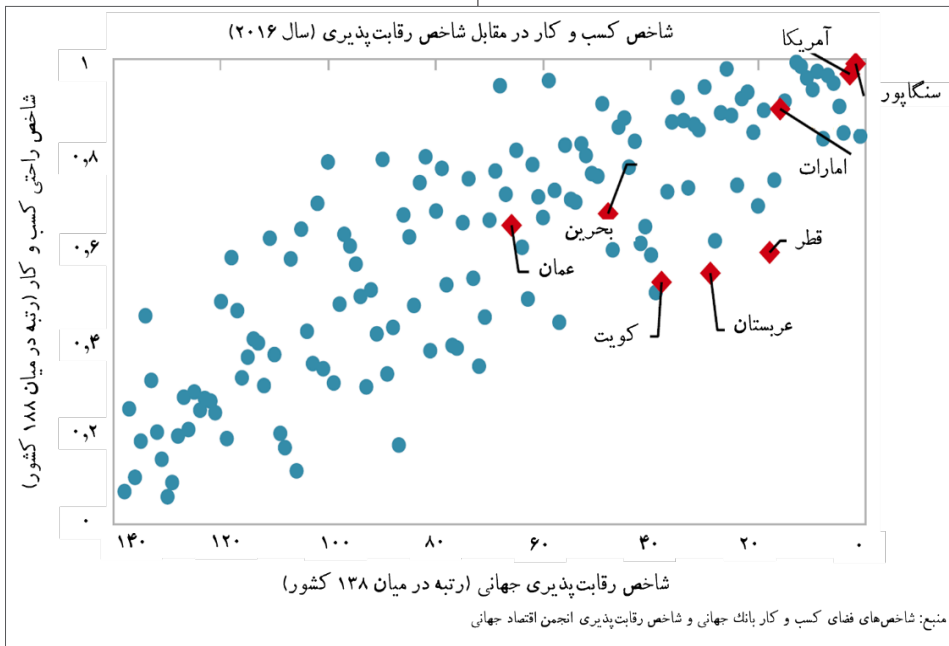
۸-۲- در ضرورت رفع شکست‌های بازار: از امارات متحد عربی تا نروژ

گفته شد که «حسن‌اف» به شدت تحت تاثیر «ماریانو مازوکاتو» و دو کتاب این اندیشمند برجسته یک دهه اخیر حوزه اقتصاد جهانی تحت عناوین «دولت کارآفرین» و «اقتصاد ماموریت‌محور» قرار دارد. در خصوص شکست‌های بازار اما او بیشترین استفاده را از اندیشه‌های «دنی رودریک» کرده است و جا به جا مکانیزم‌های تحلیلی او را در شرح شکست‌های یادگیری و هماهنگی به کار می‌گیرد. همچنین برای تدقیق بیشتر این موضوع، نگاهی هم به دستاوردهای نظری «ریکاردو هازمن» و مقاله «دام بهره‌وری پایین و آسیب‌شناسی رشد در ایالت چیپایاس مکزیک» در سال ۲۰۱۵ دارد.

«هازمن» در این مقاله به عقب‌ماندگی ایالت «چیپایاس» و نقش شکست‌های بازار در این زمینه پرداخته، دلیل آنکه به رغم تشابه محیط اقتصاد کلان و کیفیت‌های نهادی، ایالت‌های مختلف مکزیک درآمد سرانه به شدت متفاوتی دارند را تمایزات این ایالات در زمینه توانمندی‌های تولیدی و صنایع صادراتی ارزیابی می‌کند. «چیپایاس» فقیرترین ایالت مکزیک است و به رغم اینکه طی دهه ۲۰۰۰ شکاف‌های منطقه‌ای مکزیک از جنبه آموزشی، زیرساختی و دسترسی به

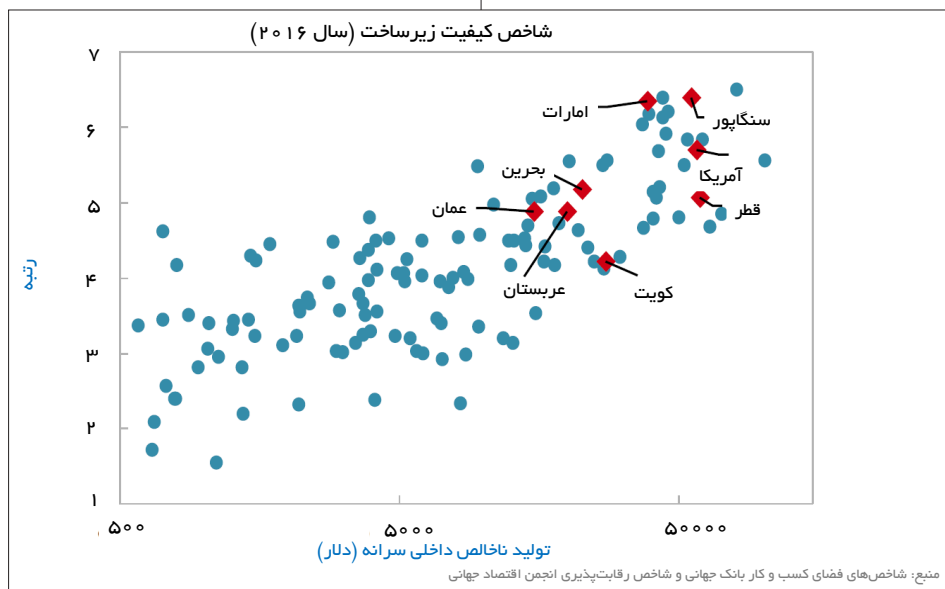
اعتبارات بانکی کاهش یافتند، این ایالت کمترین میزان رشد را تجربه کرده است. «هازمن» معتقد است که این ایالت به دلیل تسلط صادرات کشاورزی، در «دام بهره‌وری پایین» گرفتار شده و به دلیل شکست در هماهنگی، شدیداً از پایین بودن سرمایه‌گذاری‌های بخش خصوصی و فقدان نهاده‌های مکمل تولیدات صنعتی مدرن رنج می‌برد و لذا صنایع مدرن در آن پایدار نگرفته‌اند و بازار و بخش خصوصی قادر به خلق رشد بالا و پایدار نشده‌اند (تحلیل «هازمن» مقداری مرغ و تخم‌مرغی شده است) و لذا لازم است دولت به عنوان یک کاتالیزور، برای اصلاح شکست‌های بازار و کمک به بهبود توسعه صنایع پیچیده‌تر در این ایالت ورود کند.

«حسن‌اف» در اینجا مقایسه جالبی بین سه کشور نفتی امارات متحد عربی و دو کشور مالزی و مکزیک انجام داده، نشان می‌دهد که امارات به رغم برخورداری از دولتی که ناکامی قابل توجه‌ای را تجربه نکرده و به عنوان کشوری با کیفیت زیرساختی و محیط تجاری مناسب، نتوانسته یک بخش غیرنفتی صادراتی را پایه‌ریزی کند اما مالزی و مکزیک هرچند به لحاظ شاخص‌های تجاری و تنظیم مقررات از امارات به مراتب عقب‌مانده‌تر هستند، در توسعه صنایع غیرنفتی و ارتقاء پیچیدگی صادراتی عملکرد بهتری نسبت به این کشور داشته‌اند.



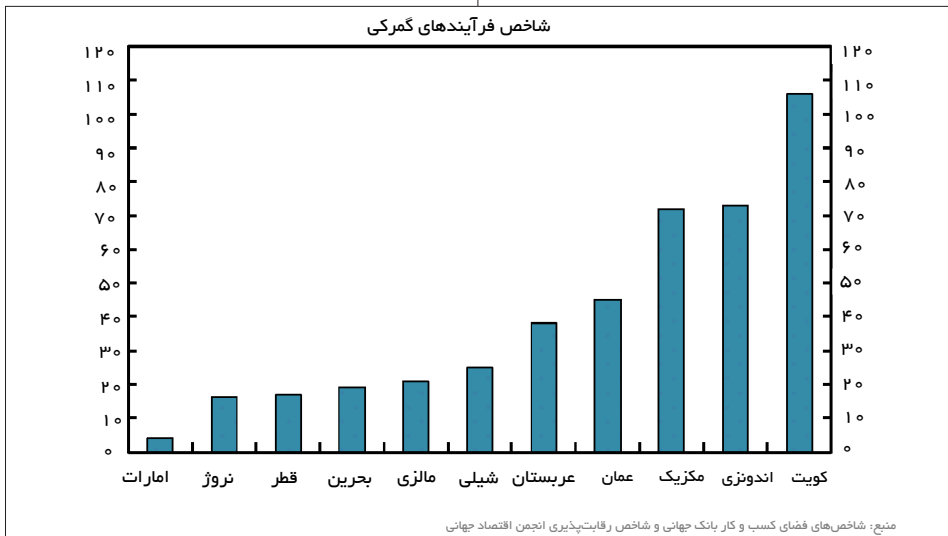
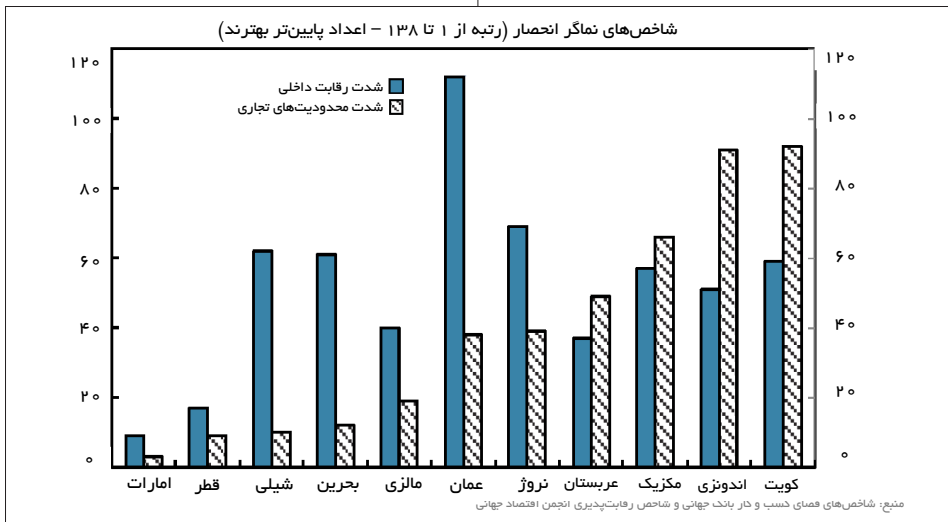
این مهم سرچشمه ابداع نظری دیگری برای «حسن‌اف» شده است. او می‌گوید کشورهای در حال توسعه برای توسعه بخش تجاری، لازم نیست به شرایط کیفیت نهادی و شاخص‌های تجاری در سطح کشورهای پیشرفته برسند. از نظر او دولت مالزی به جای آنکه در دو دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ وقت خود را صرف بهبود شاخص‌های بوروکراتیک کند، همت خود را صرف توسعه صنایع پیچیده صادراتی کرد که در آن زمان در سطح کشور عربستان بودند. او معتقد است عملکرد شرکت‌های بزرگ نفتی در کشورهای خلیج فارس به خوبی نشان می‌دهند که شکست‌های بازار در این کشورها تا چه اندازه مانع از توسعه بخش پیچیده صنعتی غیرنفتی و تجاری شده‌اند. عمده ورود خوشه‌های صنعتی بزرگ در این کشورها به بخش خدمات غیرتجاری مانند ساختمان، بازارهای مالی و حوزه گردشگری صورت گرفته که عموم فعالیت‌های آنها غیرتجاری محسوب می‌شود. این خوشه‌ها دسترسی خوبی به زمین، منابع مالی، بوروکراسی دولتی و بازارهای جهانی دارند و هر جا نیاز باشد می‌توانند مهارت‌های مورد نیاز خود را وارد کنند و لذا عموم شکست‌های دولت و برخی وجوه شکست بازار قادر نبوده‌اند اثر مهمی بر عملکرد آنها داشته باشد. اما با این وجود کماکان خوشه‌های صنعتی در کشورهای نفتی (کنگومرات‌ها) برخلاف اسلاف پیشین خود یعنی خوشه‌های صنعتی کره جنوبی (چابول‌ها) و خوشه‌های صنعتی ژاپنی (زایبانتسوها) تنوعی در بخش تجاری غیرنفتی ایجاد نکرده‌اند.

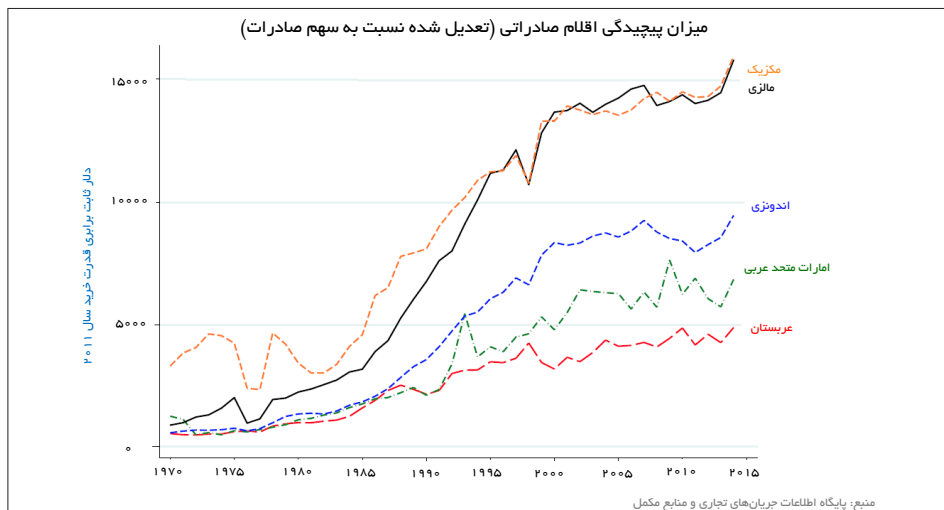
نکته قابل توجه آنکه حتی در کشورهای پیشرفته صادرکننده نفت مانند نروژ و کانادا هم شکست‌های بازار رشد بخش غیرنفتی تجاری را کند کرده است. اگر به شکل ساده، بیماری هلندی، تنگ کردن عرصه بر فعالیت‌های تجاری به واسطه جریان درآمد نفتی تعریف شود، این دو کشور نیز، گرچه بسیار کمتر از کشورهای نفتی با سطح فناوری پایین‌تر، اما باز دچار بیماری هلندی شده‌اند. اگر بنگاه‌ها ظرفیت‌های بالای بخش غیرنفتی برای صرفه‌های بیشتر بهره‌وری را به طور کامل درونی نکنند، آنگاه بیماری هلندی به شکست بازار خواهد انجامید و به این ترتیب رشد بخش غیرنفتی تجاری به تدریج شروع کاهش یافته یا منفی می‌شود و چشم‌انداز صرفه‌های بهره‌وری این کشورها نیز متداوماً پایین می‌آید. «حسن‌اف» معتقد است اقتصاد نروژ و کانادا گرچه از شکست‌های دولت مصون مانده‌اند، اما از بیماری هلندی و شکست‌های بازاری ناشی از آن رنج می‌برند. شاهد مثال آنکه بر اساس داده‌های دفتر آمارهای بازار کار در آمریکا در سال ۲۰۱۲ دستمزد ساعتی نیروی کار صنعتی در نروژ بالاتر از تمامی کشورهای دو برابر آمریکا یا ژاپن بوده است. با این حال، در دهه ۲۰۰۰ هزینه نیروی کار در نروژ تا ۵۰ درصد افزایش یافت و این در حالی بود سوئد روندی کاهش و آلمان روندی ثابت را تجربه کردند، اما چنانچه کشور دانمارک را مفروش بگیریم، شاخص پیچیدگی صادراتی نروژ از اواخر دهه ۱۹۷۰ به این سو به طور نسبی افزایش چندانی را به خود ندیده است.



در دهه ۱۹۷۰ بود که نروژ فهمید به واسطه شکست‌های بازاری و در شرایطی که هیچ شکستی در دولت نیست، شرکت‌های داخلی به صنایع نوپای نفت و گاز ورود نمی‌کنند. لذا از همان دوره دولت برای رفع شکست‌های بازار کمر همت بست و در هر ایالت سیاست‌های کاملا مداخله‌جویانه‌ای را برای ایجاد و رشد خوشه‌های محلی به کار گرفت. دولت در گام نخست به خود این صلاحیت را داد که در تدارکات عمومی اپراتورهای نفتی مداخله کند و آنها را ملزم کرد که فهرست قیمت شرکت‌کنندگان

در مناقصات را در اختیار دولت قرار دهند تا اگر صلاح می‌دانست به اجبار شرکت‌های نروژی را جایگزین کند یا تعیین کند که چه شرکتی برنده مناقصه باشد. دوم اینکه صدور مجوز برای اپراتورهای خارجی را مشروط به برنامه‌ای از جانب آنها برای توسعه توانمندی‌های شرکت‌های تامین‌کننده داخلی کرد. سوم آنکه از اواخر دهه ۱۹۷۰، مقرر کرد حداقل ۵۰ درصد فرایند تحقیق و توسعه لازم برای پیشرفت یک فناوری خاص، می‌بایست در شرکت‌های نروژی جانمایی شود.





همگرایی آنها را می‌توان در حرکت جهشی اقتصادهای بزرگی چون تایلند و مالزی سراغ گرفت.

گرچه همواره به نظر عده‌ای با مداخله دولت اوضاع بدتر می‌شود، اما «حسن‌اف» و به طور کل صندوق بین‌المللی پول از ابتدای دهه ۲۰۰۰ دیگر به این جمع‌بندی رسیده‌اند که دخالت دولت برای رفع شکست‌های بازاری امری الزام‌آور است و به اقتصاد اجازه می‌دهد که «برآیند اجتماعی بهتری» را تجربه کند. گرچه این احتمال وجود دارد که مزایای مداخله دولت با هزینه‌های مداخله جبران شده و شکست‌های دولتی از جنس رانت‌خواری و فساد تشدید شوند و شکست‌های بازار نیز پایدار بمانند، اما مساله این است که اگرچه مداخله دولت در برخی موارد می‌تواند نتیجه عکس داشته باشد، اما به این معنا نیست که دولت فقط باید ناکامی‌های خود را برطرف کند و نسبت به اصلاح نارسایی‌های بازار بی‌تفاوت باشد.

«حسن‌اف» طرفدار نوعی «دکترین لیبرالیسم منضبط» است که دولت را حافظ نظم بازار و ضامن کارکرد صحیح آن می‌داند و به نقش حداقلی آن در ایجاد و تقویت هماهنگی‌ها و اعمال نظارت‌های لازم، بدون آنکه این مداخله اخلاقی در عملکرد اقتصاد بازار ایجاد کند، باور دارد. از نظر او گرچه در مواردی مداخله دولت می‌تواند نتیجه معکوس داشته باشد، اما به این معنا نیست که دولت فقط باید شکست‌های دولت را برطرف کند و نباید برای اصلاح نارسایی‌های بازار مداخله کند و اینکه دولت‌ها از ترس سوءمدیریت‌های بالقوه در حالت انفعالی و همانند افلیج‌ها عمل کنند، گزینه سیاستی صحیحی نیست.

گرچه تمامی این محدودیت‌ها به هنگام عقد توافقنامه تجاری میان نروژ و اتحادیه اروپا برچیده شدند، اما دولت این کشور به شکل غیرمستقیم از طریق بنیادی به نام «اینسوک» سیاست‌های مداخلاتی خود را این بار با هدف تشویق ورود شرکت‌های داخلی به عرصه جهانی ادامه داد و در نتیجه این سیاست‌ها بود که خوشه‌های داخلی به بلوغ رسیدند و با توسعه مهارت‌های مورد نیاز و ایجاد اشتغال مستقیم حدود ۱۱۴ هزار نفری و اشتغال غیرمستقیم حدود ۵۷۰ هزار نفری به وسیله اپراتورهای نفتی و گازی، در عرصه جهانی به صنایع پیچیده‌ای مانند زیردریایی، زمین‌شناسی، لرزه‌نگاری ورود کردند.

۸-۳- به سوی لیبرالیسم منضبط

«حسن‌اف» معتقد است که نوع موفقیت کشورهای اتحادیه اروپا در رسیدن به رشد مبتنی بر صرفه‌های بهره‌وری بالا و پایدار صرفاً از طریق رفع شکست‌های دولت، در سایر کشورها قابل تکرار نیست. او می‌گوید اگرچه که می‌توان نشان داد در اتحادیه اروپا رفع شکست‌های دولت به تنهایی کافی بوده و موفقیت این کشورها بر اساس رشد سرمایه‌گذاری مستقیم‌محور خارجی شکل گرفته و به اذعان صندوق بین‌المللی پول، رشد بهره‌وری کل عوامل تولید این منطقه به واسطه بهبود دائمی محیط کسب و کار، ورود سرمایه‌گذاری‌های خارجی و انتقال فناوری‌ها پایدار مانده است، اما بعید است که به غیر از اتحادیه اروپا، این شرایط در سایر کشورهای جهان نیز به طور کامل قابل تحقق باشد، گرچه برخی مصادیق این سیاست‌ها و پیامدهای

بلکه وجود این بده-بستان حکایت از آن دارد که تا چه اندازه مداخله دولت و شکل این مداخله اهمیت دارد و البته که در این مداخلات باید نسبت به تشدید شکست‌های دولتی احتیاط لازم را داشت و شرایط را بدتر نکرد.

۹- خداحافظ «ارزش افزوده»: ساخت محصولات پیچیده

سوال کلیدی در مبحث سیاست صنعتی این است که چه باید تولید کرد و در الگوی رشد سه دهه‌ای بسته به اینکه کدام یک از سه رویکرد مواجهه دولت برای رفع شکست‌های بازار گزینش شود، به تناسب مشخص خواهد شد که چه چیز باید تولید شود. در رویکرد رشد خزشی، پیشنهاد این است که کالاها و خدمات منتخب در سیاست صنعتی باید از میان صنایع موجود انتخاب شوند و سیاست‌هایی برای بالا رفتن این صنایع از نردبان کیفیت اتخاذ می‌شود. در نسخه‌های این رویکرد عموماً دیده می‌شود که برای کشورهای در حال توسعه بخش‌هایی چون گردشگری یا کشاورزی را مبتنی بر منظومه مزیت‌ها مورد تأکید قرار می‌دهند. رویکرد چھشی اما بر سرمایه‌گذاری در دیگر صنایعی که امروز لزوماً وجود ندارند و ممکن است فراتر از توانایی‌های موجود اقتصاد هم باشند تأکید می‌کند و البته در این سرمایه‌گذاری‌ها نگاه استفاده حداکثری از منابع سرمایه‌گذاری خارجی را دارد. در این رویکرد تأکید اصلی نه بر نردبان کیفیت، که بر تولید مصنوعات پیچیده توسط صنایع داخلی می‌شود.

«حسن‌اف» بر این عقیده است که برای دستیابی به رشد پایدار و همپایی و همگامی با اقتصادهای مرزی، ضرورت دارد که کشور در حال توسعه اقدام به تولید اقلامی با یک ویژگی خاص کند که وی آن را «محصول پیچیده» می‌نامد و در این عبارت دو کلمه «محصول» و «پیچیده» را به صراحت تعریف می‌کند. تعریف او از «محصول»، محدود به ستانده‌های بازار کالا نیست و می‌تواند از بازار خدمات نیز انتخاب شود، اما او معتقد است که اقلام خدماتی به دلیل پیچیدگی پایین و عموماً غیر قابل مبادله بودن به ندرت در این سبد می‌گنجد. تعریف او از «پیچیده» بودن نیز این است که کالا یا خدمت تولید شده با خود اثرات سرریز مثبت، نه تنها برای بخش غیر قابل مبادله، که برای بخش قابل مبادله داشته باشد. علاوه بر مولفه «سرریز» در تعریف پیچیدگی، او بر مولفه «پیوند» نیز تأکید دارد؛ به این معنای که صنعت مورد نظر باید از پیوندهای پسین و پیشین مناسبی نیز برخوردار باشد و البته در اینجا صرفاً پیوندهای پسین اهمیت ندارند، بلکه باید ظرفیت بالایی برای استفاده از نهاده‌های

واسطه‌ای نیز وجود داشته باشد و در فرایند تولید، پیوندهای پیشین قوی نیز ایجاد شوند. در چنین شرایطی است که در نتیجه دو مولفه سرریز و پیوند یک «اثر تراکمی» مناسب به وجود می‌آید و پیرامون آن صنعت تراکم مناسبی از فعالیت‌ها شکل می‌گیرد.

تراکم فعالیت‌های صنعتی از یک طرف در نتیجه «اثرات سرریز» منجر به تشدید سرریزهای دانشی و فناورانه میان فعالیت‌ها شده و همچنین امکان تطبیق‌پذیری بیشتر شغل‌ها و مهارت‌ها را ایجاد می‌کند و از طرف دیگر در نتیجه «اثرات پیوند»، تامین نهاده‌ها و توزیع ستانده‌ها در بخش‌های اقتصادی وسیع‌تری شکل می‌گیرد و این امر خوشه‌سازی را تسهیل می‌کند. تراکم فعالیت‌های صنعتی به این ترتیب هزینه‌ها را کاهش و بهره‌وری را افزایش می‌دهد. نهایتاً اینکه از نظر «حسن‌اف» تمامی این اثرات زمانی مثبت تلقی می‌شوند که همگی حامی «اشتغال پایدار»، یکی از مهم‌ترین اهداف فرایند توسعه، باشند. «حسن‌اف» این تعاریف را کاملاً مطابق با نظریه «رشد نوآوری پایه» مطرح شده از جانب «فیلیپ آگیون» در سال ۱۹۹۲ و «رابرت لوکاس» در سال ۱۹۹۳ می‌داند. تأکید رشد نوآوری پایه بر ایجاد صرفه‌های پایدار بهره‌وری از طریق معرفی صنایع و کالاهای جدید، توسعه فناوری‌های نو و صعود از نردبان کیفیت است. این صنایع جدید، محصولات بدیع و فناوری‌های نو، قلمرو تولید کشور توسعه می‌یابد که این امر به نوبه خود به رشد بهره‌وری کمک بیشتری می‌کند. هر چه یک صنعت پیچیده‌تر باشد، یعنی قدرت پیوند و سرریز آن بیشتر باشد، کمک بیشتری به توسعه فناوری‌های نو و محصولات جدید و ایجاد صرفه‌های پایدار بهره‌وری می‌کند.

مطالعات حسابداری رشد در تحلیل تفاوت بهره‌وری کل عوامل تولید کشورهای در حال توسعه، تمایز بهره‌وری بخش تجاری، به ویژه بهره‌وری اقلام سرمایه‌بر تجاری مانند ماشین‌آلات و تجهیزات را دلیل اصلی این تمایزات دانسته‌اند. از جمله مهم‌ترین این مطالعات می‌توان به مقاله «هرندوف» در سال ۲۰۱۲ با عنوان «کدام صنایع کشورهای فقیر را شدیداً نامولد ساخته‌اند؟» اشاره کرد که یکی از منابع الهامی «حسن‌اف» نیز بوده است. این مقاله از این نظر اهمیت دارد که به جای دسته‌بندی کردن صنایع به دو دسته قابل مبادله و غیرقابل مبادله به شکل معمول، آنها را در پنج دسته صنایع تولید محصولات غذایی، مصرفی، خدماتی، تجهیزاتی و ساختمانی طبقه‌بندی می‌کند و ضمن اتصال چارچوب حسابداری رشد به جداول اطلاعات کلان اقتصادی سامانه «پن»، اختلاف بهره‌وری کل عوامل تولید کشورهای جهان با آمریکا را در هر یک از این پنج صنعت محاسبه می‌کند.

«هرندوف» به این نتیجه رسیده است که در صنایع غذایی، تجهیزاتی و ساختمانی کشورهای فقیر عقب ماندگی شدیدی دارند، در صنایع تولید اقلام مصرفی تقریباً در تراز سایر کشورها عمل کرده‌اند و جالب آنکه در صنایع خدماتی کشورهای فقیر به میزان زیادی از سایر کشورها پیش افتاده‌اند و فاصله خود را با اقتصاد آمریکا نسبت به دیگر کشورها کمتر کرده‌اند. قرار گرفتن یافته‌های «هرندوف» در کنار دستاوردهای نظریه رشد نوآوری پایه و ابداعات نظری «حسن‌اف»، تحلیلی قوی بر دلیل عدم توفیق کشورهای فقیر در رسیدن به صرفه‌های پایدار بهره‌وری به دست می‌دهد. این کشورها در صنایعی عملکرد مناسب‌تری داشته‌اند که بخش عمده فعالیت‌های آن‌ها غیرقابل مبادله بوده و قدرت سرریز و پیوند پایینی داشته‌اند.

صنایعی که پیچیدگی کمتری دارند، نسبت به صنایع پیچیده، استعداد کمتری برای صرفه‌های بهره‌وری پایدار دارند. مثلاً مورد صنعتی گردشگری را در نظر بگیرید. توسعه این صنعت نیازمند ایجاد زیرساخت‌هایی چون هتل، جاده، رستوران، تجهیز اماکن توریستی و مانند آن است که ایجاد آنها می‌تواند منجر به افزایش بهره‌وری و رشد شود. اما مساله این است که اثرات سرریز در اینجا عموماً وارد بخش غیرتجاری یا غیرقابل مبادله می‌شود. علاوه بر این، صرفه‌های بهره‌وری ایجاد شده در این حالت پایدار هم نخواهند بود و نمی‌توانند برای یک دوره طولانی ادامه داشته باشند؛ چون صنعت گردشگری استعداد لازم برای معرفی محصولات بدیع و توسعه فناوری‌های جدید را ندارد. غذا خوردن در رستوران‌ها و قدم‌زدن در خیابان‌های شهر، امروز و فردا ندارد و بیشتر با فعالیت‌هایی مانند آشپزی، پذیرایی و نمایش‌های خیابانی سر و کار دارد و حتی اگر پاره‌ای نوآوری‌ها ظرف سال‌های اخیر به آنها چسبانده شده و مثلاً با «عینک‌های واقعیت افزوده» شهروندان امکان گشت و گذار در خیابان‌ها و موزه‌ها را از راه دور یافته‌اند، اما باز بخش اصلی صنعت گردشگری که دیدار نزدیک از آثار باستانی و موزه‌ها و کاخ‌ها، اعم از قرون وسطایی و مدرن، می‌شود، کماکان به همان شیوه سنتی به انجام می‌رسد.

۹-۱- اثر بامول (بیماری هزینه‌ها)

در اینجا یک نکته ظریف وجود دارد که نباید خالی از اشاره باقی بماند. در بخش گردشگری اصولاً پیشرفت بهره‌وری خواهان چندانی ندارد. از طرف عرضه عموماً با مدرنیزاسیون

هتل‌ها و باجه‌های فروش لزوماً فروش بیشتری صورت نمی‌گیرد و در طرف تقاضا در بسیاری از حوزه‌های صنعت گردشگری افزایش بهره‌وری مورد پسند قرار نمی‌گیرد که به این پدیده در علم اقتصاد «اثر بامول» یا «بیماری هزینه‌ها» گفته می‌شود. آنچه افراد در این حوزه مطالبه می‌کنند وقت و زمان است و هیچ گردشگری از توری که استخدام کرده نمی‌خواهد که به جای یک هفته، همه جا را ظرف یک روز به اون نشان دهد. یا آنگونه که «ویلیام بامول» اشاره می‌کند، هیچ شرکت‌کننده‌ای در کنسرت از نوازندان می‌خواهد که سریع‌تر بنوازند؟

«بیماری هزینه‌ها» ذات بسیاری از فعالیت‌های خدماتی اعم از آموزشی، مشاوره‌ای، گردشگری و مانند آن است. اولاً در این فعالیت‌ها برای مقابله با افزایش هزینه‌ها امکان تولید بیشتر وجود ندارد و لذا تنها راه افزایش قیمت است و در نتیجه فعالیت‌های این حوزه عموماً بین تعطیلی یا دوام با قیمت‌های بالاتر (یا در موارد ضروری دریافت یارانه بیشتر) بر سر یک دوراهی قرار می‌گیرند و دیگر اینکه کارکنان این فعالیت‌ها، نه به دلیل بهره‌وری بیشتر و کارکرد درخشان‌تر، بلکه به دلیل بالا رفتن بهره‌وری و دستمزدها در دیگر فعالیت‌ها، مطالبه دستمزدهای بالا می‌کنند؛ چون در غیر این صورت انگیزه‌ای برای حضور در این فعالیت‌ها برای کارگران باقی نمی‌ماند.

لذا ذات بخش مهمی از فعالیت‌هایی که در مواردی در اولویت برنامه‌های توسعه‌ای و سیاست‌های صنعتی قرار گرفته‌اند، اصولاً افزایش بهره‌وری نیست و لذا انتظار صرفه‌های پایدار بهره‌وری از آنها داشتن امری است بیهوده و ناشی از شناخت ناکافی علم اقتصاد. آن دسته از فعالیت‌هایی که ذاتاً ناچار به افزایش قیمت هستند اما مطلوبیت بیشتری به خریداران نمی‌دهند، حتماً با کاهش تقاضا مواجه می‌شوند و به تدریج از مصرف آنها کاسته شده و اگر مانند آموزش و بهداشت ضروری نباشند، از دور خارج می‌شوند و این مسیری ناگزیر است. اینکه ظرف پنجاه سال گذشته از یک طرف بسیاری از مشاغل مانند استخدام راننده و خدمت‌کار منسوخ شده‌اند و پیش‌بینی می‌شود بسیاری از مشاغل امروز نیز در آینده نزدیک از بین بروند یک جنبه این اثر است و جنبه دیگر آن این است که مشاغلی که نمی‌شود منسوخ شوند، دائماً مطلوبیت یکسانی را به قیمت بالاتر عرضه می‌کنند و گران‌تر می‌شوند و این نوعی دوقطبی در بازارهای کار ایجاد می‌کند. اما اثر بامول و یا بیماری هزینه‌ها صرفاً



محدود به بخش‌های غیرقابل مبادله است و شاید اکنون مساله اثرگذاری یک بازار قابل مبادله بر ایجاد صرفه‌های پایدار بهره‌وری بهتر درک شده باشد.

۹-۲- پیوندها و سرریزها در ادبیات توسعه

یکی از ویژگی‌های مهم محصولات پیچیده، سرریزهای آنها به بخش قابل مبادله است. بسیاری از فعالیت‌ها مانند گردشگری اثرات سرریز دارند اما بیشتر این اثرات محدود به بخش غیرقابل مبادله است. حال این بخش را با بخش نیمه‌هادی‌ها مقایسه کنید که با پیوندهای پسین قوی چه اثرات سرریزی سنگینی بر بخش‌های پایین دست خود اعم از رایانه‌ها، تلفن‌ها و لوازم الکترونیکی دارد. همچنین بسیاری از صنایع که از پیوندهای پیشین بسیار قوی برخوردارند، مانند خودروسازی و هواپیماسازی که ابزارآلات و ماشین‌آلاتی متعدد که خود جزئی از بخش قابل مبادله هستند، در ساخت آنها به کار می‌رود. هر دو دسته صنعتی که عنوان کردیم، مثالی از پیوندهای بخش قابل مبادله به شمار می‌روند.

ادبیات توسعه از دیرباز اهمیت زیادی به دو مقوله «پیوندها» و «سرریزها» داده است. از گذشته دور می‌توان سال ۱۹۵۸ و نظریه «آلبرت هیرشمن» در کتاب «راهبرد توسعه» را ذکر کرد که طراحی راهبردهای توسعه بر مبنای پیوندهای پسین و پیشین را پیشنهاد می‌دهد و در زمان نزدیک نیز می‌توان به مقاله «ارنست لیو» با عنوان «سیاست صنعتی برای شبکه‌های تولید» اشاره کرد. «لیو» با طراحی الگویی از شبکه‌های تولید و بازارهای ناقص، به اثبات می‌رساند در صنایع بالادستی که پیوندهای پسین قوی دارند و تولیدکننده اقلام واسطه‌ای سایر صنایع به شمار می‌روند (فولاد، فلزات، ماشین‌آلات، پتروشیمی، الکترونیک و کشتی‌سازی)، مداخله دولت برای رسیدن به نقطه بهینه امری ضروری است؛ چراکه در پایین دست صنایع مقادیر کمتر از حد بهینه را از صنایع بالادستی خریداری می‌کنند و نمونه‌ای از این اختلال را برای کره جنوبی دهه ۱۹۷۰ و چین دهه ۲۰۰۰ مثال می‌زند و نشان می‌دهد که صنایع هدف‌گذاری شده ذیل سیاست صنعتی رشد سریع‌تری نسبت به صنایع آزاد داشته‌اند و جالب آنکه آن صنایع هدف‌گذاری شده اثرات سرریز بیشتری نیز بر پایین دست داشته‌اند که منجر به افزایش خرید مواد اولیه و سرمایه‌گذاری در پایین دست شده است. جالب‌تر آنکه با لغو سیاست صنعتی، این اثرات کماکان پایدار باقی ماندند.

۹-۳- خداحافظ «ارزش افزوده»

حال نکته اینجا است که محصولات پیچیده لزوماً همان کالاها و خدمات با ارزش افزوده بیشتر نیستند. «پل کروگمن» برای نخستین در سال ۱۹۹۴ و در مقاله «رقابت‌پذیری: یک دل‌بستگی خطرناک» به این مهم اشاره داشته است. «کروگمن» نشان می‌دهد که صنعت نفت و صنعت دخانیات هر دو در آمریکا ارزش افزوده بالایی به ازای هر کارگر ایجاد می‌کنند اما صنایع الکترونیک و هواپیماسازی ارزش افزوده متوسطی به دست می‌دهند. او ارزش افزوده بالای صنایعی مانند نفت، فولاد و خودروسازی را از ذات سرمایه‌بری بالای آنها می‌داند که سرمایه‌گذاری‌های کلان ابتدایی برای ایجاد آنها، تنظیم یک مارک‌آپ به مراتب بالاتر را در این صنایع نسبت به هزینه‌های نیروی کار اقتضاء می‌کند تا بتوان برای این سرمایه‌گذاری کلان یک بازدهی به صرفه تعریف کرد و آنها را ایجاد نمود. علاوه بر این بسیاری از صنایع خدماتی در رده بالاترین تولیدکنندگان ارزش افزوده قرار می‌گیرند که در اینجا نیز مثلاً در بخش حمل و نقل به دلیل همان سرمایه‌بری بالا است و یا در بخش مالی و املاک ناشی از رانت است. در آمریکا امروز صنایعی مانند صنعت مالی (صندوق‌ها، تراست‌ها و دیگر ابزارهای مالی)، املاک و مستغلات، پتروشیمی و کک‌سازی‌ها بیشترین ارزش افزوده سرانه را دارند اما ارزش افزوده صنایع با فناوری بالایی مانند صنعتی تولید رایانه یا صنعت الکترونیک در این کشور کمتر از صنایع معدنی و صنعت خدمات رفاهی و تقریباً مشابه ارزش افزوده صنعت پخش تبلیغات، مخابرات، حمل و نقل دریایی و فیلم‌سازی است.

لذا حال زمانی که مشخص شد برای صرفه‌های پایدار بهره‌وری تولید محصولات پیچیده امری ضروری است و نشان داده شد که صنایعی که این محصولات را تولید نمی‌کنند، اتفاقاً تولید ارزش افزوده بالایی می‌کنند، می‌توان به این نتیجه رسید که اشتیاق بسیاری از کشورهای در حال توسعه به سرمایه‌گذاری در صنایع سنگینی چون نفت و گاز، پتروشیمی، مخابرات و برخی صنایع خدماتی مانند صنعت مالی و املاک و مستغلات، باعث شده است که لزوماً در صنایعی که باید سرمایه‌گذاری نکنند و به بی‌راهه بروند و البته این سوال مهم مطرح می‌شود که چه صنایعی تکنولوژی بالا، صرفه‌های بهره‌وری بالا و سرریز بالا دارند؟

«حسن‌اف» به جای معیار غلط ارزش افزوده، معیار «شدت تحقیق و توسعه» و تعداد «پتنت» یا «حق ثبت

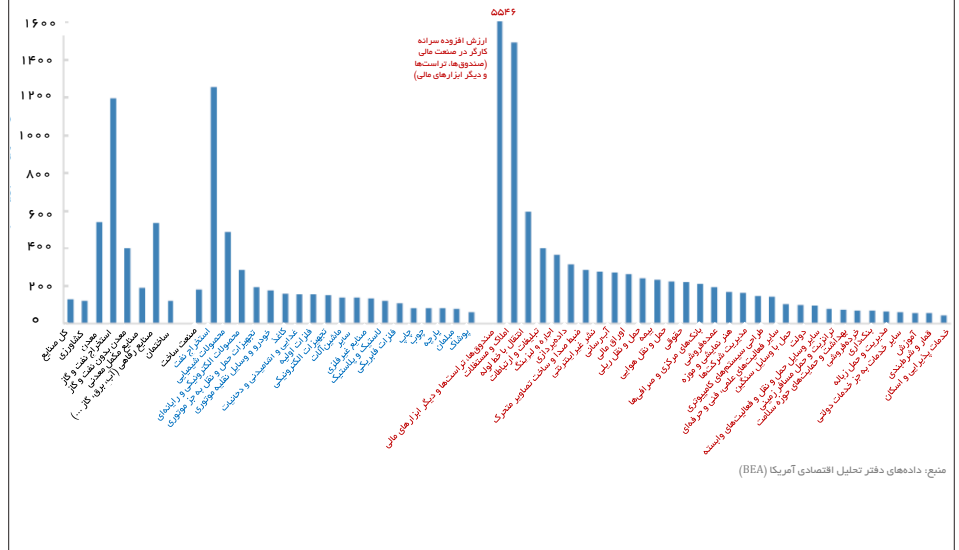
اختراع» صادر شده را برای تشخیص این صنایع پیشنهاد می‌کند. او با استفاده از داده‌های آمریکا و کشورهای عضو سازمان همکاری‌های اقتصادی برای توسعه و با معیار «شدت تحقیق و توسعه» به این نتیجه می‌رسد که صنایع محصولات کامپیوتری، محصولات الکترونیکی، محصولات اپتیکی، داروسازی، تجهیزات حمل و نقل، خدمات فناوری اطلاعات، وسایل نقلیه موتوری، تجهیزات الکترونیکی، ماشین‌آلات و تجهیزات، مواد شیمیایی، خدمات علمی، خدمات حرفه‌ای و خدمات فنی جزء صنایع با فناوری، صرفه بهره‌وری و سرریز بالا به حساب می‌آیند که برخی صنایع ساخت پایه مانند فلزات، مبلمان و منسوجات و برخی صنایع خدمات پایه مانند مخابرات، انتشارات و اموری مالی و املاک و مستغلات، نسبت به آنها شدت تحقیق و توسعه بسیار کمتری دارند. جالب آنکه برخی صنایعی که بالاترین ارزش افزوده سرانه هر کارگر را دارند، در انتهای طیف شدت تحقیق و توسعه قرار می‌گیرند که از این میان می‌توان به صنایع ساخت پایه فلزی و مخابراتی، صنایع خدماتی مالی و مستغلاتی اشاره کرد.

علاوه بر معیار شدت تحقیق و توسعه، داده‌های مربوط به تعداد «پتنت» یا تعداد «حق ثبت اختراع» نیز همین نتایج را

تایید می‌کنند و این طبیعی است که همبستگی بالایی بین میزان تحقیق و توسعه و تعداد اختراعات وجود داشته باشد. مثلا در سال ۲۰۱۲، از حدود ۸۴۰۰۰ مجوز حق ثبت اختراع صادر شده در آمریکا، حدود ۵۷۵۰۰ مجوز به حوزه صنعت ساخت و ۲۶۵۰۰ مجوز به دیگر صنایع غیرساخت یا خدماتی اختصاص یافته است. در حوزه صنعت ساخت بیشتر مجوزها به تولید رایانه، تجهیزات الکترونیکی، تولید دارو، ماشین‌آلات و تجهیزات حمل و نقل و تجهیزات پزشکی اختصاص یافته است و در صنایع خدماتی حوزه نرم‌افزار و خدمات علمی و خدمات حرفه‌ای به ترتیب بیشتری مجوز ثبت اختراع را به خود اختصاص داده‌اند.

این نشان می‌دهد که «محصول پیچیده» نه تنها یک ستانده خاص بخش صنعت ساخت، که یک ستانده خاص صنایع خدماتی نیز هست. صنایع ساخت محوری چون الکترونیک، ماشین‌آلات، داروسازی، هوافضا و وسایل نقلیه موتوری و صنایع خدمات محوری چون نرم‌افزار، آی‌تی، خدمات علمی و خدمات فنی در کنار هم صنایع با فناوری پیشرفته را تشکیل داده، هر دو به لحاظ شدت تحقیق و توسعه و تعداد حق ثبت اختراع فاصله زیادی با دیگر صنایع دارند.

ارزش افزوده سرانه هر کارگر در بخش صنعت آمریکا در سال ۲۰۱۶



مزیت‌های موجود شوند. این راهبرد به صنایع اجازه می‌دهد که اول با تکیه بر مزیت‌های نسبی موجود، به تدریج سرمایه فیزیکی و انسانی بیشتری را انباشت کنند و مبتنی بر این آورده مهم در مرحله اول، در مرحله دوم به تدریج منظومه مزیت نسبی خود را متحول کرده به سمت مهارت‌بری و سرمایه‌بری بیشتر سوق یابند. از نظر «لین» این به نفع صنایع کشورهای در حال توسعه نیست که به جای وارد کردن یا تملک فناوری‌های جدید و بکارگیری آنها در ساختار مزیت‌های نسبی، خود را در خطوط مرزی نوآوری و فناوری جانمایی کنند.

«لین» ضمن اعتقاد به مداخله دولت تسهیل‌گر، در سیاست صنعتی دولت را «قابله» صنعت می‌داند نه «دایه» آن. لذا راهبردهایی که منجر به شکل‌گیری صنایعی شوند که ویژگی اصلی آنها فقدان توان رقابت در بازارهای جهانی و وابستگی دائمی به یارانه‌های دولتی است، این راهبردها ضمن دایه کردن دولت، با ایجاد اختلال پایدار در سیگنال‌های بازاری و سوء تخصیص ممتد منابع به نفع صنایع غیررقابتی، جریان انباشت سرمایه فیزیکی و انسانی را کند و رانت‌جویی را تشدید می‌کنند. او راهبردهای رشد جهشی و پرتابشی، که با رویکرد «سریچی» از مزیت‌های نسبی» طراحی می‌شوند را عاملی می‌داند که هم توسعه صنعتی را برای دولت‌ها بسیار گران تمام می‌کنند، هم دولت را دایه صنایع نوزادی می‌کنند که هرگز به بلوغ نمی‌رسد و هم جریان انباشت سرمایه و گذار در منظومه مزیت‌های نسبی را به تاخیر می‌اندازند.

از نظر «لین»، «مایکل پورتر» با طرح نظریه «مزیت رقابتی» جان دوباره‌ای به عبارت از مد افتاده و قدیمی «مزیت نسبی» بخشید. در این میان دولت‌ها یک ماموریت دیگر دارند که مزیت نسبی کشور را به سمت مزیت رقابتی هدایت کنند و برای این منظور بر صنایعی تمرکز کنند که ۱- از نهاده‌های داخلی (مزیت‌های نسبی موجود) استفاده حد اکثری دارند، ۲- بازارهای بزرگ داخلی برای رسیدن به مقیاس دارند، ۳- امکان طراحی و اجرای خوشه‌های صنعتی را می‌دهند و ۴- در داخل از یک فضای رقابتی مطلوب برخوردارند. از نظر «لین» در «راهبردهای سریچی» از مزیت‌های نسبی» ذاتا امکان افزایش رقابت و خوشه‌سازی و لذا دستیابی به مزیت رقابتی وجود ندارد اما در «راهبردهای پیروی از مزیت‌های نسبی» اگر بازارهای جهانی مناسبی در برابر این مزیت‌ها باز شود، دستیابی به مزیت رقابتی ساده‌تر نیز می‌شود چون دیگر نیاز چندانی به بازارهای بزرگ داخلی نخواهد بود.

الگوی ذهنی «لین» اینجا، الگوی معروف «غازهای پرنده» شرق آسیا است. او تجربه کشور چین را در باز کردن درهای تجاری به روی صنایع دارای مزیت نسبی و برداشتن دست حمایت از شانه صنایع فاقد مزیت را قابل تکرار می‌داند. او حتی معتقد است کشوری مانند کره جنوبی نیز مبتنی بر مزیت‌های نسبی خود عمل کرده و اساسا در این کشور به واسطه اعمال سیاست‌های انضباط بازار از ناحیه دولت به شکل سخت‌گیرانه، امکان چندانی هم برای انحراف از منظومه مزیت‌های نسبی وجود نداشته است. دولت به شدت حساس بود که به صنایع دسترسی لازم به نهاده‌ها و مواد اولیه مورد نیاز را در قیمت‌های جهانی بدهد و این کار را از طریق معافیت‌های گمرکی، استرداد حقوق گمرکی و نواحی پردازش صادرات به انجام می‌رسانید. در واقع «لین» می‌خواهد نشان دهد که در راهبرد خزشی، جوهره اصلی سیاست‌های دولت نه یارانه، که مشوق‌ها تحقیق و توسعه و نظارت بر رقابت و خوشه‌سازی‌ها است. «لین» می‌گوید اگر رشد صنعتی به شکل قدم به قدم و با پیوستگی نسبت به تغییر منظومه مزیت‌ها شکل بگیرد، آنگاه هزینه‌های یادگیری بسیار کمتر از زمانی خواهد بود که راهبرد جهشی یا پرتابشی دنبال شود. مثال او در اینجا شرکت نوکیا است که تا رسیدن به بلوغ لازم بیشتر از مازاد سود شرکت‌های اقماری خود برای تحقیق و توسعه استفاده کرد و وابستگی چندانی به یارانه‌های دولتی نیافت. او برتری راهبرد خزشی بر جهشی را با این مثال ساده نشان می‌دهد که اگر دانش‌آموزی قرار است تعلیم ریاضی ببیند، بهتر است به جای آنکه آنالیز ریاضی بخواند، ابتدا جبر را بیاموزد.

«لین» موافق حمایت دولت از نوآوری و کمک به جبران «اثر جانبی مثبت» تولید شده توسط صنایع نوآور از جانب یارانه‌های دولتی است، اما به تمایزی میان دو دسته صنایع نوآور قائل است. یک دسته صنعتی هستند که کنش آنها در مرزهای فناوری است و عموماً در کشورهای توسعه یافته دیده می‌شوند. دولت‌های تسهیل‌گر از این دسته صنایع پیشرو به شکل مستقیم با ارائه حق امتیاز به اختراعات جدید (پتنت) و حمایت حقوقی و غیرمستقیم از طریق پشتیبانی از پژوهش‌های دانشگاهی حمایت می‌کنند. اما دسته دوم صنایعی هستند که در داخل جغرافیای یک کشور و نه در مرزهای فناوری، پیشرو به حساب می‌آیند و چنانچه این صنایع جزء صنایع با امکان رشد سریع نباشند، یعنی از دل منظومه مزیت‌های نسبی این کشورها بیرون نیامده باشند، آنگاه هزینه‌های دولت در حمایت از آنها به شدت بالا می‌رود.



«لین» گذار صنعتی را پیوسته و در فرآیند تکه تکه از تولید می‌بیند و این نگاه در چارچوب نظری او تعیین‌کننده است. اینکه توسعه صنعتی یک فرایند پیوسته است، یعنی اقتصاد در حال حاضر اگر به خوبی از مزیت‌های موجود بهره‌برداری کند، آنگاه به تدریج خواهد توانست گذاری موفق به سوی مزیت‌های نسبی جدیدتر داشته باشد. لذا حمایت‌های دولت از رفع شکست‌های بازار زمانی موثر می‌افتد که هماهنگ با مختصات فعالی مزیت‌ها و اصول گذار موفق آنها باشد. کره جنوبی بر پایه‌های موفقیت‌های پیشین در زمینه صنایع کاربری مانند نساجی، چوبی، آرایشی و کیف و کفش بود که توانست «کارخانه آهن و فولاد پوهانگ» را در کلاس جهانی تاسیس کند و وارد یک صنعت سرمایه‌بر رقابتی شود. این کشور در گام اول به خوبی از الگوی مزیت نسبی خود پیروی کرد و در گام دوم گذاری موفق در منظومه مزیت‌های نسبی خود از مزیت‌های کاربری به سمت مزیت‌های سرمایه‌بر را مدیریت کرد و این موفقیت به لطف تجمع سرمایه‌ای اتفاق افتاد که صنایع کاربری ممکن کرده بودند. الگوی پرواز غازها نیز به همین تغییر ساختار مزیت‌های نسبی اشاره دارد که در آن غاز رهبر گرچه جلودار ارتقاء به صنایع جدید می‌شود، اما برای ارتقاء از سودهای درون‌بنگاهی برای توسعه فناوری‌های جدید استفاده می‌کند. اگر غاز رهبر از الگوی مزیت‌های نسبی موجود سرپیچی کند، آنگاه منابع مورد نیاز به شدت افزایش پیدا می‌کنند. لذا باید میان صنایع سرمایه‌بری که طبق مزیت‌های نسبی موجود فعالیت می‌کنند یا فاصله چندانی از آن ندارند و صنایع نوآوری که از مزیت‌های نسبی سرپیچی می‌کنند تمایز قائل شد و «لین» اعتقاد دارد که شدت سرمایه‌بری گروه اول بسیار پایین‌تر از گروه دوم است و همین تامین مالی آنها از جانب بازارهای مالی توسعه نیافته کشورهای در حال توسعه را ممکن می‌کند. از آنجا که فولاد یک صنعت بالغ با سرمایه‌بری به طور نسبی پایین بود، لذا کره جنوبی و چین زمانی که درآمد سرانه آنها به ترتیب ۵.۵ و ۲.۵ درصد درآمد سرانه آمریکا می‌شد، هم توانستند صنعت فولاد خود را پایه‌ریزی کنند.

اما تولید صنعتی یک فرایند چند تکه شامل تحقیق و توسعه، طراحی، تولید قطعات ساده، تولید قطعات پیچیده و مونتاژ است که در هر یک، عوامل تولید مختلفی به کار می‌رود و لذا هر کدام الگوی مزیت نسبی متفاوتی دارند و لذا کشورهای در حال توسعه در هر صنعت در قسمت خاصی امکان ورود موفقیت‌آمیز دارند. باز در اینجا کره جنوبی مثال مناسبی است. شرکت «سامسونگ» پس از ۱۵ سال فعالیت در تولید لوازم الکترونیکی مصرفی، زمانی

که در سال ۱۹۸۳ قصد داشت یک گام رو به جلو بگذارد، به جای تولید «میکروچیپ‌ها»، اقدام به تولید «چیپ‌های ۶۴ کیلوبایتی» ذیل لایسنس شرکت «میکرون» آمریکا و شرکت «شارپ» ژاپن می‌کند و از آن زمان تا کنون هم وارد تولید چیپ‌های پیچیده‌تر (سی.پی.یوها) نشده و البته جایگاه خود در حوزه تولید لوازم الکترونیکی مصرفی را نیز در عرصه جهانی حفظ کرده است.

لذا با نگاه در پی هم آیند بودن فرایند توسعه صنعتی و چند پاره بودن فرایند تولید صنعتی، می‌توان به این نتیجه رسید که پیروی از مزیت‌های نسبی در ذات خود پویایی ایجاد می‌کند و برای ایجاد این پویایی، وجود یک دولت تسهیل‌گیر لازم و بسنده است. لذا هم باید از فرصت‌های موجود نهفته در مزیت‌های نسبی بهره‌برداری کرد و هم پس از موفقیت در این زمینه باید در پی شناسایی ظرفیت‌های جدید برآمد و چون این فرایند در بطن خود آثار جانبی زیادی داشته و هماهنگی بالایی می‌طلبد، کارکرد یک دولت تسهیل‌گر در اینجا ضروری است. در این فرایند اگر مرحله اول یعنی بهره‌برداری از فرصت‌های موجود اتفاق نیفتد، به ندرت دیده شده که خردمندی لازم در حرکت به سمت توسعه ظرفیت‌های رقابتی و توسعه صنعتی اتفاق بیفتد و اگر مرحله دوم یعنی گذار به ظرفیت‌های جدید اتفاق نیفتد، دیده شده است که یک کشور در حال توسعه در دام تامین مالی صنایع بزرگ مقیاس ناپایدار افتاده که دیگر با منظومه مزیت‌های نسبی ابتدایی سازگاری نداشته‌اند. همچنین، از نظر «لین» اگر رشد صنعتی به شکل قدم به قدم و با پیوستگی نسبت به تغییر منظومه مزیت‌ها شکل بگیرد، آنگاه هزینه‌های یادگیری بسیار کمتر از زمانی می‌شود که راهبرد جهشی یا پرتابی دنبال شود.

۱۰-۲- «ها-جون چانگ»: تجویز رشد جهشی با سرپیچی از منظومه مزیت‌های نسبی

از نظر «چانگ» مزیت نسبی به مانند یک خط مبنایی و یک نقطه عزیمت است که هر کشوری برای توسعه صنعتی باید آن را به چالش بکشد. نظریه مزیت نسبی نشان می‌دهد که چگونه کشوری که در هیچ زمینه‌ای قوی نیست، می‌تواند با تمرکز بر حوزه‌ای که کمترین ضعف را دارد، از تجارت منتفع شود. اما زمانی که این مفهوم از حالت یک نظریه خارج می‌شود و مبتنی بر آن توصیه‌های سیاستی صورت می‌گیرد، دیگر باید به مفروضاتی که بن‌مایه‌های آن را شکل داده‌اند دقت کرد. اول اینکه در این نظریه فرض تحرک کامل منابع وجود دارد. مثلا اگر صنعتی در نتیجه باز شدن درهای تجاری ورشکست شد، منابع آن با همان میزان بهره‌وری و بلکه بالاتر قابلیت انتقال به صنعت سودآور

دیگری را دارند و لذا نظریه مزیت‌های نسبی نادیده می‌گیرد که کیفیت منابع فیزیکی و انسانی ثابت هستند و باز شدن درهای تجاری می‌تواند صاحبان این منابع دچار خسارت کند. دوم اینکه در این نظریه فرض می‌شود که همواره بهترین فناوری برای تولید محصول به کار گرفته می‌شود و همه کشورها توانایی یکسانی برای استفاده از آن دارند. اگر کشوری کالایی تولید نمی‌کند به این خاطر نیست که نمی‌تواند، بلکه می‌تواند اما هزینه فرصت آوردن منابع کمیاب از فعالیت دیگر برای تولید این کالا چنین اجازه‌ای نمی‌دهد. در حالی که در عمل امروز «توانمندی فناورانه» شاخص تفکیک کشورها به توسعه یافته و در حال توسعه شده است.

«چانگ» معتقد است کشورها در حال توسعه باید صنایعی را برپا کنند که اتفاقاً حال حاضر در آنها مزیت ندارند و برای رسیدن به تراز کشورهای توسعه یافته نمی‌توانند تا رسیدن به سطح مناسبی از انباشت سرمایه فیزیکی و انسانی صبر کنند. کسانی که می‌گویند در گام اول باید با مزیت‌های نسبی به انباشت مناسب رسید و در گام دوم با امکانی که این انباشت انسانی و فیزیکی به دست می‌دهد، باید ظرفیت‌ها را ارتقاء داد، در واقعی‌نگاهی ابتدایی و انتزاعی و مجرد به فرایند انباشت دارند. این سرمایه انسانی و فیزیکی ماهیتاً چیست که کشورها باید آن را ابتدا انباشت کنند؟ سرمایه در وجه مشخصی مانند ابزار و ماشین‌آلات و قطعات انباشت می‌شود و لذا چون کیفیت آن ثابت است، کشوری که در یک حوزه شدت سرمایه بالایی دارد، ممکن است در یک حوزه دیگر شدت سرمایه پایین داشته باشد. اگر کشوری ماشین‌آلات و متخصص نساجی زیادی داشته باشد، به رغم اینکه انباشت سرمایه بالایی دارد اما امکان ورود به حوزه خودروسازی را پیدا نمی‌کند. توانمندی‌های فناورانه همان رویه‌های سازمانی، حافظه‌های نهادی یا به طور کلی نوعی دانش جمعی است که با کسب تجربه تولید انباشت می‌شود و از آنجا که این رویه‌ها و حافظه‌ها و این دانش یک شبه ایجاد نمی‌شود و نیازمندی یک فرایند یادگیری بسیار طولانی است، و لذا حتی اگر آن انباشت غیرممکن سراسری هم صورت بگیرد، باز توانمندی لازم فناورانه یک شبه ایجاد نمی‌شود. لذا نسخه‌ای که طرفداران رشد خزنی می‌نویسند اولاً غیرممکن است و ثانیاً حال که این فرایند یادگیری طولانی است، حتماً رسیدن به صنایع با قابلیت رقابت در عرصه جهانی، نیاز به یک دوره طولانی اعطای یارانه و حمایت دارد و به همین خاطر است که چهار دهه طول کشید خودروسازی ژاپن وارد عرصه رقابت جهانی شود و نزدیک

به ۱۷ سال طول کشید تا شرکت نوکیا نیازمند حمایت نباشد. لذا یادگیری امری طولانی مدت است و حمایت‌های طولانی از جهش‌ها ضروری هستند.

ماهیت تصمیم‌گیری کارآفرینانه در دنیایی سرشار از عقلانیت‌های محدود و ناطمینانی‌های نامحدود اجازه نمی‌دهد که شما ابتدا با معیار مزیت نسبی هزینه فایده کنید و بعد وارد صنایع جدید شوید. مثلاً سال ۱۹۶۰ نوکیا باید میزان بازدهی تولید رقابتی خود در ۱۷ سال دیگر را ارزیابی کند در حالی که این شرکت حتی نمی‌دانست فرایند ورود به بازارهای جهانی ۱۷ سال طول می‌کشد. در چنین دنیایی تنها راه این است که عملاً وارد صنعت جدید و توسعه آن شوید

۱۰-۳- پاسخ‌های متقابل

نظر «لین» و مکتب نئوکلاسیک این است که تمایز نیروی کار و سرمایه را می‌پذیرند اما مطابق با الگوی غازها در شرق آسیا، می‌توان نیروی کار و صنایع را به شکل سرمایه‌گذاری خارجی کامل به کشور دیگری منتقل کرد. همچنین اینکه تجارت باعث زیان شده است نیز از نظر «لین» به خاطر سرپیچی از منظومه مزیت‌های نسبی بوده و کشورهای در حال توسعه با ورود به صنایع متعددی که طبق ساختار مزیتی نسبی آنها نبودند، خود بازنده‌های زیادی ایجاد کردند، به ویژه زمانی که یارانه‌ها را به شیوه شوک‌درمانی متوقف کردند. موفقیت چین به این خاطر بود که درهای تجارت را جایی باز کرد که صنایع مزیت نسبی داشتند و به تدریج حمایت خود را از پشت صنایع فاقد مزیت‌های نسبی برداشت و به تدریج از یک نظام برنامه‌ریزی به یک نظام بازاری با رشد پایدار رسید. در کره جنوبی صعود فناورانه صنایع به این دلیل سریع بود که در گام اول انطباق سریعی بین بخش‌های صنعتی با مزیت‌های نسبی صورت گرفت و انباشت سرمایه فیزیکی و انسانی قابل توجه‌ای به همراه آورد که امکان تسریع در الگوی بنیادی مزیت نسبی کشور را فراهم ساخت. خودروسازان کره‌ای، در گام نخست صنعتی مونتاژی و کاربر بودند و تولیدکنندگان لوازم خانگی این کشور در ابتدا تلویزیون و ماشین لباسشویی و یخچال‌های ساده با کمترین سطح از فناوری می‌ساختند و اساساً نوع مدیریت دولت ژنرال «پارک» در سیاست صنعتی اجازه انحراف از مزیت‌های نسبی را به کارآفرینان کره جنوبی نمی‌داد. حمایت‌ها مشروط به صادرات و افزایش تدریجی توان رقابت بود که در رویکرد جهشی با سرپیچی از مزیت‌های نسبی این امر ممکن نمی‌شد. ضمن اینکه در



رویکردهای جهشی، هزینه‌گذار از سرمایه‌های فیزیکی و انسانی موجود به مورد نیاز بسیار بالا می‌رود و این باعث می‌شود منابع زیادی از بخش‌هایی که سودآوری لازم را دارند بیرون برود، مازاد بنگاه‌ها کم و جریان انباشت سرمایه کند شود.

«چانگ» معتقد است در کره جنوبی هم می‌توان صنعت خودرو را مثال زد که از الگوی مزیت‌های نسبی پیروی کرده هم می‌توان صنعت فولاد و کشتی‌سازی را مثال زد که الگوی سربلندی از مزیت نسبی پیروی کرده‌اند. از نظر «چانگ» منظومه‌مزیت‌های نسبی صرفاً این فایده را دارد که توانایی طبیعی یک کشور در بالا رفتن از نردبان توسعه‌یافتگی را نشان می‌دهد و اینکه جهش به پله‌های بالاتر چه اندازه ریسک دارد. از نظر او در دنیای امروز، توسعه صنعتی نیازمند آن است که بنگاه‌هایی که حتی دورنمای نامطمئن دارند هم به مدت چند دهه پس از ایجاد، حمایت شوند، یارانه بگیرند، تغذیه شوند و پرورش یابند و البته که احتمال شکست همیشه وجود دارد و این طبیعت خطرپذیری برای رفتن به سوی فعالیت‌های جدید است. صنعت فولاد در همان زمان هم برای کره جنوبی بیش از حد سرمایه‌بر بود، و اتفاقاً این کشور توانست با کاربست جدیدترین و سرمایه‌برترین فناوری‌ها به حداکثر میزان صرفه‌های مقیاس دست یابد و این بسیار هوشمندانه بود. ضمن اینکه «لین» با حمایت از دوره حمایت بلندمدت ۱۷ ساله شرکت «نوکیا»، عملاً از چارچوب اقتصاد نئوکلاسیک که به آن باور دارد کاملاً خارج شده است؛ چراکه این مکتب ورود به چنین صنعتی را کاملاً اشتباه می‌داند.

۱۰-۴- حسن اف: اگر مزیت نسبی آشکار شده (RCA) ملاک عمل قرار می‌گرفت، معجزه آسیایی اتفاق نمی‌افتاد

از جمله وجوه مشترک سیاستی در میان هر چهار کشور معجزه آسیایی، آن بود که دولت به جای تمرکز بر منظومه مزیت‌های نسبی موجود، توجه خود را مصروف توسعه صنایعی کردند که آن زمان ورای مزیت‌های نسبی موجود بودند. بسیاری اما این رویکرد را خلاف نظریه «هکچر-اولهین-ساموئلسن»، از بنیادی‌ترین نظریه‌های علم اقتصاد، می‌دانند که حکم به شکست چنین سیاستی می‌دهد، اما دقت ندارند که این نظریه در نسخه مدرن خود، چنین فرض کرده که کشورها به صورت رایگان دسترسی کاملی به فناوری‌های خارجی دارند و توجه‌ای به این واقعیت نداشته که برای توسعه یک صنعت جدید، تجمیع سرمایه شرط لازم است اما کافی نیست. بر اساس مدل‌های مزیت نسبی

پایه‌ای چون «ریکاردو» یا «هکچر-اولهین-ساموئلسن»، یک کشور فقیر تنها به این خاطر نمی‌تواند هوپیمان، ربات یا ماهواره تولید کند که نسبت سرمایه به نیروی کار مطلوبی ندارد و زمانی که این نسبت طلایی به دست آید، توسعه را بدیبه می‌انگارند. به عبارت بهتر، این مدل‌ها اهمیت تجربه در فرایند کسب فناوری، تاثیر جریان یادگیری تجربی (یادگیری در عمل)، اثرات جانبی مارشالی حاصل از تراکم و خوشه‌بندی (بازدهی فزاینده نسبت به مقیاس) را نادیده می‌گیرند.

حتی اگر چارچوب‌های مدرن این نظریه‌ها را نادیده گرفته و اکتفا به چارچوب‌های استاندارد آنها کنیم، باز هم آن گونه که «کروگمن» در مقاله «امکان‌های محدود تاجر در سیاست‌گذاری، بیماری هلندی و رقابت‌پذیری: ضرورت توجه به تجارت و مقیاس‌های اقتصادی پویا» در سال ۱۹۸۷ با یک چارچوب استاندارد ریکاردویی از مزیت نسبی نشان می‌دهد، به هنگام وجود اثرات خارجی یادگیری (یادگیری در عمل)، بهتر است که از صنایع نوزاد حمایت صورت گیرد. «یونگ» هم در مقاله «یادگیری در عمل و اثرات پویای تجارت جهانی» در سال ۱۹۹۱، هم نشان می‌دهد که اگر فرایند یادگیری در عمل را در مدل‌های رشد درونی کنیم، آنگاه کشورهایی که از سطح دانش پایین‌تری برخوردارند، در تعادل‌های همراه با تجارت آزاد نسبت به تعادل‌های بدون تجارت و درهای بسته، نرخ‌های رشد پایین‌تری را تجربه خواهند کرد. بنابراین حتی مبتنی بر مطالعاتی که از نظریه‌های مزیت نسبی پایه بهره برده‌اند، باز رفتار کشورهای معجزه آسیایی توجیه می‌شود؛ چراکه اثبات می‌کنند تولید کالا در بخش‌هایی که از یادگیری در عمل نهی شده‌اند به جای تولید کالا همراه با اثرات یادگیری، منجر به نرخ‌های رشد پایین‌تر خواهد شد.

انتقاد جدی دیگری که از راهبردهای توسعه صنعتی صرفاً مبتنی بر مزیت نسبی وجود دارد این است که در بیشتر موارد، کشورهای در حال توسعه که در جهش‌های فنی موفق بوده‌اند، هیچ مزیت آشکار اولیه‌ای نداشته‌اند و موفقیت بعدی آنها بیشتر در نتیجه یک تصمیم آگاهانه برای شکوفایی در بخش‌های خاص بود. مثلاً فرض کنید که ژاپن در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ صنعت خودروسازی را به خاطر عدم هماهنگی ساختار مزیت نسبی این کشور با تولید لاستیک، روغن خودرو و حتی فقدان جاده کافی در این کشور کنار می‌گذاشت. یا کره جنوبی که صادرات اصلی آن در دهه ۱۹۶۰ برنج، ابریشم، کلاه‌گیس و تنگستن بود، به ناگهان به سیاست صنعتی که این رویکرد «بی‌ملاحظه» می‌بندد را به نفع صنایع کشتی‌سازی، الکترونیک و خودرو اتخاذ نمی‌کرد.



برای شرح دقیق‌تری بر این موضوع از معیار «مزیت نسبی آشکار شده» که معیاری استاندارد در رویکرد مزیت نسبی در بخش‌های صادراتی است برای دو کشور کره جنوبی و تایوان طی دوره ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰ استفاده شده است. این دقیقاً همان دوره‌ای است که دولت‌ها در این دو کشور ذیل سیاست فناوری و نوآوری مداخله‌ای کاملاً مستند و گسترده برای توسعه برخی صنایع راهبردی مانند الکترونیک به عمل آوردند. صادرات این دو کشور در سال ۱۹۷۰ سرشار از اقلام نسبتاً غیرپیچیده بوده است و به عنوان مثال، به ترتیب ۲۷ و ۲۲ درصد از صادرات تایوان و کره جنوبی را مواد غذایی تشکیل می‌داده است. در این دوره صناعی که بیشترین مزیت نسبی آشکار شده را داشته‌اند، برای تایوان سبزیجات (تایوان)، چوب‌پنبه و محصولات چوبی (تایوان و کره جنوبی) و ابریشم خام (کره جنوبی) می‌شود. تصور اینکه این اقتصادها امروز کجا بودند اگر به جای اتخاذ راهبرد پرتابشی، صرفاً بر منظومه مزیت نسبی خود تکیه و بر ابریشم و سبزیجات متمرکز می‌کردند، چندان دشوار نیست. حال اگر کمی سخت‌گیرانه‌تر عمل شود و شاخص «مزیت نسبی آشکار شده» صرفاً برای صنایع ساخت‌محور پیچیده‌تری به کار گرفته شود که در ابتدای دوره در این دو کشور نوپا و نوظهور به شمار می‌رفتند، آیا این شاخص کمکی به پیش‌بینی تحولات این صنایع خواهد کرد یا خیر؟ نتایج نشان می‌دهد که در سال ۱۹۷۰ در تایوان تنها ۱۳ صنعت شاخص «مزیت نسبی آشکار شده» بالای ۱ داشته‌اند که تماماً در گروه «ماشین‌آلات و تجهیزات حمل و نقل» قرار می‌گیرند و شامل ماشین‌آلات نساجی و دوزندگی می‌شوند و البته هیچ یک از محصولات طبقه ماشین‌آلات الکترونیکی و دیگر ماشین‌آلات پیچیده را شامل نمی‌شوند. این البته جای تعجبی ندارد چرا که صنعت الکترونیک اساساً در آن زمان در تایوان وجود نداشت و مداخلات دولتی برای شکل‌گیری آنها تازه در گام‌های ابتدایی خود بود. به عبارت بهتر، شاخص مزیت نسبی آشکار شده و راهبرد پیروی از منظومه مزیت‌های موجود سیاست‌گذار را به این سمت هدایت می‌کند که ساخت ماشین‌آلات کمتر پیچیده و برخی تجهیزات پیش‌پا افتاده حمل و نقل آن جایی است که باید سرمایه‌ها را به سمت آن سوق داد و سیاست‌گذار باید انرژی خود را صرف توسعه این دسته از صنایع کند و البته که صنعت الکترونیک به هیچ عنوان توصیه نمی‌شود. حال فقط دقت کنید که در سال ۱۹۹۰ بالغ بر ۶۳ صنعت «مزیت نسبی آشکار شده» بالای ۱ دارند که در مجموع ۳۴ درصد کل صادرات را به خود اختصاص داده‌اند و عمده این آنها از دل صنعت الکترونیک و ماشین‌آلات الکترونیکی بیرون آمده‌اند. جالب‌تر آنکه از میان ۱۳ صنعتی که در سال ۱۹۷۰

توصیه می‌شدند، در سال ۱۹۹۰ هیچ کدام به شاخص مزیت نسبی آشکار شده بیش از یک دست پیدا نکرده‌اند و همه آنها از سبد صادراتی تایوان بیرون رفته‌اند.

برای کره جنوبی نیز نتایج چشم‌گیر هستند. در سال ۱۹۷۰ در این کشور تنها سه صنعتی صادراتی طبقه «ماشین‌آلات و تجهیزات حمل و نقل» از شاخص «مزیت نسبی آشکار شده» بالای یک برخوردار بوده‌اند که همانند تایوان، عموماً ماشین‌آلات صنعت نساجی و چرم و برخی قطعات مکانیکی را در بر می‌گرفتند. حال آنکه در سال ۱۹۹۰ در کره جنوبی ۱۰ صنعت برتر صادراتی، صنایع بسیار پیچیده الکترونیکی و کشتی‌سازی هستند و همانند مورد تایوان، این‌ها نیز صناعی بودند که در سال ۱۹۷۰ حتی وجود نداشتند؛ چرا که در این سال تازه دولت طرح‌های اولیه توسعه آنها را به اجرا درآورد. مجدداً همانند تایوان، در کره جنوبی نیز صناعی که در سال ۱۹۷۰ بیشترین مزیت نسبی آشکار شده را داشتند و با معیار توجه به مزیت‌های نسبی موجود قرار بود در سال‌های آتی مهم‌ترین صنایع این کشور باشند، تا سال ۱۹۹۰ به کلی از سبد صادراتی خارج شدند.

همین الگو برای کشوری مانند مالزی هم جواب می‌دهد. در سال ۱۹۷۰ صنایع ساده چندی جزء مهم‌ترین صنایع دارای مزیت نسبی این کشور به شمار می‌روند. در سال ۱۹۹۰ اما فقط ۱۰ درصد صادرات این کشور را «ریزمادها» تشکیل می‌دهند که ۲۰ سال پیش اساساً در این کشور وجود نداشتند. اگرچه ممکن است گفته شود که حتی امروز این صنعت در مالزی در اختیار شرکت‌های بزرگ چند ملیتی است، اما نباید از نظر دور داشت که بدون توجه به منظومه مزیت‌های نسبی، انتقال این شرکت‌ها به مالزی ذیل سیاست‌گذاری راهبردی و تلاش مداوم دولت این کشور برای جذب سرمایه‌های خارجی در این بخش صورت گرفته است. حال عکس این موضوع در کشوری مانند شیلی را در نظر بگیرید. این کشور از الگوی درون‌زا کردن مزیت‌های نسبی در ساختار صنعتی استفاده کرد و در سال ۱۹۹۰ مانند سال ۱۹۷۰ هیچ صنعت پیچیده‌ای با شاخص مزیت نسبی آشکار شده بالای یک ندارد و در ساختار صنعتی شیلی کماکان محصولاتمانند مس، نیترات سدیم و خمیر چوب وزن بالایی دارند و سهم ماشین‌آلات و تجهیزات در صادرات حدود یک درصد است.

۱۰-۵- ختم غائله

حال در پاسخ به این سوال اساسی مطرح شده از ناحیه دو نظریه‌پرداز مهم توسعه صنعتی یعنی «چانگ» و «لین» که دولت



تا چه اندازه باید از ساختار مزیت نسبی فاصله بگیرد، باید فقط تسهیل‌کننده باشد یا آنکه نقش فعالی در ایجاد برخی صنایع بازی کند، معجزه‌های آسیایی رهیافتی روشن‌گرانه دارند. بر اساس تجربه این کشورها، می‌بایست در قالب راهبردی جامع به شکل همزمان رویکردهای متفاوتی در قبال بخش‌های مختلف اتخاذ شود، به شکلی که هم از مزیت نسبی موجود امروز بهره‌برداری شود و هم صنایع پیچیده فردا استقرار پیدا کنند. اگر اقتصاد در حال توسعه در حوزه‌های مشخصی مانند زمین‌های حاصل‌خیز کشاورزی، نیروی کار ارزان، سواحل زیبا و منابع معدنی دارای مزیت نسبی است، که محصولاتی با پیچیدگی اندک و سرریزهای محدود تولید می‌کنند، آنگاه به شرطی که مزیت‌ها واقعی بوده و ریشه در تخیل سیاست‌گذار نداشته باشند، دیگر نیازی به مداخله پرزنگی از ناحیه دولت ندارند و دولت صرفاً کافی است برخی شکست‌های بازار را از پیش پای آنها بردارد و کالای عمومی لازم را برای این صنایع فراهم آورد و در یک کلام به تدبیر سیاست‌های افقی در قبال این صنایع اکتفا کند. دولت کافی است زیرساخت‌های حمل و نقل برای حوزه کشاورزی، برق را برای کارخانه‌های نساجی و امنیت را برای گردشگران ایجاد کند. لذا نقش دولت در این حوزه‌ها همان نقش دولت تسهیل‌گر خواهد بود و شکوفایی این بخش‌ها باید سریعاً در سبب صادراتی و اشتغال‌زایی دیده شود. دولت در این حوزه‌ها باید به دو دلیل از هر گونه ایفای نقش در قالب اعطای یارانه، تعریف ماموریت برای شرکت‌های دولتی و یا اعطای اعتبارات هدایت شده و تضمین شده پرهیز کند. اگر این بخش‌ها واقعاً دارای مزیت نسبی باشند، با حضور دولت صرفاً رقابت را تضعیف و ناکارآمدی را بیشتر می‌کند. ضمن اینکه هزینه فرصت مداخله دولت در بخش‌های با مهارت‌کم، سرریز پایین و صرفه بهره‌وری اندک (مانند گردشگری) در مقابل مداخله در بخش‌های با مهارت، سرریز و صرفه بهره‌وری بالا (مانند الکترونیک) بسیار زیاد است.

حالا به موازات، شاخص‌های استاندارد مزیت نسبی، حوزه‌هایی را فاقد مزیت ارزیابی می‌کنند. مثلاً در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ خودروسازی کره جنوبی، نیمه‌هادی‌سازی تایوان و هواپیماسازی برزیل که همگی امروز به موفقیت‌های تجاری زیادی نائل شده و سهم قابل توجه‌ای از صادرات این کشورها را به خود اختصاص داده‌اند. همچنین می‌تواند برخی صنایع پایین‌دست بخش نفت در کشورهای نفتی را نیز مثال زد. دولت نوزد از دهه ۱۹۷۰ تا نیمه دهه ۱۹۹۰ با اتخاذ یک راهبرد تهاجمی شدید برای تشویق صنعت خدمات نفتی، شامل مداخله در مناقصه‌ها به نفع شرکت‌های داخلی و صرف نیمی از مخارج

تحقیق و توسعه در شرکت‌های داخلی، امروز خوشه خدمات نفتی با فناوری پیشرفته را ایجاد کرده که در ابتدای سال ۱۹۷۰ وجود خارجی نداشت. در اینجا دولت‌ها می‌توانند برای چند دهه چتر حمایتی خود را برقرار کنند و در راستای ارتقاء ریسک‌پذیری، توسعه فناوری و بهبود رقابت در بازارهای داخلی و خارجی مداخلاتی را به عمل آورند.

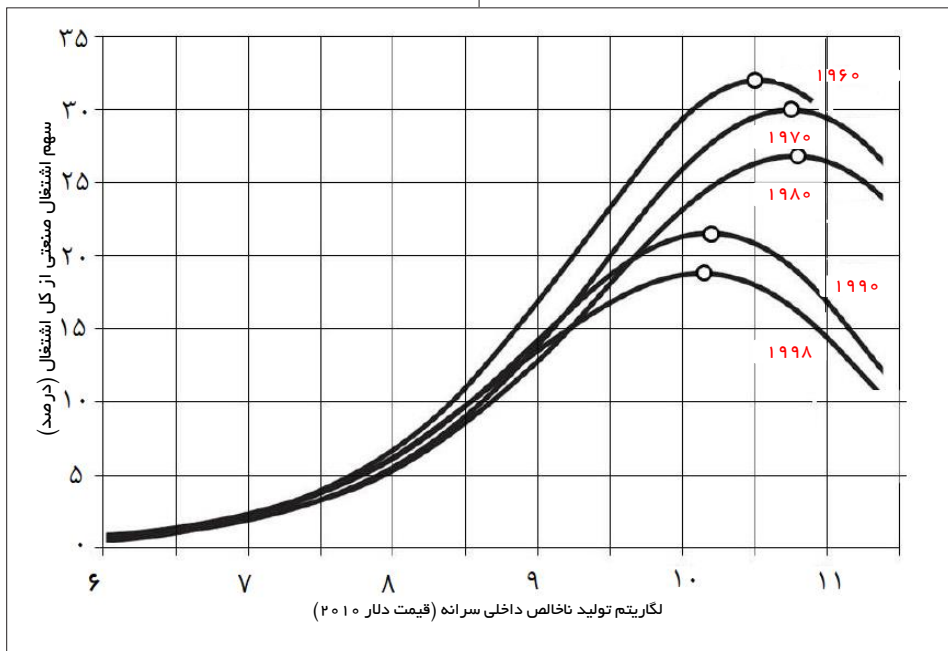
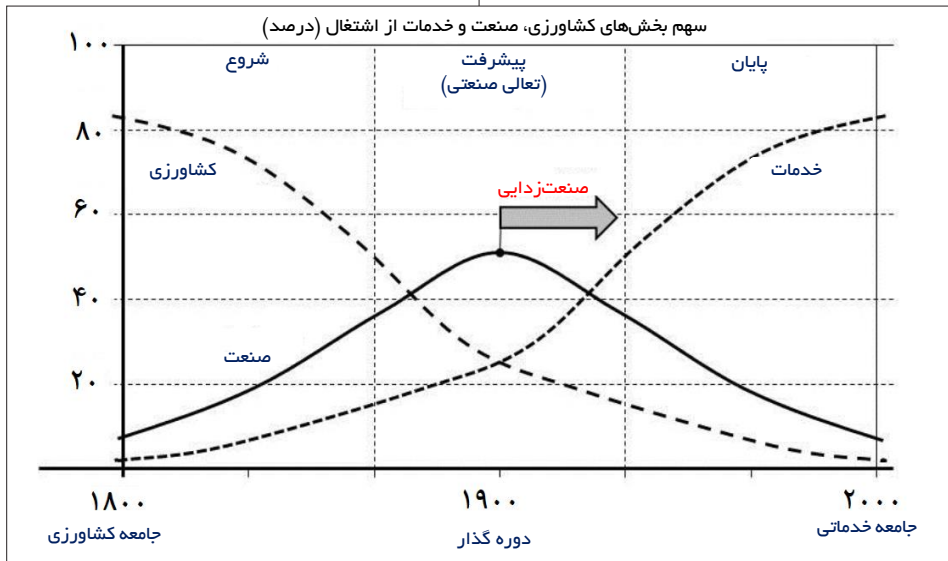
۱۱- از صنعت‌زدایی تا خدماتی‌کردن: «دنی رودریک» و نظریه «صنعت‌زدایی زودرس»

«دنی رودریک» سال ۲۰۱۶ در مقاله «صنعت‌زدایی زودرس»، مسیر جدیدی در تحلیل روند رکود صنعتی و رشد اقتصادی کشورهای در حال توسعه گشود. او در این مقاله نشان می‌دهد که برخلاف کشورهای صنعتی چون آمریکا و انگلستان، که در قالب یک گذار طبیعی از جامعه کشاورزی به جامعه خدماتی، یک فرایند صنعت‌زدایی طبیعی و مثبت را تجربه کرده به شکلی که به رغم کاهش قابل توجه اشتغال صنعتی، سهم ارزش افزوده صنعتی آنها به خاطر افزایش بهره‌وری مثلاً در آمریکا ثابت مانده یا در انگلستان نسبت به کاهش اشتغال، بسیار کمتر کاهش یافته است، اما در کشورهای با درآمد متوسط و پایین در حال توسعه از دهه ۱۹۸۰ به این سو شاهد صنعت‌زدایی زودرس یا نابالغ هستیم که سهم اشتغال و ارزش افزوده صنعتی هر دو رو کاهش داده است. کشورهای در حال توسعه که طی دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ با سیاست‌های حمایتی و راهبردهای جانشین واردات صنایع عموماً کم‌اهمیت و ساده‌ای را برپا کردند، از دهه ۱۹۸۰ به این سو، شاهد نزول و انقباض بخش صنعت بوده‌اند و اگر مسیر بخش صنعت این کشورها را به یک منحنی U شکل معکوس تشبیه کنیم، ظرف چند دهه اخیر دائماً در قله‌های پایین‌تری از سهم اشتغال صنعتی، روند معکوس خود را آغاز کرده است.

از نظر «رودریک» بخش صنعت در کشورهای در حال توسعه سه ویژگی اساسی دارد که این بخش را بدل به «نیروی جوهری بالابرنده» اقتصاد آنها می‌کند. اولاً بخش صنعت ذاتاً واجد برخی پویایی‌های فناورانه است، دوماً بخش صنعت مقصد اشتغال نیروی کار غیرماهر بیرون آمده از بخش‌های با بهره‌وری پایین‌تر است و سوماً بخش صنعت یک بخش تجاری است که محدودیت‌های بازار داخلی را می‌تواند با تقاضای پایدار خارجی جبران کند. لذا حتی اگر اقتصادی دچار رکود شود، بخش صنعت به واسطه این سه ویژگی می‌تواند کماکان توسعه بیابد و اشتغال‌زایی کند.

اثرات سرریز به واسطه اقتصاد مقیاس، انتشار فن آوری و رقابت شدید، این افزایش بهره‌وری در تمامی بخش‌های صنعت اقتصادهای با درآمد پایین و متوسط در طول زمان میل به هم‌گرایی نیز پیدا می‌کند.

به طور کلی بخش صنعت در نگاه «رودریک» به این دلیل متمایز است که تعداد زیادی از کارگران نسبتاً غیرماهر را جذب کرده و در اکوسیستم خود نه تنها بهره‌وری آنها را افزایش می‌دهد که به دلیل قابل مبادله بودن محصولات این بخش و تسهیل

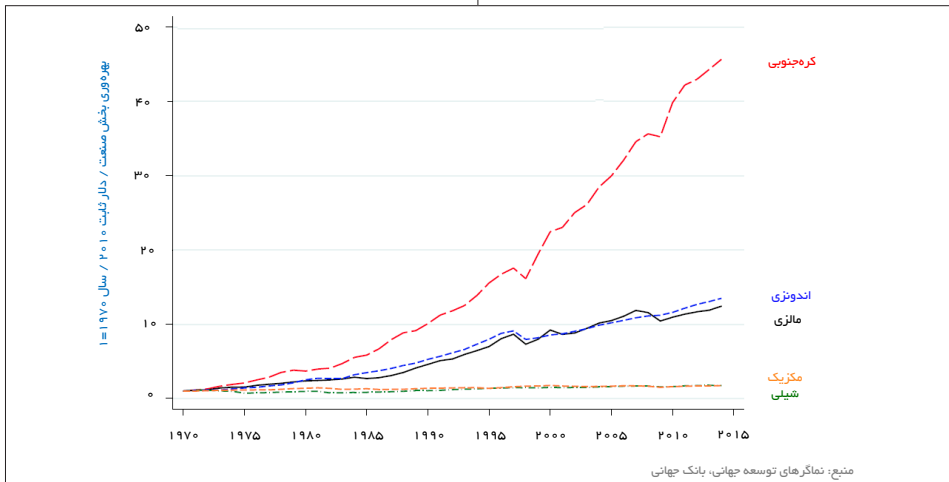


اگرچه بخش کشاورزی هم قابل مبادله است، اما در این بخش پویایی‌های تقاضا نقش محدودکننده دارند و با افزایش درآمد سرانه به تدریج سهم بخش کشاورزی از هزینه‌های کل کاهش پیدا می‌کند اما سهم بخش صنعت افزایش می‌یابد. مهم‌تر آنکه بهبود بهره‌وری بخش کشاورزی از طریق فرایندهای کاراندوز انجام می‌گیرد. در این میان، بخش خدمات هم مقصد مناسبی برای نیروی کار آزاد شده از بخش کشاورزی نیست؛ چراکه اولاً خدمات مدرن به شدت مهارت‌بر هستند، دوماً این خدمات تا پیش از انقلاب فناوری اطلاعات و ارتباطات قابل مبادله نمی‌شوند و سوماً اگر نیروی کار آزاد شده توسط بخش خدمات سنتی غیرمدرن جذب شود، رشد بهره‌وری کمی در آنها اتفاق می‌افتد.

کند، در حالی که در شیلی یا مکزیک در همین دوره به سختی این شاخص را دو برابر کرده‌اند و یا اندونزی و مالزی که گرچه از شیلی یا مکزیک بهتر عمل کرده‌اند، اما یک پنجم کره جنوبی نیز پیشرفت نداشته‌اند.

۱۱- راهبرد جایگزینی صنعت و خدمات

در گذار زود هنگام از صنعت به خدمات، نسخه‌ای که امروز اقتصاددانان و نهادهای بین‌المللی می‌نویسند به دو شکل است. عده‌ای اعتقاد دارند که اگر یک کشور در حال توسعه در حال حاضر دیگر به جای آن که برای صنعتی شدن تلاش کند، برنامه جهش برای خدماتی شدن را طرح‌ریزی کند، بخش خدمات «مدرن»، به دلیل برخورداری از سطح پیچیدگی و تجاری لازم،



با توجه به این ویژگی‌های منحصر به فرد بخش صنعت است که با صنعت‌زدایی زود هنگام، به واسطه تضعیف این سه ویژگی، رشد اقتصادی کشورهای در حال توسعه آسیب می‌بیند. امروز بسیاری از کشورهای در حال توسعه بدون آنکه به بلوغ صنعتی لازم برسند، تبدیل به اقتصادهای خدماتی شده‌اند و این فرایند آنها را در مسیر توسعه گرفتار کرده است. «رودریک» می‌گوید از آنجا که صنعت ساخت پایه کلید رشد پایدار است، صنعتی‌زدایی زودرس چالشی دلهره‌آور شده است که فرصت صنعتی شدن و رشد پایدار را از کشورهای در حال توسعه می‌گیرد. شاهد مثال وی نیز کره جنوبی است که توانسته است بهره‌وری صنعتی (سرانه ارزش افزوده واقعی صنعت) خود را طی ۴۵ سال گذشته ۴۵ برابر

می‌تواند بدل به کاتالیزور رشد شود و برخلاف کشورهای صنعتی، یک کشور در حال توسعه می‌توان بدون صنعتی شدن، خدماتی شود. از جمله نظریه‌پردازان اصلی ضرورت اتخاذ مسیر میان‌بر خدماتی شدن، «اعجاز غنی» اقتصاددان هندی تبار ارشد بانک جهانی است.

با توسعه ادبیات اقتصاد توسعه در این زمینه توسط امثال «اعجاز غنی»، «حامی خاراس» و «استفان اوکانل»، سال ۲۰۱۷ بانک جهانی یکی از مهم‌ترین گزارش‌های راهبردی خود در خصوص صنعتی شدن کشورهای در حال توسعه را به قلم «ماری هالوارد» تحت عنوان «آینده توسعه صنعت محور» منتشر کرد که شاید بتوان در این زمینه اهمیت آن را با

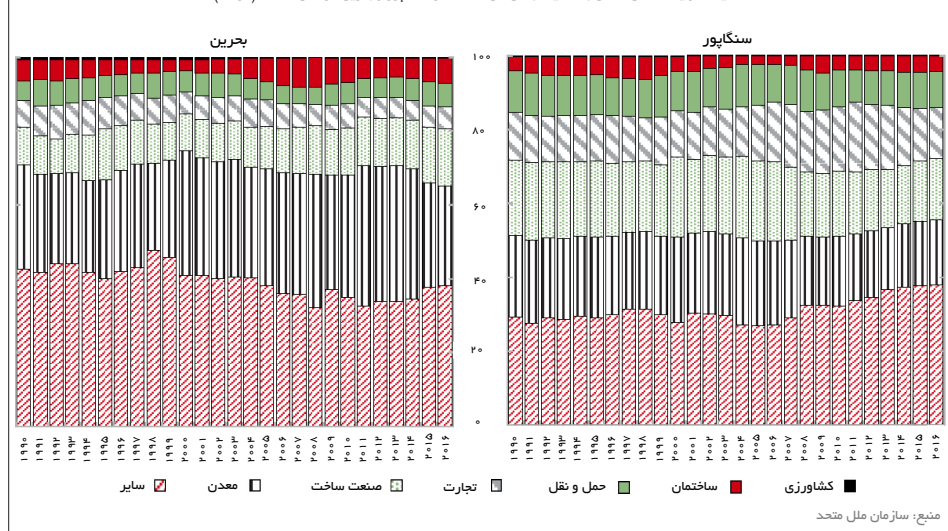
گزارش «معجزه شرق آسیا» مقایسه نمود (در قسمت بعد شرحی کامل بر این گزارش خواهد آمد). سال بعد از این گزارش، رسوخ این نگاه در صندوق بین‌المللی پول و فصل سوم گزارش «چشم‌انداز اقتصاد جهانی سال ۲۰۱۸» به خوبی دیده می‌شود. صندوق بین‌المللی با این گزارش به کشورهای در حال توسعه پیشنهاد می‌کند که به عنوان موتور رشد اقتصادی، شاید بهتر باشد بخش خدمات را جایگزین بخش صنعت کنند.

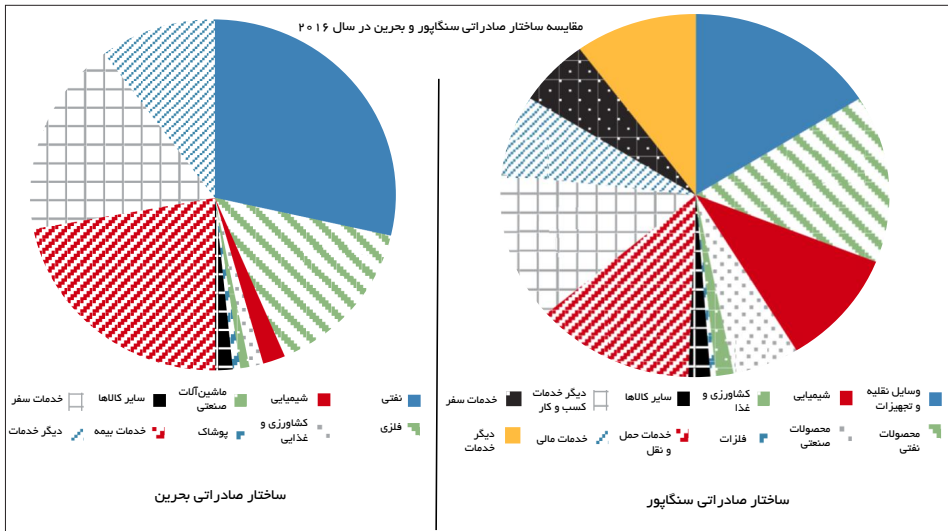
گرچه ممکن است ایده متمرکز بر بخش خدمات این ذهنیت را متبادر کند که بخش عمده‌ای از ساختار تولید یک کشور، حداقل یک کشور کوچک باز، باید خدماتی باشد، اما نگاهی به ساختار صادراتی کشورهای خدماتی نشان می‌دهد که چنین نیست. برای مثال می‌توان بحرین و سنگاپور را با یکدیگر مقایسه کرد. گرچه در بحرین در مقایسه با سنگاپور، سهم بخش معدن بالاتر و سهم بخش خدمات پایین‌تر است، اما سهم بخش‌های مختلف از تولید ناخالص داخلی تقریباً در دو کشور شبیه یکدیگر است. خدمات بخش بزرگی از تولید ناخالص داخلی هر دو کشور را تشکیل می‌دهد، حدود ۹۰ درصد صادرات کالایی بحرین شامل نفت و فلزات است در حالی که سید صادرات کالایی سنگاپور به شدت متنوع است و در بالاترین سهم، ۴۰ درصد صادرات این کشور را ماشین‌الات و دیگر محصولات صنعتی تشکیل می‌دهد.

نکته جالب این جاست که بخش خدمات در هر دو کشور حدود نیمی از کل صادرات را به خود اختصاص داده است، صادرات خدمات بحرین متمرکز بر خدمات بیمه و مسافرت و در سنگاپور متمرکز بر حمل و نقل و خدمات تجاری و مالی است. لذا از ظاهر امر چنین برمی‌آید که حتی برای یک اقتصاد باز و کوچک، باز سهم صادرات خدمات از نیمی از صادرات تجاوز نمی‌کند و صادرات صنعتی در کشوری مانند سنگاپور هم نقش مهمی در اوج‌گیری رشد و تدوام آن برای چند دهه داشته است.

همچنین باید دقت کرد که در بحث تکیه بر رشد خدمات پایه، منظور خدمات «مدرن» است. مثلاً صندوق بین‌المللی پول در فصل سوم گزارش چشم‌انداز اقتصاد جهانی ۲۰۱۸، نشان می‌دهد که دو نوع خدمات «حمل و نقل و ارتباطات» و «واسطه‌گری مالی و خدمات تجاری» نشانه‌های قوی از رشد بهره‌وری نیروی کار، مشابه یا بیشتر از بخش صنعت ساخت پایه از خود نشان داده و برخی صنایع خدماتی مانند حمل و نقل زمینی، آبی و هوایی، پست و مخابرات، واسطه‌گری مالی، بیمه و بازنشستگی، املاک و مستغلات و برخی خدمات تجاری مانند اجاره ماشین‌آلات و تجهیزات، نرم‌افزار و پردازش داده، تحقیق و توسعه و خدمات حرفه‌ای، الگوهای از همگرایی غیرمشرط جریانات بهره‌وری تا بالاترین سطح ممکن را نیز داشته‌اند.

مقایسه تولید ناخالص داخلی به تفکیک بخش‌های مختلف در سنگاپور و بحرین در سال ۲۰۱۶ (درصد)





خدمات فناورانه ارتباطات و اطلاعات به مقیاس بالا و تجارت بزرگی دست یابند. فیلیپین حتی از هند در حوزه صنایع مخابراتی پیشی گرفت و توانست بیش از یک میلیون اشتغال در این صنعت ایجاد کند و سهم آن بخش مخابرات از تولید ناخالص داخلی را به حدود ۸ درصد برساند و صادرات زیادی از این محل به دست آورد. اما واقعیت این است که صنایع خدماتی با یک «رونق سریع»، صرفاً توانستند در این دو کشور یک رشد خزنی در دنده ۱ ایجاد کنند و نشان دادند که بخش خدمات برای یک راهبرد رشد بلندمدت کفایت نمی‌کند. در نقطه مقابل رشد خدمات محور هند، البته رشد صنعت محور چین قرار دارد که توانسته است رشد و اشتغال پایدارتر و بالاتری نسبت به هند بسازد.

بخش گردشگری هم همانند بخش خدمات است، که البته در قسمت «بیماری هزینه‌ای بامول» به محدودیت‌های آن تا حدودی پرداخته شد. بخش گردشگری نیز گرچه در ابتدا می‌توان «رونق سریعی» را تجربه کند، اما فاقد شرایط لازم بخش کلیدی رشد بلندمدت است. صنایع خدماتی و گردشگری گرچه می‌توانند درآمدهای صادراتی، رشد و اشتغال ایجاد کنند، اما تخصص در آنها مزایای رشد محدودی به همراه می‌آورد. مثلاً مطالعات نشان داده‌اند که اگر سهم بخش گردشگری از صادرات ۸ درصد رشد کند، رشد اقتصادی ناشی از آن تنها نیم درصد خواهد بود. چون مخارج واقعی هر گردشگر تقریباً میزان ثابتی است، افزایش چنین رشدی منوط به آن است که سالانه گردشگران بیشتری جذب شوند و جذب گردشگر بیشتر به معنای اعمال فشار بیشتر بر

اما مساله اساسی آن است که این صنایع خدماتی برای رشد پایدار و اشتغال‌زایی لازم کفایت نمی‌کنند. از آنجا که صنایعی مانند واسطه‌گری مالی، خدمات تجاری و خدمات حمل و نقل فاقد پیچیدگی حداقلی هستند، اثرات سرریز لازم برای حصول رشد پایدار را ایجاد نمی‌کنند. در این زمینه فقط خدمات علمی، تحقیق و توسعه و خدمات حرفه‌ای از پیچیدگی لازم برخوردارند. ضمن اینکه برخی حوزه‌های خدماتی مانند خدمات واسطه‌گری مالی گرچه به مهارت بالایی نیاز دارند و لاجرم دستمزدهای بالایی نیز پرداخت می‌کنند، اما ظرفیت اشتغال‌زایی پایینی دارند. مثلاً در بحرین گرچه بخش مالی ۱۷ درصد تولید ناخالص داخلی را به خود اختصاص می‌دهد اما سهم آن در ایجاد اشتغال مستقیم کمتر از ۱۰ درصد است. علاوه بر این دو چالش اساسی، یک ابهام مهم دیگر این است که ارزش افزوده بالاتر در برخی بخش خدماتی صرفاً جنبه رانت و سود بیشتر دارد و این فعالیت‌ها هیچ مداخله واقعی در ایجاد ارزش افزوده در فرایند تولید ندارند که از جمله آنها می‌توان به خدمات واسطه‌گری‌های مالی یا خدمات حمل و نقل اشاره کرد.

۱۱-۲- راهبرد پیچیدگی صنعت و خدمات

علاوه بر این موارد، فعالیت‌های خدماتی اصولاً ظرفیت زیادی برای افزایش مقیاس و افزایش تجارت تا رسیدن به سطوح بالا از خود نشان نداده‌اند و لذا حداقل در کشورهای بزرگی مانند هند، تکیه بر آنها در راهبردهای رشد بلندمدت جای ابهام دارد. برای نمونه می‌توان دو کشور هند و فیلیپین را مثال زد که توانسته‌اند در حوزه

دیگر بخش‌های خدمات عمومی مانند امنیت، خدمات شهری، مدیریت زباله و مانند آن است. ضمن اینکه در دل بخش گردشگری بیشتر بخش‌ها از بهره‌وری پایینی برخوردارند که از جمله آنها می‌توان به هتل‌داری و رستوران‌داری اشاره کرد. لذا مشاهده می‌شود که حتی برای یک اقتصاد کوچک خدماتی، درآمد حاصل از صادرات کفاف پوشش هزینه‌های واردات کالایی را نمی‌دهد. به عنوان مثال، تراز خدمات مثبت کشور بحرین تنها کفاف پوشش یک سوم نیازهای وارداتی کالایی این کشور را می‌دهد.

همچنین، از آنجا که برخی حوزه‌های خدماتی مانند خدمات کسب و کار که اتفاقاً پیچیدگی مناسبی نیز دارند، ظرفیت رشد بهره‌وری و اشتغال‌زایی قابل توجه خود را عموماً مدیون صنایع ساخت‌محور هستند، پدیده‌ای تحت عنوان «خدماتی کردن صنعت ساخت» از سال ۲۰۱۸ مطرح شده است. گزارش سال ۲۰۱۸ صندوق بین‌المللی پول نشان می‌دهد که بین سال‌های ۱۹۹۵ تا ۲۰۱۱ ارزش افزوده بخش خدمات در تولید ناخالص تولید حدود ۶ واحد درصد افزایش یافته و در سراسر کشورهای جهان به طور متوسط سهم بخش خدمات امروز حدود یک سوم بخش صنعت شده است. لذا اگرچه امروز سهم بخش خدمات برخی کشورها به بالای ۵۰ درصد هم رسیده، اما به طور متوسط برای تمامی کشورهای جهان، هنوز بخش صنعت در اقتصادها کوچک است، اگرچه در تمامی اقتصادها شاهد رشد سهم بخش خدمات نسبت به گذشته هستیم. واقعیت دیگر این است خدمات کسب و کار، طی سال‌های اخیر در آن خوشه‌های صنعتی پا گرفته است که به تدریج در حال ناپدید شدن هستند.

گرچه سهم خدمات کسب و کار دانش‌پر در آمریکا، به دلار ثابت، از ۲۰ درصد در ابتدای دهه ۱۹۵۰ به ۳۵ درصد افزایش یافته اما سهم بخش صنعت و خدمات دیگر در مجموع تقریباً ثابت باقی مانده است، لذا خدمات کسب و کار که از صرفه‌های مقیاس قابل توجه‌ای نسبت به اثرات سرریز، مهارت، رقبا و عرضه‌کنندگان برخوردارند و این ویژگی‌های خود را مدیون ارتباط تنگاتنگ با خوشه‌های صنعتی هستند، بنیان شکوفایی خود را متزلزل می‌بینند.

همچنین این نکته را نباید از نظر دور داشت که گاه باید ظرفیت زیادی در تفکیک ستانده‌های خدماتی و صنعتی به خرج داد. برای شرح این موضوع ذکر مثالی از کشور هنگ‌کنگ کمک‌کننده است. اشتغال صنعتی این کشور در اوایل دهه ۱۹۸۰ به یک میلیون نفر رسید، در حالی که کل جمعیت این کشور حدود ۵ میلیون بود. اما زمانی که دستمزدها در نتیجه کمبود نیروی کار در سنگاپور بالا رفتند، این صنایع به خارج از هنگ‌کنگ رفتند و وارد سرزمین

مادری، چین، شدند. در سال ۲۰۰۸، که جمعیت هنگ‌کنگ به ۷ میلیون نفر رسیده بود، شرکت‌های هنگ‌کنگی نزدیک ۱۰ میلیون کارگر چینی را در منطقه دلتای چین استخدام کرده بودند. نکته اینجا است که امروز ارزش افزوده عموم فعالیت‌های صنعتی هنگ‌کنگ که خارج از این کشور و در چین به انجام می‌رسد، جزء ارزش افزوده بخش خدمات طبقه‌بندی می‌شود که این امر سهم واقعی صنعت در اقتصاد هنگ‌کنگ را مخدوش کرده است.

امروز عموم کارشناسان بر این عقیده‌اند که موج بعدی نوآوری‌های فناوری در بخش صنعت ساخت خواهد بود و بخش تحقیق و توسعه چنان در صناعی مانند فناوری اطلاعات و الکترونیک درونی شده است که تفکیک و جداسازی آن از مراحل مختلف تولید نسبت به گذشته بسیار دشوارتر شده است. امروز مسلم شده است که تولید محصولات پیچیده، پایه‌های اقتصاد دانش‌محور خواهند بود و رونق و توسعه بخش صنعت برای رشد و توسعه نوآوری ضروری است. جوامع مهندسی حاصل از رقابت‌های فناورانه صنعتی به انتشار دانش، ایجاد اثرات سرریز و رشد پایدار بهره‌وری کمک شایان توجه‌ای می‌کنند و محصولات پیچیده آینده کماکان از دل بخش صنعت بیرون خواهند آمد تا بخش خدمات.

کشورهای در حال توسعه تا امروز، حتی در دوران رشد پررونق اقتصادی خود، تجربه موفق کشورهای معجزه آسیایی را تکرار نکرده و از آن درس نگرفته‌اند. «رودریک» در مقاله «بررسی رشدهای اقتصادی اخیر از منظر تغییر ساختاری» در سال ۲۰۱۷، نشان می‌دهد که کشورهای موفق آفریقایی طی سال‌های اخیر تغییر ساختاری رشدزای خود را مدیون افزایش تقاضا هستند تا افزایش بهره‌وری و به رغم رشد، بخش صنعت این کشورها عملکرد ضعیفی داشته است. در کشورهای موفق آمریکای لاتین نیز که اندکی رشد بهره‌وری مشاهده می‌شود، این رشد بیشتر ناشی از صنعت‌زدایی، ارزش‌گذاری بالای ارز و صادرات تک‌محصوله است که نیروی کار را از فعالیت‌های با بهره‌وری بالا به فعالیت‌های با بهره‌وری فرستاده و لذا تغییرات ساختاری اثری منفی بر رشد عمومی اقتصاد گذاشته‌اند. این در حالی است که آسیای شرقی در رشد پایدار خود رشد بهره‌وری درون‌بخشی و تغییرات ساختاری خالق صنایع جدید را با هم تجربه کرد که باعث شد منابع از صنایع سنتی به سمت صنایع جدید جابجا شوند. مبتنی بر همین مقایسه، «حسن‌اف» بر این عقیده است که هیچ‌کدام از تجربه‌های موفق رشد در کشورهای در حال توسعه، پایداری لازم را تاکنون کسب نکرده‌اند.



۱۲- بانک جهانی و الگوی سه بعدی صنعت

امروز بانک جهانی در یک نگاه آینده‌نگر، از یک طرف با ملاحظه تغییر الگوی جهانی شدن، اتخاذ سیاست‌های حمایتی شدید از صنعت در کشورهای بزرگ، تضعیف موافقتنامه‌های چند جانبه، کند شدن تجارت جهانی و تمرکز بالای زنجیره‌های ارزش صنعتی در چند کشور و از طرف دیگر با تغییر فناوری‌ها شامل گسترش فناوری اطلاعات، پیشرفت اتوماسیون‌ها و ربات‌ها و توسعه هوش مصنوعی، بانک جهانی را در پیشنهاد راهبردهای توسعه اقتصادی صنعت محور، حداقل در مقام نظر، دچار تردید شده است. مجموعه این روندها، باعث شده بیم آن برود که صنعت ساخت دیگر مسیری هموار و قابل امکان برای توسعه در کشورهای با درآمد پایین نباشد و آن مزایای سه‌گانه‌ای که «دنی رودریک» بر اساس آنها صنعت را «نیروی بالاتر جوهری» اقتصاد تعریف کرده بود به تدریج رو به افول گذاشته باشد. هر نوع راهبرد توسعه‌ای صنعت محور که امروز ملاحظاتی چون خطر بالقوه رشد نابرابری را نادیده بگیرد و اثرات تغییر در الگوی فناوری و روندهای جهانی سازی در زیربخش‌های صنعتی را درونی نکند، سرکنگبینی است که قطعاً صفر خواهد فرود.

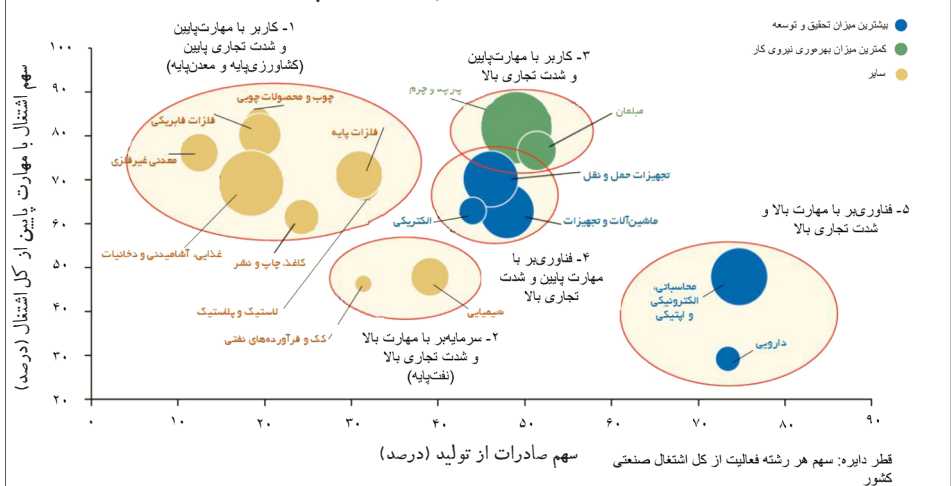
۱۲-۱- الگوی سه بعدی بانک جهانی

چنانچه زیربخش‌های صنعتی در یک فضای سه بعدی نگاه کنیم، آنگاه از ترکیب پنج ویژگی برآمده از این ابعاد سه‌گانه، منابع بالقوه سرریزها را می‌توان تحلیل کرد. بُعد اول «شدت تجارت» یا

نسبت صادرات به تولید زیربخش صنعتی است. این بُعد انعکاسی از پتانسیل سرریز حاصل از یادگیری در عمل، صرفه جویی در مقیاس، انتشار فناوری و رقابت است. بُعد دوم «شدت فناوری» یا نسبت هزینه‌های تحقیق و توسعه به ارزش افزوده است. این ویژگی گستره نوآوری زیربخش صنعتی را منعکس می‌کند و در کنار بُعد اول، یعنی شدت تجارت، تصویر کامل‌تری از دامنه سرریزهای دانشی که به سمت آن صنعت جاری می‌شود را ترسیم می‌کند. بُعد سوم «شدت کاربری» یا «شدت اشتغال زایی» به ویژه جذب کارگران یقه‌آبی غیرماهر است که در سهم کارگران غیرماهر از کل اشتغال صنعتی نمود می‌یابد. این بُعد سوم، از آنجا که به حوزه امرار معاش خانوارهای فقیر بازمی‌گردد و فراتر از اثرات سرریز معمول، به نوعی حس انسجام اجتماعی را تقویت می‌کند، برای سیاست‌گذار به شدت جذاب است.

در مختصاتی متشکل از سه بعد تجاری-فناوری-کاربری، ناهمگونی بالایی میان رشته فعالیت‌های مختلف دیده می‌شود و این زیربخش‌ها قابل تقسیم به پنج دسته مختلف هستند: ۱- صنایع کاربر با مهارت پایین و شدت تجاری پایین (کشاورزی پایه و معدن پایه)، ۲- صنایع سرمایه‌بر با مهارت بالا و شدت تجاری بالا (نفت پایه)، ۳- صنایع کاربر با مهارت پایین و شدت تجاری بالا، ۴- صنایع فناوری‌بر با مهارت پایین و شدت تجاری بالا و ۵- صنایع فناوری‌بر با مهارت بالا و شدت تجاری بالا. این دسته بندی کار را برای طراحی یک گذار مناسب صنعتی آسان می‌کند و پتانسیل‌های مختلف بخش صنعت را به خوبی نشان می‌دهد.

دسته بندی زیربخش‌های صنعتی بر حسب مشخصه‌های پیشا-توسعه‌ای



البته باید در نظر داشت که گستره این مشخصه‌های توسعه‌ای یک عنصر ذاتی نیست، بلکه در کشورها، در طول زمان و بین صنایع مختلف متفاوت است اما می‌تواند موقعیت هر صنعت را در زنجیره ارزش جهانی مشخص کند. مثلاً نسبت بیشتری از کارگران یقه‌آبی غیرماهر در کشورهای با درآمد پایین و متوسط، مانند هند، ویتنام و مکزیک، در «صنایع مونتاژ کاربر» ذیل گروه ۳ و ۴ و ۵ درگیر می‌شوند، اما این سه گروه در کشورهای با درآمد بالایی مانند فرانسه، اسپانیا و آمریکا، سهم کمتری در اشتغال‌زایی یقه‌آبی‌ها دارند.

۱۲-۲- خدماتی شدن بخش صنعت

البته باید دقت داشت که اثر توسعه‌ای بخش صنعت صرفاً از فرایند تولید آن بیرون نمی‌زند، بلکه امروز به شکلی فزاینده، این اثر از خدمات مرتبط با زنجیره ارزش گسترده طول محصول کسب می‌شود. بخشی از این خدمات در فرایند تولید تجسم می‌یابند و بخش عمده‌ای از آنها طی فرآیند پس از تولید (مانند پشتیبانی فروش و سایر خدمات اضافه) در فرآیندی به نام «خدماتی شدن» دیده می‌شوند.

طی سه دهه اخیر، به دلیل تغییر فناوری و جهت‌های مسیر جهانی شدن، که نمودهای آن را مثلاً می‌توان در تکامل زنجیره‌های ارزش جهانی یا ورود چین به سازمان تجارت جهانی جستجو کرد، مزیت نسبی کشورهای در حال توسعه تغییراتی را شاهد بوده است. با فزونی یافتن اهمیت آسیا و به ویژه چین در تولید جهانی، الگوهای تخصصی شدن، نوآوری، بهره‌وری و اشتغال دچار تحولی عظیم شده، با ورود چین به صنایع کاربر با مقیاس‌های جهانی و سپس اصلاحات بازاری و ورود به سازمان تجارت جهانی توسط این کشور، فضا در این عرصه برای صادرات دیگر کشورها محدود شده و بسیاری از کشورها به سمت توسعه صنایع منبع‌پایه اعم از کشاورزی، معدن و نفت رفتند که این امر ظرفیت‌های همکاری کشورهای در حال توسعه به سمت کشورهای با درآمد بالا و چشم‌انداز صنعتی آن‌ها را متأثر کرده که شدت تجاری و کاربری کمتری دارند. از آنجا که در راهبردهای توسعه‌ای به طور سنتی برای پایداری رشد بر روی صرفه‌های بهره‌وری حساب باز می‌شود، این مساله البته جای نگرانی دارد.

درعین حال، ویژگی‌های تولید صنعتی که زمانی به عنوان ویژگی‌های منحصربه‌فرد توسعه در نظر گرفته می‌شدند، ممکن است به‌طور فزاینده‌ای در سایر بخش‌ها، به‌ویژه در

خدمات، به اشتراک گذاشته شوند. اثرات رشدزای تولید صنعتی که تا دیروز بیکارچه نبود و سهم توسعه هر بخش به شکل قابل توجه‌ای در صنایع و شرکت‌های مختلف، متفاوت می‌نمود، امروز در حال محو شدن است؛ چراکه سایر فعالیت‌ها می‌توانند ویژگی‌های مشترکی داشته باشند که تولید صنعتی را به وسیله‌ای قدرتمند برای توسعه تبدیل کند.

اما همان‌طور که پیش‌تر نیز اشاره شد، مساله این است که پتانسیل بخش خدمات برای جذب نیروی کار غیرماهر و سپس قرار دادن آن در مسیر بهره‌وری بالا، نسبت به بخش صنعت، به شدت محدود است. اگرچه از ابتدای دهه ۱۹۹۰ همراه با پایداری فناوری‌های جدید اطلاعات و ارتباطات، منابع رشد دیگر صرفاً منوط به حوزه صنعت نشده‌اند، اما مساله این است که برای رشدزایی خدماتی، سطح بالایی از مهارت و سرمایه انسانی مورد نیاز است.

۱۳- نوآوری داخلی: از هم‌پایی تا هم‌گامی

یکی از استدلال‌های مهم «حسن‌اف» این است که کلید رشد پایدار بلندمدت که یک کشور را هم به سطوح درآمد مناسب برساند و هم در آن سطح، با دیگر کشورها همگامی لازم را ایجاد کند، فقط و فقط ترویج فناوری و نوآوری است و این فارغ از مرحله توسعه‌یافتگی است و ایجاد فناوری و تولید نوآوری هم از مسیر تولیدات محصولات پیچیده می‌گذرد. لذا فضای جدید توسعه یافتگی امروز اقتضاء می‌کند که کشورها برای کسب قدرت رقابت مناسب، جهت‌گیری تخصیص منابع خود را به سمت تحقیق و توسعه و نوآوری بازآرایی کنند. «حسن‌اف» اولین عنصر کلیدی راهبردی رشد را ساده و صریح، «تولید محصولات پیچیده» برای رسیدن به هم‌پایی لازم با اقتصادهای مرزی و سپس «تداوم تولید محصولات پیچیده» (و نه لزوماً مشابه) جهت تداوم همگامی‌ها می‌داند. از نظر او، تولید و تداوم تولید محصولات پیچیده، مهم‌ترین سکوی پرتاب برای کشورهای در حال توسعه است. دومین عنصر کلیدی نیز از نظر او، تولید این محصولات توسط نگاه‌های داخلی برای رسیدن به فناوری‌های بومی است. به بیان دیگر، آفرینش و روبش نوآوران داخلی باید هسته سیاست نوآوری و فناوری باشد.

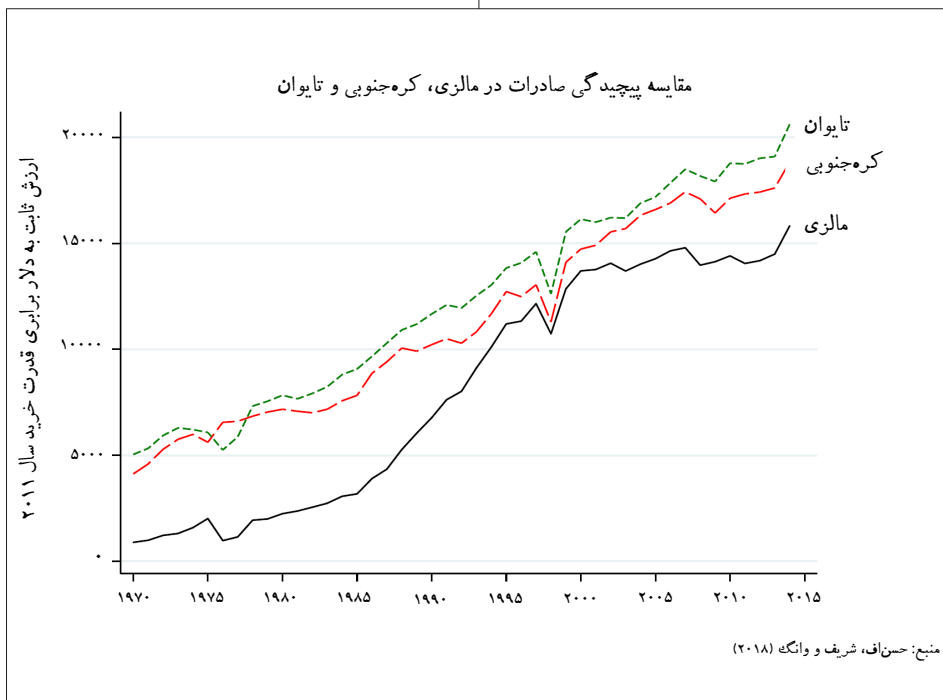
ایجاد فناوری‌های بومی، طنابی است که با آن یک کشور در حال توسعه می‌تواند از دام درآمد متوسط خارج شود. برای این استدلال «حسن‌اف» بر تجربه کشور مالزی و دلایل

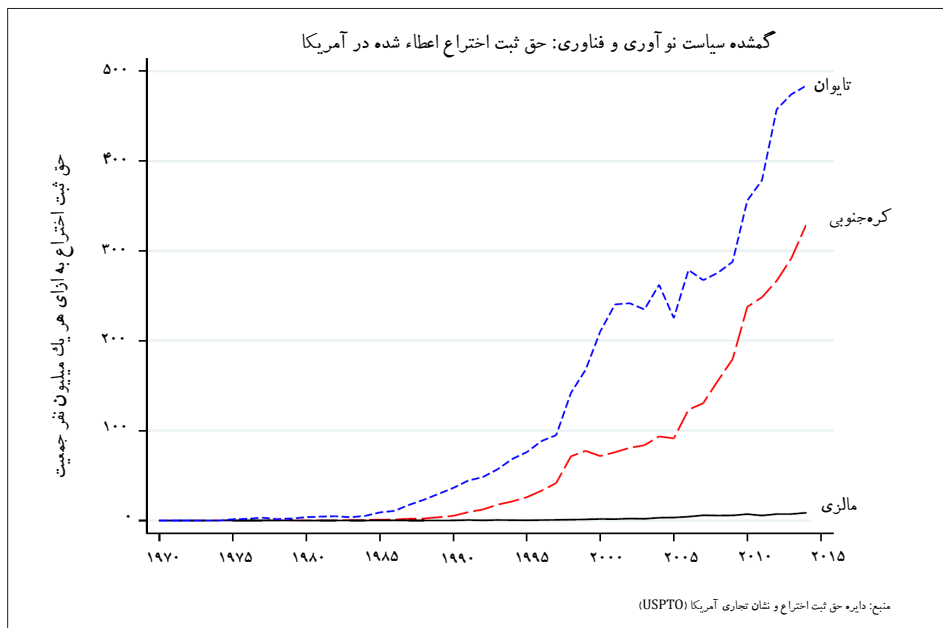


عقب ماندگی این کشورها از دیگر معجزه‌های آسیایی تمرکز می‌کند و نشان می‌دهد که دنباله‌روی از نسخه رشد استاندارد به این کشور اجازه نداد تا به رشد بهره‌وری مناسب برای فرار از دام درآمد دست پیدا کند. از نظر «حسن‌اف» مولفه‌های اصلی نسخه استاندارد رشد مانند زیرساخت، ثبات کلان اقتصادی، توانمندی نهادی و حکمرانی، باز بودن تجاری و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، هیچ کدام محدودیت‌های الزام‌آوری برای مالزی، به ویژه در مقایسه با کره جنوبی در دهه ۱۹۸۰ که با این کشور از نظر توسعه‌یافتگی در یک سطح بود، نبوده‌اند بلکه جریان قوی سرمایه‌گذاری خارجی و ورود شرکت‌های بزرگ چند ملیتی، موهبتی برای صادرات و ارتقاء سطح پیچیدگی این دو کشور شد. اما یک فقدان بزرگ باعث شد که بهره‌وری بخش صنعت و رشد بهره‌وری کل عوامل تولید در مالزی در دهه ۱۹۸۰ شدیداً از کره جنوبی عقب بماند، فقدان فناوری بومی.

از نیمه دهه ۱۹۸۰ حق ثبت اختراع اعطا شده در آمریکا در کره جنوبی به یک حق ثبت به ازاء هر ۱۰۰۰ نفر جمعیت می‌رسید اما این عدد برای مالزی یک چهارم بود. در ابتدای

این دهه هر دو کشور وضعیت مشابه‌ای از نظر حق ثبت اختراع داشتند، اما کره جنوبی طی پنج سال بعد افزایشی شدید در تعداد «پتنت‌ها» را تجربه کرد. در سال ۲۰۱۵ تعداد پتنت‌های مالزی به ازای هر ۱۰۰۰ نفر به حدود ۹ می‌رسد که این برای کره جنوبی نزدیک به هشت برابر می‌شد. لذا رشد خیره‌کننده کشور کره جنوبی بیش از همه ناشی از نوآوری بالا در اقتصاد این کشور بوده است. در اواسط دهه ۱۹۸۰، زمانی که «چاپول»‌های کره جنوبی ذیل حمایت‌های دولت سرمایه‌گذاری هنگفتی را روانه صنعت پیشروی «تراشه‌های حافظه پویا» یا همان تراشه الکترونیکی مورد استفاده برای حافظه «رم» کردند، تولید ناخالص داخلی سرانه کره جنوبی نزدیک به ۲۵ درصد تولید ناخالص داخلی آمریکا بود. در اوایل دهه ۱۹۹۰ اما شرکت‌های کره‌ای در بازار جهانی این تراشه‌ها، حرف اول را می‌زدند. یا حتی در اوایل دهه ۱۹۷۰ که آنها به صنعت الکترونیک و کشتی‌سازی و تولید اقلام پیچیده این صنایع ورود کردند، سرانه تولید ناخالص داخلی در کره جنوبی تقریباً نزدیک ۱۲ درصد آمریکا بود که کمی از خط مقیاس ۱۰ درصدی، که زیر آن کشورهای کم‌درآمد قرار داشتند، فراتر می‌رفت.





مالزی اتفاقاً بر اهمیت این موضوع واقف بوده، اما سیاست‌های این کشور در تشویق و ایجاد انگیزه‌های مختلف در شرکت‌های چندملیتی جهت حمایت از صنایع داخلی و انتشار فناوری موفق از آب در نیامده‌اند، گرچه «برنامه توسعه کارآفرینی» مالزی خالی از برخی دستاوردها نبوده است. خوشه صنایع الکترونیک در مالزی فاقد قابلیت‌های «بسته‌بندی و یکپارچه‌سازی» سنگاپور و قابلیت‌های توسعه محصول و مدیریت فناوری در تایوان بود. دو مطالعه «ریشا» در سال‌های ۲۰۱۴ و ۲۰۱۷ از این منظر درس‌آموزند. «ریشا» نشان می‌دهد که در تایوان و سنگاپور، مالکیت شرکت‌های خارجی به همان میزان که منجر به توسعه صادرات شده، تحقیق و توسعه در صنایع داخلی را نیز افزایش داده و در تایوان که تعداد ثبت اختراعات همواره بسیار بالاتر از مالزی بوده، صنایع الکترونیک داخلی از شدت فناوری بالاتری نسبت به خارجی‌ها برخوردار بوده‌اند، که در مالزی این جریان کاملاً معکوس شده است.

در سنگاپور در عین حال که جریان عظیمی از سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی را جذب می‌کند و شرکت‌های چندملیتی در آن حضوری پررنگی دارند، اما صنایع و فناوری‌های داخلی نیرومندی نیز شکل می‌گیرند و نوع مداخله دولت ذیل سیاست صنعتی خوشه‌محور در ایجاد این توانمندی نقشی بارز داشته است. در این کشور

عامل اصلی تعداد پایین حق ثبت اختراع اعطاء شده به صنایع مالزیایی، پایین بودن هزینه‌های تحقیق و توسعه آنها بوده است. بر اساس آخرین اطلاعات نماگرهای توسعه بانک جهانی، در آخرین سالی که اطلاعات آن برای هر دو کشور موجود است (۲۰۱۸)، سهم مخارج تحقیق و توسعه از تولید ناخالص داخلی کشور کره جنوبی ۴.۵۲ درصد و در مالزی، ۱ درصد است. به دلار ثابت سال ۲۰۱۵، تولید ناخالص داخلی کره جنوبی و مالزی به ترتیب در سال ۲۰۱۸ بالغ بر ۱۶۰۰ و ۳۴۹ میلیارد دلار بوده و لذا در این سال مخارج تحقیق و توسعه کره جنوبی (۷۲ میلیارد دلار)، ۲۱ برابر مخارج تحقیق و توسعه در مالزی (۳.۴ میلیارد دلار) شده است. سهم فارغ‌التحصیلان رشته‌های مهندسی و ساختمان از کل فارغ‌التحصیلان مقطع آموزش عالی نیز شاید نماگر خوب دیگری در این زمینه باشد که در کره جنوبی و مالزی به ترتیب ۳۵ و ۲۰ درصد بوده است. برای فارغ‌التحصیلان رشته‌های علوم اجتماعی، این سهم تقریباً معکوس است و به ترتیب به ۲۱ و ۳۳ درصد می‌رسد (در سال ۲۰۱۳).

یکی از دلایل اصلی این عقب‌ماندگی در کشور مالزی، تکیه بیش از حد به شرکت‌های چندملیتی در انتقال فناوری به جای سیاست‌گذاری در راستای ایجاد و توسعه ظرفیت‌های لازم برای رشد نوآوری‌های داخلی بوده است. «حسن‌اف» معتقد است که

در ابتدا صنایع داخلی به شکل پیمانکار فرعی با شرکت‌های فراملیتی وارد قرارداد می‌شدند، اما در دهه ۱۹۹۰ دولت با هدف ایجاد شرکت‌های فراملیتی غیردولتی و با هدایت «شورای توسعه اقتصادی سنگاپور»، برنامه‌ریزی دقیقی انجام می‌دهد و به عنوان مثال یک نهاد دولتی تحت عنوان «گروه فناوری‌های سنگاپور» برای توسعه خوشه صنایع الکترونیکی شبانه‌روز با موسسه‌های تحقیقاتی دولتی، دانشگاه‌ها و البته شرکت‌های فراملیتی مختلف کار می‌کند و برخلاف خوشه صنایع الکترونیک مالزی که صرفاً درگیر فرایندهایی می‌شود که مهارت پایینی را طلب می‌کند، خوشه صنایع الکترونیک سنگاپور به دلیل کنار گذاشتن رویکرد صرفه‌جویی حداکثری در تولیدات صنعتی و ارزان تمام شدن محصول نهایی، به تدریج از نردبان کیفیت بالا می‌رود.

کره جنوبی و تایوان اما در ایجاد فناوری‌های داخلی اتکایی به شرکت‌های فراملیتی نداشته‌اند و همت بالایی در ایجاد فناوری‌های بومی به رهبری صنایع داخلی از خود به خرج می‌دهند. به همان اندازه که سرمایه‌گذاری‌های مخاطره‌آمیز کره جنوبی در خودروسازی، کشتی‌سازی و صنایع الکترونیک موفق از آب درمی‌آید، صنایع الکترونیک تایوان نیز ستون‌های رشد موفق این کشور در دهه‌های بعدی را شکل می‌دهند و در هر دو کشور برنامه‌ریزی‌های دولتی نقشی کلیدی در ارتقاء این بخش‌ها ایفا کرده است.

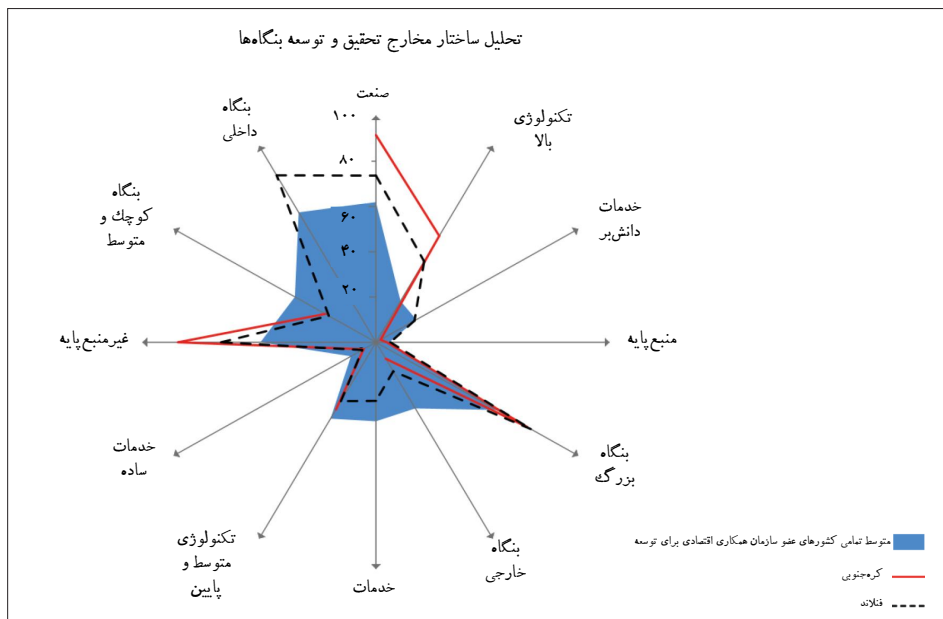
۱۳-۱- بده‌بستان ثمربخش

لذا، به عقیده «حسن‌اف» عناصر کلیدی دستیابی به نوآوری و رشد پایدار را دستیابی به صنایع توانمند داخلی و ایجاد فناوری‌های بومی شکل می‌دهند. «حسن‌اف» اما این نکته را خاطر نشان می‌کند این کشورها در بسیاری از موارد به بخش‌هایی ورود می‌کنند که در آن فاقد مزیت نسبی بوده‌اند یا مزیت نسبی ناچیزی داشته‌اند و از کمبود مهارت، تجربه و منابع در خصوص آنجا رنج می‌برده‌اند و لذا ریسک اتلاف منابع و از دست دادن سرمایه برای آنها بسیار بالا بوده است. به عقیده او، هر چه جهش فناورانه بزرگ‌تر باشد یا هر چه کشوری از مزیت‌های نسبی خود فاصله بیشتری بگیرد، ریسک بزرگ‌تری در پیش روی خود قرار می‌دهد و سرمایه‌گذاری‌های اولیه تا به بار نشستن و رسیدن به نتیجه زمان بیشتری می‌برند، اما ثمره پذیرش چنین ریسکی این است که آن کشور در بلندمدت بازدهی بیشتری حاصل می‌کند و این نوع سرمایه‌گذاری‌ها

می‌توانند کشور را به وضعیت‌های بالای درآمدی برسانند. در سطور پیشین و در مباحثه بین «جاستین لین» و «ها-جون چانگ» اشاره شد که شرکت نوکیا تقریباً دو دهه ضرر و زیان را تحمل می‌کند و یارانه‌های مختلفی از سود مازاد سایر فعالیت‌های نوکیا دریافت می‌کند تا به موفقیت می‌رسد و لذا به عقیده «حسن‌اف» در اینجا با یک بده بستان تعیین‌کننده بین «ریسک بالا» و «بازدهی بالا» مواجه هستیم.

چنین بده‌بستان ثمربخشی است که باعث می‌شود کشوری مانند کره جنوبی که به لحاظ درآمد سرانه در دهه ۱۹۷۰ هم سطح کشورهایی مانند تونس و فیلیپین و در دهه ۱۹۸۰ هم سطح کشورهایی مانند برزیل، شیلی، مالزی و مکزیک بوده، امروز درآمد سرانه‌ای مشابه کشورهای پیشرفته داشته باشد و البته نسبت به آنها نرخ‌های رشد بالاتری را نیز تجربه کند. تعداد «پتنت»‌ها در کره امروز چندین برابر عموم کشورهای پیشرفته است و این کشور رشد نوآوری محور پایداری را تجربه می‌کند.

از نظر «حسن‌اف» لازمه تولید محصولات پیچیده رقابتی، حفظ نوآوری در خطوط مرزی است. او با بررسی الگوی تحقیق و توسعه کسب و کارها در کشورهای عضو سازمان همکاری اقتصادی برای توسعه، نشان می‌دهد که این الگو پیام‌های درس‌آموزی دارد و نشان می‌دهد که بیشتر منابع تحقیق و توسعه توسط شرکت‌های داخلی و صرف صنایع با فناوری بالا می‌شود و صنعت ساخت در برخی کشورها و خدمات نرم‌افزاری و علمی در برخی دیگر در جذب این منابع رتبه‌های اول را دارند. او با بررسی این الگو به این نتیجه رسیده است که برای تداوم تولید محصولات با پیچیدگی بالا، باید تحقیق و توسعه و نوآوری بیشتری در ادامه نیز صورت گیرد. به عبارت بهتر، چنانچه کشوری به عرصه تولید محصولات پیچیده ورود کند، آنگاه دیگر برای ارتقاء سطح رقابت‌پذیری، هیچ گزینه‌ای جز تداوم سرمایه‌گذاری در تحقیق و توسعه و نوآوری ندارد.



۵. تقریباً ۶۰ درصد هزینه‌های تحقیق و توسعه این کشور به صنایع با فناوری بالا و ۴۰ درصد به صنایع با فناوری پایین و متوسط اختصاص یافته که در این زمینه هم نوع تخصیص منابع کره متفاوت از سایر توسعه یافته‌ها است.

«حسن اف» دستاورد نظری دیگری نیز از بررسی تجربه تایوان و کره جنوبی به دست می‌دهد. او می‌گوید تجربه آنها به ما نشان می‌دهد این ذهنیت که فناوری و نوآوری برای رشد در سطوح بالای درآمد سرانه و در اقتصادهای صنعتی ضرورت دارد بسیار اشتباه است بلکه در سطوح بسیار پایین درآمد سرانه نیز رشد اقتصادی نیازمند آنها است و دستاورد این نوع سرمایه‌گذاری‌ها در مراحل اولیه توسعه، رسیدن به رشدی پایدار در مراحل بالاتر است. در کتابی که «حسن اف» به همراه «ردا شریف» و «مین ژو» در سال ۲۰۱۶ تحت عنوان «درهم شکستن طلسم نفت: مسیر تنوع‌پذیری شاهین‌های نفتی» می‌نویسند، یک فصل را به «فیلیپ آگیون» سپرده‌اند و آنجا «آگیون» جمله‌ای طلایی دارد و می‌گوید، کشورهای در حال توسعه نیازمند یک راهبرد رشد با بازدهی بالا و ریسک بالا هستند و به همین دلیل، دولت‌ها در این کشورها باید منابع خود را مصروف بخش‌ها و نه صناعت‌ها کنند؛ چراکه از قبل مشخص نیست که در این بده-بستان کدام صنعت سرفراز بیرون خواهد آمد و کره جنوبی دقیقاً چنین رویکردی را اتخاذ کرده بود.

۱۳-۲- مختصات ویژه هزینه‌های تحقیق و توسعه

نمودار راداری «حسن اف» نشان می‌دهد که مثلاً در کره جنوبی، هزینه‌های تحقیق و توسعه سنگین صرف بنگاه‌های بخش صنعت، با مقیاس بزرگ، داخلی، دانش محور و با تکنولوژی بالا شده‌اند و البته در این زمینه امروز کره جنوبی تمایز قابل توجه‌ای با دیگر کشورهای توسعه یافته پیدا کرده است. این کشور:

۱. منابع تحقیق و توسعه را به جای بخش خدمات، بیشتر صرف بخش صنعت کرده و برخلاف دیگر توسعه یافته‌ها، منابع تحقیق و توسعه اندکی را صرف خدمات علمی و نرم‌افزاری نموده است.
۲. تقریباً تا ۹۰ درصد منابع تحقیق و توسعه کره به صنایع داخلی رسیده و در جایی که شعب شرکت‌های خارجی وارد داشته‌اند، این هزینه‌ها به شکل مشروط بر عهده خود آنها بوده است.
۳. در کره جنوبی تقریباً ۸۰ درصد منابع تحقیق و توسعه صرف صنایع بزرگ شده و بخش اندکی از آن به صنایعی اختصاص یافته که مقیاس کوچک یا متوسطی داشته‌اند.
۴. تقریباً هیچ هزینه تحقیق و توسعه‌ای در کره جنوبی به صنایع منبع محور اختصاص پیدا نکرده و عموم این هزینه‌ها در صنایع دانش محور صورت گرفته است. کره جنوبی در این زمینه شدت عمل بیشتری نسبت به دیگر کشورهای توسعه یافته داشته است.



۱۳-۳- تکمیل دایره استدلال

اینجا دایره استدلالی «حسن‌اف» کامل می‌شود. به طور خلاصه او معتقد است که تولید محصولات پیچیده منجر به صرفه‌های بهره‌وری، اثرات سرریز و آثار جانبی مثبت می‌شود که برای هم‌پایی ضروری هستند. در عین حال، تولید محصولات پیچیده خود مستلزم صرف هزینه‌های تحقیق و توسعه و نوآوری بالایی برای هم‌گامی با کشورهای پیشرفته است و اینکه در مراحل اولیه رشد صنایع داخلی بزرگ منابعی سنگین را مصروف تحقیق و توسعه کنند، دالان دستیابی به رشد بالا و پایدار را به روی آنها می‌گشاید.

۱۴- «سیاست صنعتی واقعی» در بستر تاریخ: آنچه در کشورهای در حال توسعه به شکست انجامیده، سیاست صنعتی واقعی نبوده

منطق معمول مورد استفاده علیه هر گونه مداخله دولت به منظور تحریک رشد صنایع جدید، این بوده که این سیاست در گذشته به کرات شکست خورده است. در یک نگاه سطحی، واقعیت این است که عموم کشورهای در حال توسعه نوعی از انواع مداخله دولت را در توسعه صنایع جدید و دستیابی به فناوری‌های جدید به کار گرفته‌اند. ابزارهای به کار گرفته شده تنوع زیادی داشته‌اند و از یارانه‌ها و حمایت‌های تعرفه‌ای تا کنترل قیمت‌ها و فعال شدن انحصار شرکت‌های دولتی را شامل می‌شوند.

در موج بزرگ سیاست‌های صنعتی طی دو دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ شرکت‌های دولتی متعددی ایجاد شدند که منابع مالی عظیمی را مصروف کردند و نهایتاً دچار آشفته‌گی مالی شدند. بنابراین دیدگاه رایج یکی این است که سیاست صنعتی منجر به بنگاه‌های ناکارآمدی می‌شود که با کمک دولت به فعالیت خود ادامه می‌دهند و عموماً توزیع رفاهتی دارند و دیگر اینکه وضعیت اقتصاد وخیم بسیاری از اقتصادهای در حال توسعه در دو دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ نتیجه مستقیم تخصیص نادرست منابع و ناکارآمدی‌های ناشی از سیاست‌های صنعتی است. حال اگر چنین است، چگونه ممکن است «سیاست صنعتی واقعی» عامل موفقیت چشم‌گیر معجزه‌های آسیایی شده باشد و اکنون چه درس‌های مفیدی می‌توان از این موفقیت‌ها گرفت؟

استدلال این است که با تعریفی که می‌کنیم، نمونه‌های به اجرا درآمده «سیاست صنعتی واقعی» در گذشته بسیار انگشت‌شمارند. صادرات‌گرایی در صنایع فناورانه پیچیده،

از ارکان اصلی سیاست‌های معجزه آسایی بوده است. لذا همین‌جا شرکت‌های حمل و نقل مانند شرکت‌های هواپیمایی، برق، مخابرات یا گردشگری از شمول «سیاست صنعتی واقعی» خارج می‌شوند، اما هنوز فعالیت‌های متعددی در صنایع تولیدی مانند صنایع سنگین، خودروسازی و الکترونیک باقی می‌مانند. در الگوی سیاست صنعتی طی دو دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ عموم کشورهای در حال توسعه، به ندرت مواردی مشاهده می‌شود که مداخله دولت هدف تصریح شده‌ای چون رشد سریع صادرات داشته باشد و به جای آن تاکید بیشتر بر توسعه ظرفیت تولید به ویژه در صنایع سنگین و با تکیه بر بازار داخلی قرار داشته که اصطلاحاً «سیاست جان‌شینی واردات» نامیده می‌شود.

در نگاه اول مشخص است که عصر طلایی سیاست جایگزینی واردات منجر به رشد قابل توجه‌ای در تولیدات صنعتی شده که البته چنین سیاستی در معجزه‌های آسیایی به اجرا در نیامد. داده‌های «مرکز رشد و توسعه گرونیگن» اطلاعات دقیقی در مورد عملکرد بهره‌وری ۱۰ زیربخش اقتصادی کشورها از سال ۱۹۵۰ به این سو در اختیار می‌گذارد. مقایسه داده‌های متوسط رشد سرانه تولید واقعی صنعتی کشورها در دوره ۱۹۶۵-۱۹۸۰ با دوره ۱۹۸۰-۲۰۱۰ نشان می‌دهد که در دوره اول، که مصادف با اوج سیاست‌های صنعتی است، بسیاری از اقتصادهای در حال توسعه نرخ رشد نسبتاً بالایی در این زمینه به دست آوردند که عامل اصلی آن سیاست جایگزینی واردات بوده است. اما اندونزی با نرخ ۱۰ درصد، نیجریه با نرخ ۷ درصد و برزیل با نرخ ۶ درصد در این دوره بیشترین متوسط رشد سرانه تولید واقعی صنعتی را داشته‌اند، هنوز در قیاس با عملکرد معجزه‌های آسیایی کار چندانی نکرده بودند. در همین دوره نخست، کره جنوبی که در ابتدای دوره شد از سطح درآمد سرانه‌ی مشابه اندونزی شروع می‌کند، رشد سالانه ۱۵ درصدی را در ارزش افزوده صنعتی خود تجربه می‌کند. این عدد برای تایوان و سنگاپور حدود ۱۲ درصد است. اما در دوره دوم، با لغو سیاست‌های جایگزینی واردات در عموم کشورهای در حال توسعه، متوسط نرخ واقعی رشد تولیدات صنعتی این کشور به شدت افت می‌کند و صنعت در بسیاری از این اقتصادها به رکود می‌رود. در دوره دوم، به ویژه زمانی که درآمد سرانه ابتدای دوره را نیز در محاسبات لحاظ کنیم، ارزش افزوده صنعتی در معجزه‌های آسیایی کماکان با نرخ‌های بسیار بالا به رشد خود ادامه داد.

ادعای «حسن‌اف» این است که در میان کشورهای در حال توسعه، تنها تعداد انگشت‌شماری هستند که یک سیاست صنعتی‌سازی صادرات محور را در مقیاسی بزرگ، در مقایسه با کشورهای معجزه آسیایی، به اجرا درآورده باشند. او می‌گوید شدت ارتباط بین رشد ارزش افزوده صنعتی و رشد صادراتی صنعتی در یک بازه کوتاه‌مدت شاخص مناسبی برای تشخیص نگاه استراتژی صنعتی به بیرون یا درون است. منظور از شدت ارتباط این است که آیا همبستگی بین این نرخ‌های رشد معنی‌دار است و اینکه بزرگی کشتش تا چه اندازه است. اگر همبستگی نرخ‌های رشد معنی‌دار و کشتش نزدیک یک یا بزرگ‌تر از آن باشد، می‌توان گفت استراتژی صنعتی صادرات محور است. به عبارت بهتر، اگر کشوری ۵ درصد رشد ارزش افزوده صنعتی دارد و رشد صادراتی صنعتی آن نیز نزدیک ۵ درصد یا بیشتر باشد، می‌توان آن کشور را صادرات محور نامید. او برای اینکه نشان دهد عموم کشورهای در حال توسعه تا قبل از سال ۱۹۹۰ دیگر رویکرد جان‌شینی واردات خود را کنار گذاشته بودند، این گذار ساختاری را معادل شکستی بین نرخ‌های رشد ارزش افزوده صنعتی و رشد صادرات صنعتی می‌گیرد و با استفاده از «آزمون شکست ساختاری» نشان می‌دهد که در سطح احتمال ۹۵ درصد این شکست از اواسط تا اواخر دهه ۱۹۷۰ اتفاق افتاده است.

از طرفی داده‌های او نشان می‌دهند که در عموم کشورهای در حال توسعه، شدت رابطه بین تغییرات صادرات و تغییر ستانده صنعتی در دوره ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰ پایین بوده است، به شکلی که در این دوره سنگاپور و کره جنوبی که از معدود کشورهای دارای کشتش قابل توجه و مثبت هستند، داده پرت تلقی می‌شوند. اما طی سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۰، شدت این رابطه در کوتاه‌مدت برای بسیاری از کشورهای در حال توسعه مثبت و معنی‌دار می‌شود. تفاوت عملکرد کشورهای معجزه آسیایی و دیگر اقتصادهای در حال توسعه از نظر عملکرد صادراتی بارزتر است. در حالی که اکثر اقتصادهای پیشرفته در سال ۱۹۶۵ بین ۲۵ تا ۱۵۰ برابر کره جنوبی صادرات سرانه داشته‌اند، این نسبت‌ها به ۲ تا ۸ برابر تا سال ۱۹۸۰ کاهش یافته است. در این دوره برجستگی عملکرد کره جنوبی در این است که هیچ کدام از کشورهای در حال توسعه از نظر صادرات صنعتی حتی یک هم‌پایی ضعیف نیز با این کشور نداشته‌اند. در نزدیک‌ترین هم‌پایی‌ها، دو کشور مالزی و تونس که در سال ۱۹۶۵ سرانه

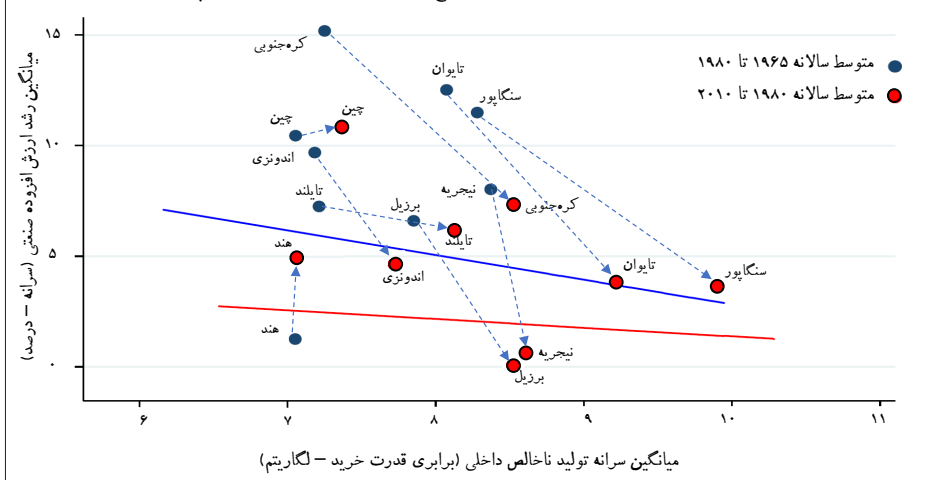
صادرات صنعتی آنها بیشتر از کره جنوبی بوده، در سال ۱۹۸۰ به ترتیب تنها به ۴۰ و ۲۰ درصدی عملکرد صادراتی این کشور می‌رسند. در حالی که کره جنوبی در این دوره توانست هم‌پایی لازم را با کشورهای توسعه یافته، به ویژه آنها که تشابه جمعیتی با این کشور داشتند، پیدا کند، سایر کشورهای در حال توسعه کماکان عقب‌ماندگی‌های خود را ادامه دادند.

«حسن‌اف» با تحلیل‌های آماری خود نشان می‌دهد که گرچه عموم کشورهای در حال توسعه شکلی از سیاست صنعتی را طی دهه‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰ اعمال کرده بودند، اما کشورهای بسیار کمی موفق شدند رشدی پایدار را، به ویژه پس از سال ۱۹۸۰ تجربه کنند و نگاه صادرات محور در هیچ یک از این کشورها را نمی‌توان با نگاه صادرات محوری کره جنوبی و دیگر کشورهای معجزه آسیایی مقایسه کرد. او بر این نکته ابرام دارد که همین نگاه صادرات محوری در کره جنوبی بوده که رشد تولیدات صنعتی این کشور را باعث شده و در الگوی اقتصادسنجی او رشد بلندمدت کره جنوبی با سه متغیر سهم صنعت از سبد صادراتی، سرانه صادرات صنعتی و پیچیدگی صادراتی توضیح داده می‌شود.

پس از تحلیل پرفایده‌ای که او از کشتش صادراتی صنعتی نسبت به ارزش افزوده صنعتی ارائه می‌دهد، شاخص دیگری تحت عنوان «شدت صادرات صنعتی» را نیز تعریف می‌کند که دل این شاخص نیز پیام‌های مهمی بیرون می‌کشد. «شدت صادرات صنعتی» از تقسیم صادرات صنعتی یک کشور بر صادرات صنعتی جهان و نرمال کردن آن با سهم جمعیت آن کشور به دست می‌آید. «حسن‌اف» نشان می‌دهد که مثلاً در سال ۲۰۱۰ سهم سوئیس از جمعیت جهان ۰.۱۱ درصد و از صادرات صنعتی ۱.۷ درصد بوده و شاخص شدت صنعتی این کشور حدود ۱۵۰ درصد شده و این عدد ۲۵۰ برابر بزرگتر از عدد همین شاخص برای کشور هند است که در سال ۲۰۱۰ حدود ۱۸ درصد جمعیت جهان را در اختیار داشته است. او با محاسبه شاخص شدت صادراتی صنعتی برای چندین دهه نشان می‌دهد که مثلاً در سال ۱۹۷۰ متوسط شاخص شدت صادرات صنعتی کشورهای با درآمد پایین و متوسط ۵ درصد و متوسط شاخص صادرات صنعتی کشورهای با درآمد بالا ۲۷۰ درصد بود و این عدد در سال ۲۰۱۴ به ترتیب به ۸ و ۳۷۰ درصد رسیده و به این نتیجه می‌رسد که شکاف بین کشورهای فقیر و غنی در شدت صادرات صنعتی دائماً در حال افزایش بوده و با روند فعلی در آینده نیز بیشتر خواهد شد.



ظهور و سقوط راهبردهای جانشینی واردات و متوسط نرخ رشد کشورهای در حال توسعه در دو پرده



سیاست‌های آزادسازی دچار افول صنعتی شده و نه تنها تولید صنعتی آن رشد نکرده، بلکه کاهش شدیدی در شدت صادرات صنعتی را طی دوره بیست ساله شاهد بوده است. لذا می‌توان به این نتیجه رسید که به غیر از کره جنوبی و چند کشور دیگر، اقتصادهای در حال توسعه هیچ‌کدام همزمان صنعتی‌سازی سریع و سیاست‌های صادرات محور را درک نکرده‌اند. همینجا «حسن‌اف» دستاورد نظری دیگری به دست می‌دهد و مدعی می‌شود که به جز معجزه‌های آسیایی، سایر کشورهای در حال توسعه اصلاً «سیاست صنعتی واقعی» نداشته‌اند و این عبارت که سیاست صنعتی این کشورها شکست خورده، غلط است.

۱۴-۱- جانشینی واردات در هند: دولت و مدیریت صنعتی در سطح خرد

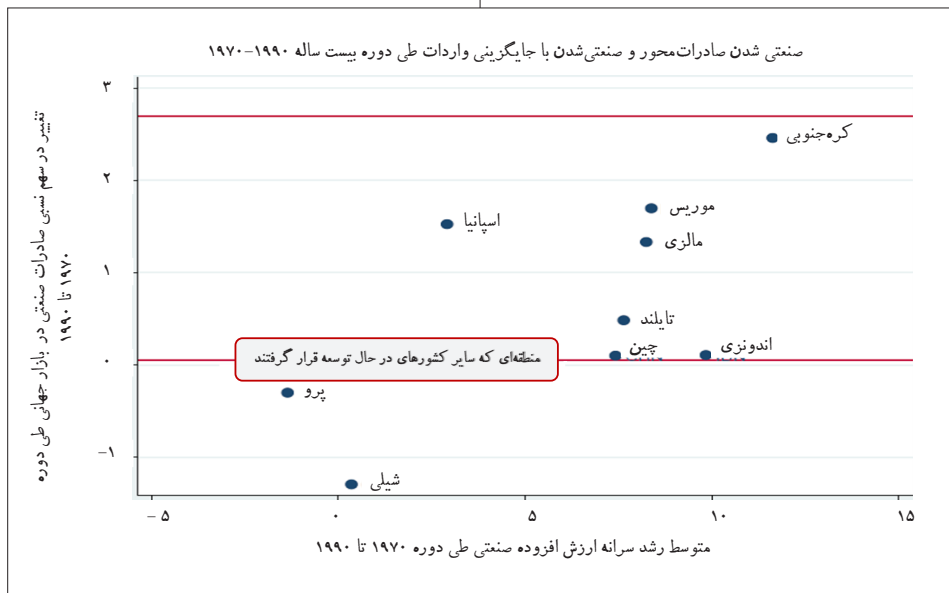
باید دقت کرد که اقتصاد مقیاس گرچه مهم است، اما لزوماً تنها دلیل شکست سیاست‌های صنعتی شدن مبتنی بر جایگزینی واردات نیست. سیاست‌های جایگزینی واردات بیشتر به این دلیل شکست خورده‌اند که فاقد هرگونه جهت‌گیری صادراتی، بهبود بهره‌وری، نوآوری، و پویایی بودند. ضمن اینکه جایگزینی واردات عموماً مشوق‌هایی را در بطن خود نهفته دارند که ایجاد نابسامانی و انحراف در تخصیص منابع می‌کنند. هند با بازار بزرگ خود نشان‌دهنده موردی خوب از شکست سیاست‌های جایگزینی در توسعه صنعتی است. این کشور در پی استقلال خود در سال ۱۹۴۷، تا اواخر دهه ۱۹۷۰ سیاست جایگزینی واردات بلندپروازانه‌ای را با هدف داخلی‌سازی بخش عمده‌ای از نیاز داخلی خود در اقلام

اما چنانچه همزمان نگاهی به میانگین رشد سرانه ارزش افزوده صنعتی و شدت صادرات صنعتی کشورهای در حال توسعه بکنیم، دوره ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰ را برای مقایسه اثرات راهبردهای جانشینی واردات و راهبردهای توسعه صادرات در کشورهای مختلف در نظر بگیریم، نموداری به دست خواهد آمد که پیامی بسیار روشن دارد. عموم کشورهای در حال توسعه در سطحی بسیار پایین به لحاظ شدت صادرات صنعتی قرار دارند (میانگین نزدیک به ۰.۰۵) و شدت صادراتی آنها عموماً در طول دوره بیست ساله افزایش چندانی نداشته است. در این دوره تنها کشورهایی مانند کره جنوبی و تا حدی کمتر مالزی و تایلند، موفق شدند به طور همزمان هم از نظر تولید و هم از نظر شدت صادرات رشد سریعی داشته باشند.

کره جنوبی طی این بیست سال به سطح شدت صادراتی کشورهای با درآمد بالا نزدیک شده است. در همین حال، کشورهایی مانند چین و اندونزی اگرچه به رشد بالایی در سرانه تولید صنعتی به دست آورده‌اند (به طور متوسط بین ۷ تا ۱۰ درصد)، اما این رشد نتوانسته صادراتی شود و شدت صادرات صنعتی آنها ثابت باقی مانده که نشان از سیاست جایگزینی واردات آنها دارد که تا اواخر دهه ۱۹۸۰ هنوز تا حد زیادی برقرار بوده است. سایر کشورهایی که در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ سیاست‌های جایگزینی واردات را پیش گرفته‌اند (مانند مصر، نیجریه و هند) نیز از الگوی افزایش سرانه تولید صنعتی و ثبات یا کاهش شدت صادرات صنعتی پیروی می‌کنند. بقیه کشورها هم نرخ رشد کمی در تولید صنعتی و تغییر اندک مثبت یا منفی در شدت صادرات تولیدی داشته‌اند. شیلی یک مورد خاص است که با اجرای

صنعتی مختلف به کار گرفت. گرچه این هدف تا سال ۱۹۷۰ تا حد قابل توجهی محقق شد و آمار تولیدات صنعتی هند رشد قابل ملاحظه‌ای یافت، اما این کشور دچار کمبود ارزی شدیدی شد و نرخ رشد سرانه تولید ناخالص داخلی هند افول کرد. مطالعه تجربه این کشور از بابت ابزارها، مشوق‌ها و عدم مشوق‌های تدبیر شده در این دوره درس آموز است. راهبرد جایگزینی واردات در هند (مانند عموم موارد دیگر) مبتنی بر شبکه‌ای پیچیده از قوانین و مقرراتی بود که «نظام صدور مجوز» هسته اصلی آن را تشکیل می‌داد. صنایع داخلی از طریق محدودیت و گاه ممنوعیت وارداتی به طور کامل در برابر رقابتی بین‌المللی محافظت می‌شدند و کاهش رقابت در داخل مترادف با اعطای یک رانت انحصاری بزرگ به صنایع داخلی بود. به موازات این حمایت‌ها و امتیازات، مقررات دست و پا گیر داخلی به تدریج بار سنگینی بر دوش بنگاه‌ها تحمیل می‌کرد. برای اینکه صنعت‌گری بتواند یک محصول نهایی یا واسطه‌ای

تولید کند، نیاز به درخواست مجوزهای متعددی از جمله «مجوز ظرفیت» داشت که به وی اجازه می‌داد کالایی خاص را در ظرفیت کل، تولید سالانه، تعداد شیفت و گاه حتی مدل خاص (در صنعت خودرو) تولید کند. خانم «آن کروگر» در کتاب «منافع و مضار راهبرد جایگزینی واردات در هند» در سال ۱۹۷۵، مورد مثال جالبی می‌آورد. در این دوره اگر یک تولیدکننده خودرو در نیمه سال به سقف تعیین شده خود در طول سال می‌رسید، برای مابقی سال از کارگران می‌خواست که مشغول امور کشاورزی، باغبانی و مانند آن شوند. برای وارد کردن مواد اولیه و ماشین‌آلات نیز مجوز جداگانه‌ای برای تامین ارز مورد نیاز بود. مجوز خدمات فنی مرتبط با برخی از ماشین‌آلات خریداری شده نیز می‌بایست به طور جداگانه تحت عنوان مجوز «همکاری خارجی» صادر می‌شد. کنترل قیمت‌ها نیز در بسیاری از صنایع اعمال و تاخیر برای دریافت مجوزهای تایید شده می‌توانست چند سال طول بکشد.



این سیاست‌ها منجر به وضعیتی شد که سود یک بنگاه به جای آن که به قدرت رقابت آن بنگاه و بهبود بهره‌وری یا نوآوری آن وابسته باشد، مرتبط به توانایی تامین مجوزهای لازم و کافی آن بنگاه شد. کمبود برق، قطعات یدکی، مواد اولیه و موانع اداری متعدد در مسیر واردات اقلام واسطه‌ای، بر نوع فناوری اتخاذ شده صنعت تاثیر گذاشت که به اقتصاد مقیاس توجه نمی‌کرد و زمینه یادگیری عملی (تجربی) یا تحقیق و توسعه را فراهم نمی‌آورد. به عنوان مثال صنعت

خودروسازی در سال ۱۹۷۰ در حال تولید مدل‌هایی بود که در اوایل دهه ۱۹۵۰ در کشورهای دیگر تولید می‌شدند. این سیاست‌ها به ویژه برای بسیاری از بنگاه‌هایی که از ادغام عمودی آنها جلوگیری می‌شد و مجبور به تکیه کردن به تامین‌کنندگان ناکارآمد و عموماً گران قیمت بودند، زیان بار بود. پس از آنکه واردات برخی از اقلام و ماشین‌آلات دارای تولید داخلی ممنوع شد، منجر به افزایش قیمت آنها تا ده برابر قیمت‌های جهانی شد.

۱۴-۲- عامل موفقیت، جهت‌گیری صادراتی است نه تعرفه‌ها

گفته شد که جهت‌گیری صادراتی یکی از اجزای حیاتی سیاست‌های صنعتی در کشورهای معجزه آسیایی بود و بسیاری از سیاست‌های جایگزینی واردات که در اکثر اقتصادهای در حال توسعه در سه دهه ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰ بکار گرفته شد، از آن فاصله داشت. گرچه در ظاهر، سیاست موفق جهت‌گیری صادراتی و سیاست ناموفق جایگزینی واردات تشابه زیادی دارند و هر دو برای محافظت از بازارهای داخلی به تعرفه‌ها متکی می‌شوند و یارانه‌های حمایتی را به سمت رشته فعالیت‌های مشخصی (قهرمانان داخلی) در بخش‌های راهبردی منتخب هدف‌گیری می‌کنند، اما این شباهت‌ها، که البته خود به دلیل عدم تطابق با نسخه استاندارد دستورالعمل‌ها عموماً کم اهمیت جلوه داده شده یا نادیده گرفته می‌شوند، نباید تفاوت‌های اساسی در رویکردها را پوشیده نگاه دارد.

در یک اقتصاد معمولی در حال توسعه، تعرفه‌ها و سایر موانع ورود به منظور محدود کردن رقابت در بازار داخلی و در برخی موارد شکل‌گیری نوعی انحصار عمومی، هیچ انگیزه‌ای برای صادرات و رقابت در بازارهای جهانی باقی نمی‌گذارد. اگرچه این مدل می‌تواند به موفقیت‌هایی منجر شود، به این معنا که تولید صنعتی را افزایش دهد و قابلیت‌های داخلی را بهبود بخشد، که با شواهد برآمده از دو دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ کاملاً مطابقت دارد، اما به تدریج و در طول زمان، به واسطه فقدان رقابت به سرمایه‌گذاری اندک در تحقیق و توسعه و نوآوری و نوعی «شبه-وابستگی کامل» به اقلام واسطه‌ای وارداتی به‌ویژه فن‌آوری‌های بسیار حیاتی می‌انجامد.

اقتصادهای نسبتاً کوچک زمانی که صنایع حمایتی نسبتاً کوچکی راه‌اندازی کردند، مولفه صرفه‌جویی در مقیاس را فراموش کردند. در اقتصادهای بزرگ مانند هند نیز، سیاست‌های جایگزینی واردات به تخصیص نادرست عوامل انجامید، به گونه‌ای که صنایع ناکارآمد دائماً روی پا باقی ماندند و محدودیت‌های مختلف مانند دسترسی به نهاده‌های وارداتی از رشد صنایع کارآمد جلوگیری کرد. در مواردی که استثناً صنایع به خوبی مدیریت می‌شدند و افراد دارای ارتباط خوب مدیریت آنها را تسخیر نمی‌کردند، از یک طرف لازم بود که متداوماً به طرق مختلف در برابر رقابت جهانی و داخلی محافظت شوند که منجر به وابستگی شدید آنها به یارانه‌های دولتی شد و از طرف دیگر در برابر ترکیبی از دو سیاست کاهش ارزش پول ملی و تخفیف تعرفه‌ها آسیب‌پذیر شدند؛ چراکه از یک طرف سیاست کاهش نرخ ارز هزینه‌های نهاده‌های آنها را افزایش داد و از طرف دیگر به واسطه فقدان صادرات، بهبود رقابت‌پذیری

علی‌رغم قوانینی که برخی صنایع را مجبور می‌ساخت بخشی از تولیدات خود را صادر کنند یا به آن میزان صادر کنند که منابع ارزی لازم برای پوشش منابع سرمایه‌گذاری اولیه در ماشین‌آلات را به دست آورند (مثلاً صنایعی که بیش از ۵ سال تولید می‌کردند، مجبور بودند ۵ درصد از تولید خود را در صنعت خودرو صادر کنند)، تجربه نشان می‌دهد که صادرات این صنایع حتی از حداقل‌های تعیین شده نیز فراتر نرفت. هزینه بوروکراسی سنگین، هزینه بالای افزایش ظرفیت تولید، تداوم دشواری‌های تعهدات زمانی و مقداری در اتمسفری از اختلافات متنوع و از همه مهم‌تر حاشیه سود پایین در بازارهای جهانی در مقایسه با بازار داخلی، همگی از عوامل اصلی افت صادرات در راهبرد جایگزینی واردات بودند.

زمانی که قرار گرفتن یک کالا در فهرست ممنوعیت‌های وارداتی منوط به تامین تقاضای داخلی می‌شود، راهبرد جایگزینی واردات برای صادرکنندگان نااطمینانی مهمی ایجاد می‌کند. زمانی که صنعت داخلی قادر به تامین کیفی و کمی بازار داخلی نشود، لغو ممنوعیت‌های وارداتی به سادگی امکان‌پذیر نیست و برنامه‌های صادراتی را نیز کلاً به هم می‌ریزد. قید تامین بازار داخلی از یک طرف تنظیم بازار داخلی به لحاظ کمی و کیفی را به هم می‌ریزد و در برنامه‌های صادراتی اختلافات زیادی ایجاد می‌کند که هر دو مورد خطر لغو ممنوعیت‌های وارداتی همواره در برابر صنعت قرار می‌گیرد. سیاست جایگزینی واردات هند نمونه کاملی از سیاست‌هایی است که اقتصادهای در حال توسعه در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ دنبال کردند و این نوع سیاست گرچه در اعمال مداخلات متعدد برای ارتقای توانایی‌های داخلی موفقیت نسبی به دست آورد اما با اصول کلیدی سیاست فناوری و نوآوری در تضاد کامل قرار داشت. در سیاست‌های صنعتی شدن جایگزین واردات، بسیاری از صنایع در صورتی می‌توانستند در سطح جهانی رقابت کنند که به نهاده‌ها و مواد اولیه بیشتری دسترسی می‌داشتند اما الزامات صدور مجوز نهاده‌ها را به شدت دچار محدودیت کرده بود. در عین حال که سوق دادن صنایع داخلی به سمت رقابت در بازارهای بین‌المللی یا داخلی هیچ‌گاه در اولویت قرار نداشت و از طرفی رانت‌های انحصاری که بازار عظیم داخلی را برای صنعت بیمه می‌کرد، خود عاملی می‌شد که صنایع علاقه جدی به بازارهای صادراتی دشوار و مخاطره‌آمیز نداشته باشند. مهم‌تر از آن، دستیابی به خودکفایی در بیشتر اقلام مصرفی وارداتی، مانع از کاهش شدت کمبودهای ارزی این کشور نشد؛ چراکه صنایع هنوز به نهاده‌های کلیدی وارداتی مانند مواد اولیه و ماشین‌آلات وابسته بودند. لذا، محصل سیاست جایگزینی واردات نوعی توهم خودکفایی است که اقتصاد را کماکان در برابر تکانه‌های خارجی آسیب‌پذیر نگاه می‌دارد

آنها متوقف یا ضعیف شد. اگرچه در کتاب‌های درسی اقتصاد پس از کاهش ارزش پول ملی انتظار می‌رفت تا صادرات این بنگاه‌ها افزایش یابد اما در عمل، صنایع نتوانستند صادرات را یک شبه آغاز کنند و فرصت‌سوزی مسلم بود. هنگامی که در نهایت این حمایت‌ها برداشته شدند، در مرحله یکپارچگی مالی یا بحران ارزی، مدل جانشینی واردات به ناگهان ناپایدار شد و بر پیشانی سیاست صنعتی آنها برچسب شکست زده شد.

حال نگاهی به تجربه کشورهای معجزه آسیایی نشان می‌دهد در این کشورها در اتمسفری که صنایع مواجه با رقابت شدید داخلی و جهانی بودند، تعرفه‌ها صرفاً ابزاری در میان بسیاری ابزارهای دیگر برای ارتقای صادرات با هدف تضمین حداقل رانت برای صنایع داخلی بودند. این کشورها از همه ابزارهای موجود برای تضمین درآمد هر چه بیشتر کل صنعت و نه لزوماً برخی صنایع خاص استفاده کردند که البته به تدریج نیز موفق شدند این ابزارها را غیرفعال کنند. مهمتر از آن، در معجزه‌های آسیایی چنین برنامه‌ریزی شده بود که صنایعی حمایتی حتماً صادرات داشته باشند و رعایت این امر برای صاحبان صنایع با مسئولیت‌پذیری شدیدی دنبال می‌شد که شاهد مثال موفق آن سهمیه‌های صادراتی کره جنوبی یا اعتبارات و تعرفه‌های ترجیحی تایوان هستند. صنایع برای رقابت در بازارهای جهانی ناگزیر شدند که سرمایه‌گذاری‌های سنگینی در تحقیق و توسعه و نوآوری انجام دهند و ظرفیت‌های تولیدی بسیار بزرگتری نسبت به زمانی که محدود به بازارهای داخلی بودند، فراهم آورند و به این ترتیب مزایای صرفه‌جویی در مقیاس را نیز لمس کردند. همچنین این صنایع برای افزایش سودآوری و بهره‌گیری از دستمزدهای پایین‌تر در داخل سطح فزاینده‌ای از یکپارچگی را با مداخلات دولتی تجربه کردند. دولت کمک می‌کرد که صنایع یا به صورت عمودی ادغام شوند و یا با ارسال مهندسان برای آموزش نیروی کار آنها، کمک می‌کرد تا هر یک به شبکه‌ای از تامین‌کنندگان بپیوندند. تلفیق برخورداری از زمان کافی و اقدام با حوصله، بکارگیری یک چارچوب مسئولیت‌پذیری نسبت به برنامه‌ها از جانب دولت و صنعت، قرار گرفتن در معرض رقابت شدید داخلی و جهانی و از همه مهم‌تر تبدیل بازارهای جهانی به بازار اصلی صنعت، باعث شد که رفع موانع تجاری و کاهش تعرفه‌ها نه تنها آسیبی به صنایع نزند بلکه آنها را از کاهش ارزش پول ملی کشور خود به شدت در بازارهای صادراتی منتفع شوند.

در کشورهای موفق در حال توسعه، جهت‌گیری صادرات مانع از افتادن در توهم «استقلال» اقتصادی شد و برای موفقیت دیگر تعرفه‌ها نه شرط لازم و نه کافی بودند. تضاد بین سیاست

جایگزینی واردات و جهت‌گیری صادرات را می‌توان به خوبی با مسیرهای متفاوتی که خودرو «هاندی»، کره جنوبی و «پروتون» مالزی دنبال کردند نشان داد. در حالی که «هاندی» به یک برند جهانی و یک خودروساز بسیار موفق و مبتکر تبدیل شد و تقاضا برای شبکه‌ای متراکم از تامین‌کنندگان را فراهم آورد، «پروتون» خودروسازی کمتر یکپارچه با تکیه بر نهاده‌های وارداتی حیاتی (مانند موتور میتسوبیشی) با صادرات ناچیز و داخلی شد که به رغم دریافت حمایت‌های سنگینی از جنس تعرفه و یارانه، توسط خودروسازان خارجی با چالشی جدی مواجه گشت.

در هر دو کشور، مداخله قوی دولت منجر به ایجاد قابلیت‌های جدیدی در دهه ۱۹۷۰ در صنعت خودرو شد. ترکیبی از یارانه‌ها و تعرفه‌ها برای محافظت از بازار داخلی و همچنین سرمایه‌گذاری و گواهی‌نامه‌های مشترک با خودروسازان ژاپنی و آمریکایی به ایجاد اولین صنایع خودروسازی در هر دو کشور کمک کرد. با این حال، در ادامه دو کشور دو مسیر کاملاً متفاوت را در سیاست‌های آتی پیش گرفتند.

«پروتون» در مالزی هیچ‌گاه فشار شدیدی که روی «هاندی» در کره جنوبی بود را لمس نکرد. این گروه صنعتی در کره جنوبی از همان ابتدا بازارهای خارجی را با شعار «ابتدا حرکت، سپس یادگیری و تنظیم» هدف قرار داد. در شرایطی که کل تقاضای داخلی خودرو در کره جنوبی ۲۵۰ هزار بود، یکی از اولین کارخانه‌های خودروسازی این کشور در اواسط دهه ۱۹۸۰ با ظرفیت تولید ۳۰۰ هزار خودرو در سال ساخته شد که مازاد آن صرفاً برای صادرات به بازار آمریکا در نظر گرفته شد. این شرکت همچنین در گام‌های نخست شبکه‌ای از نمایندگی‌های فروش و تبلیغات در آمریکا ایجاد کرد. در طرف مقابل، «پروتون» از یک طرف با ظرفیت تولید متوسطی در مقایسه با بازیگران جهانی، به سمت داخل گرایش یافت و زمانی هم که صادرات به بازار آمریکا را هدف‌گذاری کرد، به نمایندگی‌های محلی خود متکی بود و نتوانست برندی قوی بسازد.

در اخبار زیاد شنیده می‌شد که دلالتان خودرو صرفاً از «پروتون» و قیمت ارزان آن برای به دام انداختن مشتریان استفاده می‌کردند و پس از جذب مشتری خودروهای گران‌تر دیگر برندها را به آنها می‌فروختند. همین امروز هم این پدیده عدم تقارن در مشوق‌ها برای نمایندگی‌های خودرو نشان می‌دهد که چرا خودروسازی «تسلا»، که به شبکه خود متکی است، در فروش خودروهای تمام الکتریکی موفق‌تر از سایر شرکت‌ها عمل می‌کند. به لحاظ توانمندی تولید داخل نیز نگاه کنیم، همین امروز «پروتون» همچنان به مجوز «میتسوبیشی» برای تولید موتور این شرکت متکی است،



در حالی که «هاندی» در دهه ۱۹۸۰ از نظر فناوری پیشرفت قابل توجه‌ای کرد و توانست موتور خود را طراحی کند. «هاندی» امروز میراثی است که از تلاش‌های فراوان «چاپول‌ها» با هدف راه‌اندازی خودروسازی با توان بازیگری جهانی به جا مانده است.

۱۴-۳- بازارگرایی می‌تواند از جایگزینی واردات بدتر باشد

بر خلاف نروژ و بیشتر اقتصادهای در حال توسعه در آن زمان، کشور شیلی نسخه نمادین سیاست بازارگرایی صرف یا «لسه‌فر» و حذف مداخلات دولتی را تا اوایل دهه ۱۹۸۰ با اثراتی فاجعه‌بار اتخاذ می‌کند. این کشور با رد سیاست‌های جایگزینی واردات، تعرفه‌های خود را به طور یک‌جانبه برداشت و از سیاست‌های بخشی به طور کل اجتناب کرد و با این پیش‌فرض و انتظار که صنایع دارای مزیت نسبی به طور طبیعی در غیاب مداخله دولت رشد می‌کنند، راهبرد خود را در مدیریت فضای کسب‌وکار با اذعان به شکست‌های عمده دولت در این زمینه، پایه‌گذاری کرد. اتخاذ چنین راهبردی در کشور شیلی، بر این کشور اثرات منفی شدیدی گذاشت و در بخش صنعت آن را تبدیل به یک نمونه پرت کرد. طی سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰، این کشور به رغم برخورداری از یک موقعیت اولیه مناسب در زمینه صادرات صنعتی در مقایسه با سایر اقتصادهای در حال توسعه، شکستی نمادین را در از دست دادن سهم بازار تجربه کرد. برای مثال، در سال ۱۹۷۰، شدت صادرات صنعتی شیلی حدود ۲۰ درصد بوده که در مقایسه با میانگین ۵ درصدی اقتصادهای در حال توسعه و حتی شدت صادرات ۸۰ درصدی مالزی، بسیار بالا است. در سال ۱۹۹۰ وضعیت معکوس شده، شدت صادرات صنعتی شیلی و مالزی به ترتیب ۷ و ۲۱۰ درصد می‌شود. جالب‌تر اینکه، در حالی که اکثر اقتصادهای در حال توسعه موفق به دستیابی به نرخ رشد نسبتاً بالایی در تولید صنعتی خود شدند، سرانه تولید صنعتی شیلی با نرخ ناچیز سالانه ۰.۳۵ درصد رشد می‌کند که در مقایسه با نرخ ۸ درصدی کشوری مانند مالزی، بسیار پایین است.

بحران سال ۱۹۸۲ باعث عقب‌نشینی شیلی از راهبرد آزادسازی شد و این کشور تعرفه‌های خود را بر واردات افزایش داد و نوعی مداخله دولتی را مجدداً برای تحریک رشد صادرات صنعتی، هرچند از طریق ابزارهای غیرمستقیم و حمایت از بخش‌های دارای مزیت نسبی مانند صنایع کشاورزی به کار گرفت. به عنوان مثال، دولت این کشور طی سال‌های ۱۹۸۵ تا ۲۰۰۳ ذیل برنامه «ادغام آسان» یارانه صادراتی را برای کمک به صنایع در صادرات غیرسنتی ارائه کرد. بعدها، در دهه ۱۹۹۰ و اوایل دهه ۲۰۰۰،

«آژانس توسعه اقتصادی شیلی» متمرکز بر بنگاه‌های کوچک و متوسط، تامین مالی و کمک‌های فنی این بنگاه‌ها را تسهیل و «آژانس بنیاد شیلی» مبتنی بر یک مشارکت خصوصی-دولتی، به ایجاد صنایع نوپا کمک کرد که یک نمونه موفق آن ورود یک فناوری نروژی با کمک این آژانس به صنعت نوپای ماهی قزل‌آلا است که تا امروز به عنوان یک تجربه موفق مثال زده می‌شود.

با این حال، به طور کلی، شیلی امروز همچنان نگاه تکیه بر بازار آزاد خود را دنبال می‌کند و صرفاً بنیاد شیلی به طور غیرمستقیم و با سیاست‌های کمتر مداخله‌جویانه برخی حمایت‌ها را انجام می‌دهد. جالب اینجاست که عمده موفقیت‌های شیلی در صادرات غیرمعدنی مانند ماهی قزل‌آلا و بلوبری را می‌توان به دخالت‌های دولت این کشور از طریق این آژانس‌ها نسبت داد.

علی‌رغم این موفقیت‌ها و رشد نسبتاً ثابت تولید ناخالص داخلی واقعی شیلی و ثبات کلان اقتصادی این کشور، اما رشد بهره‌وری صنعتی این کشور از هم‌تایان عقب مانده است. تولید ناخالص داخلی سرانه شیلی نسبت به آمریکا از اوایل دهه ۱۹۶۰ تا اواسط دهه ۲۰۰۰ در محدوده ۲۰ تا ۳۰ درصد در نوسان بوده که این پدیده را می‌توان ناشی از تمرکز این کشور بر منابع طبیعی و بخش‌های دارای پیچیدگی پایین صنعتی مانند صنعت کشاورزی در مقایسه با سایر کشورهای بهره‌بردار از منابع طبیعی مانند مالزی، مکزیک و اندونزی توضیح داد که در دو دهه گذشته از نظر پیچیدگی صادرات صنعتی با اختلاف زیادی از شیلی پیشی گرفته‌اند. قابل توجه‌تر آنکه، بهره‌وری کل عوامل تولید شیلی از سال ۱۹۷۰ به این سو راکد مانده است.

۱۴-۴- معجزه‌های قدیمی‌تر در اقتصادهای پیشرفته با

دست فراموش شده دولت

امروز در ادبیات صنعتی شدن یک امر پذیرفته شده است که کشورهای معجزه آسیایی در اقدام به مداخلات دولتی به منظور هدایت اقتصاد به سمت صنایع خاص، جزء اولین‌ها نبوده‌اند. همچنین «جانگ» نیز در رساله معروف خود «فروانداختن نردبان» از شواهد قوی سخن می‌گوید که نشان می‌دهد متاخرین اولیه، یعنی ژاپن، آلمان و قبل از آنها آمریکا، الگوهای مشابه‌ای داشته‌اند. چنین استدلال می‌شود که «الکساندر همیلتون»، اولین وزیر خزانه‌داری آمریکا، در راهبردی که به منظور توسعه تولیدات صنعتی آمریکا برای همپایی با اقتصاد بریتانیا ترسیم می‌کند، جریانی از مداخلات دولتی متنوع و مخدوش‌کننده سازوکار بازار را تدبیر می‌کند که زیربنای جایگاه امروز اقتصاد آمریکا را شکل داده است. در میان سیاست‌هایی

که ذکر می‌کنند، حمایت‌گرایی و مداخله دولت برای توسعه تحقیقات نقش برجسته‌ای در توسعه صنایع نوزاد داشته است. از زمان «الکساندر همیلتون» تا پس از جنگ جهانی دوم، تعرفه‌های بالا برای محافظت از صنایع نوپا نقطه عطف سیاست اقتصادی آمریکا بوده است. به عنوان مثال، در آغاز قرن بیستم، زمانی که آرژانتین و آمریکا سطوح درآمد سرانه مشابه‌ای داشتند، تعرفه بر کالاهای صنعتی در آمریکا حدود ۴۵ درصد و در آرژانتین حدود ۵ درصد بوده که بالاترین و کمترین تعرفه در میان کشورهای پیشرفته به حساب می‌آمد. علاوه بر این، تحقیق و توسعه دولتی برای دستیابی به فناوری‌های جدید نیز بخشی جدایی‌ناپذیر از راهبرد «همیلتون» بود و اگرچه تا به امروز شکل آن تغییر کرده، اما سنت آن ادامه داشته است. می‌توان همین الگو را در توسعه آلمان و ژاپن نیز مشاهده کرد.

تا سال ۲۰۲۱ هنوز عناصر قوی سیاست صنعتی در اقتصادهای پیشرفته وجود داشت اما شکل کاملاً غیرمستقیمی به خود گرفته بود و البته از اکتبر سال ۲۰۲۲ با تصویب سیاست‌های گذار سبز در آمریکا و اروپا مجدداً یارانه‌ها روی میز آمده‌اند. بر اساس مطالعه «ماریانا مازوکاتو» حتی تا پیش از سیاست‌های اخیر، سهم مستقیم برنامه‌های دولتی در آنچه نوآوری‌های بخش خصوصی گفته می‌شود، بالا بوده است. «مازوکاتو» نشان می‌دهد که بسیاری از اجزای آیفون اپل، محصولی که این شرکت را به یکی از بزرگترین شرکت‌های جهان از نظر ارزش بازاری تبدیل کرده، از جمله فناوری صفحه نمایش لمسی، ابتدا به لطف یارانه‌های دولتی و به ویژه از برنامه‌های دفاعی توسعه یافته‌اند. این مهم در مورد نوآوری کلیدی سه دهه اخیر یعنی اینترنت و رایانه نیز صدق می‌کند. «اومارا» نیز نشان داده است که خاستگاه ظهور «دره سیلیکون ولی» به شدت با برنامه‌های دفاعی و فضایی پیشاتازانه جنگ سرد، به ویژه از طریق سیاست‌های تدارکات عمومی دولت، مرتبط است.

به جز بحث نوآوری و فناوری، دیگر ابزارهای سیاست صنعتی نیز در اقتصادهای پیشرفته مورد استفاده قرار گرفته‌اند. «بانک توسعه آلمان» نقش مهمی در بازسازی کشور پس از جنگ جهانی دوم ایفا کرده است. این بانک دولتی در میان صنایع مختلف، صنعت ابزار و ماشین‌آلات پیچیده را مورد هدف قرار داد که بعدها موتور رشد صنعتی اقتصاد آلمان شد و تا به امروز با دارایی‌هایی که ۱۴ درصد تولید ناخالص داخلی آلمان در سال ۲۰۱۶ و حدود ۶ درصد از کل منابع بخش بانکی این کشور را شکل می‌دهد و حجم آن به بیش از ۵۰۰ میلیارد یورو را می‌رسد، در توسعه صنعتی آلمان نقشی تعیین‌کننده ایفا می‌کند. به عنوان نمونه‌ای از این نقش اساسی در

«جهش فناوریانه»، این بانک نزدیک به ۱۰۰ درصد از تمامی پروژه‌های انرژی تجدیدپذیر را بین سال‌های ۲۰۰۷ و ۲۰۰۹ در مراحل اولیه «گذار انرژی» تامین مالی کرده است. اگرچه بخش خصوصی آلمان از آن زمان تا کنون به تدریج سهم خود را از تامین مالی بخش صنعت افزایش داده، اما این مهم تنها زمانی به وقوع پیوست که دولت پیش از آن بیشتر سرمایه‌گذاری‌های اولیه پرخطر را به عهده گرفته بود.

جمع‌بندی نظام فکری «فواد حسن‌اف»

«حسن‌اف» بر این عقیده است که موفقیت کشورهای معجزه‌آسایی نه یک شانس بلکه نتیجه «سیاست صنعتی واقعی» یا به عبارت دقیق‌تر «سیاست فناوری و نوآوری» بوده است. اگرچه این کشورها طی دوره رشد خیره‌کننده خود با تکان‌های منفی شدید برخورد نکردند و مردمانشان برخی ویژگی‌های ذاتی رسیدن به موفقیت را دارا بودند، اما رشد پایدار بالای آنها نتیجه اجرای یک سیاست جاه‌طلبانه فناوری و نوآوری در طول دهه‌ها بود که مدام خود را با شرایط متغیر وفق می‌داد و سطوح متوالی پیچیدگی را یکی پس از دیگری درمی‌نوردید. در این کشورها، دولت اهداف بلندپروازانه‌ای را تعیین کرد، موفق شد سریع خود را تطبیق دهد و همراه با حمایت از صنایع و شرکت‌ها، فرهنگ مسئولیت‌پذیری و شفافیت را به آنها تحمیل کرد. او استدلال می‌کند که اولاً، سیاست فناوری و نوآوری مبتنی بر مداخله دولت برای تسهیل حرکت صنایع داخلی به سمت بخش‌های پیچیده، فراتر از مزیت نسبی، و دوماً، اعمال جهت‌گیری صادراتی از زمان شروع دوره رشد، نقشی کلیدی در حفظ فشار رقابتی و هل دادن صنایع به سمت نوآوری داشته است. این استراتژی در تضاد با استراتژی‌های صنعتی‌سازی جایگزینی واردات قرار می‌گرفت که تا اواخر دهه ۱۹۸۰ در میان اقتصادهای در حال توسعه رایج بود و منجر به ناکارآمدی، فقدان نوآوری و وابستگی مداوم به نهاده‌های وارداتی کلیدی شد. در نهایت، انضباط بازاری و پاسخگویی به شیوه‌ای سختگیرانه کار را تمام کرد.

از نظر «حسن‌اف» امروز می‌توانیم میزان موفقیت اقتصادهای در حال توسعه در دستیابی به وضعیت درآمدی بالاتر طی هفتاد سال گذشته را مطابق با سطوح مختلف جاه‌طلبی و تطابق سیاست‌های دنبال شده با سیاست فناوری و نوآوری تفسیر کنیم. هر چه کشوری تمایلی بیشتر به جهش فناوریانه فراتر از منظومه مزیت نسبی خود داشته و هر چه این فناوری توسط صنایع داخلی بیشتر تولید شده، شانس دستیابی و حفظ رشد بالا بیشتر بوده است.

امروز وجه مشترک عموم کشورهایی که در دام درآمد متوسط افتاده‌اند، این است که اگرچه ممکن است برخی عناصر «سیاست



فناوری و نوآوری» مانند جذب شرکت‌های چندملیتی و پیوستن به زنجیره‌های ارزش جهانی محصولات پیچیده را دنبال کرده باشند، اما آنها عمدتاً در توسعه فناوری‌های مرزی و کنار گذاشتن صنایع با شدت تحقیق و توسعه کم (مانند صنایع استخراج منابع طبیعی) شکست خورده‌اند. طی پنجاه سال گذشته در حالی که کشورهای نسبتاً موفق مانند شیلی و مالزی با کنار گذاشتن جانشینی واردات و اتخاذ رویکرد توسعه صادرات، چه با صادرات ماهی قزل آلا و بلوبری در شیلی و چه با لاستیک و روغن پالم در مالزی، اما با تکیه بر فناوری‌های خارجی، موفق شدند پاره‌ای از شکست‌های دولت را مرتفع کنند اما این کشورهای معجزه‌آسایی بودند که با طرح‌های بلندمدت و مخاطره‌آمیزی که در صنایع خودروسازی و الکترونیک بنا نهادند و با فناوری‌های داخلی که در این زمینه‌ها توسعه دادند، توانستند مرزهای توسعه‌یافتگی را پشت سر بگذرانند. لذا برای سایر کشورهای در حال توسعه که امروز کماکان قادر به دستیابی یک رشد پایدار بالا نشده‌اند، تحلیل «حسن‌اف» این است که یا سیاست‌هایی که آنها دنبال می‌کنند، طبق معیارهای او، واجد شرایط «سیاست فناوری و نوآوری» نیست و یا جدا کردن بدشانسی از سیاست‌های بد برای آنها امری دشوار بوده است. گرچه اکثر کشورهای در حال توسعه در گذشته به نوعی سیاست صنعتی را انجام داده‌اند، اما از نظر به جز معجزه‌های آسیایی، تماماً با شکست مواجه شده‌اند. به عنوان مثال، سیاست‌های صنعتی در صنعت خودرو در مالزی و هند در گذشته شکست خورد، اما آنها در چارچوب سیاست جانشینی واردات انجام شده‌اند، که طی سه دهه از ابتدای دهه ۱۹۶۰ تا انتهای دهه ۱۹۸۰ به جای استثناء، یک قاعده به حساب می‌آمد. در این میان عامل شانس نیز بی‌تاثیر نبوده است. مثلاً در سیاست صنعتی اندونزی و تمرکز این کشور بر صنعت، تطابق زیادی با «سیاست فناوری و نوآوری» دیده می‌شود اما مواجهه این کشور با بحران اقتصادی سال ۱۹۹۸ آسیا باعث شد که نتواند از بذری که کاشته بود بهره‌برداری کند و اگر زمان بیشتری به این کشور داده می‌شد، می‌توانست از موفقیت «امبرائر»، شرکت هوافضای برزیلی، الگو برداری کند.

«حسن‌اف» معترف است که تعریف وی از یک «سیاست فناوری و نوآوری»، تعریفی گسترده است. در واقع با چنین تعریفی او بیشتر قصد دارد نشان دهد آن سیاستی، که برخی سیاست صنعتی می‌نامند، چه زمانی نمی‌تواند در زمره یک سیاست فناوری و نوآوری قرار گیرد. او ادعا نمی‌کند که این سیاست همواره و همه جا به موفقیت می‌انجامد یا عوارضی با خود به همراه نمی‌آورد. گرچه راهبرد رشد اقتصادی خود را به شکلی بسیار گسترده تعریف

می‌کند و اعتقاد دارد که ابزارهای این راهبرد هنوز نیازمند تعریف و تکمیل هستند، اما معتقد است که ابزارهای سنتی مانند یارانه‌ها، تعرفه‌ها و استفاده از شرکت‌های دولتی، لزوماً راه‌های موثری برای پیگیری «سیاست فناوری و نوآوری» نیستند، بلکه با این ابزارهای سنتی صرفاً می‌توان پاره‌ای شکست‌های سیاست صنعتی در گذشته را توضیح داد. از نظر «حسن‌اف» نقش دولت در «سیاست فناوری و نوآوری» دقیقاً برخلاف رویکرد برنامه‌ریزی متمرکز است، زیرا دولتی که او می‌پسندد به نفع رقابت بیشتر و استقلال بخش خصوصی رای می‌دهد. کارکرد دولت این است که با مداخله خود نارسایی‌های بازار را آنجا که وجود دارند مرتفع و نظم و انضباط بازاری لازم را بر اقتصاد حاکم کند. لذا این دولت کاملاً با دولتی که حمایت‌های غیرهدفمند می‌کند، از صنایع با ظرفیت نوآوری پایین حمایت می‌کند و رانت جو است تفاوت دارد. «حسن‌اف» معتقد است «سیاست فناوری و نوآوری» یک کتاب آشپزی نیست و نمی‌توان به این سیاست یک قالب و یک فرمول معین داد. اینکه چگونه برش‌های عمودی انتخاب شوند و اینکه به چه شکل نظم و انضباط بازاری سفت و سخت تحقق پیدا کند، موضوعی است که او امروز با مقالات خود دنبال می‌کند.

مهمتر از آن، «سیاست فناوری و نوآوری» در تضاد با نسخه استاندارد ثبات کلان اقتصادی، بهبود نهادها و محیط کسب و کار، یا سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها و سرمایه‌انسانی نیز قرار نمی‌گیرد. «حسن‌اف» معتقد است که همه این مواد ضروری هستند، اما لزوماً برای رشد پایدار کافی نیستند. از طریق «سیاست فناوری و نوآوری»، سیاست‌گذار می‌تواند اولویت‌های واضح‌تری را برای راهبردهای رشد خود تعیین کند و «حسن‌اف» استدلال می‌کند که با چنین سیاستی قطعاً دستیابی به رشد بالاتر و پایدارتر، محتمل‌تر است. کشورهای معجزه‌آسایی جاه‌طلبانه‌ترین نسخه «سیاست فناوری و نوآوری» را به کار گرفتند و توانستند ظرف چند نسل از جایگاه یک کشور کم‌درآمد به یک کشور پردرآمد برسند. در اینجا بسته به شرایط داخلی و خارجی یک کشور و میزان جاه‌طلبی دولت‌مردان آن کشور و میزان تمایل آنها برای اجرای «سیاست نوآوری و فناوری»، طیفی از احتمالات وجود دارد.

برای اعمال اصول «سیاست فناوری و نوآوری»، باید راهبردهایی را مشخص کرد که کشورها بسته به شرایط اولیه خود بتوانند از آنها استفاده کنند و برای این مساله باید نحوه رسیدن به برش‌های عمودی و نهادهای مطلوب، مهارت‌های مورد نیاز و زیرساخت‌های ضروری در هر سطح از توسعه‌یافتگی مشخص شوند. این موضوع در مطالعات امروز «حسن‌اف» جایگاه ویژه‌ای دارد.



فصل دوم
کئون لی ونظریه
«همپایی و جهش فناورانه»



فصل دوم
کتون لی ونظریه «همپایی و جهش فناورانه»

夏新结构经济学新届

te of New Struct... Economics, Pe

：北京大学新... 构经济学研

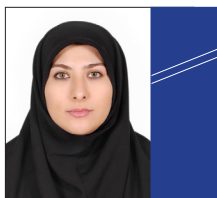
Ju

2016

Garden, P



کئون لی و نظریه «همپایی و جهش فناورانه»



رقیه عالی زاده

پژوهشگر موسسه مطالعات و پژوهش های بازرگانی



کئون لی

استاد اقتصاد دانشگاه ملی
سنؤل کره جنوبی

مقدمه

امروز برای سیاست‌گذار و محقق عرصه سیاست‌گذاری نوآوری، یک پیش فرض مهم تسلط بر اندیشه‌های «کئون لی» و چند کتاب مهم او در زمینه همپایی و جهش فناورانه است. «کئون لی» نظریه همپایی خود را بر بستر پویایی گذار اقتصادی و تحول شرکت‌های کره جنوبی بنا می‌کند و اعتقاد دارد که امروز دیگر کشورهایی که از قافله رشد اقتصادی عقب مانده‌اند صرفاً با قدم گذاشتن بر جای پای کشورهای پیشگام، نمی‌توانند به رشد بالا و پایدار دست پیدا کنند و برای این منظور نیازمند «جهش»^۱ هستند و از این نظرگاه راه خود را از دیگر نظریه پردازان سنتی متمركز بر نقش دولت‌ها و بازارها در توسعه اقتصادی جدا می‌کند و به دایره فکری نظریه پردازان نوین سیاست صنعتی مانند «فواد حسن‌اف»^۲ نزدیک می‌شود. با مطالعه نظریه‌های همپایی اقتصادی و جهش فناورانه او خواننده گویی که عکس برداری پاناروما گونه‌ای از گذار در سطوح خرد و کلان اقتصاد کره جنوبی انجام می‌دهد و در می‌یابد که در سطح خرد اقتصادی و در اتمسفر شرکتی، تمرکز بر ارتقاء قابلیت‌های نوآوری و در سطح کلان، تاکید بر متنوع سازی بازاری و محصولی و اشتغال زایی، عامل ثبات اقتصادی کره جنوبی بوده‌اند. با توجه به اهمیت آشنایی با نظریه‌های این متفکر مهم حوزه راهبردهای نوآوری و فناوری، کتاب جامع و بصیرت‌بخش او با عنوان «همپایی اقتصادی و جهش فناورانه»^۳ به شکل تفصیلی توسط مجله مورد بررسی قرار گرفته و نکات کلیدی آن در اختیار خواننده قرار گرفته است. مباحث این کتاب می‌تواند رهیافت‌های جدیدی را در اختیار علاقه‌مندان موضوع سیاست صنعتی و اقتصاد نوآوری و فناوری به ویژه سیاست‌گذاران نهادهای توسعه‌ای کشور بگذارد. با ذکر این نکته که مرور این کتاب توسط سرکار خانم «رقیه عالی زاده» فارغ‌التحصیل مهندسی صنایع از «دانشگاه اوساکا ژاپن» در مقطع دکترا و دارای مدرک فوق دکترا از «دانشگاه صنعتی شریف» به انجام رسیده و ایشان در این زمینه ترجمه این کتاب توسط «نشر نهادگرا» در سال ۱۴۰۱ را نیز از نظر دور نداشته، مطلب را آغاز می‌کنیم.

1. - Leapfrogging

2. - Keon Lee, 2016, "Economic Catch-Up and Technological Leapfrogging"

در اهمیت کتاب و فصل اول

در اهمیت این کتاب «کلیستوس جوما»، استاد توسعه بین‌الملل، رییس دایره اجرایی «نوآوری برای توسعه اقتصادی» مدرسه کندی هاروارد و نویسنده کتاب «نوآوری و دشمنان آن» گفته است: «معجزه اقتصادی کره جنوبی موضوع تحقیقات بی‌نتیجه فراوانی طی سه دهه گذشته بوده اما نویسنده این کتاب با تاکید بر اهمیت جهش و هم‌پایی در رشد سریع اقتصادی، توانسته است پس از سه دهه قانع‌کننده‌ترین تحلیل را تا به امروز از این معجزه ارائه دهد». همچنین «دیوید کاپلان» استاد اقتصاد دانشگاه کیپ‌تاون و وزیر صنعت و تجارت آفریقای جنوبی (طی سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۳)، ریاست «آژانس نوآوری و فناوری» این کشور و از کارشناسان مطرح سیاست صنعتی در بانک جهانی، بانک توسعه آفریقا و سازمان ملل متحد نیز می‌گوید: «کتاب دیدگاه‌های جدیدی را در مورد اینکه چگونه کره جنوبی توانست فاصله خود را با کشورهای صنعتی کم کند، ارائه می‌کند. نویسنده فرآیند هم‌پایی را در سطوح مختلف خرد و کلان اقتصادی از کل اقتصاد گرفته تا بخش، زیربخش و شرکت‌های منفرد بزرگ و کوچک مورد بررسی قرار می‌دهد و نهایتاً با استفاده از درس‌های کره جنوبی و با استفاده از تحقیقات تجربی گسترده‌ای که دارد، پاره‌ای رهیافت‌های مهم سیاست‌گذاری در مورد اینکه چگونه سایر کشورهای در حال توسعه نیز می‌توانند این شکاف را کم کنند عرضه داشته است». کتاب از سه بخش اصلی ۱- همپایی و جهش در سطح اقتصادی، ۲- همپایی و جهش در سطح بخش و ۳- همپایی و جهانی‌شدن از طریق کسب و کارهای بزرگ و شرکت‌های کوچک و متوسط تشکیل شده است. در ادامه خلاصه‌ای از پیام‌های مهم نویسنده، مندرج در هر یک از این فصول آمده است.

بخش اول: همپایی و جهش در سطح کلان اقتصادی فصل ۲: ریشه‌های تاریخی و شرایط اولیه برای هم‌پایی اقتصادی

سوال این است. آیا موفقیت ببرهای آسیایی ناشی از راهبرد توسعه صادرات در مقایسه با راهبرد جایگزینی واردات بوده یا نتیجه شرایط اولیه بهتر این کشورها از قبیل ظرفیت و استقلال بهتر دولت، شکل‌گیری سرمایه انسانی با کیفیت‌تر، ساختار طبقاتی برابری در شرق آسیا بوده است؟ دیدگاه کتاب این است که مورد دوم وزن بیشتری دارد و از میان شرایط مذکور

نیز، ظرفیت و استقلال دولت یکی از مهم‌ترین شرایط اولیه به شمار می‌رود. در بررسی نقش تاریخی دولت‌های آسیای شرقی، می‌توان آنها را بر اساس قدرت‌ها و میزان مداخله‌گری به سه گروه ۱- دولت مداخله‌گر حداقلی، ۲- دولت مداخله‌گر معتدل و ۳- دولت مداخله‌گر حداکثری دسته‌بندی کرد. بررسی‌های کتاب نشان می‌دهد که کره و سایر کشورهای آسیای شرقی که به سمت توسعه حرکت کردند، در زمان شروع فرایند توسعه، دارای سیستم مداخله‌گری معتدل بوده‌اند. این کشورها اگرچه در گذشته خود سیستم مداخله‌گری حداکثری را تجربه کرده‌اند، اما پس از روی آوردن به سیستم اعتدالی بوده که توسعه در آنها شکل گرفته است. به طور مثال ژاپن از سال ۱۹۳۵ تا ۱۹۵۵ دارای دولتی با مداخله‌گری حداکثری بود و پس از این دوران به منظور کسب رشد اقتصادی بالاتر به سمت دولت اعتدالی حرکت کرد. اما در کره جنوبی قبل از دهه ۱۹۶۰ دولت ضعیف و کوچک‌تر از دولت پس از دهه ۱۹۶۰ بود. یعنی برخلاف ژاپن در ابتدا دولتی نرم با مداخله حداقلی بود و سپس تبدیل به حکومتی اعتدالی شد.

نویسنده در ادامه مبحث مهمی تحت عنوان «ظرفیت و استقلال دولت‌های سخت و کنفسیوسی» را مطرح می‌کند و معتقد است که ظرفیت و استقلال دولت‌ها در آسیای شرقی با چندین عامل تعیین می‌شود که عبارتند از ۱- نقش تاریخی دولت، ۲- استقلال دولت از منافع احزاب داخلی و ۳- استقلال خارجی دولت از منافع خارجی. ظرفیت دولت‌های آسیای شرقی از طریق نخبه‌گرایی قوی تعیین می‌شود، به طوری که این امر منجر به ایجاد دولت کنفسیوسی پدرسالاری شد. این دولت متشکل از نخبگانی با تحصیلات عالی، با استعداد و همت بالا بود که از طریق آزمون استخدامی دولت و به صورت رقابتی جذب می‌شدند. ارتباط و تجربیات تحقیرآمیز دولت‌های آسیای شرقی با قدرت‌های غربی عامل دیگری بود که نقش دولت را در آسیای شرقی تحت تاثیر قرار داد و پس از آن بود که مردم آسیای شرقی به این باور دست پیدا کردند که نیاز به دولتی قدرتمند دارند که از قدرت سیاسی سرکوب‌کننده خود برای حل نمودن مشکلات به یکباره استفاده نماید و همین امر تفکر خوداتکایی و استقلال را در شروع دوره توسعه در آنها شایع کرد. به عنوان مثال اگرچه وابستگی اقتصادی کره جنوبی به بازارهای جهانی افزایش یافت، اما آنها با تاکید بر حفظ استقلال از سرمایه بین‌المللی، از نفوذ افراطی شرکت‌های چندملیتی جلوگیری کردند. در باب استقلال داخلی دولت نیز، در دولت‌های آسیای شرقی نفوذ سیاسی طبقه غالب نسبت به کشورهای اروپای غربی کمتر بوده که به نوبه خود



استقلال بیشتری را برای این کشورها به همراه داشته است. در واقع دولت‌ها به طبقه‌های حاکم و سرمایه‌داران اجازه دخالت و تأثیر در امور سیاسی را نمی‌دادند.

مساله بعدی که نویسنده در این زمینه مطرح می‌کند، «ماهیت کنشگری دولت در کره جنوبی» است. از نظر او کمبود جدی سرمایه در کره باعث شد که دولت پس اندازهای داخلی و خارجی را به بنگاه‌ها و صنایع منتخب تخصیص دهد. از دهه ۱۹۸۰ به بعد بیشتر بانک‌ها در کره خصوصی شدند، اما دولت همچنین بزرگترین سهامدار تلقی می‌شد و از طریق سیاست‌های خود بر آنها کنترل داشت. در زمینه کنترل مالی دولت سه نکته اهمیت دارد: ۱- کنترل مالی بیشتر از نوع کنترل نظارتی بود و با تخصیص اعتبار، دولت می‌توانست هم بنگاه‌ها را تحت کنترل داشته باشد و هم بر پیروی بنگاه‌ها از دیگر سیاست‌ها اطمینان حاصل کند، ۲- کنترل مالی دولت ناشی از قدرت محض سیاسی نبود بلکه ناشی از قدرتی بود که از مالکیت بر بانک‌ها و صندوق‌ها می‌گرفت و ۳- کنترل مالی به طور مستقیم بر شرکت‌های خصوصی هدف‌گذاری می‌شد. اهم کنترل مالی دولت بر بنگاه‌های خصوصی باعث شد که آنها برای بهبود عملکردشان انگیزه شایانی داشته باشند و به این ترتیب ترکیبی از اهداف عمومی و اهداف کسب و کار خصوصی در ماموریت‌های مختلف شکل می‌گرفت. مداخله‌های دولت در آسیای شرقی عموماً ذیل بسته‌های سیاستی بود که امروز «سیاست صنعتی» توصیف می‌شوند و هدف آن‌ها کنترل عملکرد بخش خصوصی از سوی دولت بود. این مداخله به این منظور انجام می‌شد که فعالیت‌های آنها در راستای تحقق اهداف عمومی قرار بگیرد. بدین ترتیب دولت توانست در کسب و کارهای خصوصی مداخله مستقیم داشته باشد و موفق شد فعالیت‌های صنعتی و الگوهای سرمایه‌داری را کنترل کند. در این مداخله ترتیب دوگانه بازارها و شبکه‌ها از نظر دولت دور نماند. دخالت دولت کره، شبکه‌ها را نادیده نگرفت و سیاست‌های تقویت نهاد بازار منجر به کاهش عدم قطعیت‌ها و خطرپذیری کسب و کارها شد. همچنین دولت با انتشار دائمی اطلاعاتی درباره فرصت‌ها، روحیه توسعه‌خواهی را در شهروندان ایجاد کرد. رویکرد تقویت بازار دولت کره در نقطه مقابل رویکرد سرکوب بازار قرار دارد که در آن دولت به دنبال تفکیک روزافزون بازار و رشد فرصت‌های رانت‌جویانه می‌رود. شواهد مختلف حکایت از آن دارد که در آن مقطع دولت کره جنوبی تلاش‌های فراوانی برای افزایش رقابت در بازارها می‌کرد و لذا می‌توان چنین نتیجه گرفت که دولت‌های کره‌ای

دارای کارکرد نظارتی بر بازارها بودند و تمایل به پذیرش کارکرد بازار داشتند. اما از همه مهم‌تر دلیل اصلی موفقیت عملکرد مداخله‌جویانه و روزمره دولت این بود که شبکه‌ای صمیمی میان سازمان‌های دولتی و شرکت‌های بزرگ شکل گرفته بود. همچنین دولت به عنوان تأمین‌کننده اعتبار، از انگیزه قوی برای کسب اطلاعات در مورد شرایط بنگاه‌ها برخوردار بود و بنگاه‌هایی که عملکرد رضایت‌بخشی نداشتند، نمی‌توانستند حمایت مستمر دریافت کنند. ترکیبی از دولت متعهد به هدف و نوع رابطه دولت با کسب و کارها منجر به آن شد که حتی تولیدکنندگان مورد حمایت دولت تحت فشار قرار بگیرند و به آنها انگیزه داده شود تا بتوانند در آینده از کارایی و نوآوری بیشتری برخوردار باشند.

فصل ۳: مدل کره جنوبی در همپایی قابلیت محور

نویسنده با این مقدمه مفصل در فصول یک و دو، وارد فصل سوم می‌شود که نام آن را «مدل کره‌ای توسعه همپایی» گذاشته است. به عقیده او ثبات در رشد در بلندمدت به آسانی امکان‌پذیر نیست و بسیاری از اصلاحات کلان موجب بهبود موقتی و فوری شده‌اند، اما هیچگاه پایدار باقی نماندند. تجربه کره نشان داد که نباید بر نقش دولت در توسعه اقتصادی تمرکز نمود، بلکه حقیقت این است که کشور باید قادر باشد تا توانمندی‌های بنگاه‌ها را ارتقا دهد. لذا «ایجاد قابلیت و ارتقا مستمر آن به عنوان اساس مدل کره‌ای» شناخته می‌شود. توسعه اقتصادی به نوعی همان فرآیند ایجاد قابلیت است و در این مسیر درهای باز تجاری با تأکید بر ارتقای صادرات، عنصر اصلی سیاست‌گذاری است. در ابتدای مسیر، کره همانند سایر کشورهای درحال توسعه در شرایط نامساعدی قرار داشت و در دو دهه اول صنعتی شدن با بی‌ثباتی‌های مستمر خارجی و کمبودهای تجاری مداوم مواجه بود. با این وجود دولت از دهه ۱۹۷۰ تصمیم گرفت تا در راستای توسعه فناوری گام بردارد و این امر مهم از طریق تأمین مالی دولتی و انجام تحقیق و توسعه درون‌زا صورت پذیرفت. افزایش هزینه‌های تحقیق و توسعه و تمرکز بر آموزش‌های پیشرفته منجر به آن شد تا زمینه‌ای برای رشد مبتنی بر دانش فراهم شود. پیامد این امر، افزایش در اختراعات ثبت شده در آمریکا از سوی کره‌ای‌ها بود به گونه‌ای که تا سال ۲۰۰۰ کره جنوبی بیش از ۵۰۰۰ اختراع را در آمریکا در هر سال ثبت می‌کرد و سهم تحقیق و توسعه از تولید ناخالص داخلی آن به حدود ۲.۵ درصد رسید. این ابتکار علاوه بر آنکه تقویت بخش تولیدی را به همراه آورد، به عنوان یک عامل مهم مازاد تجاری در اواخر دهه ۱۹۸۰ به شمار می‌آمد که نقطه شروع تاریخ مدرن کره تلقی می‌شود.



یکی از مهم‌ترین عوامل موفقیت کره تمرکز بر توسعه قابلیت‌های فناورانه بوده است که نشان داد تاکید بر این عامل می‌تواند هم تثبیت صادرات بخش خصوصی و هم افزایش تدریجی ظرفیت تحقیق و توسعه کشور را به همراه آورد. در صورتیکه ظرفیت تحقیق و توسعه از سطح بالایی برخوردار نباشد، رشد صادرات پایدار نخواهد ماند و در بلندمدت امکان‌پذیر نیست. نویسنده معتقد است در عصر حاضر که با بازارهای رقابتی باز مواجه هستیم، شرکت‌های خصوصی قادر نخواهند بود تا با محصولات ارزان قیمت حرکت رو به رشدی را تجربه نمایند، بلکه آنها باید از طریق بهبود و نوآوری مستمر فناورانه به سوی کالاهای با ارزش افزوده بالاتر حرکت نمایند. علاوه بر این هر زمانی که امکان‌پذیر باشد، شرکت‌های خصوصی ناشی از سرمایه‌گذاری‌های مشترک که توسط دولت‌ها یا مقامات محلی و استانی کنترل می‌شوند، باید به شرکت‌های داخلی تبدیل شوند و نباید به صورت شرکت‌های زیرمجموعه شرکت‌های چندملیتی اداره شوند؛ زیرا شرکت‌های چندملیتی همواره سرتاسر جهان را طی کرده و کشورهای با دستمزد ارزان و بازارهای وسیع‌تر را جستجو می‌کنند، لذا این شرکت‌ها نمی‌توانند به رشد پایدار در نقاط یا کشورهای خاصی متعهد باشند. با این حال می‌توان آنها را به عنوان مجرای مفیدی برای انتقال دانش و یادگیری در نظر گرفت و بهره‌برداری حداکثری را در این زمینه از آنها کرد.

سیمای دیگری از ارتقای مستمر قابلیت، در ورود به صنایع جدید نهفته است. ارتقای مستمر قابلیت‌ها و ورود به صنایع جدید دو مسیر ارتقا هستند که بدون آنها به دو دلیل شانس همپایی موفق بسیار کم است: ۱- دیدگاه کشورهای متاخر؛ ارتقاء سطح دستمزدها در کشورهای پیشرو تولیدکننده ضروری است اما این امر می‌تواند منجر به مزیت یافتن دستمزدی کشورهای متاخر شود و لذا ارتقاء دستمزدها از مجرای حرکت رو به بالا به سمت فعالیت‌های با ارزش افزوده بالاتر می‌گذارد و ۲- دیدگاه کشورهای پیشتاز؛ در کشورهای پیشتاز نوآوران تمایل دارند که صنایع جدید دارای ارزش افزوده بالاتر ایجاد کنند و بنگاه‌های پیشتاز در غیر این صورت ناچار به برون‌سپاری بوده، به تدریج از قافله عقب می‌مانند. با رشد نوآوری صنایع قدیمی منسوخ شده و به فعالیت‌های با ارزش افزوده پایین‌تر تبدیل می‌شوند و این امر شرکت‌های

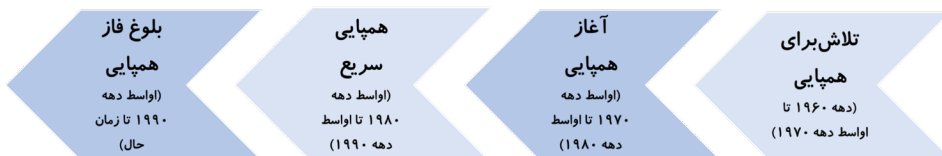
پیشتاز را مجبور ساخته تا دائماً فرصت‌هایی را در صنایع با ارزش افزوده بالا جستجو نمایند. این شرکت‌ها باید به ناچار این مسیر را طی کنند یا منتظر بمانند تا تعقیب‌کنندگان از آنها جلو بزنند. در کره موارد متعدد از ورودهای مستمر به صنایع با ارزش افزوده بالا وجود دارد. گروه «سامسونگ» به دلیل همگرایی بی‌وقفه خود در صنایع جدید در طول ۶۰ سال فعالیت، در این زمینه به خوبی شناخته شده است.

مساله مهم دیگر در اینجا «نقش نهاد توسعه‌دهنده و هدف‌گذاری صنعت» است. تمام کشورهای آسیای شرقی برای آنکه بتوانند فرآیند صنعتی شدن را هدایت کنند نهادهای دولتی را تاسیس کردند. در کره این نهادها در دهه ۱۹۶۰ تحت رهبری «ژنرال پارک» در سه رکن اساسی تاسیس شدند: ۱- هیئت برنامه ریزی اقتصادی به منظور یکپارچه‌سازی برنامه‌های اقتصادی، ۲- وزارت تجارت و صنعت به منظور حمایت از متخصصان و سیاست‌های صنعتی و ۳- وزارت اقتصاد با کارکرد تامین مالی اقتصادی.

در انتهای فصل سوم نویسنده ذکر پاره‌ای جزئیات را ضروری دانسته است. از جمله آنکه در دهه ۱۹۶۰ که کره اقدام به نوسازی پیشران‌های صادرات نمود، دارای زیرساخت سرمایه انسانی بسیار ضعیفی بود. نرخ ثبت نام در مدارس ابتدایی ۲۹.۶ درصد، متوسطه ۱۰.۹ درصد و آموزش عالی ۲.۶ درصد بود. برای حرکت به سمت توسعه کمبود پرسنل فنی که بتواند تجهیزات وارداتی را براساس نظام‌نامه‌ها در محل نصب کنند جدی و مشهود بود. با افزایش سطح عمومی سرمایه انسانی در دهه ۱۹۷۰ بهبودهایی رخ داد. نرخ ثبت نام در مدارس ابتدایی ۸۶ درصد، متوسطه ۵۶ درصد و آموزش عالی تقریباً ۷ درصد شد. از آنجایی که واردات فناوری در سطح پایینی قرار داشت، دولت سیاست‌هایی را به منظور برانگیختن واردات فناوری اتخاذ نمود. وام‌های خارجی و واردات فناوری به مواردی تخصیص می‌یافت که صادرات را ارتقا داده، صنایع میانجی کالاهای سرمایه‌ای را توسعه و دارای اثرات تبلیغاتی بودند. علاوه بر این موسسات کلیدی برای ایجاد زیرساخت‌های علم و فناوری تاسیس شدند. از آنجایی که رویه‌های صادرات و واردات برای شرکت‌های خارجی به آسانی امکان‌پذیر شده بود، قانون سرمایه خارجی به طور قابل توجه‌ای منجر به جذب جریان‌های سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی شد. در کل مراحل همپایی اقتصادی کشور کره جنوبی را می‌توان به صورت زیر بیان کرد:

1. - latecomers
2. - forerunners





نمودار (۱) - چهار مرحله هم‌پایی در اقتصاد کره جنوبی از دهه ۱۹۶۰ تا کنون

جایگاهی را برای خود جستجو و ظرفیت‌های سودآوری بالایی را در این دسته از فناوری‌ها جستجو کنند.

فصل ۴ - حقوق مالکیت فکری و همپایی فناورانه در کره جنوبی

در فصل چهارم، نویسنده به نقش نظام حقوق مالکیت فکری در همپایی اقتصادی کره جنوبی در دو سطح بنگاه و ملی می‌پردازد و دو موضوع تکامل نظام حقوق مالکیت فکری و تعامل این نظام با توسعه فناورانه از ظرف چهار دهه گذشته مورد بررسی قرار می‌دهد. او معتقد است که در این زمینه نباید از سه واقعیت مهم چشم‌پوشی کرد: ۱- کره‌ای‌ها در روزهای اول همپایی اغلب پتنت‌های کوچک و چندین پتنت اختراعی را ثبت کردند. در مراحل بعدی سهم پاتاها نسبت به پتنت‌های کوچک افزایش یافت، ۲- در روزهای اول همپایی، افراد مخترع اکثر اختراعات را ثبت می‌کردند و بنگاه‌ها سهم کمتری به خود اختصاص می‌دادند اما در مراحل بعدی بنگاه‌ها توانستند پیشی بگیرند و ۳- سهم نسبی پتنت‌های داخلی بیشتر از پتنت‌های خارجی بود. در روزهای اول خارجی‌ها علاقه‌ای به نظام حقوق مالکیت فکری نشان دادند اما بعدها این تعداد افزایش یافت. اما مجدداً بعدها ثبت اختراعات داخلی که معمولاً از سمت بنگاه بود افزایش یافت و توانست جایگاه خود را از خارجیان پس بگیرد. حال این سه واقعیت را می‌توان در چهار مرحله مختلف نیز بررسی کرد: ۱- شروع رشد اقتصادی تا اواسط دهه ۱۹۷۰ که متناظر با قابلیت‌های فناورانه بسیار ضعیف مخترعان داخلی به همراه جریان پایین ورودی فناوری خارجی به داخل و ثبت اختراعات کم است. ۲- اواسط دهه ۱۹۷۰ تا اواسط دهه ۱۹۸۰ که مقارن با غلبه خارجی‌ها در بهره‌برداری از حقوق مالکیت فکری است و در این دوره بنگاه‌های کره‌ای در جستجوی واردات و انتقال فناوری خارجی بودند تا بتوانند نوآوری تقلیدی داشته باشند. با رشد بازار فناوری در کره، جریان شدیدی از فناوری‌های خارجی به داخل کره ایجاد شد و مخترعان خارجی به نظام حقوق مالکیت فکری در کره علاقه‌مندتر شدند که به ۷۰ درصد رسید. چون قابلیت فناورانه بنگاه‌ها در سطح پایین ۳۰ درصدی بود و اکثر مخترعان افراد

توسعه فرآیند یادگیری و کسب دائمی توانمندی‌ها است و لذا آن چه که موفقیت همپایی را تضمین می‌کند دسترسی به پایگاه‌های دانش موجود و جدید است. کشورهای توسعه‌یافته حجم زیادی از دانش انباشت شده را خلق می‌کنند و اقتصادهای درحال توسعه نیز در تلاشند تا به این وضعیت دست یابند. کره جنوبی در نخستین مرحله قابلیت‌سازی در دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ مجرای ابتدایی یادگیری نظیر راهنمایی فنی از خریداران که مشتری محصولات اصلی تجهیزاتی بودند و نیز کار در بنگاه‌های سرمایه‌گذاری خارجی را تجربه کرد. در مرحله دوم، زمانی که بنگاه‌ها دریافته‌اند که یادگیری آنها باید نظام‌مندتر باشد و نیاز به توسعه فناورانه دارند به خرید حق الامتیاز فناوری روی آوردند. در مرحله سوم که متناظر با اواسط دهه ۱۹۸۰ بود، بنگاه‌های متاخر ظرفیت تحقیق و توسعه برای خود تعیین کردند. در مرحله چهارم با محدود شدن خرید حق الامتیاز که منجر به کاهش یادگیری از شرکای خارجی شد، بنگاه‌های متاخر به کسب‌سیوم‌های تحقیق و توسعه و ادغام و اکتساب دانش بین‌المللی تکیه کردند. در مرحله آخر، از اواخر دهه ۱۹۹۰ به این سو، همکاری‌های افقی و راهبردی مورد توجه قرار گرفته است که اساس آن بر دارایی‌های مکمل استوار بود.

در ادامه نویسنده در پی پاسخ‌گویی به این سوال بسیار مهم برمی‌آید که اساساً معیار تخصصی شدن بخشی و جهش چیست و کشورهای درحال توسعه به چه طریقی باید بخش‌ها یا کسب و کار پیشران خود را انتخاب کنند؟ او برای پاسخ به این سوال، یکی از کاربردهای نظریه چرخه عمر فناوری را ابزار می‌کند و فناوری‌ها را به دو گروه با چرخه عمر بلند و کوتاه دسته‌بندی می‌کند. فناوری‌های دارای چرخه عمر بلند اهمیت دانش‌های موجود و قدیمی را منعکس می‌کنند اما فناوری‌های با چرخه عمر کوتاه هم وابستگی کمتری به فناوری‌های موجود دارند و هم قادرند فرصت‌های بیشتری را برای ظهور فناوری‌های جدید مهیا سازند. نویسنده پیشنهاد می‌کند که کشورهایی که تازه سعی در برنامه‌ریزی جهش اقتصادی دارند نباید از کشورهای توسعه‌یافته تقلید نموده، باید از رقابت مستقیم در بازار با این کشورها پرهیز کنند. در عوض متاخران باید در بخش‌هایی که دارای چرخه عمر کوتاه هستند

بودند. ۳- اواسط دهه ۱۹۸۰ تا اواسط دهه ۱۹۹۰ که همپایی سریع کره ای‌ها توسط کسب و کارهای بزرگ رخ داد. این دوره به همراه افزایش سهم بنگاه‌ها در ثبت پتنت‌ها (تا ۸۰ درصد) و افزایش سطح حفاظت از حقوق مالکیت فکری بود. ۴- اواسط دهه ۱۹۹۰ تا کنون که همپایی به حد نهایی خود رسیده و با افزایش سهم پتنت‌های داخلی به ۵۰ درصد و افزایش سهم پتنت‌های بنگاهی به ۹۰ درصد شناخته می‌شود. دولت پس از آن به سمت نظام ثبت الکترونیک پیش رفت و پتنت‌های کوچک بدون آزمایش ثبت می‌شدند.

نباید از نظر دور داشت که نظام حقوق مالکیت فکری در کره بسیار شبیه ژاپن است. هر دو کشور تمایل داشتند تا حقوق مالکیت فکری را به مخترعان اعطا کرده و از آنان محافظت نمایند و در ژاپن حقوق مالکیت فکری به اختراعات کوچک اعطا شد که کره نیز این جریان را دنبال کرد. در سطح بنگاه، مالکیت فکری به عنوان عامل اساسی برای همپایی شناخته می‌شود و در طول همپایی نقش یک محرک قوی به منظور ارتقای قابلیت‌های فناورانه را دارد. در این بین شرکت‌های بزرگ، متوسط و کوچک چالش‌ها و پاسخ‌های متنوع و ناهمگونی داشتند که بستگی به سطح قابلیت‌های فناورانه آنها داشت. به طور مثال در دهه ۱۹۸۰ «جائبول‌ها» با چالش جدی نقض حقوق مالکیت فکری در شرکت‌های پیشرو مواجه بودند اما سریع آموختند و واکنش مناسب نشان دادند. علت دستیابی آنها به این موقعیت، بهره‌برداری از کاربردهای جدید و متنوع حقوق مالکیت فکری بود که به عنوان ابزاری برای لیسانس متقابل و چانه‌زنی با بنگاه‌ها به کار می‌رفت.

بخش دوم: همپایی و جهش در سطح بخش‌های صنعتی

فصل ۵ - همپایی و جهش در شش بخش صنعتی

با اتمام فصل چهارم، بخش اول کتاب به پایان می‌رسد و نویسنده بخش دومی را تحت عنوان «همپایی و جهش در سطح بخش‌های صنعتی» در مقابل خواننده می‌گذارد. فصل آغازین این بخش، فصل پنجم، به بررسی سیاست‌های جهش و همپایی در شش بخش مختلف می‌پردازد. دیدگاه‌های فناوری محور به اقتصادهای متاخری چون کره جنوبی، بر روی نحوه تلاش این اقتصادها برای همپایی با کشورهای پیشرفته تمرکز دارد. این امر از طریق فناوری‌های کم و بیش منسوخ کشورهای توسعه یافته امکان پذیر است که گفته شد با موضوع چرخه عمر فناوری قابل توجه است. شواهد نشان می‌دهد که در کره جنوبی در شروع کار، تمام پروژه‌های تحقیق و توسعه مهم شامل بکارگیری ظرفیت‌های بخش عمومی و خصوصی بوده است،

به استثنای صنعت خودرو که صرفاً از ظرفیت تحقیق و توسعه بخش خصوصی استفاده نموده است. جالب اینکه این توسعه نه از خلق دانش و مهارت که از همکاری با شرکت‌های خارجی حاصل شد.

حال این سوال اساسی مطرح می‌شود که برای همپایی در قابلیت‌های فناورانه و ارتقاء سهم بازار بنگاه‌های متاخر چه شرایطی مورد نیاز است؟ در پاسخ به این سوال نویسنده وارد مبحث «مدل همپایی در قابلیت‌های فناورانه و بازارها» می‌شود و معتقد است که گرچه همپایی بازار و همپایی فناورانه مشابه هم نیستند، اما با یکدیگر در ارتباطند. به طور مثال بنگاه‌های متاخر قادرند تا سهم بازار خود را بدون گسترش قابلیت‌های فناورانه افزایش دهند که این قابلیت‌ها از ترکیب فناوری‌های وارداتی و نیروی کار ارزان محلی ایجاد می‌شود. این دو همپایی مجزا از یکدیگرند، با این وجود اگر قابلیت‌های فناورانه گسترش نیابد، افزایش بلندمدت و پایدار در سهم بازار بسیار مشکل خواهد بود. در کره جنوبی صنایع دو دسته هستند: ۱- صناعی که به شکل مستمر یا پیوسته به دنبال افزایش سهم بازار خود بوده‌اند، مثل صنایع تراشه‌های حافظه، خودرو و تلفن همراه و ۲- صناعی که پس از افزایش سهم بازار خود، به شکل ناگهانی این سهم را از دست داده‌اند، مانند صنایع قطعات الکترونیکی مصرفی و کامپیوترهای شخصی.

خروجی تحقیق و توسعه (سطح جدیدی از منابع دانشی) بنگاه‌های متاخر در یک صنعت مشخص، ماحصل ترکیبی از تلاش‌های تحقیق و توسعه و وجود سطح مشخصی از قابلیت‌های تحقیق و توسعه در منابع و دانش موجود است. سپس خروجی‌های جدید تحقیق و توسعه، با قابلیت‌های بنگاه‌ها در تولید، بازاریابی و جمعیت‌شناسی ترکیب می‌شود. بر این اساس سه الگوی همپایی از یکدیگر قابل تفکیک هستند: ۱- همپایی از طریق دنباله‌روی؛ بنگاه‌های متاخر دقیقاً همان مسیری را طی می‌کنند که پیشگامان طی کرده بودند فقط متاخران با سرعت بیشتری این مسیر را می‌روند، ۲- همپایی از طریق جهش نوع اول؛ بنگاه‌های متاخر همان مسیر را طی می‌کنند اما از برخی از مراحل جهش می‌کنند و در زمان صرفه جویی می‌کنند. و ۳- همپایی از طریق جهش نوع دوم یا خلق مسیر؛ بنگاه‌های متاخر مسیر توسعه فناورانه متعلق به خود را کشف می‌کنند و زمانی اتفاق می‌افتد که متاخران پس از دنبال کردن مسیر پیشگامان، وارد مسیر جدیدی می‌شوند.

1. - Path Following
2. - Stage Skipping
3. - Stage Creating



جدول (۱) - سه نوع همپایی از منظر «کئون لی»

مسیر پیشگامان	گام ۱	گام ۲	گام ۳	گام ۴
همپایی دنباله‌رو مسیر	گام ۱	گام ۲	گام ۳	گام ۴
همپایی جهش نوع اول	گام ۱			گام ۳
همپایی جهش نوع دوم	گام ۱	گام ۲	گام ۳ جدید	گام ۴ جدید

نویسنده با بررسی همزمانی روند همپایی بازار در صنایع کره‌ای و ویژگی‌های فناورانه آنها، مثلا افزایش مستمر سهم بازار تراشه‌های حافظه را ناشی از افزایش مستمر قابلیت‌های فناورانه در این صنعت می‌داند، در حالی که کامپیوترهای شخصی سهم بازار خود را از دست دادند؛ چراکه سهم بازار آنها ناشی از مزیت هزینه‌ای بود و بنگاه‌های فعال در این صنعت نتوانستند قابلیت‌های فناورانه خود را حفظ کنند. همچنین افزایش سهم بازار خودرو، ناشی از ارتقای قابلیت‌های فناورانه و مزیت‌های قیمتی بوده و سهم بازار پایین بنگاه‌های کره‌ای در ابتدای مسیر را باید نشانه‌ای از شکاف‌های عمیق در قابلیت‌های فناورانه این کشور و کشورهای پیشرو تفسیر کرد. واقعیت آن است که در ماشین‌ابزارها، بنگاه‌های کره‌ای قابلیت‌های فناورانه خود را به شکل آهسته‌ای ارتقا داده‌اند و در مقایسه با صنعت خودرو، سهم بازار پایین این صنعت، نشان می‌دهد که نقش مزیت هزینه در بازار خودرو نسبت به بازار ماشین‌ابزار بیشتر بوده است. حال بر اساس این سه الگوی همپایی، نویسنده تجربه‌های همپایی صنایع کره جنوبی را به دو دسته موفق و ناموفق دسته‌بندی و آنها را در شش گروه بررسی می‌کند.

صنعت خودرو

صنعت خودرو در مقایسه با صنعتی مانند لوازم الکترونیکی، علم محوری کمتر و مقیاس محوری بیشتری دارد و مهم‌تر آنکه نوآوری صنعت خودرو در مسیر قابل پیش‌بینی‌تری جلو می‌رود و تغییر مفهوم در آن کمتر و تناوب نوآوری در آن پایین‌تر است. در صنعت خودرو گرچه علم محوری پایین‌تری وجود داد اما دانش فنی نقش پررنگ‌تری دارد. یک نکته مهم دیگر در صنعت خودرو بین‌المللی سازی یک فناوری خاص است که لزوماً رقیبی با محصولی با استاندارد مشابه ندارد و خودروساز می‌تواند دوره رقابت‌پذیری خود را به این ترتیب طولانی کند. برخلاف صنایع الکترونیکی که مثلاً در تولید قطعه‌ها نیز با یکدیگر رقابت می‌کنند.

صنعت تراشه‌های حافظه

صنعت تراشه‌های حافظه نیز صنعتی است که عدم قطعیت‌های خط سیر فناوری در آن پایین و تناوب نوآوری در آن بالا است. عدم قطعیت پایین شانس همپایی را کم می‌کند و تناوب بالای نوآوری شانس همپایی را بالا می‌برد. ویژگی خاص صنعت تراشه در این است که نوآوری‌های جدید، میزان ارتقاء را به شدت بالا

1. - Un-Learning

می‌برد و فاصله زیادی بین نسل‌های قدیم و جدید ایجاد می‌شود. به گونه‌ای که نسل قبلی به سرعت منسوخ می‌شود. یک ویژگی دیگر صنعت تراشه در این است که دانش فناورانه بین نسل‌های مختلف با آن قدرت که باید منتقل نمی‌شود و لذا برای ورود با تاخیر مشکلی ایجاد نمی‌کند و لذا شرکت‌های جدید به شرط برخورداری از یک شبکه تولید با امکانات مناسب و مقیاس بالا، می‌توانند امکان تولید نسل‌های جدید تراشه را بیازمایند و سهم خود را بردارند و تحت فشار فناورانه یا هزینه‌ای از ناحیه رقبا قرار نگیرند. لذا عموم رهبران تولید در عرصه تراشه‌ها را شرکت‌های مجتمع بزرگ مثل «سامسونگ» تشکیل می‌دهند. شرکت‌های تراشه در کره در ابتدا الگویی شبیه الگوی «دنباله‌روی از مسیر» را طی کردند و همان مسیر شرکت‌های پیشگامی مثل «اینتل» را، صرفاً زمانی که نتوانستند به مقیاس تولید و تدارک مالی لازم برای مزیت مورد نظر دسترسی پیدا کنند، در پیش گرفتند. به ویژه قابلیت‌های خوب مالی شرکتی مانند «سامسونگ» به این شرکت اجازه داد به رغم تاخیر در ورود، در آن به موفقیت برسد. اما در ادامه راه الگوی همپایی آنها از شکل «همپایی جهش نوع اول» و پرش از برخی گام‌های پیشین بود. دسترسی به پایه دانش خارجی امکان این پرش را برای سامسونگ فراهم آورد. سامسونگ فناوری طراحی حافظه‌های ۶۴ کیلوبایتی را از شرکت «میکروالکترونیک تکنولوژی» در آمریکا و فناوری ساخت را از شرکت «شارپ» ژاپن خریداری کرد و دو سال بعد از خرید این فناوری‌ها شرکت‌های کره‌ای شروع به توسعه فناوری طراحی «مدار» خودشان کردند و اولین بار تراشه‌های ۲۵۶ کیلوبایتی را در اواسط دهه ۱۹۸۰ توسعه دادند. در این جهش علاوه بر خرید دانش طراحی و تولید، انتقال فناوری توسط شرکت‌های کره‌ای از دره سیلیکون آمریکا و انتقال سرمایه‌های فکری و انسانی نیز تعیین‌کننده بود. نکته قابل توجه آنکه پس از این مرحله دیگر شرکت‌های کره‌ای پیشنهاد خرید فناوری‌های بالاتر را رد می‌کردند چون اعتقاد داشتند مسیر عزیمت به فناوری‌های جدید برای آنها باز شده است و خود قادر به رسیدن به سطوح بالاتر فناوری هستند. صنعت تراشه در کره جنوبی، یک مثال استاندارد از عقب‌ماندن سیاست صنعت دولتی از روند توسعه و پیشرفت بخش خصوصی است. از نیمه دهه ۱۹۸۰ دولت کره وارد عرصه شد و ذیل یک سیاست صنعتی شرکت‌های تولید نیمه‌هادی «سامسونگ»، «ال.جی.» و «هاندی» را گرد هم آورد و اهداف تولید حافظه ۴ مگابایتی را تا رسیدن به حافظه ۲۵۶ مگابایتی در دستور کار قرار داد. زمانی که این مجموعه اقدام به

تولید حافظه ۲۵۶ مگابایتی کرد، رهبری فناوری جهان در این عرصه را در دستان خود داشت و به سلطه شرکت‌های آمریکایی پایان داده بود.

صنعت تلفن همراه

گرچه در صنعت تلفن همراه تناوب فناوری بالا و خط سیر فناوری به شدت سیال است و هر دوی این عوامل به متاخرین اجازه و انگیزه فعالیت‌های تحقیق و توسعه‌ای را نمی‌دهد اما در قیاس با دو صنعت خودرو و تراشه، صنعت تلفن همراه تجربه موفق‌تری به لحاظ همکاری دولت و بخش خصوصی در خلق مسیر همپایی با پرش بوده است. زمانی که کره‌ای‌ها برای برداشتن یک گام بزرگ برنامه‌ریزی می‌کردند، در آمریکا سیستم آنالوگ و در اروپا سیستم «سامانه جهانی ارتباطات سیار»^۱ غالب بودند با این وجود وزارت اطلاعات و ارتباطات کره جنوبی رو به فناوری «دسترسی چندگانه تقسیم‌کدی»^۲ آورد. یک دلیل این تصمیم آن بود که اگر کره‌ای‌ها تنها سامانه جهانی ارتباطات سیار را مد نظر قرار می‌دادند، شکاف فناورانه آنها با پیشگامان این صنعت هیچ‌گاه کاهش پیدا نمی‌کرد و دوره همپایی آنها به مراتب طولانی‌تر می‌شد. آنها مسیر کوتاه‌تر و البته خطرناک‌تر را انتخاب کردند و موفق شدند. آنها در سال ۱۹۹۱ قراردادی بابت توسعه سیستم‌های مرتبط را با شرکت آمریکایی «کوالکام» منعقد کردند و سال ۱۹۹۳ سیستم دسترسی چندگانه را به عنوان استاندارد ملی ارتباطات راه دور خود برگزیدند و در گام اول ۶ میلیون کره‌ای را ناگزیر به استفاده از این فناوری کردند. برای کره‌ای مزیت پیش‌تاز بودن در این عرصه چنان مهم بود که به رغم همه مخاطرات، موانع و عدم انگیزه‌ها، با یک ائتلاف بزرگ بخش دولتی و خصوصی و عقد قراردادهای همکاری علمی با «کوالکام» ریسک‌های بالای ورود را پشت سر گذاشتند. در این صنعت سیاست صنعتی کره جنوبی و راهبری‌های دولت به شدت موثر و تعیین‌کننده بوده‌اند و جهش از برخی گام‌ها مجدداً از راه خرید فناوری از یک شرکت پیشرو جهانی یعنی «کوالکام» به دست آمده است و امروز هم کره‌ای‌ها ناگزیر از پرداخت حق‌السهم ۵.۲۵ درصدی این شرکت از درآمد فروش هستند. در این صنعت برخلاف دو صنعت خودرو و تراشه تا سال ۱۹۹۹ میزان داخلی‌سازی محدود و در حد ۳۰ درصد بوده و بخش عمده قطعات مهم کماکان از راه واردات تامین می‌شدند

1. - GSM

2. - TDMA



اما از این سال «سامسونگ» با تکمیل مراحل شبیه‌سازی قطعات اصلی از راه مهندسی معکوس، توانست تراشه‌های اصلی مورد نیاز خود را بسازد.

صنعت رایانه

صنعت رایانه نیز مانند صنعت تلفن همراه صنعتی علم‌بنیان است که نوآوری آن تناوب بالا و سیر فناوری آن به شدت سیال است و پیش‌بینی مسیر توسعه محصول آینده بسیار دشوار است. لذا همپایی در چنین صنعتی نسبت به دیگران به مراتب دشوارتر است. این صنعت در کره جنوبی در اواخر دهه ۱۹۷۰ با مونتاژ ساده پا گرفت و در سال ۱۹۸۴ دولت ذیل یک سیاست صنعتی آن را جز صنایع هدف قرار داد و از بازار داخلی تولیدکنندگان کره‌ای با محدود کردن واردات حمایت کرد و صادرات رایانه به کره مشروط به سرمایه‌گذاری مشترک با تولیدکنندگان کره‌ای شد. در آن مقطع ورود دولت در همین حد باقی ماند و ورودی به عرصه تحقیق و توسعه نداشت. از سال ۱۹۸۵ تا ۱۹۸۹ تولیدکنندگان رایانه کره توانستند ذیل این حمایت‌ها حضوری موفق در بازارهای جهانی داشته باشند و سیاست‌های برون‌سپاری تولید شرکت‌هایی مثل «آی.بی.ام.» آمریکا نیز فرصت رونق تولید را بیشتر فراهم کرد. شرکت‌های کره‌ای در این مقطع اثرات سرریز «یادگیری در عمل» را به خوبی درک کردند و ورود آنها به عرصه مونتاژ صنعتی تولید اقلام رایانه‌ای در مقیاس بزرگ، همراه با کسب قدرت رقابت‌پذیری قیمتی شد. حوزه مونتاژ ابتدا محدود به تولید قطعات پایه‌ای و نه پیچیده بود و به لحاظ فناوری ارتقاء لازم را حاصل نکرد اما کره‌ای‌ها به تدریج قادر به تولید قطعات اصلی نیز شدند و توانستند محدودیت‌ها را پشت سر بگذرانند. با بروز نشانه‌های موفقیت، دولت نیز دست به کار شد و راهبری حوزه تحقیق و توسعه صنعت رایانه را در دستور کار قرار داد و دیگر صرفاً از بازار داخلی تولیدکنندگان حفاظت نمی‌کرد. اما این موفقیت‌ها تا ابتدای دهه ۱۹۹۰ بیشتر دوام نیاورد. از این زمان مجدداً کره‌ای‌ها در تولید رایانه کامل ضعیف شدند و رو به تولید قطعات جانبی اصلی مانند مانیتور، هارد و سی‌دی‌رام آوردند. «کتون لی» در دلایل این شکست عوامل متعددی را برمی‌شمارد که ارتقاء تراشه‌ها و از دور خارج شدن صنعت مونتاژ و اشتباه راهبردی شرکت‌های تولیدکننده کره‌ای از آن جمله‌اند. از نظر او کره‌ای در آن زمان درک کردند که چرخه عمر رایانه‌های هر نسل دائماً کوتاه‌تر می‌شود اما نتوانستند واکنش مناسب به این تحول نشان دهند و به رغم تحولات بزرگ، کماکان به

دلیل سرمایه‌گذاری‌های بزرگ به تولید محصولات با تکنولوژی پایین‌تر ادامه دادند و از تولید رایانه‌های جدید عقب ماندند. سوم آنکه دارندگان فناوری رایانه‌های جدید دیگر از شرکت‌های مونتاژ حق امتیاز بالایی را طلب می‌کردند و حاشیه سود صنعت مونتاژ کاهش قابل توجه‌ای یافته بود. برخلاف صنعت تلفن همراه، تولیدکنندگان کره‌ای اینجا نگران آن بودند که با تغییرات سریع فناوریانه فضای رقابت برای آنها دشوار شود و دستاوردهای شرکتی‌هایی مانند «اینتل» در تولید ریزپردازنده‌ها آنها را نگران از بازگشت سرمایه کرد. «کتون لی» رفع نگرانی غیرقابل پیش‌بینی بودن تحولات آتی فناوری را یکی از کارکردهای اصلی نظام نوآوری ملی و رسالت دانشگاه‌ها و موسسات تحقیقاتی دولتی می‌داند. ماهیت رقابتی شدید بازار قطعات رایانه‌ای، تولیدکنندگان کره‌ای را دلخوش از ظرفیت محدود بازار داخلی کرده بود و لذا فناوری آنها در حد شبیه‌سازی قطعات پایه‌ای و مهندسی معکوس برخی قطعات باقی ماند

لوازم صوتی و تصویری

در ابتدای دهه ۱۹۷۰ مجاری اصلی انتقال فناوری به کره جنوبی از ناحیه سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی و سرمایه‌گذاری‌های مشترک حاصل می‌شد. زمانی که دولت کره جنوبی محدودیت‌هایی را در دسترسی به بازار داخلی این کشور وضع کرد و صادرات محوری را سرلوحه سیاست‌های خود قرار داد، حضور سرمایه‌گذاران خارجی نیز کم‌رنگ شد و مجاری انتقال فناوری به شکل یادگیری غیررسمی از شرکای تجاری ضعیف شدند و جای آن‌ها را جذب رسمی فناوری‌ها از طریق خرید لایسنس یا پروانه کار گرفت. تاکید دولت کره بر داخلی‌سازی در ایجاد چنین فضایی بسیار موثر بود. الگوی توسعه فناوری و نوآوری در صنعت لوازم الکترونیکی مصرفی کره در دو گام الگوی «تقلید از طریق کپی‌برداری» را در ابتدای کار دنبال کرد. در گام اول شرکت‌های بزرگ کره‌ای با استفاده از تجهیزات وارداتی پاره‌ای محصولات استاندارد را در مقیاسی وسیع تولید کردند که در این مرحله نوآوری‌ها عموماً از «یادگیری در عمل» نشأت می‌گرفت و قدرت رقابت وابسته به مقیاس‌های بزرگ بود. پس در گام دوم داخلی‌سازی قطعاتی که استفاده عام و فناوری پایینی داشت در دستور کار قرار گرفت. پس از آن، کره‌ای‌ها الگوی «تقلید خلاقانه» را برگزیدند و نوبت به مرحله خلق محصولات جدید رسید که در این مرحله حداکثر تلاش برای شبیه‌سازی و کاهش هزینه‌ها نسبت به تولیدکنندگان ژاپنی در دستور



کار قرار گرفت. در هر دو الگوی «تقلید کپی بردارانه» و «تقلید خلاقانه» مکانیزم یادگیری در عمل الگوی اصلی نوآوری بود و لذا قابلیت‌های تحقیق و توسعه کمره‌ای‌ها در صنعت لوازم صوتی و تصویری به خوبی رشد نکرد. از یک طرف تولیدکنندگان پیشرو دیگر نسبت به انتقال فناوری از طریق دادن لایسنس رغبتی نداشتند و از طرف دیگر قابلیت‌های نوآوری در این صنعت نیز رشد لازم را نداشت و هزینه‌های تحقیق و توسعه در این صنعت تنها ۸.۲ درصد مخارج را به خود اختصاص می‌داد که نسبت به دیگر صنایع کمره‌ای به طور نسبی پایین بود. در اینجا نیز ماهیت دائما در حال تغییر صنعت لوازم صوتی و تصویری دلیل اصلی پایین بودن مخارج تحقیق و توسعه ذکر شده است. چرخه عمر محصولات جدید دائما کوتاه و کوتاه‌تر می‌شد و به عبارت تناوب نوآوری بالاتر می‌رفت و عدم قطعیت سیر فناوری ازدیاد پیدا می‌کرد و شرکت‌های کمره‌ای گریزان از ریسک بیشتر صرفا به تولید محصولات برخی شرکت‌های پیشرو خود ادامه می‌دادند. آنها چون اطمینان خود به موفقیت راز دست داده بودند، تلاش زیادی برای تحقیق و توسعه نمی‌کردند و به جای کیفیت متمایز، به دنبال مدیریت هزینه‌های ثابت رفتند.

صنعت ماشین ابزار

صنعت ماشین ابزار متکی به ماشین‌آلات عمومی تولید است و در این صنعت فوت و فن‌ها و مهارت‌های کسب شده توسط نیروی کار نقش مهمی ایفا می‌کند. از برخی جهات این صنعت به صنعت خودرو شبیه است چراکه صرفا با واردات تجهیزات تولید و خرید لایسنس طراحی محصول و مهندسی تولید نمی‌توان در آن به همپایی لازم دست پیدا کرد. گرچه تناوب نوآوری در این صنعت پایین و خط سیر فناوری در آن چندان سیال نیست اما تمایز کیفیت و برتری اولین بودن امر به مراتب دشوارتری نسبت به دیگر صنایع است و لذا شرکت‌های متاخر انگیزه کافی برای بالا بردن هزینه‌های تحقیق و توسعه ندارند. در این صنعت دستیابی به قابلیت لازم در طراحی ماشین برای پاسخگویی به نیازهای متنوع مشتریان یک امر حیاتی است و کسب این قابلیت صرفا از تحقیق و توسعه و خرید لایسنس حاصل نمی‌شود. به همین دلیل علی‌رغم تناوب پایین نوآوری در این صنعت، همپایی در آن بسیار دشوار است.

قابلیت‌های تحقیق و توسعه در این صنعت ریشه در دانش انباشت شده طی مراحل مختلف تولید دارد و از آنجا که تولیدکنندگان کمره‌ای به دلیل پایین بودن دقت و کیفیت،

تمایلی به استفاده از ماشین‌آلات تولید بومی نداشتند، لذا چنین دانش انباشت شده‌ای نزد آنها ناچیز باقی مانده و حتی با سیاست‌های تشویقی دولت نیز توسعه نیافته است. در این صنعت بده بستن جدی بین کیفیت ماشین‌آلات تولید و کیفیت محصول وجود دارد و از آنجا که کیفیت محصول در حفظ سهم بازار برای تولیدکننده نقش حیاتی دارد، لذا به عدم استفاده از ماشین‌آلات داخلی می‌انجامد که خود عدم انباشت دانش بومی را به همراه می‌آورد. طی سال‌های اخیر اما با فاصله گرفتن از ماشین‌آلات عمومی در تولید ماشین‌ابزارها و ورود فناوری‌های الکترونیک و رایانه‌ای به این صنعت، بر شدت نوآوری‌های آن نیز افزوده شده است و امروز شرکت‌های کمره‌ای با توسعه فناوری‌های تولید، توانسته‌اند در برخی لوازم جانبی و قطعات اصلی در دنیا حرفی برای گفتن داشته باشند.

«کئون لی» پس از دست‌بندی صنایع موفق و ناموفق پنج‌گانه، پاره‌ای دلالت‌های سیاستی موفقیت را دست‌بندی می‌کند. از نظر او عامل موفقیت اول نقش دولت، نهاد‌های دولتی و طراحی رژیم‌های فناورانه توسط آنها است. او معتقد است به همان اندازه که دانش ضمنی در تحقیق و توسعه و تجربه در مهندسی تولید از اهمیت برخوردار است، وجود یا خلق بازارها نیز مهم به شمار می‌روند. بدون بازارها انباشت دانش از تجربه تولید غیرممکن می‌شود و در این جا نقش دولت عبارتست از: ۱- تضمین بازار برای متاخران از طریق پشتیبانی از بازار داخلی و پرداخت یارانه صادراتی و ۲- تحقیق و توسعه مشترک با بخش خصوصی برای نوآوری محصول که اینجا اثربخشی اقدامات دولتی به رژیم فناورانه صنایع خاص بستگی دارد. از نظر «کئون لی» تجربه نشان می‌دهد که سیاست‌های مدیریت بازار و پشتیبانی از سهم تولیدکنندگان از بازار داخلی، در مقایسه با سیاست مشارکت در تحقیق و توسعه کم‌هزینه‌تر است اما لازمه رقابت بازاری، رهبری هزینه‌ای، کیفیت متمایز و مزیت پیش‌تاز بودن پذیرفتن هزینه‌های سنگین و مشارکت در تحقیق و توسعه است.

مورد دوم، اهمیت پایگاه دانش داخلی و خارجی و راهبرد دسترسی به آنها است. مورد توسعه شرکت‌های کمره‌ای نشان از اهمیت ظرفیت جذب (پایگاه دانش داخلی) و بین‌المللی‌سازی دانش خارجی دارد. تجربه کره به ما نشان می‌دهد که ملی‌گرایی فناوری به این معنی نیست که برای شرکت‌های متاخر دستیابی به فناوری مورد نیاز و همپایی غیرممکن است یا بازارهای بین‌المللی بازار بسته‌ای است؛ چراکه شرکت‌های هاندی و سامسونگ توانستند از شرکت‌های خارجی کمک بگیرند. صنعت



تلفن همراه کرده‌ای نه تنها به فناوری بالغ بلکه به فناوری نوظهور نیز از طریق همکاری مشترک با کوالکام دست یافتند. باید دقت داشت زمانیکه خط سیر فناوری قابل پیش‌بینی و نوآوری تواتر کمتری داشته باشد، راهبرد دسترسی به فناوری خارجی می‌تواند کاملاً متفاوت باشد. مثلاً «هاندی» کنترل مدیریت را با هیچ یک از سهامدارانش نظیر «میتسوبیشی» تقسیم نکرد و مسئولیتش برای پروژه‌های کلیدی تحقیق و توسعه مثل تولید موتور انحصاری بود. در مقابل «دوو» مدیریتش را با «جنرال موتورز» تسهیم کرد اما «جنرال موتورز» فناوری‌های اصلی را به «دوو» منتقل نکرد و در نهایت از این شرکت جدا شد. اما اکنون «دوو» قابلیت فناوریانه بالاتری نسبت به قبل و در نتیجه قدرت چانه‌زنی بیشتری دارد و به دنبال تشکیل شکل جدیدی از اتحاد با «جنرال موتورز» است. مورد سوم نکاتی پیرامون توسعه فناوریانه بیشتر در صنایع کرده‌ای است که برای به وجود آوردن مسیر جدید یا پرش از مراحل «خلاقیت» ضروری بوده است. دولت به نقش دانشگاه به عنوان عرضه‌کننده خلاقیت و نظام مالی به عنوان حامی خلاقیت واقف بود و یک دستاورد بزرگ سیاست‌گذاری دولت، تاسیس بازار سهام «کوزدک» بود که دو سال پس از تاسیس بدل به مادر صدها شرکت نوپا و شرکت‌های سرمایه‌گذاری کوچک و متوسط شد. بسیاری از جوانان از شرکت‌های بزرگ چابول‌ها خارج و به این شرکت‌ها پیوستند. شرکت‌های جدید با اتکاء به شیوه‌های نوین تامین مالی مثل سرمایه‌گذاری از طریق سهام به جای بانک، در حل مشکل عدم قطعیت، انعطاف‌پذیری بیشتری نسبت به چابول‌ها از خود نشان داده‌اند. لذا نباید از نقش دولت در حوزه نظام نوآوری ملی و در کل اثربخشی سیاست‌های دولت در این زمینه غافل شد.

فصل ۶- فناوری دیجیتال به عنوان یک پنجره فرصت جهش

ظهور فناوری دیجیتال پنجره فرصتی برای متاخران یا دیرآمده‌ها است تا همپایی بیشتری از خود نشان دهند. از طریق یک محصول تولید شده توسط «آل‌جی» بود که انگلستان اولین برنامه‌های دیجیتال تلویزیونی خود را به نمایش گذاشت و از طریق محصولات «سامسونگ» بود که آمریکایی‌ها پرتاب شاتل دیسک‌آوری را آغاز کردند. نویسنده در این فصل بر این موضوع تمرکز دارد که شرکت‌های کرده‌ای در این داستان با چه نوع مزایا و معایبی مواجه بوده‌اند و چگونه خطرات ورود زود هنگام به صنعتی در حال ظهور را مدیریت کردند. در مورد توسعه

تلویزیون‌های دیجیتالی توسط شرکت‌های کرده‌ای، می‌توان آن را به عنوان همپایی از طریق «خلق مسیر جدید» تفسیر کرد که همانند مورد صنعت تلفن همراه، در آن دسترسی به دانش خارجی برای موفقیت ضروری بوده است. رژیم فناوریانه تلویزیون دیجیتال یک فناوری سطح بالا بود که تناوب نوآوری بسیار بالا و خط سیر فناوری بسیار سیالی داشت و البته که این فناوری در آن زمان به لحاظ سنی جوان شمرده می‌شد.

از نظر «کتون لی» پارادایم‌های جدید فناوریانه، پنجره فرصت همپایی کشورهای متاخر به شمار می‌روند؛ چرا که این کشورها این مزیت را دارند که در فناوری‌های قدیمی سرمایه‌گذاری سنگینی نکرده‌اند و لذا به سیستم قدیمی فناوری قفل نشده‌اند و در نتیجه قادر به جذب فرصت‌های جدید در صنایع نوظهور و ایجاد یک «خط سیر فناوریانه جدید»^۱ هستند. در استفاده از فرصت‌های جدید نظریه‌های معمول تا قبل از این کتاب «کتون لی» عموماً بر ظرفیت بهره‌وری، منابع انسانی و مزیت‌های جغرافیایی تاکید داشتند اما نویسنده بر دو مخاطره مهم که شرکت‌های در حال همپایی با آن مواجه هستند اشاره می‌کند: ۱- ریسک انتخاب فناوری مناسب از میان چندین فناوری یا قالب فناوریانه استاندارد جایگزین و ۲- نحوه ایجاد بازار اولیه پس از انتخاب فناوری برای تولید کالاها جدید. کشوری که در حال همپایی است بسیار باید دقت کند که از میان فناوری‌های ممکن، فناوری غلط را که مانع از دستیابی به بازده مناسب سرمایه‌گذاری می‌شود انتخاب نکند و پس از انتخاب فناوری مناسب، حال باید با رقبایی از کشورهای پیشرفته و جلودار برای کسب سهم بازار رقابت کند. برای غلبه بر ریسک اول شرکت‌ها باید خط سیر فناوری‌های آینده را به خوبی پیش‌بینی کنند و به اصطلاح رژیم فناوریانه دوره همپایی را به دقت برگزینند که برای این کار حتماً باید به پایگاه اطلاعات خارجی (اعم از یادگیری غیررسمی، حق امتیاز، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، اتحاد راهبردی، توسعه مشترک و غیره) و به عبارت روشن‌تر به مجرای انتقال فناوری از خارج به داخل دسترسی داشته باشند تا به این طریق بتوانند چشم‌انداز جریان تحقیق و توسعه خود را به درستی تنظیم و اصلاح کنند.

اطمینان از نتایج نوآوری در فناوری اطلاعات به ویژه تحت تاثیر تنظیم استاندارد قرار دارد. تولیدکنندگان محصولاتی که استانداردهای فناوری غالب و موفق را در اختیار دارند، به راحتی می‌توانند سرمایه‌گذاری‌های تحقیق و توسعه را به سود تبدیل

1. - Technological Trajectory

کنند. برای رسیدن به این استانداردها، تشکیل شبکه‌ها، تقویت شرکا و تضمین سازگاری امور حیاتی هستند. مزیت رقابتی در عرصه محصولات دیجیتال نه تنها به توانمندی‌های معمول رقابت در عرصه قیمت و کیفیت خود محصول بستگی دارد، بلکه وابسته به محصولات تکمیلی ساخته شده توسط شرکت‌ها و دولت‌های همکار دارای استانداردهای مشابه نیز هست. رقابت در بازار محصولات دیجیتال از نوع «رقابت ویرانگر» است و لذا چنانچه قبل از شکل‌دهی به زیرساخت‌های مکمل، شرکای قوی و محصولات جانبی، که نویسنده آنها را «استانداردهای قبل از بازار» می‌نامد، اقدام به تولید در مقیاس وسیع شود، احتمال کسب سود بالا و زیان هنگفت هر دو وجود دارد و لذا موفق‌ها همواره سعی داشته‌اند که ابتدا استانداردهای لازم را به خوبی ثابت و پایدار کنند و سپس اقدام به تولید کنند. خطر شکست در هم‌پایی در صنعت دیجیتال با ورود زودهنگام به عرصه تولید به شدت بالا می‌رود.

در این زمینه شرکت‌های متاخر کره‌ای خوش شانس بودند که استانداردهای تلویزیون دیجیتال قبل از توسعه محصولات و تشکیل بازارها، به ثبات رسیده بودند و کافی بود که آنها محصولات خود را با این استانداردها سازگار کنند. علی‌رغم فقدان توانایی کافی و پایگاه اصلی دانش در حوزه دیجیتال، شرکت‌های کره‌ای دارای دارایی‌های مکمل دیگری مانند تجربه تولید تلویزیون‌های آنالوگ و نمایشگرها بودند و در نتیجه قادر به توسعه نمونه اولیه دیجیتال، با توجه به دسترسی‌های مختلف به دانش خارجی، مانند مراکز تحقیق و توسعه خارج از کشور و خرید شرکت‌های خارجی شدند. همچنین دومین خطر، یعنی تامین امنیت بازار اولیه، با هدف قرار دادن بازار آمریکا از ابتدا برای آنها کاهش پیدا کرد و منابع پشتیبان رقابت محصولات کره‌ای عمدتاً مزایای اولین بودن‌ها و برخی مزایای هزینه‌ای بود و البته آنها از توسعه شرکت‌های تولید تراشه قدرتمند کره‌ای نیز پشتیبانی می‌شدند.

شرکت‌های کره‌ای در ابتدا هیچ توانایی برای قرار گرفتن در جایگاه رهبری صنعت تلویزیون‌های دیجیتال نداشتند، تنها مزیت شرکت‌های کره‌ای در صنعت دیجیتال، مزیت «یادگیری» آنها بود. آنها بر خلاف ژاپنی‌ها چندان در عرصه فن‌آوری آنالوگ سرمایه‌گذاری نکرده بودند و لذا به این فناوری قفل نشدند، بلکه فرصت تلویزیون‌های دیجیتال را یک فرصت برای همپایی

با ژاپن می‌دیدند. کره‌ای‌ها منابع انسانی لازم در طراحی و تولید را نداشتند و صرفاً از نیروی انسانی خبره‌ای برای اطلاع از روند تحقیق و توسعه شرکت‌های خارجی و استفاده از دانش آنها برخوردار بودند. اما دانش و تجربه حاصل از کنسرسیوم‌های موفق تحقیق و توسعه دولتی-خصوصی که در صنایع تلفن همراه، رایانه و تراشه اینچا به کار آنها آمد. طرف‌های درگیر در صنعت تلویزیون دیجیتال همان طرف‌های صنایع فوق بودند.

آنها در شروع کار برای طراحی و تولید وابسته به نیروهای تازه استخدام متخصص حوزه ارسال و دریافت سیگنال‌ها و فشرده‌سازی تصاویر شدند اما به سرعت تیم‌های تحقیقاتی خود را شکل دادند که در ابتدا به جز رهبران گروه، همگی تازه استخدام‌هایی بودند که در دانشگاه‌های خوبی تحصیل کرده بودند. همچنین از آنجا که بازار داخلی برای محصولات دیجیتال وجود نداشت، آنها در ابتدا صرفاً بازارهای خارجی را هدف‌گذاری کردند. گام دوم موثر آنها، درک خط سیر فناوری به سمت تلویزیون‌های با کیفیت تصویر بالا (اچ.دی) بود.

کره‌ای‌ها سه وزارتخانه صنایع، ارتباطات و علوم را در کمیته‌ای تحت عنوان «کمیته همکاری توسعه تلویزیون‌های اچ.دی» گرد هم آوردند که ۱۷ نهاد خصوصی و دانشگاهی دیگر با آن همکاری می‌کرد. ماموریت اصلی این کمیته دستیابی به فناوری تولید تلویزیون‌های دیجیتال اچ.دی با یک بودجه ۱۰۰ میلیون دلاری و طی یک دوره پنج‌ساله با هدف‌گیری بازار آمریکا بود. یک چالش اصلی عدم تعریف استانداردهای آمریکا تا آن زمان بود که برای این منظور طراحی چهار استاندارد پیشرو مختلف در دستور کار قرار گرفت. از آنجا که شرکت‌های بزرگ «دو، ال. جی، سامسونگ و هان‌دی» همگی عضو این کمیته بودند، مشاهده می‌شد که پاره‌ای دستاوردهای علمی نزد این ارکان خصوصی باقی می‌ماند و در اختیار رهبری پروژه یعنی «موسسه فناوری الکترونیک کره» قرار نمی‌گیرد، اما تیم رهبری این امر را اجتناب‌ناپذیر و انعکاس وجود یک فضای رقابتی تفسیر و صرفاً سعی کردند میزان آن را متعادل کند. به تدریج در این فضا در نتیجه یافته‌های بیشتر صرفاً «ال. جی و سامسونگ» نقش غالب پیدا کردند و برنامه‌های دولت نیز متحقق می‌شد. شرکت‌های خصوصی هم بودجه‌ای که دولت مصروف تحقیقات می‌کرد و هم فضایی که دولت برای تماس شرکت‌های خصوصی با اساتید دانشگاه و محققان بخش

2. - High-Definition Television (HD TV)

3. - Committee for Co-Development of HD TV

1. - Standards Before Markets



دولتی فراهم کرده بود را مغتنم می‌شمردند و اهداف دولت نیز در پیشبرد برنامه‌ها متحقق می‌شد. اکتبر ۱۹۹۳ اولین تلویزیون دیجیتال به نمایش گذاشته شد که صاحبان فناوری قطعات مختلف آن تماما شهروندان کره‌ای بودند. این نمونه به دلیل حجم بزرگی که داشت واقعا محصولی نبود که قابل فروش باشد و صرفا امکان فیزیکی تولید محصول را به نمایش می‌گذاشت. حال باید وظایف به تراشه‌های کوچک منتقل می‌شدند بدون تراشه‌ها تجاری‌سازی تلویزیون‌های دیجیتال ممکن نبود. دولت که قصد داشت کنسرسیوم را با رسیدن به تکنولوژی مورد نظر پایان یافته اعلام کند، متقاعد شد که فاز دومی را نیز از سال ۱۹۹۵ برای مدت چهار سال برای توسعه تراشه‌های لازم تعریف کند. گرچه مسئولیت تراشه‌های تصویری بر عهده «آل.جی» و مسئولیت تراشه‌های صوتی و کانال‌ها بر عهده «سامسونگ» قرار گرفت، اما در انتها مشخص شد که این دو شرکت هر کدام تراشه‌های شرکت دیگر را نیز توسعه داده‌اند که باز انعکاس رقابت میان آنها و محدودیت‌های طبیعی همکاری‌های از نوع کنسرسیوم بود. سال ۱۹۹۷ تراشه‌های لازم تهیه شد و از دل این کنسرسیوم دو مرحله‌ای، دو شرکت «سامسونگ و آل.جی» به عنوان رهبران جهان در عرصه تلویزیون‌های دیجیتال، فناوری‌های صفحه نمایش و پلاسما ظهور کردند. گرچه دولت که هنوز استاندارد پخش دیجیتال را در داخل اعلام نکرده بود، از سال ۱۹۹۸ تولیدات تجاری برای بازار آمریکا و اروپا آغاز شد. شرکت‌های کره‌ای تا سال ۲۰۰۱ یعنی سه سال پس از شروع تولید هنوز توجه‌ای به بازار داخلی کره نداشتند و ۱۰۰ درصد تولید آنها صرفا برای صادرات بود. اعلام استانداردهای دولت آمریکا در ضرورت پخش دیجیتال تا ۱۹۹۹ در خاک این کشور، بازار اولیه تضمین شده‌ای را در اختیار شرکت‌های کره‌ای قرار داده بود. در این مرحله شرکت‌های کره‌ای سعی کردند با اتخاذ راهبرد کاهش قیمت تمام شده و صرفه‌جویی در هزینه‌ها هر چه بیشتر تقاضا جذب کنند. به دلیل تسلط کامل بر فناوری، قیمت محصولات آنها در مقایسه با رقبای خارجی بین ۱۰۰۰ تا ۲۰۰۰ دلار پایین‌تر بود و لذا صادرات شرکت‌های کره‌ای به مرز انفجار رسید و از حدود ۲۷۰ میلیون دلار در سال ۲۰۰۱، در سال ۲۰۰۲ نزدیک یک میلیارد دلار شد که ۴۲ درصد آن به آمریکا و ۲۸ درصد آن به اروپا می‌رفت. در الگوی سه گانه همپایی، تولیدکنندگان تلویزیون دیجیتال در کره، الگوی «همپایی جهش نوع دوم» و «خلق مسیر جدید» را به خود گرفتند. شکست اولیه شرکت‌های ژاپنی و موفقیت شرکت‌های کره‌ای نشان داد که در زمان تغییر پارادایم فناوری،

تا چه اندازه «یادگیری» و «قفل نشدن» مهم و حرکت به سمت فناوری‌های جدید از ناحیه متاخرین آسان‌تر است و تا چه اندازه پیشگامان می‌توانند به دلیل عدم ریسک‌پذیری و درک صحیح خط سیر فناوری آینده، تنبیه شوند. دلایل اینکه چرا تولیدکنندگان ژاپنی از تولیدکنندگان تلویزیون دیجیتال کره‌ای عقب ماندند را می‌توان اینگونه بیان کرد: ۱- ژاپن تا سال ۱۹۹۴ یعنی سه سال بعد از کره شروع به توسعه تلویزیون دیجیتال کرد و تا آن زمان روی تلویزیون‌های آنالوگ قفل کرده بود و تمایلی به دیجیتالی شدن نشان نمی‌داد، ۲- ژاپنی‌ها انتظار داشتند که از لحاظ تحقیق و توسعه فناوری برای دریافت سیگنال‌های دیجیتال و رمزگشایی دیجیتال، رشد بازار کمتر باشد و بیشتر به توسعه مبدل‌های دیجیتال روی آوردند تا تلویزیون‌های با تیونر دیجیتال. در نمایشگاه تجهیزات الکترونیکی لاس‌وگاس در سال ۱۹۹۹ شرکت‌های ژاپنی تلویزیون‌های دیجیتال، محصولات شبکه خانگی و دی.وی.دی را نمایش دادند در صورتی که سامسونگ تنها شرکتی بود که تلویزیون با تیونر دیجیتال نمایش داد.

در یک نتیجه‌گیری کلی، فرآیندهای نوآوری در مراحل اولیه تحول فناوری، تمایل به داخلی بودن دارند و روند نوآوری و موفقیت آن از همان مراحل اولیه می‌تواند به فعالیت‌های جستجوی فناوری و تعاملات موفق بین‌المللی بستگی داشته باشد. در مورد تلویزیون دیجیتال و تلفن همراه، فناوری اصلی در آمریکا اختراع اما توسعه واقعی محصولات و یا تجاری‌سازی توسط شرکت‌های کره‌ای انجام شد و در نهایت بازار آمریکا و اروپا بدل به بازار اولیه تلویزیون دیجیتال و تلفن‌های همراه کره‌ای شدند. در دلالت‌های سیاستی این فصل نویسنده به چهار مورد اشاره ویژه می‌کند: ۱- یک فهرست طولانی از موفقیت از طریق کنسرسیوم‌های تحقیق و توسعه دولتی-خصوصی و در نهایت تا تلویزیون دیجیتال در کره، نقش مثبت دولت و موسسات تحقیقاتی را در همپایی فناورانه شرکت‌های متاخر اثبات می‌کند، ۲- تجربه تلویزیون دیجیتال اهمیت دستیابی به پایگاه دانش جهانی را برجسته می‌کند، زیرا بدون آن همپایی از طریق جهش غیرممکن به نظر می‌رسد؛ چراکه شرکت‌های متاخر به تنهایی قادر به تولید فناوری‌های خط شکن نیستند، ۳- هنگامی که همپایی در حوزه فناوری اطلاعات یا سایر فناوری‌های درحال ظهور اتفاق می‌افتد، نقش حیاتی تنظیم‌گری و استانداردها باید مورد تاکید قرار گیرد. توسعه جداگانه فناوری بدون توجه به موضوع استانداردها ممکن است منجر به شکست کل پروژه شود. در مجموع استاندارد، همکاری و مشارکت با رقبا یا تامین‌کنندگان



محصولات مکمل مهم است و ۴- همچنین اینکه چه کشوری اول بازار را ایجاد و وارد آن می‌شود مهم است، زیرا اندازه بازار موفقیت و یا شکست یک استاندارد را در برابر دیگران تعیین می‌کند. باز هم در این رقابت برای تنظیم استاندارد و ایجاد بازار، نقش دولت اهمیت دارد؛ زیرا می‌تواند پذیرش استانداردهای خاص را تسهیل کند و با شکل دهی بازارها در زمان مناسب، ریسک نوع دوم را پایین آورد.

فصل ۷- همپایی فناورانه در بخش کالاهای سرمایه‌ای

نویسنده در فصل هفتم به دنبال پاسخ‌گویی به این سوال مهم است که چرا شرکت‌های معظم کره‌ای تماماً در حوزه کالاهای مصرفی رشد کردند و در حوزه تولید اقلام سرمایه‌ای پیشرفت مشابهی نداشتند؟ علیرغم اینکه ایجاد غول‌های جهانی از کشورهای درحال توسعه تقریباً غیرممکن به نظر می‌رسد، کره جنوبی توانست چندین بنگاه بزرگ اقتصادی مانند «سامسونگ» و «هاندی» را به جهان عرضه کند. اما این یک روی سکه است چرا که همه این شرکت‌ها در بخش کالاهای مصرفی حضور دارند و کره نتوانسته در بخش کالاهای سرمایه‌ای حرفی برای گفتن داشته باشد. پاسخ او این است که ضعف صنعت تولید اقلام سرمایه‌ای از آنجا نشأت می‌گیرد که کره‌ای‌ها در صنایع با محصولات نهایی متمرکز شدند و این صنایع بر واردات قطعات اصلی، مواد واسطه‌ای و مواد اولیه از ژاپن متکی بودند. با این وجود با توجه به ساختار صادرات محصولات نهایی که نیازمند واردات کالاهای نیمه‌تمام از ژاپن است، کره همچنان با ژاپن دارای کسری تجاری پایدار است. اینکه چرا همپایی در صنعت کالاهای سرمایه‌ای که توسط شرکت‌های کوچک و متوسط هدایت می‌شود دشوارتر است، باید پاسخ آن را از دل چارچوب نظری نظام‌های بخشی نوآوری بیرون آورد. الگوهای همپایی در صنعت کالاهای سرمایه‌ای کاملاً متفاوت از صنعت کالاهای مصرفی است، چون مشتری شرکت‌ها در دسته اول علاوه بر مصرف‌کنندگان نهایی، شرکت‌های دیگر هستند و اینجا انتقال دانش ضمنی ناشی از رابطه بین تولیدکننده و شرکت‌های مشتری بسیار مهم می‌شود. در صنعت اقلام سرمایه‌ای، دانش‌های کلیدی به سادگی در تجهیزات تولید نهادینه نمی‌شود و حق لیسانس هم به تنهایی نمی‌تواند مشکل قابلیت طراحی ضعیف و ناچیز در مرحله توسعه محصول را برطرف کند. «کنون لی» در فصل هفتم سه عامل همپایی ضعیف صنعت کالاهای سرمایه‌ای را به این شکل توضیح می‌دهد: ۱- از نظر انباشت دانش ضمنی

و بازاریابی یک مشکل اصلی این است که شرکت‌های داخلی به دلیل کیفیت پایین و دقت کم محصولات، تمایلی به استفاده از کالاهای سرمایه‌ای داخلی ندارند و سیاست‌های دولتی برای تشویق خرید نیز موثر نمی‌افتد، ۲- شرکت‌های برتر و پیشرو فعلی اغلب با تحمیل قیمت‌های رقابتی مانع از توسعه کالاهای سرمایه‌ای توسط شرکت‌های متاخر می‌شوند، ۳- برای غلبه بر مشکل بالا، استراتژی بعدی که توسط شرکت‌های پیشرو استفاده می‌شود، اتخاذ تدابیر قانونی در زمینه نقض حق ثبت اختراع است که برای شرکت‌های متاخر موانع بزرگی ایجاد می‌کند.

به گفته «آدام اسمیت» تقسیم کار به ویژه توسعه صنعت کالاهای واسطه‌ای به ثروت یک ملت می‌افزاید. محققین مختلف هم تأکید داشته‌اند که تنها بعد از اینکه تامین‌کنندگان کالاهای واسطه‌ای داخلی می‌شوند، امکان بکارگیری عوامل تولیدی به عنوان مثال کارگر و سرمایه به صورت موثرتر، سریعتر و کاراتر ممکن می‌شود.

نظریه‌های رشد جدید نیز بر توجه ویژه‌ای به نقش صنعت کالاهای واسطه‌ای در فهم رشد اقتصادی و توسعه فناوری کرده‌اند. وابستگی متقابل قوی بین صنایع کالاهای واسطه‌ای و نهایی وجود دارد و درجات مختلف توسعه صنعت کالاهای واسطه‌ای می‌تواند تعادلی چندگانه و یا چرخه خوش‌خیم یا بدخیم رشد ایجاد کند. هرچه تخصص بالاتر و تنوع محصولات بیشتر باشد، توسعه صنعت کالاهای نیمه‌آماده موجب بهره‌ورتر شدن صنعت کالاهای نهایی خواهد شد و این به نوبه خود باعث افزایش درآمد و افزایش تقاضا برای کالاهای واسطه‌ای و افزایش تخصص و تنوع صنعت این کالاهای می‌شود. تکرار این نتایج به رشد مداوم و رسیدن به تعادل اقتصادی در سطح فناوری بالا خواهد شد. خطری که وجود دارد این است که اگر ساختار صنعتی موجود نتواند پیوندهای پسین و پیشین را در سطح مناسب خود ایجاد کند، اقتصاد ممکن است در دام تعادل فناوری پایین گرفتار شود. «رودریک» بر این نظر است که حتی اگر یک کشور در حال توسعه از پتانسیل انتقال از فن‌آوری پایین به فن‌آوری بالا نیز برخوردار باشد اما در هماهنگ‌سازی سیاست‌های مختلف شرکت‌های متخصص و توسعه مطلوب صنایع واسطه‌ای شکست بخورد، می‌تواند برای مدت طولانی در تعادل فناوری پایین گرفتار شود. باید در نظر داشت که به دلیل قیمت‌های بالاتر محصولات صنایع دارای فناوری بالا، تعادل اقتصاد در این سطح باعث افزایش سطح دستمزدها و ارتقاء سطح رفاه شهروندان نیز می‌شود، ضمن اینکه خود باعث بالا کشیدن صنایع با فناوری



پایین نیز می‌شود. زمانی که در نتیجه محدودیت‌های ارزی در سال ۱۹۹۷ مقامات کراهی سیاست‌های سخت‌گیرانه‌ای برای توسعه صادرات و کاستن از وابستگی ارزی اعمال کردند، کراهی‌ها تنها توانستند بازارهای با فناوری متوسط و نوظهوری مانند چین، هند و برزیل را به واسطه مزیت‌های قیمتی تسخیر کنند و کماکان وابستگی آنها به ژاپن و آمریکا تا کنون حفظ شده، هر چند این صنایع موفق به کسب مازاد مثبت تجاری شدند.

مساله این است که در صنایع سرمایه‌ای کشورهایی که ابتدا وارد شده‌اند انحصار شدیدی ایجاد کرده‌اند و لذا سطح تمرکز در این صنایع به شدت بالا است. امروز رشد صنایع کالاهای سرمایه‌ای بدل به نمادی شده است که با آن می‌توان تشخیص داد یک کشور به جرگه کشورهای صنعتی پیشرفته پیوسته است یا خیر. رشد کشور کره جنوبی گرچه همان‌طور که در فصل اول در بررسی نظام اندیشه «حسن اف» هم آوردیم سریع و به لحاظ ارتقاء سطح بهره‌وری خیره‌کننده بود اما این رشد به طور عمده از تولید و صادرات کالاهای مصرفی نهایی تولیدی مجتمع‌های صنعتی بزرگ، متنوع و البته خانوادگی که اصطلاحاً «چانبول» گفته می‌شود حاصل شد و چانبول‌ها وابسته به ماشین‌آلات، مواد و قطعات وارداتی به ویژه از ناحیه ژاپن بودند. این پدیده در صنعت ماشین‌ابزار، قطعات الکترونیکی و نیمه‌هادی‌ها شدت بیشتری داشته است که از تراز منفی تجاری بالایی با ژاپن برخوردار بوده‌اند. محاسبات «کتون لی» نشان می‌دهد که تقریباً ۸۰ درصد تجهیزات فرایند نهایی صنعت کره جنوبی از ژاپن و آمریکا وارد می‌شده است. کتون لی معتقد است که همواره داخلی‌سازی در برخی صنایع مانند صنعت ماشین‌ابزار زمان زیادی می‌برد و برای مازاد مثبت تجاری باید بر دیگر صنایع متمرکز شد و کارکرد آنها را با رویکرد «نظام‌های بخشی نوآوری» بررسی کرد. او در ادامه ابتدا نظام بخشی نوآوری را از دید خود تعریف و تشریح می‌کند.

یک بخش صنعتی عبارت است از مجموعه‌ای از فعالیت‌ها که توسط برخی بازیگران و گروه‌های مرتبط با یک محصول انجام می‌گیرد و به شکلی یکپارچه به یک تقاضای موجود یا در حال ظهور پاسخ می‌دهند. گرچه در یک بخش اقتصادی این بازیگران مشترکاتی هم دارند اما به لحاظ فرایندهای یادگیری و قابلیت‌ها ناهمگون هستند. با این تعریف می‌توان ساختار یک سیستم نوآوری بخشی را متشکل از چهار رکن مجزا دانست: ۱- رژیم‌های دانش و فناوری، ۲- رژیم‌های بازار و شرایط تقاضا، ۳- بازیگران و شبکه‌ها و هماهنگی میان آنها و ۴- نهادهای مانند حقوق مالکیت فکری، قوانین، فرهنگ و مانند آن.

«کتون لی» این چهار رکن را برای صنعت ماشین‌ابزار، که یک صنعت تولید کالاهای سرمایه‌ای است، مورد بررسی قرار می‌دهد و در گام اول در خصوص رژیم دانش و فناوری، می‌گوید صنعت ماشین‌ابزار به عنوان «ماشینی که ماشین تولید می‌کند» شناخته می‌شود، یعنی نقش «ماشین مادر» را بازی می‌کند و پایه و اساس صنایع تولیدی است و نقش مهمی در تعیین بهره‌وری و کیفیت محصولات دیگر صنایع بازی می‌کند. از این رو این صنعت بر توسعه سایر صنایع تاثیر می‌گذارد و علاوه بر این به عنوان معیار سطح صنعت یک کشور از آن یاد می‌شود. صنعت ماشین‌ابزار یک صنعت «تامین‌کننده تخصصی» است که دانش ضمنی آن از طریق رابطه بین تولیدکننده و مشتری توسعه پیدا می‌کند. در این سطح چون از ماشین‌آلات عمومی استفاده می‌شود، دانش فنی حیاتی به راحتی در تجهیزات تعبیه نمی‌شود و به جای آن، این مهارت‌های انباشته شده در مهندسان و کارگران است که توسعه دانش فنی را به همراه می‌آورد. همچنین استفاده از حق امتیاز هم در این صنعت محدود بود و توسعه دانش فنی ایجاد نمی‌کند. لذا به رغم آنکه سرعت نوآوری در این صنعت پایین است اما همپایی در آن دشوار است. به دلیل وابستگی به دانش ضمنی و تجربه، در این صنعت تحقیق و توسعه در کوتاه زمان منجر به همپایی نمی‌شود.

حال مساله این است که تغییر رژیم‌های دانش و فناوری و استفاده بیشتر از فناوری‌های رایانه‌ای، فضا را برای فروپاشی شرایط مزیت رقابتی سنتی مهیا کرده و تناوب بیشتری به نوآوری‌ها و سیالیت بیشتری به مسیر فناورانه آن داده است و این تا حدودی سرعت همپایی در این صنعت را بیشتر کرده است. از آنجا که کره جنوبی در صنایع فناوری اطلاعات قدرت رقابتی بالایی دارد، در لبه مزیت فناورانه قرار می‌گیرد و این تحولات در رژیم فناورانه صنعت ماشین‌ابزار به نفع این کشور تمام می‌شود. به این ترتیب با قابلیت‌های فناوری اطلاعات «یادگیری با کار» در این صنعت که نوعی یادگیری ضمنی بوده در قالب‌های بسته‌های نرم‌افزاری بدل به یادگیری‌های صریح و رسمی می‌شود و اینجاست که اهمیت دانش علمی و تعامل با موسسات تحقیقاتی عمومی و دانشگاهی برای همپایی فناورانه از اهمیت بیشتری برخوردار می‌شود.

در خصوص رکن دوم، رژیم‌های بازار، «کتون لی» معتقد است که شرایط تقاضا باعث می‌شود مشکلات بیشتری برای همپایی به وجود آید. پایداری تقاضای بازار نقشی حیاتی

در همپایی دارد؛ چراکه قابلیت تحقیق و توسعه واقعی در ابزارهای مکانیکی از دانش ضمنی منتج می‌شود و این دانش ضمنی در فرآیند توسعه و تولید محصول و در تعاملی بلندمدت با شرکت‌های کاربر به دست می‌آید. از طرف دیگر از آنجایی که کیفیت تولیدات ماشین آلات محلی پایین می‌باشد، در کشورهای در حال توسعه شرکت‌های کاربر عموماً تمایل به استفاده از این ماشین‌ابزارهای داخلی ندارند و این مورد در کره جنوبی هم صدق می‌کرده است. از منظر شرکت‌های کاربر، ریسک بکارگیری کالاهای سرمایه‌ای داخلی بالا است و کیفیت پایین می‌تواند به کیفیت و دقت پایین محصول بیانجامد و قدرت رقابت آنها را دچار خدشه کند. در صنعت ماشین‌ابزار از آنجا که شرکت‌ها به دلیل احتمال پایین رهبری هزینه‌ای، تمایز کیفی محسوس و برخورداری از مزیت اولین بودن در بازار، احتمال موفقیت پائینی در بازار برای خود قائل هستند و لذا مخارج به طور نسبی اندکی را صرف تحقیق و توسعه می‌کنند.

در مورد رکن سوم، بازیگران و شبکه‌ها و هماهنگی میان آنها، باید در نظر داشت که در صنعت تولید کالاهای سرمایه‌ای، کمک‌های دولتی عموماً اثربخشی کمی دارند و حتی پاره‌ای سیاست‌های صنعتی که استفاده از محصولات تولید داخل را تشویق می‌کنند نیز نتوانسته اثرگذاری مناسبی داشته باشد و دلیل اصلی آن همان اثرگذاری مستقیم و موثر کیفیت ماشین‌آلات مورد استفاده بر کیفیت محصول نهایی است که باعث می‌شود حتی با دستور هم شرکت‌های داخلی راغب به استفاده از تولیدات داخلی نباشند. مساله دیگر نیز انحصار بالای شرکت‌های پیشرو است که از طریق اعمال سیاست‌هایی مانند دامپینگ یا ارائه قیمت پایین‌تر نسبت به قیمت شرکت متاخر یا تشکیل پرونده به بهانه نقض حقوق مالکیت فکری، از دادن بخش اندکی از سهم خود به شرکت تازه وارد ممانعت می‌کنند. کتاب شرح رکن چهارم را اینجا از نظر دور داشته اما در فصول پیشین به تفصیل از نقش حقوق مالکیت معنوی سخن به میان آورده است.

نویسنده در ادامه به سه مانع همپایی در صنعت تولید کالاهای سرمایه‌ای اشاره می‌کند که عبارتند از: ۱- تقاضای ضعیف، ۲- دامپینگ و ۳- تشکیل پرونده به بهانه نقض حقوق مالکیت معنوی. در خصوص مشکل اول، از آنجا که کالاهای سرمایه‌ای تعیین‌کننده سطح کیفی محصولات نهایی هستند، شرکت‌های کاربر یا شرکت‌های بزرگ که کالای نهایی تولید

می‌کنند در انتخاب تولیدکنندگان بومی ماشین‌آلات سخت‌گیر هستند. در مواردی هم که تمایل به خرید داشته باشند تقاضای تخفیف‌های فوق‌العاده می‌کنند. بنابراین حتی اگر تقاضایی شکل بگیرد، آورده آن به واسطه مطالبه قیمت پایین‌تر تا حدودی جبران می‌شود و در نتیجه انگیزه و فرصت توسعه و هزینه‌کرد بیشتر در دور بعدی تحقیق و توسعه به ویژه از کسب و کارهای کوچک و متوسط گرفته می‌شود. در خصوص مشکل دوم نیز زمانی که شرکت‌های پیشرو خبر ورود یک شرکت متاخر را می‌شنوند، اغلب با کاهش قیمت‌ها به این مساله واکنش نشان می‌دهند. حال اگر شرکت‌ها بتوانند به رغم دو مشکل اول همپایی لازم را پیدا کنند، در گام سوم مشکل دیگری سرراه آنها قرار می‌گیرد و آن شکایت شرکت‌های معتبر موجود در زمینه نقض حق ثبت اختراع از آنها است که آنها را با مشکلات حقوقی جدی مواجه می‌کند. از دهه ۱۹۸۰ به این سو، پرونده‌های حق ثبت اختراع توسط شرکت‌های آمریکایی خسارت زیادی به شرکت‌های ژاپنی وارد کرده است و مدیران شرکت‌های ژاپنی امروز بیش از سایر مدیران دیگر کشورها نسبت به مساله حق ثبت اختراع و حقوق مالکیت معنوی حساس هستند. همین مساله در خصوص ژاپن علیه کره جنوبی صدق می‌کند و شرکت‌های ژاپنی دعاوی زیادی را علیه شرکت‌های کره‌ای، که محصول نهایی آنها از همخوانی زیادی با آنها برخوردار است، مطرح کرده‌اند. واردات تمامی محصولات کلی که دعاوی حق ثبت اختراع علیه آنها مطرح شده و صرفاً یک شرکت ژاپنی ادعایی را مطرح کرده باشد به ژاپن ممنوع است.

«کئون لی» برای ایجاد فرصت همپایی در صنعت تولید کالاهای سرمایه‌ای، پاره‌ای نقش‌های ویژه برای دولت و برای بنگاه قائل می‌شود. در زمینه نقش دولت او به شدت در این زمینه‌ها طرفدار نظریه پرداز مطرح عرصه تجارت بین‌الملل و سیاست‌های صنعتی، «دنی رودریک» است و با استناد به نظریه او معتقد است که به واسطه انگیزه پایین ورود بخش خصوصی به صنعت تولید ماشین‌ابزار به دلیل احتمال همپایی و موفقیت پایین در این صنعت، اینجا دولت باید ورود کند تا شرکت‌ها را از یک تعادل «بد» به یک تعادل «خوب» منتقل کند و لذا برخی ابزارهای سیاست صنعتی مانند پرداخت یارانه و بازپرداخت دستمزد می‌تواند احتیاج صنایع تازه وارد به سرمایه لازم را تا حدود کمتر کند. مبتنی بر همین نگاه است که امروز دولت کره جنوبی به شدت در صنعت ماشین‌ابزار خود را درگیر کرده و در برخی حوزه‌ها با داخلی‌سازی واردات را متوقف



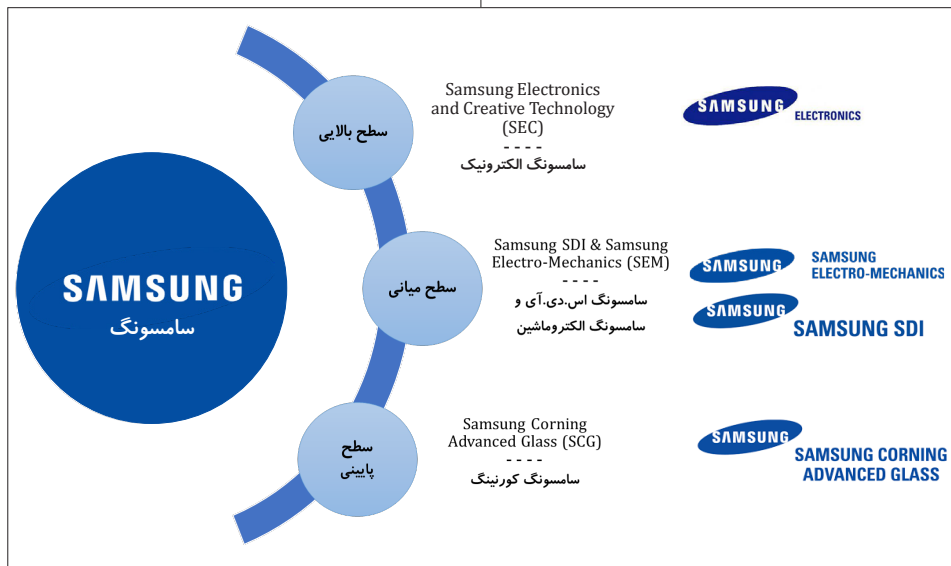
کرده‌اند. دولت کره با ممنوع کردن واردات و کمک به تامین مالی شرکت‌ها یا ایجاد یک شرکت مشترک با یک شریک خارجی از این صنعت حمایت می‌کرد. مثلاً در حوزه خودرو، تا قبل از تولید موتور توسط خود کره‌ای‌ها، صادرکنندگان موتور به کره جنوبی ناگزیر از خرید دیگر قطعات تولیدی صنعت ماشین‌ابزار از شرکت‌های کره‌ای می‌شدند. با این حال تمامی این سیاست‌ها تنها زمانی موفق شدند که صرفاً تولید پاره‌ای قطعات با فناوری پایین و متوسط را هدف گرفته بودند و در زمینه ترویج قابلیت‌های فناوری بالا یا کلیدی اثرگذاری آنها بسیار محدود بوده است. در کنار نقش دولت، «کتون لی» عقیده دارد که ۱- نشانه‌گیری صحیح بنگاه‌های کره‌ای در حرکت به سمت ماشین‌ابزارهای چندمنظوره، ۲- انقلاب فناوری اطلاعات و ۳- تقاضای اقتصادهای نوظهور به شروع یک همپایی آرام در این صنعت در کره جنوبی کمک کرده است. گفته شد که انباشت دانش در صنعت ماشین‌ابزار به دلیل ضرورت اتصال آن به صنایع کاربر از یک طرف و ضرورت رسیدن به سطوح فناوری بالا محدود است اما کره‌ای‌ها با ورود به صنعت ماشین‌ابزارهای چندمنظوره اثرگذاری هر دو محدودیت را تا حدود زیادی پایین آوردند. دوم آنکه انقلاب فناوری اطلاعات زمینه پاره‌ای

راهبردهای جهشی را در این صنعت فراهم آورد و «همپایی جهش نوع دوم» یا «جهش در مسیر» را در این صنعت با ترکیبی از فناوری‌های الکترونیکی و نرم‌افزاری برای کره ممکن کرده است. سوم تقاضای اقتصادهای نوظهوری چون چین، برزیل، هند و آفریقای جنوبی به کمک شرکت‌های کره‌ای آمد که در این بازارها از هر دو مزیت کیفی و قیمتی برخوردار بودند.

بخش سوم: همپایی و بین‌المللی‌سازی در سطح کسب و کارهای کوچک و متوسط

فصل ۸: تولید سامسونگ در کره جنوبی و تکرار سامسونگ در جهان

مساله اصلی که نویسنده در فصل هشتم به آن پرداخته، بررسی دلایل موفقیت چابول‌های کره‌ای از منظر اهمیت تنوع گروه‌های کسب و کار در اقتصادهای در حال توسعه و «قابلیت‌های اجرای پروژه»^۱ در آنها از منظور اشتراک منابع و یکپارچگی عمودی شرکت‌های وابسته در ورود به بازارهای جدید است و برای این منظور تجربه شرکت «سامسونگ» در ورود به بازار چین را مد نظر قرار می‌دهد که این تجربه بعدها در بسیاری از کشورهای در حال توسعه دیگر نیز موفق از آب درآمد.



نمودار (۲)- شبکه یکپارچه عمودی شرکت «سامسونگ»

1. - Project Execution Capability

شبکه یکپارچه عمودی «سامسونگ» با «سامسونگ الکترونیک» (به عنوان مونتاژکننده نهایی و تولیدکننده لوازم خانگی و لوازم الکترونیکی) در بالا، «سامسونگ اِس.دی.آی» (تولیدکننده باتری‌ها، مواد نیمه‌رسانا و صفحه‌های نمایش) و «سامسونگ الکتروماشین» (تولیدکننده قطعات تراشه، زیرلایه‌های نیمه هادی، مازول‌های دوربین، مازول‌های شبکه و بردهای مدار) در سطح میانی و «سامسونگ کورنینگ» (تولیدکننده بیستر شیشه‌ای نمایشگرهای ال.ای.دی که امروز از پرکاربردترین نمایشگرها است) در سطح پایینی، قابلیت خیره‌کننده‌ای را در نوآوری و توانایی‌های یکپارچه‌سازی از خود به نمایش گذاشت و به ویژه در یک مقطع زمانی در ورود به بازار چین بسیار موفق عمل کرد. از نظر نویسنده، این الگو در کشورهای در حال توسعه گرچه تا حدود زیادی می‌تواند «خلا نهادی»^۱ این کشورها را پر کند، اما فرایند رشد و پویایی شرکت‌های موفقیت‌مانند «سامسونگ» نیازمند بسط نظری بیشتری است. «کئون لی» برای این منظور مسیر پویای توسعه قابلیت‌ها را از طریق گروه‌های کسب و کار در قالب یک جدول نشان می‌دهد. در این جدول در مرحله اول گروه‌های کاری کمتر قابلیت دارند و دنبال رفتارهای ساده هستند و قابلیت‌ها باید بیشتر در مورد

نحوه ساخت، نگهداری و استفاده از ارتباطات و شبکه‌سازی با دولت باشد که مسئولیت تخصیص منابع کلیدی را برعهده دارد. در مرحله دوم، این گروه‌های کسب و کار در بخش‌هایی متنوع می‌شوند که با مرتبط هستند یا غیرمرتبط و فکر می‌کنند به دلیل تقاضای بازار یا سیاست‌های صنعتی دولتی امیدوارکننده یا سودآورند و این منجر به آن می‌شود که در گروه‌های کسب و کار توانمندی خاصی تحت عنوان «قابلیت‌های اجرای پروژه» انباشت شود. در سومین مرحله زمانی که یک گروه کسب و کار به بخش‌های متنوعی ورود کرده، آنها می‌توانند از مزایای ادغام به شکل یکپارچگی افقی در میان بخش‌های کمتر مرتبط یا به شکل یکپارچگی عمودی در بخش‌های کاملاً مرتبط یا یک بخش خاص، بهره‌برداری کنند. مزایای یکپارچگی به شرکت‌ها به ویژه در بهبود کیفیت کمک شایان توجه‌ای می‌کند. نهایتاً در مرحله چهارم، آنها می‌توانند قابلیت‌های نوآورانه را توسعه دهند که بسیار برای حوزه‌های فناورانه مشخصی، خاص بوده و به کمک ثبت اختراع یا یک محصول کاملاً جدید نشان داده می‌شود. نکته اینجا است که مرحله یکپارچگی عمودی قبیل از مرحله نوآوری است؛ چراکه افزایش تعامل بین خریداران و فروشندگان می‌تواند پیشرفت فناوری را افزایش دهد.

جدول (۲) - دوره‌های پیشرفت در شرکت «سامسونگ»

مرحله ۴	مرحله ۳	مرحله ۲	مرحله ۱	
دهه‌های ۲۰۰۰ و ۱۹۹۰	میانه دهه ۱۹۷۰ - دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰	دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰	دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰	
نوآوری فناورانه توسعه محصول	یکپارچگی عمودی و افقی	اجرای پروژه	شبکه‌سازی	قابلیت
تخصص	اشاعه تنوع جغرافیایی	تنوع‌سازی مرتبط و غیر مرتبط	رانت‌جویی	رفتار
فناوری خاص از قبیل نانوفناوری	زیربخش خاص در چندین بخش	چندین بخش خاص	تصادفی	ویژگی

بازار بازی کرد. تجربه «سامسونگ» نشان می‌دهد که شبکه عمودی در محیطی با ناکارایی‌های متنوع در ورود به بازار و خلا‌های نهادی گسترده مانند چین (در آن مقطع زمانی)، از قدرت زیادی برخوردار است. در پرتو این موضوع، ارتباط بین نظریه مبتنی بر قابلیت و نظریه شکست بازار گروه‌های کسب و کار را فراهم می‌شود. در ظهور گروه‌های کسب و کار در پاسخ به نقایص بازار است، اما آنها می‌توانند در طول مراحل رشد خود با یکپارچگی افقی یا عمودی، ورودهای جدید مستمری را در

شبکه یکپارچه عمودی در میان شرکت‌های تابعه ابتدا در اوایل دهه ۱۹۷۰ در کره ایجاد شد و سپس در بسیاری از نقاط جهان تکرار شد. ساختار شامل شرکت اصلی «سامسونگ» در سطح بالا به عنوان مونتاژ کار نهایی، دو شرکت تابعه در وسط و یک شرکت در پایین بود. در بازار سریع‌در حال تغییر چین، منبع‌یابی با ثبات اجزا توسط «سامسونگ» نقشی مهم در فعال کردن این شرکت در توسعه محصولات جدید و مداوم برای رفع نیازهای

1. - Institutional Voids



حوزه‌های جدید کسب و کار ایجاد کنند و لازم به ذکر است که تجربه نشان می‌دهد که چنین شبکه‌هایی در بازارهای با خلا نهادهی بیشتر، قدرتمندتر نیز عمل می‌کنند. به عبارت دیگر نوعی هماهنگی بین ضعف محیط خارجی و قوت محیط داخلی گروه‌های کسب و کار قابل توجه است. مهم‌تر از همه این بدان معنی است که مزیت گروه‌های کسب و کار ممکن است نه تنها در محیط‌هایی با شکست بازار در کشورهای درحال توسعه غالب باشد، بلکه در سایر بازارهای انحصاری محصولات متمایز مانند محصولات فناوری اطلاعات در کشورهای پیشرفته نیز می‌تواند راهگشا باشد، جایی که صرفاً چند تامین‌کننده انحصاری مولفه‌های کلیدی تولید را عرضه می‌کنند و تقاضای بازار به طور مداوم تغییر می‌کند و لذا عدم اطمینان وسیعی در بازار وجود دارد، فضای اقدام موثر این گروه‌ها فراهم می‌آید. برای مثال با توجه به شرایط عرضه نامطمئن پانل‌های ال.سی.دی، شرکت «سونی» قرارداد بلندمدتی با شرکت «سامسونگ» برای ارائه پانل‌های ال.سی.دی امضا می‌کند.

فصل ۹- انتقال کارخانه‌ها به آن سوی مرزها و تاثیر آن بر اشتغال

نویسنده در فصل نهم کتاب، مساله این روزهای اقتصادهای صنعتی یعنی اثر استخدام ناشی از بین‌المللی‌سازی تولید را مورد توجه قرار می‌دهد و معتقد است می‌توان تاثیر برون‌سپاری تولید بر اشتغال را از دو مجرا تحلیل کرد: ۱- اثر جانشینی که به جانشینی نیروی کار داخلی توسط نیروی کار خارجی با دستمزد کم و کاهش استخدام نیروی بومی اشاره دارد و ۲- اثر مقیاس به توسعه کارخانه‌های خارجی و افزایش متناسب مشاغل داخلی در این زمینه که اشتغال ناشی از افزایش حجم تولید و فروش است. او بر این عقیده است که اثر برون‌سپاری در خصوص شرکت‌های آمریکایی، بسته به بزرگی اثرات جانشینی و مقیاس مثبت یا منفی بوده و در خصوص شرکت‌های ژاپنی در نتیجه بزرگی اثر مقیاس نسبت به اثر جانشینی عموماً مثبت بوده است. سپس در ادامه فصل این مساله را به طور خاص برای شرکت «سامسونگ» بررسی می‌کند. در آغاز حوزه‌های اصلی کسب و کار شرکت «سامسونگ» از زمان تاسیس آن در قبل از جنگ کره، تجارت عمومی، منسوجات و تصفیه‌خانه‌های شکر بوده است. تنها در اوایل دهه ۱۹۷۰ این گروه با تاسیس کارخانه تولید تلویزیون در جنوب «سئول» وارد صنعت لوازم الکترونیکی شد. سپس در دهه ۱۹۹۰ توسعه سیستم تلفن همراه را کلید زد و دیری نپایید که «سامسونگ» رهبری تولید

این محصول جدید را به دست گرفت و توانست وارد بازارهای جهانی شود. ظهور کسب و کار تلفن همراه «سامسونگ» تعابیر مختلفی دارد، بین المللی‌سازی پایگاه محصولات در سرتاسر جهان یکی از این تعابیر است که به کاهش قابل توجه هزینه‌های تولید، رقابت‌پذیری قیمتی بالاتر و حاشیه سود ثابت و بزرگ مورد نیاز برای دوره بعدی سرمایه‌گذاری منجر شد. از اوایل سال ۲۰۱۳، «سامسونگ» دارای یک کارخانه مادر در کره جنوبی، سه کارخانه در چین، یک کارخانه در هند، دو کارخانه در برزیل و یک کارخانه در ویتنام است. کارخانه ویتنام در میان تمامی این موارد بیشترین ظرفیت را دارد ۲۵ درصد تولید جهانی سال ۲۰۱۳ و بزرگترین نیروی کار متعلق به این کارخانه است. یکی از مهم‌ترین دلایل تاسیس کارخانه جدید در ویتنام، بهره بردن از هزینه‌های کمتر در مرحله مونتاژ و تولید با استفاده از نیروی کار ویتنامی بود که باعث شد سامسونگ کاهش هزینه‌ای به میزان ۶۸۳ میلیون دلار را در هر سال تجربه کند. سهم هزینه‌های نیروی کار به درآمد فروش کارخانه در کره ۴.۶ درصد و در ویتنام ۰.۷۶ درصد و سهم هزینه نیروی کار به ارزش افزوده در کره ۴۱.۷ درصد و در ویتنام ۶.۸ درصد است. که نشان می‌دهد احداث کارخانه در خارج از مرزها بهتر است. حال نکته کلیدی اینجاست که برون‌سپاری اشتغال بیشتری برای شهروندان کره‌ای در مشاغل با تخصص بالا به همراه آورده است. آمار نشان می‌دهد که تمامی مشاغل غیرمونتاژی در فاصله ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۲ افزایش پیدا کرده که روی هم رفته رشد فروش شرکت افزایش مشاغل با دستمزد بالا را باعث شده است. فروش «سامسونگ» از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۲ افزایش ۷۴۵ درصدی را نشان می‌دهد که در نتیجه آن تعداد طراحان، تکنسین‌ها و کارگران بخش تحقیق و توسعه به ترتیب تا ۷۸۵، ۵۵۴، و ۵۴۳ درصد افزایش پیدا کردند. اگر رقابت‌پذیری بهبود پیدا نمی‌کرد و تولید با توسعه کارخانه‌ها فراتر از مرزها گسترش پیدا نمی‌کرد، این مشاغل با کیفیت به وجود نمی‌آمدند. به روشنی در «سامسونگ»، اثرات افزایش فعالیت شغلی همراه با افزایش مقیاس، بیشتر از اثرات جانشینی نیروی کار خارجی بوده و به عبارت دیگر، جانشینی نیروی کار خارجی در کارخانجات برون مرزی برای مشاغل مونتاژ، با افزایش خالص مشاغل با دستمزد بالا نظیر پرسنل تحقیق و توسعه و تکنسین‌ها توأم شده است. این مشاغل با پرداختی بالا را نمی‌توان در داخل کشور ایجاد کرد زیرا رقابت‌پذیری را زیر سوال می‌برد و لذا باید برای کاهش هزینه‌ها کارخانجات را بیرون مرزهای کشور برپا کرد. برای مقابله با گسیختگی فناورانه نیز «سامسونگ» به جای اخراج، مهندسین و تکنسین‌های اصلی خود را در واحد ویژه‌ای حفظ کرد



و به نظر می‌رسد که این پرسنل هسته برتری تولید شرکت باشند. اکثر تکنسین‌ها و مهندسین دارای تکالیف و وظایف ویژه و کوتاه مدت در کارخانجات در سرتاسر جهان شدند، اگرچه آنها به عنوان کارمند واحد مرکزی در کره ثبت شده‌اند.

فصل ۱۰ - همپایی و خلق مسیر توسط بنگاه‌های کوچک و متوسط

نویسنده فصل دهم و آخرین فصل کتاب را به مساله چالش‌های بنگاه‌های کوچک و متوسط نسبت به بنگاه‌های بزرگ در همپایی اختصاص داده و کوچک و متوسط‌های کشورهای در حال توسعه را «دیرواردشوندگان با منبع محدود»^۱ می‌نامد که به کمبود شدید منابع در این بنگاه‌ها در ساخت قابلیت‌های رقابت نسبت به بنگاه‌های بزرگ اشاره دارد. این دسته از متاخران زمانی شروع به انجام فعالیت‌های ساخت خود می‌کنند که زنجیره‌های ارزش تولید پیش از این و در سطحی بالغ در بخشی از بازار برقرار و توسط شرکت‌هایی از کشورهای پیشرفته تصرف شده است. نویسنده برای تشریح سازوکار همپایی شرکت‌های کوچک و متوسط سه دسته فعالیت را متمایز می‌کند که عبارتند از ۱- تولید عین محصول با برند دیگران (او.ای.ام)^۲، ۲- تولیدات محصولات جدید با برند دیگران (او.دی.ام)^۳ و ۳- تولید محصول با برند خود (او.بی.ام)^۴.

به طور ساده، در «او.ای.ام» کالایی که به شکل معمول توسط یک شرکت تولید می‌شده، به درخواست صاحب برند جدید و با برند او تولید می‌شود و در «او.دی.ام» کالای مورد نیاز صاحب برند جدید طراحی و تولید می‌شود و حسب سلیقه صاحب برند، رنگ، طرح، برجسب و برخی تنظیمات محدود روی اجزاء یا عملکردها ایجاد می‌شود. به عنوان مثال، صاحب یک برند پوشاک اگر لباس عمومی را با برند خود سفارش بدهد «او.ای.ام» کرده و اگر لباس طراحی‌شده‌ای را سفارش بدهد مسیر «او.دی.ام» را برگزیده است. اگر شرکتی برندی معروف و فراگیر داشته باشد، در حالت «او.ای.ام» تولید ذیل برند را کامل به یک شرکت دارای خط تولید واگذار می‌کند و خود مسئولیت بازاریابی و فروش را بر عهده می‌گیرد. در حالت «او.دی.ام» صاحب برند از زیرساخت تولیدی شرکت دیگر استفاده می‌کند و مسئولیت تولید و هزینه تغییرات لازم در خط تولید با صاحب

برند است. نهایتاً در «او.بی.ام» که بخش عمده تولیدکنندگان ایرانی از این نوع هستند، خط تولید و برند متعلق به یک شرکت است که سخت‌ترین نوع تجارت به شمار می‌رود که یک شرکت همه مسئولیت و همه اختیارات را بر دوش دارد. آمار نشان می‌دهد که امروز نزدیک به ۸۰ درصد برندهای بازارهای جهانی از نوع «او.ای.ام» هستند و صاحب برند هیچ دخالتی در تولید ندارد. برخی تولید می‌کنند و برخی تولیدات آنها را با برند خود (او.ای.ام) یا برند و دیزاین خود (او.دی.ام) به فروش می‌رسانند. با گذشت زمان از حجم «او.دی.ام»‌ها کاسته شده و «او.ای.ام» به دلیل کاهش هزینه و سود بیشتر و البته بستن ارتباط مشتری با تولیدکننده اصلی تفوق بیشتری یافته‌اند.

«کئون لی» نشان می‌دهد که بنگاه‌های کوچک و متوسط ابتدا در قالب «او.ای.ام» فعالیت می‌کنند، یعنی ساخت توسط تجهیزات اصلی که در آن محصول کامل و آماده مطابق با مشخصات خریدار تولید می‌شود. در ادامه شرکت‌های «او.ای.ام» معدودی به شرکت‌های «او.دی.ام» (ساخت با طراحی اصلی) تبدیل می‌شوند که بیشتر فرآیند طراحی تولید را اجرا می‌کنند. پس از آن به «او.بی.ام» (ساخت با برند اصلی) تبدیل می‌شوند که بطور فراگیر روی برندهای خودشان با طراحی و ساخت محصولات جدید کار می‌کنند، تحقیق و توسعه را برای محصولات و فرآیندهای تولید خود انجام داده و کار فروش و توزیع را به عهده می‌گیرند. لذا مسیر تکامل از «او.ای.ام» به «او.بی.ام» و سپس «او.بی.ام» است. بررسی‌های نویسنده نشان می‌دهد که اگرچه برخی بنگاه‌های کوچک و متوسط از شانس بقا و حفظ موقعیت بازاری خود در پاره‌ای بخش‌های نیازمند دانش فنی بالا (از طریق یادگیری در عمل یا آزمون و خطا) برخوردارند، اما بسیاری از آنها در طول مرحله آزمون و خطا بعد از اینکه پولشان تمام شود با شکست مواجه می‌شوند. بنابراین دولت ممکن است خواهان انتخاب طرح‌های مالی و یارانه‌ای برای حمایت از تحقیق و توسعه این بنگاه‌ها باشد و یا به آنها کمک کند که از پس رفع منازعات برسر حقوق مالکیت فکری بین متاخیرین و حاضرین برآیند. در این زمینه دولت کره جنوبی در شروع دوره رشد بنگاه‌های کوچک و متوسط خود اقدامات سیاسی متعددی را به خدمت می‌گرفت، فروش بیمه بازرگانی در برابر طرح دعوی حقوق مالکیت فکری را در دستور کار قرار داده بود، خدمات ارزیابی مشاجرات قانونی را در مرحله قبل از بازاریابی و قبل از صادرات ارائه می‌کرد و به شرکت‌هایی با دعاوی قضایی حقوق مالکیت فکری با شرکت‌های خارجی روبرو بودند مشاوره‌های فنی جامعی می‌داده است.

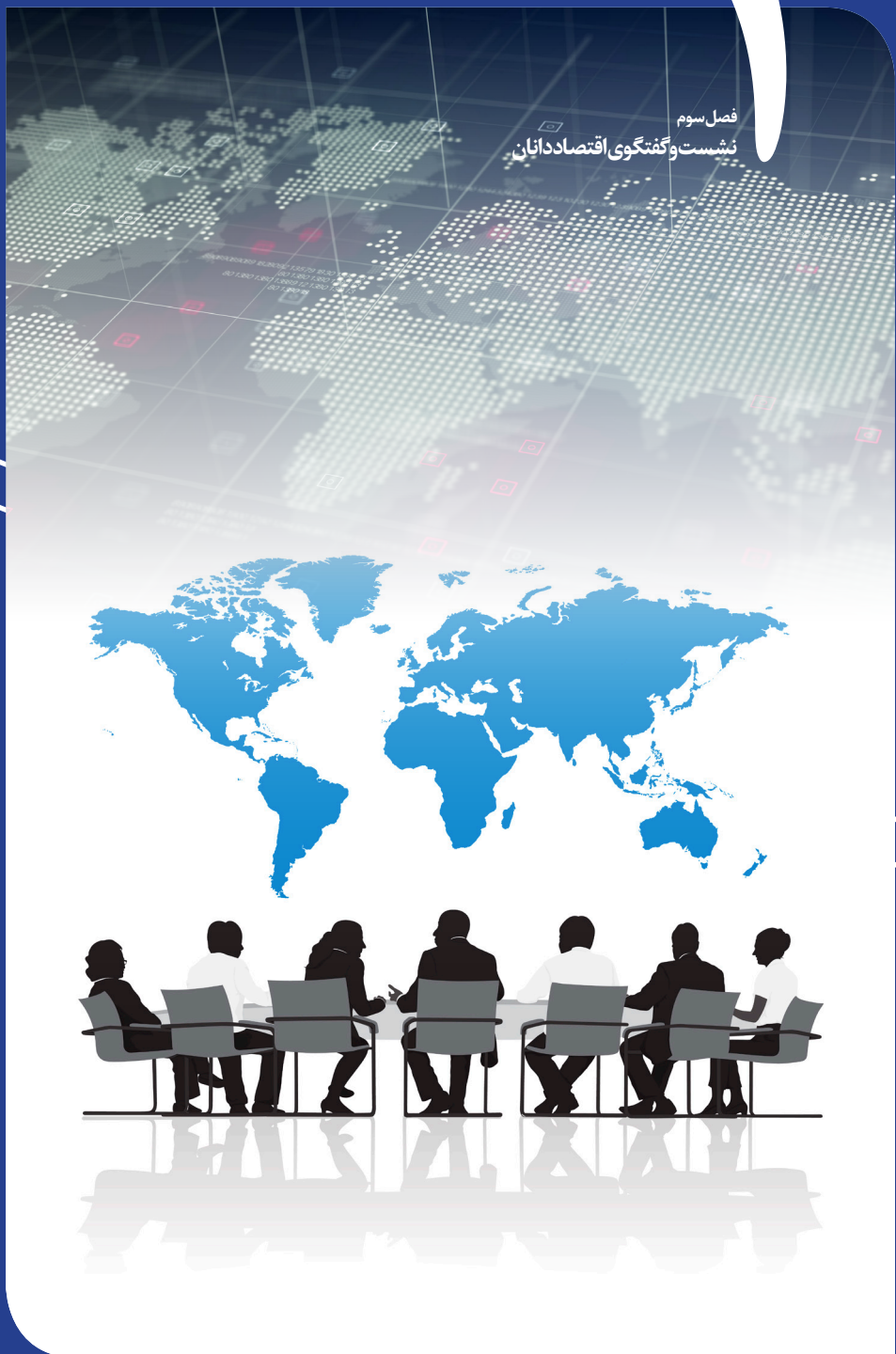
1. - Resource Poor Late Entrants
2. - Original Equipment Manufacturing (OEM)
3. - Original Design Manufacturing (ODM)
4. - Original Brand Manufacturing (OBM)





فصل سوم
نشست و گفتگوی
اقتصاددانان

فصل سوم
نشست و گفتگوی اقتصاددانان



نشست اندیشکده اقتصاد بین الملل پترسون ضرورت هماهنگی سیاست صنعتی و سیاست های تجاری و خارجی



لارن سامرز

ریاست سابق دانشگاه هاروارد، وزیر خزانه داری آمریکا در کابینه کلینتون، رئیس شورای اقتصاد ملی و معاون رئیس جمهور در کابینه اوباما و اقتصاددان ارشد بانک جهانی



رابرت زلیک

رئیس سابق بانک جهانی، نماینده تجاری آمریکا در کابینه بوش پسر و معاون وزیر خارجه آمریکا در کابینه بوش پدر



آدام پوسن

رئیس اندیشکده اقتصاد بین الملل پترسون

یادداشت

اجرای سیاست های صنعتی «جو بایدن» از آگوست سال ۲۰۲۲ در آمریکا که امروز بدل به موتور مکش سرمایه گذاری از دیگر کشورهای صنعتی شده، منتقدانی از هر دو حزب جمهوری خواه و دموکرات. در این نشست سه نظریه پرداز پیشتاز اقتصادی که هر کدام سمت های متعددی در عرصه مدیریت اقتصاد جهانی نیز داشته اند، بر ضرورت هماهنگی این سیاست ها با سیاست های خارجی و تجاری آمریکا تاکید می کنند و در خلال بحث موضوعات مهمی مانند توجه به سطح بدهی های بالای آمریکا در سیاست گذاری و حفاظت از جایگاه بین المللی دلار را پیش می کشند.

1. - Lawrence H. Summers
2. - Robert B. Zoellick
3. - Adam Posen

مشروح گفتگوهای نشست

«آدام پوسن»

۱- مقدمه

سلام به همه، به موسسه پترسون خوش آمدید. من «آدام پوسن»، رئیس این موسسه هستم و مفتخر و مسروریم که برای بحث در مورد آن چیزی که دولت مردان بایدن در حوزه سیاست اقتصادی و مشخصا سیاست صنعتی، سیاست تجاری و پیوندهای آن با سیاست خارجی، به آن «اجماع جدید واشنگتن» می‌گویند در کنار خود «لارن سامرز» و «رابرت زلیک» را داریم. بسیار خوشحالم که این دو مقام عالی رتبه اجرایی سابق و دو متفکر اندیشمند از دو خاستگاه نظری تا حدودی متفاوت دعوت ما را پذیرفتند تا در این مورد به بحث بنشینیم.

«لارن سامرز» نایب رئیس هیئت مدیره مؤسسه «پترسون»، رئیس بنده و همچنین استاد «دانشگاه چارلز دلبو الیوت»، رئیس بازنشسته «دانشگاه هاروارد»، هفتاد و یکمین وزیر خزانه‌داری در کابینه پرزیدنت «کلینتون»، رییس «شورای اقتصاد ملی» و معاون رئیس جمهور در کابینه پرزیدنت «اوباما» و اقتصاددان ارشد بانک جهانی بوده است. «رابرت زلیک» هم یکی از اعضای کمیته اجرایی هیئت مدیره موسسه «پترسون» است که با افتخار می‌گویم، او به عنوان رئیس «بانک جهانی»، نماینده تجاری آمریکا در کابینه «جورج بوش پسر» و معاون وزیر خارجه در دوره ریاست جمهوری «جورج بوش پدر» و بسیار سمت‌های دیگر خدمت کرده است (رابرت براک، زلیک را «باب زلیک» هم خطاب می‌کنند). «باب» اخیرا از جمله در روزنامه «وال استریت ژورنال» داستانا آشک‌آوری در مورد رویکرد دولت «بایدن» نوشته و «لری» هم در رسانه‌های عمومی در این مورد انتقاداتی کرده است و هر دو همچنین خواستار مداخلات جدید برای بازسازی مشروط اوکراین شده‌اند. مخلص کلام، سوالی که دارم این است که با چنین رویکرد اقتصادی که دولت بایدن برگزیده، پیامدهای سیاست خارجی آن چگونه می‌تواند باشد؟

«باب زلیک»

۲- سیاست صنعتی بایدن نقطه مقابل سیاست‌های اقتصادی کلینتون و اوباما است

اول از همه اینکه واقعا خوشحالم اینجا با تو و «لری» و در جایی هستم که همواره در برابر مخاطبان جهانی آن سعی کرده‌ام صادقانه و بی‌پرده سخن بگویم. اما از آنجا که طبیعی است

مخاطبان شما صرفا به برخی عناصر منفرد بحث توجه کنند، اجازه بدهید ابتدا زمینه بحث را در مورد آنچه که من اصطلاحا «اقتصاد دستوری واشنگتن» نامیده‌ام خوب شفاف کنم و خاطرنشان کنم که خاستگاه این سیاست‌ها از کجاست و این تکه‌های پازل چگونه کنار یکدیگر قرار می‌گیرند. همچنین لازم می‌دانم به یک عارضه بزرگ‌تر در مورد هجومی ایدئولوژیک به باورهای اقتصادی دولت‌های «کلینتون» و «اوباما» توسط دولت «بایدن» نیز به اجمال اشاره کنم.

به عنوان نخستین نقطه ورود، سیاست «حفاظت تجاری» متخذ از جانب دولت بایدن سیاستی بسیار حیاتی بوده؛ چون مجبور هستیم که از بازار داخلی در برابر رقابت بین‌المللی محافظت کنیم و لذا با اعطای یارانه و یا اعمال دیگر سیاست‌ها صنایع مورد حمایت قرار می‌گیرند و البته که سیاست‌های حفاظت تجاری صرفا محدود به وضع تعرفه‌ها هم نیستند، بلکه با دیگر سیاست‌های دولت آمریکا مثلا در حوزه‌ای به پیچیدگی وضع «قواعد مبدا» و مانند آن نیز دنبال می‌شوند و البته که خواهید دید این سیاست بازخوردهای مهمی در عرصه جهانی خواهد داشت.

مساله دوم تخصیص این مبالغ هنگفت یارانه‌ای، صرفا به برخی صنایع هدف است که تخصصی چون «چَد بوئین» در همین اندیشکده شما و البته دیگر کارشناسان متخصص حوزه خودرو نشان داده‌اند که چگونه معجونی از سیاست‌های «ترامپی» و «بایدنی» در حوزه خودروهای الکتریکی، به جای آنکه آمریکا را جلودار صادرات این حوزه کند، رهبری صادرات خودروهای الکتریکی را به چین واگذار کرده و همین نگاه را می‌توانیم به سیاست‌های حوزه نیمه‌هادی‌ها و حوزه بنیادی تری مثل انرژی خورشیدی داشته باشیم. اگر شما واقعا می‌خواهید صنعت انرژی خورشیدی را تشویق کنید، تعرفه‌گذاری یا مالیات‌ستانی از نهاده‌های این صنعت که منجر به تولید گران‌تر محصول می‌شود را چگونه توجیه می‌کنید؟

سوم، آنکه رویکرد فعلی دولت «بایدن» حرکتی در خلاف جهت «سیاست ضدانحصار» آمریکا است که ما حصل ۴۰ سال همکاری دو حزبی (کنگره) است. آن اصل کلیدی علم اقتصاد که قیمت محصول مهم‌ترین رکن تصمیم‌سازی است، که من به آن «منافع مصرف‌کننده» و البته اقتصاددان به آن «رفاه مصرف‌کننده» می‌گویند، با ایجاد صنایع بزرگ و از آن بدتر صنایع غیرقابل مهار، تناقض دارد و البته که چنین سیاستی خالی از برخی پیامدهای سیاسی نیز نخواهد بود.



چهارم و در سطحی فراتر، فضای مقررات اقتصادی است که خود همواره بخشی از سیاست است. امروز دولت «بایدن» با سیاست‌های خود، مثلا از طریق ممنوع کردن ورود به برخی فعالیت‌ها، «فشار هزینه‌های فزاینده‌ای» را نصیب کسب و کارها مورد حمایت خود کرده و این سیاست به واسطه بازخوردهایی که بر بازار اوراق قرضه و سهام دارد، و ممکن است مردم عادی از آن بی‌اطلاع باشند، به طور طبیعی دعای قضایی متعددی را به ضرر آن کسب و کارها می‌گشاید و شما می‌دانید هزینه وکلای دادگستری و فرایندهای آن تا چه اندازه در آمریکا بالاست.

پنجمین مورد دیگری که از نظرها دور مانده است، مجوزهای سرمایه‌گذاری جدید است که امروز یکی از پیچیده‌ترین فرآیندها بر آن حاکم شده است. همانطور که «لری» می‌داند، این خزانه‌داری آمریکا بوده که مدیریت فرآیند سرمایه‌گذاری را بر عهده داشته، حرف آخر را می‌زده و همواره در عین نگاه به ملاحظات امنیت ملی، به دنبال ایجاد فضای باز سرمایه‌گذاری در آمریکا بوده است. اما در حال حاضر در آمریکا با یک بوروکراسی کاملا جدید مواجه‌ایم که در آن، خزانه‌داری صرفا بدل به یک هماهنگ‌کننده شده و ارکان دیگری مانند وزارت دادگستری، پنتاگون و وزارت امنیت داخلی به آن ورود کرده‌اند که من آن را «اقتصاد پنتاگونی» نامیده‌ام که سرمایه‌گذاری باز خارجی را بدل به سرمایه‌گذاری هدایت‌شده و محدود شده می‌کند.

ششمین مساله، میزان مداخله و هزینه‌کرد منابع سنگین مالی از ناحیه دولت یا مانند آنچه در فقره وام‌های دانشجویی دیده شد، اعطای بخشودگی‌ها است. برای اهل فن مشخص است که هدف دولت «بایدن» رفع پاره‌ای از مشکلات است یا خرید گروه‌های ذینفع و آنچه امروز باید همگان نگران آن باشیم این است که با هزینه‌کرد این میزان منابع مالی از ناحیه دولت، اینکه تا چه اندازه این منابع صرفا منفعت گروه خاصی را تامین کند، اینکه به تدریج الگوی سرمایه‌داری آمریکا درگیر فساد شود، اینکه تمرکز مدیران عامل بر دریافت وام و بسته‌های حمایتی دولت باشد، همه اینها پیامدهای بلندمدتی خواهد داشت.

چالش هفتم و آخرین چالشی که می‌خواهم به آن اشاره کنم، گفته‌های «جک سالیوان»، مشاور امنیت ملی، (در خصوص اجماع واشنگتنی جدید دولت بایدن) است که من گفته‌ها او را نتیجه رسوخ یک «حلقه فکری» با تفکرات اقتصادی جدید در دستگاه «بایدن» می‌بینم که در نقطه مقابل دیگر تفکرات اقتصادی جناح دموکرات در سال‌های «کلینتون» و «اوباما» قرار گرفته‌اند و ناگزیرم حتی به عنوان کسی که در دستگاه

اجرائی جمهوری خواهان کار کرده، این اخطار را بدهم که جناح جمهوری خواه نیز چنین تجربه‌ای را داشته و نتیجتا افراد نالایقی را بر صدر نشانده است، اجازه ندهید این اتفاق در جناح دموکرات تکرار شود.

بگذارید برای این مورد چند مثال بزنم. ابتدا اینکه وقتی به گذشته برمی‌گردیم و دولت‌های «کلینتون» و «اوباما» را نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که با یک خاستگاه فکری «کینزی» گرچه تمرکز سیاست‌های آن‌ها بر یکپارچگی و مدیریت مالی بوده، اما حداقل‌هایی از انضباط مالی را رعایت می‌کرده‌اند. حال اما در دولت «بایدن» مصدر امور در اختیار کسانی است که قائل به «نظریه مدرن پولی» هستند که می‌گوید هر چه می‌خواهید خرج کنید، از بانک مرکزی حمایت مالی کنید و کمتر نگران تورم و سیاست‌های پولی باشید.

مثال دوم به حساسیت دولت‌های «کلینتون» و «اوباما» به اثرات قیمت بازمی‌گردد. گرچه که آنها در سیاست‌های اقتصادی با بازار کار می‌کردند، اما نسبت به سیگنال‌های قیمتی بسیار حساس بودند اما دولت «بایدن» که نگاهی متفاوت به انحصار و تجارت دارد، به کارایی، به هزینه‌ها و به قیمت‌ها اهمیتی نمی‌دهد و این کاملا متضاد رویکرد اقتصادی دولت‌های دموکرات پیشین است.

مثال سوم به نوع نگاه دولت‌ها به بخش خصوصی بازمی‌گردد. دولت‌های «کلینتون» و «اوباما» بخش خصوصی را موتور پیشران اقتصادی می‌پنداشتند و البته چون قائل به نوعی تفکر اقتصادی «چپ میانه» بودند، سیاست‌های توزیع مجدد را نیز مد نظر قرار داده بودند اما اقتصاددانان دولت «بایدن» بر این عقیده‌اند که این دولت است که چه با سیاست‌های یارانه‌ای و چه با دیگر سیاست‌ها، اقتصاد را هدایت می‌کند.

نهایتا مثال چهارم و آخرین مثال من این است که دولت‌های «کلینتون» و «اوباما» به وضوح معتقد به همکاری‌های بین‌المللی و «اینترناسیونالیست محور» بودند. برای آنها مهم بود که سیاست‌های داخلی آمریکا بر نرخ‌های بهره بدهی و سیاست‌های تجاری چه اثری دارد، چگونه سایر کشورهای جهان را تشویق به رشد می‌کند و چگونه مشارکت را بهبود می‌بخشد. اما نگاه دولت «بایدن» کاملا در این زمینه متفاوت است. دولت مردان «بایدن» گرچه در مجامع بین‌المللی با رویی گشاده و خندان شرکت می‌کنند، اما هیچ تمایل ندارند که در سیاست‌های داخلی آمریکا منافع کشورهای دیگر را نیز در نظر بگیرند. شاید چنین مدلی به درد دانشجویان تاریخ عقاید اقتصادی و نظریه‌های محدود

کردن نفوذ بین‌المللی در عرصه اقتصادی داخلی بخورد، که البته یک ریشه قدیمی «فردریک لیستی» دارد که «آدام اسمیت» را از این منظر اقتصاددانی «میان‌رو» می‌دانم و در واقع اقتضاء سیاست‌های کینزی هم پیروی از این سلوک میانه‌روی است.

۳- «آدام پوسن» سولیوانومیک

خب آنچه «باب» گفت به خوبی دیدگاه او را نشان می‌دهد و البته که «باب» در دولت‌های جمهوری خواه خدمت کرده و شاهد بوده که چگونه «ناسیونالیست‌های اقتصادی» آنجا قدرت را به دست گرفتند و ما هم در موسسه «پترسون» به نوعی از آن‌ها هراس داریم. اما «لری» تو به عنوان کسی که در دولت‌های «کلینتون» و «اوباما» خدمت کرده‌ای، «سولیوانومیک» و توصیف «باب» از جهان بینی دولت‌های این دو رییس‌جمهور را چگونه می‌بینید؟

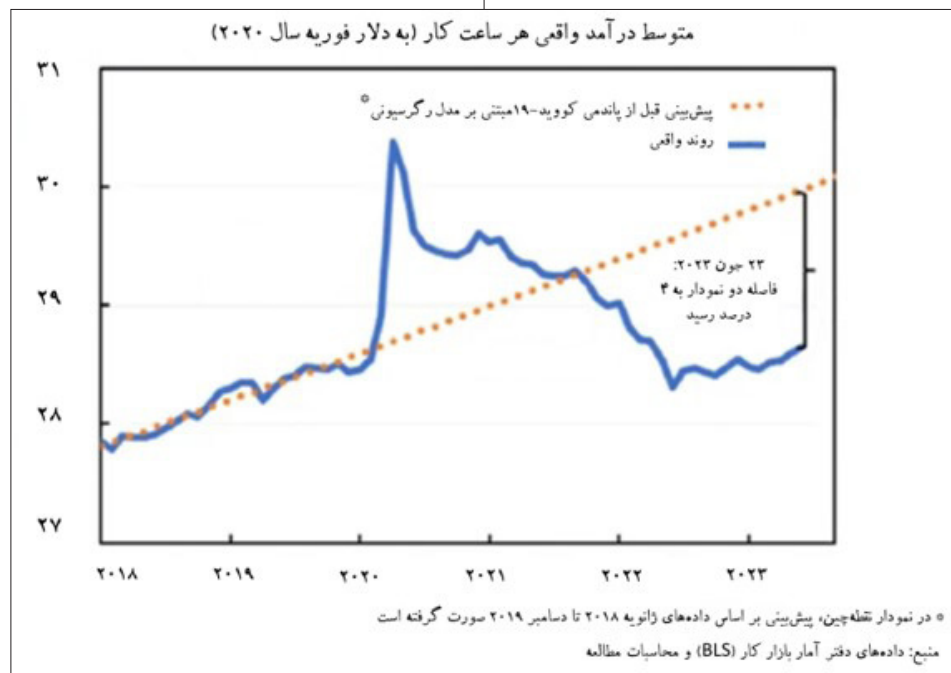
۴ «لارن سامرز»

۴- بهترین ژنرال‌های ارتش آنهایی بودند که بیش از دیگران از جنگ تنفر داشتند

من هم به نوبه خود خوش‌وقتم از این که با تو «آدام» در «پترسون» هستم و از اینکه فرصتی پیش آمده تا بار دیگر از

تجربه‌های ارزشمند «باب» بیاموزم. به نظر من باید دکترین دولت «بایدن» که از نظر من به شکل فزاینده‌ای خطرناک است را از آنچه عملاً این دولت انجام داده تفکیک کرد. من شخصا بر این گمان بودم که لازم است آمریکا یک راهبرد تهاجمی علیه بحران اقلیمی داشته باشد و بدون آنکه از همه جزئیات مطلع باشد از «قانون کاهش تورم» حمایت کردم، گمانم آن بود که این قانون چنین کارکردی دارد.

من بر این عقیده بودم و هستم که ما با بحران جدی در حوزه نیمه‌هادی‌ها مواجه بوده‌ایم و حتی گمان می‌کردم که این سرمایه‌گذاری ۶۰ میلیارد دلاری به واسطه چشم‌انداز مثبتی که در بهبود وضعیت نیمه‌هادی‌ها ایجاد می‌کند، سرمایه‌گذاری ارزشمندی است. لذا اعتقاد دارم که امضاء بایدن در پای دو «قانون کاهش تورم» و «دانش و تراشه» از این منظر که نشان می‌دادند رییس‌جمهور آمریکا عمیقا به دنبال یک ملی‌گرایی اقتصادی صنعت‌پایه است، گام‌های مناسبی بودند و امروز دائما تلاش می‌شود که این گام‌ها راهنمای عمومی هدایت‌گر دیگر سیاست‌های اقتصادی باشند.



به نظرم بهتر است ابتدا وضعیت موجود را خوب بشناسیم. لطفاً به اسلایدی که آماده کرده‌ام نگاه کنید (نمودار پیوست). در حال حاضر آمریکا مشکل بیکاری و کمبود شغل ندارد. شما اگر تعداد مشاغل باز (مشاغل دارای ظرفیت جذب نیروی کار جدید) را با هر شاخص تعدیل‌کننده‌ای بسنجید، می‌بینید که در بالاترین سطح تاریخی خود قرار دارد. آمارها نشان می‌دهد چالشی که امروز با آن مواجهیم، کمبود هزینه‌کردها به واسطه فاصله گرفتن درآمدهای واقعی از روندهای پیش‌بینی شده است (نمودار نشان می‌دهد که در ۲۳ جون ۲۰۲۳ روندهای فعلی از روند بلندمدت پیش از پاندمی حدود ۴ درصد فاصله گرفته است).

این اسلاید توسط «جیسون فورمن» (از پژوهشگران پترسون و استاد دانشگاه هاروارد) تهیه شده و البته شما می‌توانید به شیوه‌های دیگری نیز بر روی داده‌ها کار کنید اما به همین نتیجه خواهید رسید. پیام اصلی نمودار این است که ماحصل تمامی اتفاقاتی که ظرف سال‌های گذشته به وقوع پیوسته است، پایین آمدن دستمزد واقعی یعنی قدرت خرید نیروی کار در ازای یک ساعت کار است که به میزان قابل توجهی پایین‌تر از آن چیزی است که پیش از روی کار آمدن دولت «بایدن» انتظار می‌رفت باشد. کاملاً منطقی است که نگران محیط‌زیست باشیم، کاملاً درست است که به تاب‌آوری اهمیت بدهیم، اما کاملاً اشتباه است که فکر کنیم ناسیونالیسم اقتصادی صنعت محور دالانی به سوی درآمدهای بالاتر یا استانداردهای زندگی بهتر برای طبقه متوسط است.

دستمزد واقعی نشان‌دهنده میزان دستمزد تقسیم بر قیمت است و کاهش آن یا در نتیجه دستمزد پایین و یا ماحصل قیمت‌های بالا است و به همین دلیل است که سیاست‌های تورمی مشکل‌زا می‌شوند، به همین دلیل است که هر سیاستی که مجموعه‌ای از قیمت‌ها را افزایش دهد چالش برانگیز می‌شود، مگر اینکه توجیهی برای این سیاست‌ها وجود داشته باشد و لذا الان من نگران نوع نگرش یا اصلاً فقدان نگرش دولت‌مردان «بایدن» در قبال تجارت هستم.

آنچه هرگز در مورد موافقتنامه‌های تجاری آمریکا طی ۵۰ سال گذشته گفته نشده، این است که این موافقتنامه‌ها نه تنها رونق تجاری به همراه داشتند، که سودآوری هم خوبی بودند. هر چالشی که آمریکا در مسیر تجارت خارجی با آن روبرو بوده، نسبت به آنچه دیگران تجربه کرده‌اند به مراتب ناچیز بوده است. مثلاً در قبال چین شرط آمریکا برای پیوستن به سازمان تجارت جهانی بسیار بدخواهانه بود. آمریکا قبلاً ده‌ها بار در قبال چین «اصل عدم تبعیض» را در تجارت‌های مختلف به دفعات اجرا کرده بود

(نرخ تعرفه آمریکا برای واردات محصولات چینی مشابه کشورهای عضو سازمان تجارت جهانی بوده است)، به این معنی که هر مزیتی که آمریکا به بیش از ۱۰۰ کشور دیگر در سازمان تجارت جهانی می‌داد، قبل از پیوستن چین نیز به این کشور اعطا می‌کرد.

لذا پیوستن چین به سازمان تجارت جهانی و وضع مقررات متنوع و جدید نظام تجاری و به ویژه کاهش دیوار تعرفه‌ای این کشور، به مراتب به نفع تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان آمریکایی بود. همین مورد را می‌توانید در قضیه «قرارداد تجارت آزاد آمریکای شمالی (نفتا)» نیز ببینید و در آنجا نیز تعهدات آمریکا بسیار کمتر از مکزیک از آب درآمد.

بنابراین چنین توافقی‌هایی زمینه‌های کاهش قیمت‌ها را فراهم آورد و سیاست‌های امروز در افزایش تعرفه‌ها یا تداوم تعرفه‌های بالا، منجر به افزایش قیمت‌ها و کاهش درآمدهای واقعی شده است. متأسفانه هیچ‌گاه تعداد شغلی که به واسطه اعمال محدودیت بر واردکنندگان آمریکایی از دست می‌رود و هزینه‌های سیاست‌های حمایتی از این منظر، در محاسبات مورد توجه قرار نگرفته است. مثلاً حفاظت از صنعت فولادسازی آمریکا که تعداد کارگران آن یک درصد صنایع مصرف‌کننده پایین دست فولاد در آمریکا هستند را در نظر بگیرید. تمامی این صنایع که از فولاد به عنوان یک نهاده تولید استفاده می‌کنند در نتیجه حمایت از این صنعت و افزایش قیمت فولاد آسیب دیده‌اند. «آدام» و همکارانش در اندیشکده «پترسون» تخمین زده‌اند که بدون وضع سیاست‌های حمایتی در قبال چین، امروز ۲ درصد تورم انباشته کمتری در آمریکا داشتیم که می‌توانست نرخ‌های بهره پایین‌تری به همراه بیاورد و مثلاً خانوارهای وام‌گیرنده خریدار خانه را منتفع کند.

مثال دیگر دستورالعمل‌های اخیر ادغام «کمسیون تجارت فدرال» و «دپارتمان‌های دادگستری» است که به عنوان نهاد الهام‌بخش قواعد ضدانحصاری شناخته می‌شود اما به کل ایده کاهش هزینه‌های مصرف‌کننده و رفاه بیشتر مصرف‌کننده را به کناری نهاده است. بله، ما باید قانون ضد تراست را بیش از ۳۰ سال گذشته اجرا کنیم، اما دکتترین این کار کاهش هزینه‌های مصرف‌کننده و ارتقاء سطوح درآمدی است.

و در نهایت، لازم است تأکید زیادی که در لفاظی‌های دولت‌مردان برای خرید کالاهای آمریکایی می‌بینم را زیر سوال ببرم. امروز کمتر از ۵ درصد کارگران آمریکا در بخش صنعت ساخت آمریکا مشغول به کار هستند که نسبت به سال ۱۹۶۰ به یک چهارم رسیده است. در کشورهای دیگر از جمله در آلمان و

چین با آن غول‌های افسانه‌ای صنعتی، سهم نیروی کار از بخش تولید صنعتی به شکلی پدیدار طی چند دهه اخیر کاهش یافته است. عامل این کاهش نیز کارکرد فناوری‌های پایه‌ای است. دقیقاً همانند همان اتفاقی که برای کاهش سهم نیروی کار فعال در بخش کشاورزی طی یک سده پیش تا کنون افتاده است. لذا بر این عقیده هستیم که نظام تدبیر اهداف صنعتی در آمریکا در شرایط فعلی با اختیار کردن این فرض که می‌توان با یک هزینه معقول و در یک بازه زمانی معقول، چنین روندی را معکوس کرد، عمیقاً به اشتباه رفته است.

بنابراین البته که لازم است در قبال چالش‌های محیط‌زیستی و بحران‌های انعطاف‌پذیری زنجیره‌ها، واکنش نشان دهیم، اما اجازه بدهید این واکنشی مقتضی و هدفمند باشد. «آدام» عزیز، بهترین ژنرال‌های ارتش همواره آنهایی بوده‌اند که گرچه بیش از دیگران از جنگ تنفر داشته‌اند، اما در عین حال می‌دانند که هر از گاهی هم باید به جنگ به عنوان یک راه حل فکر کرد. بهترین مدافعان سیاست صنعتی نیز آنهایی هستند که بیش از دیگران از مشکل‌زایی چنین مداخلاتی از ناحیه دولت اطلاع دارند و بر این عقیده‌اند که برای دستیابی به اهداف غیراقتصادی باید این مشکلات را به حداقل ممکن رساند و آنها از قبیله کسانی نیستند که قربانی نوعی مغالطه‌ی رمزآلود و البته جدی شده‌اند و گمان می‌کنند با سیاست صنعتی می‌توان معیشت طبقه متوسط را رونق بخشید.

«آدام پوسن»

۵- نگاهی به یافته‌های اندیشکده پترسون در هدف‌گذاری تراز مثبت تجاری در سیاست‌های صنعتی

بسیار سیاسی‌گزارم «لری»، فقط برای آن دسته از مخاطبین این گفتگو که علاقه‌مند به مطالب بیشتری در این زمینه هستند، تعدادی نمودار در وب سایت اندیشکده داریم (نمودارهای پیوست) و به زودی کتابی نیز در خصوص کاهش اشتغال صنعتی در عرصه جهانی به قلم «رابرت لارنس» منتشر خواهیم کرد. در ادبیات معمول اقتصادی، کسری‌های تجاری بزرگ اغلب عامل کاهش بلندمدت اشتغال صنعتی آمریکا شناخته شده‌اند و منتقدان ادعا می‌کنند که واردات ارزان از کشورهای دارای مزیت دستمزدی، قدرت رقابت صنعت‌گران آمریکایی را در داخل خاک این کشور از بین برده و کارخانه‌های صنعتی آمریکایی و اشتغال آن‌ها را به خارج منتقل کرده است. «آدام پوسن» در تحلیلی با استفاده از اطلاعات سال‌های ۱۹۹۲ تا ۲۰۲۰ نشان می‌دهد که سهم اشتغال صنعتی از کل اشتغال در تمامی اقتصادهای پردرآمد،

حتی آنهایی که مانند آلمان دارای بخش‌های صادراتی قوی و مزاد تجاری بوده‌اند، کاهش یافته است.

اگر به داده‌های دو ایالت «نوردراین وستفالن» آلمان و «اوهایو» آمریکا به عنوان دو قطب صنعتی این دو کشور مراجعه کنیم در می‌یابیم که ایالت «نوردراین وستفالن» آلمان در دوره ۱۹۹۲ تا ۲۰۲۰ دائماً مزاد تجاری کالایی داشته اما سهم اشتغال صنعتی از کل اشتغال در قطب صنعتی این کشور همانند «اوهایو» آمریکا با نرخی مشابه کاهش یافته است. ایالت ۱۷.۹ میلیون نفری «نوردراین وستفالن» و ایالت ۱۱.۷ میلیون نفری «اوهایو» طی این دوره به ترتیب با نرخ‌های منفی ۱۱.۷ و منفی ۸.۱ درصد بالغ بر ۶۵۸ و ۳۴۱ هزار نفر شغل از دست داده‌اند.

بررسی‌ها نشان می‌دهد که در هر دو ایالت سیاست‌های موازنه تجاری (چه مثبت و چه منفی) عامل توضیح دهنده روند کاهش سهم اشتغال صنعتی نبوده بلکه فناوری‌های کاراندوز و بهبود بهره‌وری عامل اصلی بوده‌اند. نکته قابل توجه آنکه سیاست‌های تثبیت ترازهای تجاری برای محافظت از اشتغال صنعتی در هر دو ایالت به شکست انجامیده است.

همچنین محاسبات «رابرت لارنس» خیلی بی‌پرده‌تر و اثرگذارتر پیامد سیاست‌های تجاری ذیل سیاست‌های صنعتی را به نقد می‌کشد. «لارنس» با استفاده از داده‌های ۱۹۹۵ تا ۲۰۱۱ نشان می‌دهد آن دسته از کشورها که مزاد تجارت صنعتی داشته‌اند، نسبت به آن دسته از کشورها که کسری تجارت صنعتی را در این دوره تجربه کرده‌اند، با کاهش بیشتر سهم اشتغال صنعتی در اشتغال کل مواجه شده‌اند.

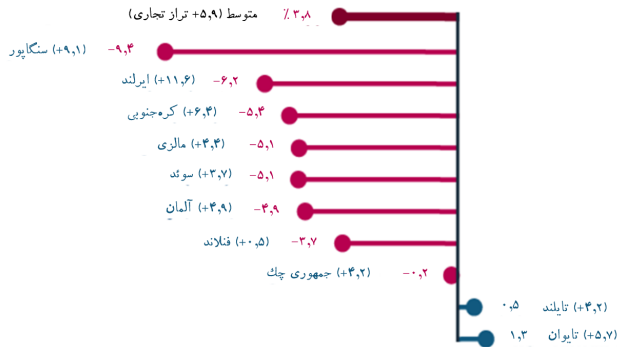
«لارنس» با بررسی داده‌های ۶۰ کشور نشان می‌دهد، کشورهایی که دارای ۱۰ مزاد تجاری صنعتی اول بوده‌اند، به طور متوسط ۳.۸ درصد کاهش در سهم اشتغال صنعتی از کل اشتغال را تجربه کرده‌اند و بسیار جالب توجه است که در کشورهای دارای ۱۰ کسری تجاری صنعتی اول، سهم اشتغال صنعتی از کل اشتغال تنها ۳.۳ درصد کاهش یافته است.

مهم‌ترین یافته «رابرت لارنس» را می‌توان چنین خلاصه کرد که اگر سیاست صنعتی هدف ایجاد مزاد تجاری صنعتی را دنبال کند، لزوماً مشاغل صنعتی را احیاء نخواهد کرد. کشورهای دارای مزاد تجاری به واسطه برخورداری از سطح بهره‌وری بالاتر که خود عامل ایجاد همان مزاد تجاری بوده، مشاغل صنعتی کمتری را حاصل کرده‌اند. در مقابل کشورهای با کسری تجاری، تولید صنعتی سرانه کمتر اما کاهشی کمتر در هزینه تولیدات صنعتی را تجربه کرده‌اند که این امر منجر به از دست دادن اشتغال صنعتی آنها شده است.



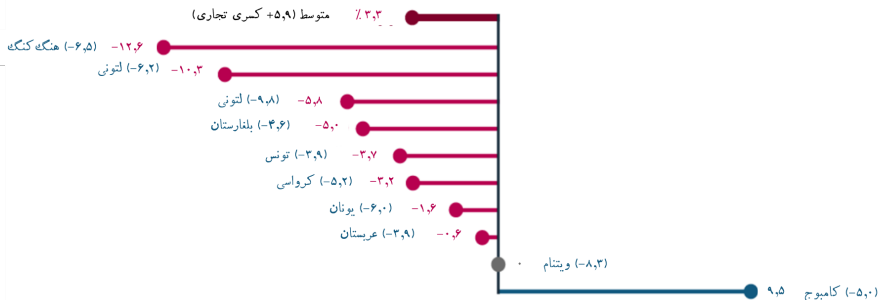


کشورهای دارای بیشترین مازاد تجارت صنعتی و تغییر سهم اشتغال صنعتی آنها



منبع: موسسه اقتصاد بین‌الملل پترسون - محاسبات برابرت لارنس

کشورهای دارای بیشترین کسری تجارت صنعتی و تغییر سهم اشتغال صنعتی آنها



منبع: موسسه اقتصاد بین‌الملل پترسون - محاسبات برابرت لارنس

«آدام پوسن»

«باب»، گرچه مشخص است که نظرات «لری» و شما برخی موارد کاملاً مکمل یکدیگر است، اما با توجه به سابقه بیشتر شما در سیاست خارجی، می‌خواهم ابتدا به شما بازگردم. هم شما و هم «لری» در خلال طرح مباحث اقتصادی به «دکترین جیک سالیوان»، که تهدیدات چین و ملاحظاتی امنیت ملی ناشی از آن را توجیه‌کننده صرف این میزان بودجه می‌داند، اشاره کردید. اگر ممکن است کمی بیشتر در این زمینه برای ما صحبت کنید. به نظرت آیا خلاص شدن از مخمصه تهدیدات چین سودای صنعتی این چنینی را توجیه می‌کند یا راه‌های دیگری هم برای رفع مسائل امنیت ملی در قبال چین وجود دارد؟

«باب زلیک»

۶- تقلید آمریکا از چین، بزرگ‌ترین اشتباه آمریکا است

حُب، در این جا چند ملاحظه اساسی داریم. اولی ایجاد رقابت بر سر اعطای یارانه صنعتی و کنش‌های متقابلی است که همین امروز مثل در اروپا و ژاپن شروع شده است. گرچه مالیات‌دهندگان نگران این هزینه‌ها هستند و نهادهایی مانند «پترسون» دغدغه‌های خود را در زمینه بودجه و بدهی‌های دولت آمریکا بارها گوشزد کرده‌اند، اما نهایتاً پول این اعدادی (که در گزارش‌های خود دائماً تجمیع می‌کنید از جایی فرامی‌رسد و آمریکا قادر به پرداخت آنها است. اما وقتی که به آنچه کشورهای در حال توسعه یا جنوب نام گرفته نگاه می‌کنیم، تصویری که



پیش روی ما قرار می‌گیرد بسیار ترسناک می‌شود، چراکه این کشورها مانند آمریکا و ژاپن و اتحادیه اروپا توان پرداخت یارانه مشابه را (به صنایع) خود ندارند.

بنابراین اگر واقعا نگران جهان در حال توسعه هستید، باید دقیق بررسی کنید که پیامد این سیاست‌ها چگونه است. شما از یک طرف می‌خواهید از نظام اقتصادی متحدان خود در اتحادیه اروپا و کشورهای در حال توسعه حمایت کنید و از طرف دیگر هم به برخی صنایع یارانه می‌دهید و هم با تمهیداتی که در نظر گرفته‌اید اجازه نمی‌دهید خارجی‌ها هم از این یارانه‌های منتفع شوند و مانع از آن می‌شوید که آنها قادر باشند محصولات صنعتی یارانه‌ای تولید شده را خریداری کنند و صرفا خرید آنها را برای شرکت‌های آمریکایی مجاز کرده‌اید.

بنابراین، مثلا در حوزه خودروهای الکتریکی که با «ترامپ» شروع می‌شود و طی دوره او آمریکا تعرفه واردات بر چین را افزایش می‌دهد و چین ضمن افزایش تعرفه‌های خود بر واردات آمریکا از جمله در حوزه خودرو، نرخ تعرفه خود در این زمینه را بر دیگر کشورهای دنیا کاهش داد. امروز تولیدکنندگان پیشرو آمریکایی مانند «تسلا» نه تنها به خاک سرزمینی چین برای تولید رفتند بلکه در این کشور یک سیستم اقتصادی کامل در تولید خودروهای شخصی سازی شده راه‌اندازی کردند که امروز چین را پیش‌تاز این عرصه در جهان کرده است.

دولت باید در پی تغییر این اتمسفر با اصلاح سیاست‌ها برمی‌آمد اما به جای اصلاح نظام تعرفه‌ای، شروع به اعطای یارانه کرد و تعرفه‌ها نیز کماکان در همان سطح باقی ماندند. حال این اروپایی‌ها بودند که در پی تلافی برآمدند و دولت بایدن به آنها قول اصلاح قوانین را داد و گوشه‌ای از قانون را دستکاری کرد که به خودروهای اروپایی‌ها به شرط گزینه فروش شرایطی، اجازه ورود به آمریکا می‌داد.

حال شرایط به ترتیبی شده که امتیازات اروپایی‌ها در واردات بیش از شرکت‌های آمریکایی شده که از نظر حجم دلاری واردات و دیگر موارد با محدودیت شدیدی در واردات خودرو مواجه‌اند و امروز صنایع خودروساز اروپایی که اتومبیل آنها در آمریکا به شکل لیزینگ به فروش می‌رسد به واقع یارانه بیشتری نسبت به خودروسازهای آمریکایی دریافت می‌کنند و حداقل اعداد حال حاضر نشان می‌دهند که واردات خودروهای برقی اروپایی رو به افزایش گذارده است. تشویق ورود خودروهای الکتریکی سیاست بدی نیست، اما نگاه کنید که با نگاه حمایت‌گرایی در عمل دارد چه اتفاقی می‌افتد. آمارها نشان

می‌دهد که خودروسازهای آمریکایی به جز «تسلا» موفقیت چندانی به رغم این یارانه‌ها کسب نکرده‌اند.

این بخشی از چالشی است که در سیاست صنعتی می‌بینم. برخلاف «لری» که با نگاه به کلیت اهداف سیاست صنعتی آنها را جذاب یافته است، اعتقاد دارم که رسیدن به این اهداف در عمل بسیار دشوار است و در این زمینه بازگشت به گذشته و نگاه به آن سیاست‌هایی که اتخاذ شده و آن سیاست‌هایی که باید اتخاذ می‌شده اما نشده، این ادعا را تایید می‌کنند و اینجا مدخل همان سوال کلی تری است که شما در مورد وضعیت بین‌المللی و به ویژه چین مطرح کردید.

از نظر من تقلید آمریکا از چین، بزرگ‌ترین اشتباه آمریکا است و آمریکا نباید از همان الگوی سیاستی قدیمی چین در رقابت با چین استفاده کند، فراموش نکنیم، همان‌طور که «لری» هم پیش‌تر اشاره کرد، موتور رشد چین زمانی روشن شد که به سمت بازرگانی در راهای اقتصاد خود و کاهش موانع تجاری رفت.

اما از سال ۲۰۱۲ که «شی جین پینگ» بر سر کار آمده، سعی داشته است تا کنترل بیشتری بر اقتصاد از ناحیه حزب کمونیست چین اعمال کند که شواهد نشان می‌دهند این سیاست رشد اقتصادی چین را کند کرده و به شکست انجامیده و حال آمریکا، به جای بهره‌برداری از نقاط قوت خود، دارد از این الگوی شکست خورده تقلید می‌کند.

اینها همه ارزش‌هایی است که آمریکا به دست خود بنا کرده اما امروز خود رویه دیگری در پیش گرفته است. «کاترین تان» نماینده تجاری آمریکا به تاگی گفته که آمریکا بیش از اندازه بر سیاست‌های آزادسازی و بهبود کارایی و کاهش هزینه‌ها متمرکز شده و لازم است تا سیاست‌های محیط‌زیستی و بازار کار خود را تغییر دهد. مشکل این است که «کاترین» نمی‌گوید چطور باید به این مهم دست یافت و راهبرد برنده-برنده‌ای در جیب ندارد.

چنین شرایطی از منظر امنیتی هم آسیب‌زا است. اعطای یارانه باعث شده که از یک طرف به واسطه ضرورت رعایت ملاحظات امنیتی دیگر کشورها، مثلا کشورهای عضو «پیمان چهارجانبه استرالیا، هند، ژاپن و آمریکا»، قادر به بهره‌برداری کامل از مزیت این یارانه‌ها نباشیم و از طرف دیگر همین یارانه‌ها باعث شده‌اند که از بازارهای شرق آسیا بیرون برویم، بی‌خبر از آنکه در بلندمدت داشتن برتری در رقابت اقتصادی نسبت به چین به همان اندازه برخورداری از تفوق نظامی بر این کشور برای آمریکا اهمیت دارد.

«آدام پوسن»

ممنون «باب» و به مخاطبان هم عرض می‌کنم اگر علاقه‌مند به موضوع امروز ما هستند حتما مطالعه مشترک «داگلاس ایروین» و «مارکوس نولاند» در خصوص سیاست صنعتی کره جنوبی و ژاپن، کتاب «رابرت لارنس» و «نیکولاس لاردی» در خصوص دوره «مائو» و نقش بخش خصوصی در راهبردی رشد اقتصادی چین و بازگشت کنترل‌ها از دوره «شی» و پایان یافتن عصر اصلاحات اقتصادی این کشور و کار جدیدتر «تان لینکلن» در این زمینه مراجعه کنند که همگی در اندیشکده پترسون به انجام رسیده‌اند.

«باب زلیک»

و البته کارهای بسیار خوبی که «آدام پوسن» در این زمینه انجام داده است!

«آدام پوسن»

متشکرم «باب» و از حسن نظرت سپاسگزارم، اما «لری» گرچه در دور اول حرف‌های تو هم اندکی به این موضوع اشاره داشتی، حال اگر ممکن است به ما بگو بحث سیاست صنعتی اخیر آمریکا را از منظر جریان سرمایه و افزایش بدهی‌ها و سطح روابط با کشورهای در حال توسعه چگونه می‌بینی؟ به نظر تو سرانجام این جنگ یارانه‌ها به کجا خواهد انجامید؟ تو یکی از کسانی هستی که به تاژی در موضوع چالش واکسن‌ها و پیشتر از آن سال‌ها بر روی مسائل مرتبط با توسعه اقتصادی کار کرده‌ای، همان طور که «باب» هم در این زمینه طی دوره‌ای که ریاست بانک جهانی را بر عهده داشت تجربه ارزشمندی دارد. به نظر تو آیا چنین مسائلی برای دولت «بایدن» محل اعتنا هست؟ مشکل را تا چه اندازه بزرگ می‌بینی؟

«لارن سامرز»

۷- دولتمردان «بایدن» تصور غلطی از امنیت ملی دارند

«آدام» اجازه بده اول چند نکته ضروری را اشاره کنم سپس به آنچه تو گفتی خواهم پرداخت. اول از همه اینکه طبق نظر بیشتر اقتصاددانان مترقی، اینکه امروز ایالت‌های مختلف آمریکا بر سر آنکه مثلا شرکتی مانند آمازون در «ویرجینیای شمالی» فعالیت‌های خود را توسعه دهد یا در «نیویورک» و موارد دیگری مثل این، با هم به جنگ تخفیف‌های مالیاتی رفته‌اند امر وحشتناکی است. نمی‌توانم بفهمم چرا وقتی آنها چنین چیزی را در داخل آمریکا بد می‌دانند، به ایجاد چنین

رقابتی بین آمریکا و اروپا در زمینه تولید فناوری‌های مختلف افتخار می‌کنند. در ابتدا بر این گمان بودم که آنها دنبال آن هستند که از وقوع جنگ یارانه‌ها در داخل ممانعت کنند نه اینکه آن را در عرصه جهانی راه بیاندازند.

دومین چیزی که می‌خواهم به آن اشاره کنم این است که از نظر من ملاحظات امنیت ملی همواره جدی هستند و البته به اطلاعات طبقه‌بندی شده که به من امکان قضاوت دقیق بدهد دسترسی ندارم. اما زمانی که نمایندگان دولت در مورد سیاست صنعتی و پیامدهای آن در اشتغال‌زایی در این وضعیت حساس سیاسی، تقویت تشکلهای کارگری و برنامه‌های مراقبت از کودکان کارگران به عنوان شرط دسترسی به اعتبارات یارانه‌ای صحبت می‌کنند و مدعی می‌شوند که آمریکا به این شکل جای امن‌تری می‌شود، پیش خودم به این نتیجه می‌رسم که هدف واقعی امنیت ملی نزد آنها به خوبی درک نشده است.

سومین نکته‌ای که لازم می‌دانم به آن اشاره کنم این است که بین آن درکی که من از راهبرد صنعتی دارم و درک آقایان تفاوت وجود دارد. فقط خدا می‌داند که تا چه اندازه از راه‌افتادن راه‌آهن بین‌قاره‌ای، افزایش کمک‌هزینه‌های تحصیلی، توسعه سیستم بزرگراه‌های بین‌ایالتی و پیشرفت برنامه فضایی و ارتقاء کیفیت شبکه ملی سلامت خوشحال شده‌ام.

مساله این است آن «دولت توسعه‌گرایی» که مد نظر من است از طریق سرمایه‌گذاری در داخل و مشارکت در همکاری‌های بین‌المللی منجر به تقویت کارکرد بازارها در اقتصاد می‌شود. راهبردهایی از این دست نتیجه‌بخش می‌شود و البته همین راهبردهای بودند که مبتنی بر آنها نهادهایی مانند بانک جهانی شکل گرفتند. اما آنچه امروز سیاست صنعتی در قالب اعطای یارانه‌های مختلف با نگاه ملی‌گرایانه نامیده می‌شود، کاملا نگاه دیگری متفاوت از این راهبرد دارد.

ما باید آمریکا را کشوری فعال در عرصه توسعه جریان‌های سرمایه‌ای در سراسر جهان ببینیم. بر این گمانم که همانند دوره جنگ سرد، کانون مبارزه ما، تسخیر قلب‌ها و اندیشه‌های جهان‌ورای کشورهای سنتی ثروتمند است و آنچه امروز بیش از همه در این سیاست صنعتی مشکل‌آفرین است فقدان چنین ملاحظاتی و تمرکز صرف بر عناصر ملی‌گرایانه است. من و «باب» همراه با «فیلیپ زلیکو» به طور مشترک این ایده را مطرح کرده‌ایم که ذخایر مالی روسیه باید برای جبران خسارت کسانی که به دلیل تهاجم عریان روسیه خسارت دیده‌اند و به واضح‌ترین و برجسته‌ترین شکل ممکن در مقیاسی وسیع در اوکراین و فراتر از اوکراین مصرف شوند.



این ایده محاسن بسیاری دارد و از همه مهم‌تر اینکه برای کمک بیشتر و ضروری‌تر به اوکراین، ناگزیر از صرفه‌جویی در کمک‌های اندک به آفریقا آن هم در این برهه حساس نخواهیم شد. نیازی نیست تا سرمایه‌گذاری‌ها در پیشگیری از همه‌گیری‌ها که در حال حاضر رو به افول گذاشته‌اند را پایین بیاوریم و ضرورتی ندارد هزینه‌های مقابله با تغییرات اقلیمی که امروز کشورهای در حال توسعه دچار آن شده‌اند را کم کنیم. من مایلیم چنین سرمایه‌گذاری‌های عظیمی را در بطن آنچه که امروز به «بایدنومیکس» معروف شده شاهد باشیم. چرا دولت «بایدن» نباید از آن موقعیتی که «برنامه اضطراری رئیس‌جمهور در مقابله با بیماری ایدز» برای «جورج بوش» داشت الهام بگیرد و سیاست‌های خود را با مقتضیات امروز جهان هماهنگ کند.

«باب زلیک»

۸- چنددستگی اقتصاددانان دموکرات نئولیبرال

«آدام» راستش را بخواهی شوکه شدم از اینکه در جمع دو اقتصاددان تراز اول قرار دارم اما وقتی شما از اثرات اقتصاد کلان سوال کردید، جناب «سامرز» بحث را به سمت دیگری برد. راستش را بخواهی فکر می‌کنم «لری» با این کارش در لفافه به ما دستور حمله داده است. پس با اجازه اشاراتی مهم در این زمینه داشته باشیم. باز به دوران «کلینتون» و «اوباما» باز می‌گردم. در آن دوران وقتی با اقتصاددانان دولت صحبت می‌کردم، آنها به رغم آنکه اذعان می‌کردند هزینه‌ها و قیمت‌ها مهم هستند، اما می‌گفتند باید در این خصوص انعطاف‌پذیر بود و فضای کمی به ملاحظات صرف اقتصادی اختصاص می‌دادند. در آن دوران ملاحظات صرف اقتصادی و مساله قیمت‌ها در حاشیه قرار داشت.

تصور من این بود که دولت «بایدن» حداقل از نظر سیاسی درک کند که تورم برنده‌ای نخواهد داشت. همین هفته گذشته پس از آن همه وضع تعرفه‌های مختلف بر واردات محصولات فولادی، ورقه‌های قلع مورد استفاده در قوطی‌های مواد غذایی که قوت اصلی طبقه کم‌درآمد و فقیر را شکل می‌دهند نیز مشمول وضع تعرفه شدند. نئولیبرال‌های دموکراتی که من می‌شناختم به هوای سودآوری صنایع داخلی، این بی‌دقتی را نمی‌کردند و شرایط رفاهی اقشار کم‌درآمد را هم در نظر می‌گرفتند. این همان گوهری است که امروز نزد اقتصاددانان «بایدن» کمیاب شده و در نهایت هزینه‌گرایی برای این بی‌توجهی پرداخت خواهیم کرد که شما در اندیشکده خود به آن پرداخته‌اید.

«آدام پوسن»

۹- اقتصاددانان‌های «بایدن» همه هیزم‌ها را با هم بر آتش ریختند: مساله اعداد بزرگ

با شما موافقم و اجازه بده قبل از اینکه «لری» را به زمین خودش برگردانم، خیلی کوتاه بین این دو مقوله پل بزنم. بر این عقیده‌ام که اثرات قیمتی که الان از آن سخن گفتی بسیار حائز اهمیت هستند. «لری» پیش‌تر به مطالعه‌ای که در اندیشکده ما توسط «گری هافبائر»، «مگان هوگان» و «یلن وانگ» انجام شده اشاره‌ای کرد و به اثر وضع تعرفه‌ها بر چین بر تورم داخلی آمریکا اشاره‌ای داشت. اما اگر راستش را بخواهی من معتقدم که اینجا سیاست‌های مقداری بیش از سیاست‌های قیمتی در تورم آمریکا اثرگذار بوده‌اند و این همان حرفی است که «جیسون فورمن» هم در اهمیت مقدار و حجم مالی سیاست‌ها به آن اشاره دارد و مطمئنم که تو و «لری» هم در این زمینه با من هم عقیده هستید. آنچه باعث تورم شد نه سیاست‌های وضع تعرفه که سیاست‌های مالی دولت بایدن در سال ۲۰۲۱ بود که همه چوب‌ها را به یک دفعه در آتش ریخت. در خصوص اینکه کمیت‌ها در سیاست‌گذاری مهم هستند حدود یک ماه پیش «لری» سخنرانی مبسوطی در اندیشکده داشت. اینکه دولت هم برای حوزه دفاعی هزینه کند، هم برای صنایع سبز هزینه کند، هم برای مقابله با سالمندی جمعیت هزینه کند، کمیت مخارج را شدیداً بالا می‌برد و حال تصور کنید که این سیاست صنعتی و یارانه‌های آن نیز بر این کمیت سربار شده باشند. نتیجه اینکه مشکل «اعداد بزرگ» در اینجا کار خودش را کرد و لذا در سیاست‌گذاری باید به کمیت در کنار قیمت اهمیت داد. «لری» تمایل داری در زمین اقتصاد کلان بحث را بی‌بگیری؟

«لارن سامرز»

۱۰- بدهی فراینده آمریکا، اتخاذ رویکردی منعطف و نه تهاجمی (سیاست صنعتی) نسبت به جهان از ناحیه این کشور را ضروری می‌سازد

«آدام» امیدوارم به اندکی بحث در اطراف قضیه اکتفا کنی و بخواهی که چندان مفصل و عمیق به این مساله بپردازم. به نظرم مخاطبان شما دقیق می‌دانند که تا چه اندازه سال‌های گذشته نگران غول تورمی بودم که ظرف چند دهه در شیشه اقتصاد آمریکا به خواب رفته بود. لذا به گمانم ضرورتی ندارد همان حرف‌ها را اینجا دوباره واگویم. چه زمانی که دولت

کلینتون در سال ۱۹۹۳ سکان امور را به دست داشت و تصمیم گرفت با چالش اساسی مالی کشور دست و پنجه نرم کند و چه در سال‌های ۲۰۰۹، ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱ که به دلیل نگرانی در مورد کسری‌های بلندمدت، کمیته «بولز-سیمپسون» شروع به کار کرد، از نزدیک شاهد قضایا بودم. حال با این تجربه اکنون بر این رای استوارم که مشکلات مالی حال حاضر آمریکا دو تا سه برابر جدی‌تر از هر یک دو مورد قبل شده است.

از آنجا که سطح اولیه بدهی‌ها بسیار بالاتر از سه برابر سال ۱۹۹۳ و بسیار بیشتر از سال ۲۰۱۰ است و به دلیل اینکه پیش‌بینی‌های دقیق، از جمله در همین اندیشکده پترسون، نشان داده‌اند که بدهی‌های آینده آمریکا به مراتب بالاتر از همین سطح بسیار بالای کنونی خواهند بود، اعتقاد من این است که اگر فرضیات‌مان را معقول در نظر بگیریم، نرخ بهره اوراق خزانه در ۱۰ سال آینده به طور متوسط ۲.۳ درصد خواهد بود.

با چنین سناریویی که فرضیات معقول و محافظه‌کارانه‌ای هم دارد، در ابتدای دهه ۲۰۳۰ و در پایان پنجره ۱۰ ساله، بدهی اقتصاد آمریکا به بالای ۱۰ درصد تولید ناخالص داخلی می‌رسد و در حال افزایش است و همین بالا رفتن دامنه بدهی‌ها در آینده و فراتر رفتن آنها از حد منطقی و قابل توجیه خود، لازم می‌دارد که آمریکا به مراتب بیشتر از گذشته، طیف وسیع تهدیدات بین‌المللی را جدی بگیرد و اهمیتی بیشتری به آنها بدهد. لذا حال که عادت کرده‌ایم در مباحث روزانه سخن از «تاب‌آوری» بیاوریم، چرا میزان بدهی‌های خود را به عنوان یک مولفه مهم تاب‌آوری لحاظ نمی‌کنیم؟ چرا میزان آمادگی برای افزایش درآمدهای مالیاتی در شرایط اضطراری را به عنوان یکی از این جنبه‌های تاب‌آوری در نظر نمی‌گیریم؟ امروز دولت آمریکا در قبال جهان به جای سیاست صنعتی تهاجمی، باید رویکردی منعطف برای همکاری در خصوص طیف وسیعی از تهدیدات قطعی امروز و شرایط اضطراری آتی اتخاذ کند.

۴ «آدام پوسن»

۱۱- ایده استفاده از ذخایر روسیه برای جبران خسارت‌ها

متشکرم «لری»، «باب» اگر موافقی کمی به ایده مشترک شما دو بزرگوار و «فیلیپ زلیکو» در خصوص استفاده از منابع مالی روسیه در بانک‌های غربی برای جبران هزینه‌های جنگ پپردزیم (این ایده در مجله اکونومیست به تاریخ ۲۷ جولای درج شده است). در اینجا با دو موضوع متفاوت مواجه‌ایم.

اولا این ایده برخلاف رویکرد فکری شما چندان نتولیرال به نظر نمی‌رسد. شما به نوعی تجهیز منابع مالی فکر می‌کنید که دولت‌های پیشین تا کنون هیچ‌گاه سراغ آن نرفته‌اند. اول اینکه آیا بنا نهادن چنین رویه‌ای اساسا درست است؟ دوم اینکه شما دارید به راه حلی فکر می‌کنید که مانع از کاهش کمک‌های توسعه‌ای شود. آیا نگران هستید که در غیر این صورت شرایط به گونه‌ای پیش خواهد رفت که به واسطه جنگ اوکراین نهادهای بین‌المللی ناگزیر از کاهش هزینه‌های توسعه‌ای خود خواهند بود یا صرفا می‌خواهید منابع مالی بیشتری برای بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول یا دیگر نهادهای توسعه‌ای فراهم کنید؟

۴ «باب زلیک»

۱۲- در جنگ‌های فرسایشی، راهبرد اقتصادی به اندازه راهبرد نظامی اهمیت دارد

همان‌طور که «لری» پیش‌تر اشاره‌ای داشت، به نظرم این ایده شروع رویه‌ای خواهد بود که به تدریج ظرف ماه‌های آتی تکامل پیدا می‌کند و به آن باید به عنوان راهی برای کمک به برخی کشورهای در حال توسعه نگاه کرد که از جنگ آسیب دیده‌اند. با این حال اجازه بدهید کمی مقدمات این ایده را برای شما و مخاطبین باز کنم.

در حال حاضر دو کشور اوکراین و روسیه درگیر یک جنگ فرسایشی شده‌اند و روزنامه‌ها روزانه مملو از اخباری در این خصوص هستند که اگر اوکراین اف-۱۶ داشت، اگر تانک داشت، اگر گلوله‌های توپخانه‌ای با برد بیشتر داشت چه می‌شد. درست است که همه این‌ها اهمیت دارد ولی فضا شبیه بازی چند کودک در خیابان شده که همه به دنبال توپ می‌دوند و کاملا درباری غرق شده‌اند. کسی کمتر فکر می‌کند که در یک جنگ فرسایشی، به همان اندازه تجهیزات نظامی، تدابیر اقتصادی هم نه تنها برای زنده ماندن، بلکه برای مقابله با عواقب اجتماعی جنگ اهمیت دارند.

لذا بر این گمانم ایده‌ای که من، «لری» و «فیل» به دنبال آن هستیم، در وهله نخست این است که به تصمیم‌گیرندگان القاء کنیم که شما برای این کارزار بلندمدت در کنار یک راهبرد نظامی، نیازمند یک راهبرد اقتصادی هم هستید و اینجا یک گام هم جلوتر برمی‌دارم و می‌گویم بلکه این راهبرد اقتصادی با اثرگذاری بر تخفیف نارضایتی‌های مردمی با افزایش آنها، می‌تواند در تعیین برنده جنگ تعیین‌کننده باشد. با این کار مردم روسیه یک امتیاز



منفی بزرگ به پوتین خواهند داد که او با از دست دادن این منابع مالی به سختی در جنگ شکست خورده است. همچنین جنگ اوکراین و روسیه امروز جنگ اراده‌ها است و نحوه پاسخگویی به نیازهای اقتصادی اوکراین بسیار تعیین‌کننده است. باید نیازهای مختلف اوکراین از یکدیگر تفکیک کنیم. آنها ماهانه به حدود ۳ میلیارد دلار منابع مالی نیاز دارند تا فقط بتوانند چراغ خانه‌ها و کارخانه‌ها را روشن نگاه دارند و از این منظر طرحی که ارائه شده نه برای بهبود شرایط اقتصادی و نه برای بازسازی اوکراین است، بلکه فقط از تورم بیش از حد در اوکراین جلوگیری می‌کند. گرچه آمریکا و اروپا تا کنون نهایت کمک ممکن را انجام داده‌اند اما در نظر داشته باشید که از پاییز ممکن است کنگره آمریکا به گونه‌ای دیگر عمل کند. نتیجه انتخابات ۲۰۲۴ آمریکا هم در سرانجام این جنگ بسیار تعیین‌کننده است.

بگذارید صادقانه بگویم، طی گفتگوهای که با برخی اعضای کنگره و کارکنان دولت داشته‌ام، به این نتیجه رسیده‌ام که صرفاً با چنین طرحی می‌توانیم برخی تجهیزات نظامی پیشرفته‌تر و پرهزینه‌تر را برای اوکراین فراهم کنیم و رای موافق کنگره را در این زمینه به دست آوریم و در غیر این صورت فضا را چندان مساعد نمی‌بینم.

مسئله دیگر توجه به راه‌اندازی‌های سریع نقاط آسیب‌دیده در کوتاه‌مدت به جای بازسازی آنها در بلندمدت است. در حال حاضر بالغ بر ۱۳ میلیون نفر در داخل و خارج از اوکراین آواره شده‌اند. اگر می‌خواهیم اوکراین اقتصاد کارآمدی در آینده داشته باشد و بسیاری از سرمایه‌های انسانی خود را از دست ندهد، باید امروز به فکر امکانات آموزشی و بهداشتی بیشتری برای مردم اوکراین باشیم و در این خصوص نمی‌توانیم صبر کنیم تا جنگ به پایان برسد. همه این ملاحظات که گفتم به پول نیاز دارد.

این پول امروز وجود دارد و برای استفاده از آن نباید در ملاحظات حقوقی پیچیده وارد شویم. کافی است در حقوق بین‌الملل به اصل «اقدامات متقابل» رجوع کنیم که در این خصوص با کارشناسان امر صحبت کرده‌ایم و «فیل» دارد متن لازم را تدوین می‌کند و هماهنگی لازم را به عمل می‌آورد. من و «لری» کاملاً متقاعد شده‌ایم که این یک مورد کلاسیک است که در آن شما گزینه‌ای دارید که از نظر راهبردی عاقلانه، از نظر سیاسی خوب و از نظر اخلاقی کاملاً درست است. به نظرم در کنگره فضا با این ایده همراهی دارد و آنها دارند با دولت بر سر نهایی کردن این موضوع از پاییز کار می‌کنند. همه آن ۲۰۰

یا ۳۰۰ میلیارد دلار هم قرار نیست یک دفعه صرف هزینه‌های مختلف شود، بلکه قرار است در یک حساب امانی بماند و با هدایت نهادهایی مانند صندوق بین‌المللی پول و همفکری با کشورهای که از افزایش قیمت اقلام غذایی و انرژی در نتیجه این جنگ آسیب دیده‌اند هزینه شود.

این همان کاری است که بعد از تجاوز عراق به خاک کویت انجام دادیم. در آن زمان بیش از چهل کشور خواستار استفاده از منابع عراق برای جبران خسارت‌های مستقیم و غیرمستقیم جنگ شدند و همه منابع بایکوت شده صدام به کویت نرسید. امروز تدبیر ما کمک می‌کند منابع روسیه بدون آنکه بیش از اندازه صرف دعاوی مختلف شد، بتواند برای رفع برخی از نیازهای کشورهای در حال توسعه مورد استفاده قرار گیرد. در اینجا نباید صرفاً به اوکراین فکر کرد، بلکه باید نسبت به مشکلات مردم اتیوپی و مردم برخی کشورهای دیگر نیز حساس بود. هم شما و هم «لری» به مولفه انعطاف‌پذیری در اقتصاد باز که کمک می‌کند نظام تجاری تطبیق‌پذیری بیشتری پیدا کند اهمیت می‌دهید. اتیوپی و مصر هر دو از نبود واردات غلات از اوکراین دچار آسیب شدند اما مصر به سرعت به سمت منابع تامین دیگر رفت و توانست مشکلات را تا حدود زیادی تخفیف دهد. این همان انعطاف‌پذیری مد نظر است که بسیار در چنین شرایطی برای مدیریت آثار جنگ حائز اهمیت است. لذا اینجا اینکه نجات جان انسان‌ها را اتیوپی اهمیت دارد یا ایجاد شک و تردید در خصوص نگهداشت ذخایر در اقتصادهای غربی، به نظرم اولی بسیار مهم‌تر است.

این منابع امروز بیشتر به یورو در بانک‌های مختلف نگهداری می‌شوند و بسیار اهمیت دارد که سریعاً سبکی از ارزهای مختلف دیگر مانند دلار، ین و پوند را برای نگهداری آنها ایجاد کنیم. این همان کاری است که امروز بانک مرکزی ژاپن هم برای نگهداشت منابع ارزی خود انجام می‌دهد. جالب است که روس‌ها پول خود را کمتر به دلار نگهداری می‌کنند. خوب اگر شما نمی‌خواهید یک ارز خاص را نگهداری کنید چرا دیگر طلای کریپتو می‌خرید. با این کار آنها دارایی خود را به مخاطره انداخته بودند. به نظرم هیچ کدام از کشورهایی که دلار آمریکا را نگاه می‌دارند به این خاطر نبوده که آمریکا را دوست دارند، بلکه به خاطر اطمینان از بازارهای سرمایه در آمریکا چنین کاری می‌کنند. بهانه روس‌ها این بوده که نگران کسری بودجه و بدهی آمریکا هستند اما در واقعیت این همان جایی است که نگاه امنیتی سیاست‌گذار به اقتصاد

کشور وی آسیب زده است. آنها نمی‌خواستند دلار نگهداری کنند تا راحت‌تر بتوانند در روز روشن به کشور همسایه خود حمله کنند. البته این ملاحظه را هم گفتیم که کشورها دلار نگهداری نمی‌کنند که نشان دهند دوست ما هستند. آن‌ها می‌توانند دلار را برای برخی اهداف اقتصاد کلان خود ذخیره می‌کنند، اما قطعاً نباید دلار آمریکا را صرف تأمین مالی حمله به کشور همسایه خود کنند. لذا ایده‌ای که ما مطرح کردیم در واقع تحولی مهم در حقوق بین‌الملل خواهد بود. به کشورها این سیگنال را می‌دهد که نمی‌توانند منابع مالی در اقتصاد غرب داشته باشند و نظم جهانی را ندیده بگیرید. این کار به چینی‌ها هم پیام خوبی می‌دهد.

چینی‌ها هم امروز اگر می‌توانستند، هیچ‌گاه دلار نگهداری نمی‌کردند اما ما چیزی به نام کسری حساب جاری داریم. ما بیشتر از آن چه آنها کالای آمریکایی می‌خرند، کالای چینی می‌خریم و لذا آنها باید دلار آمریکا دریافت کنند و صادقانه بگویم اگر روزی تصمیم بگیرند دلار نگهداری نکنند، اقتصادشان زمین می‌خورد. بنابراین این امکانی که شکل گرفته یک نقطه قوت است. ما امروز حتماً باید روی کسری بودجه و بدهی‌های خود کار کنیم اما دیگران نباید فکر کنند نگهداری دلار آمریکا کم‌هزینه است و می‌توانند بدون توجه به ذخایر دلاری خود به همسایه خود حمله کنند.

«لارن سامرز»

۱۳- سخت‌گیری در نگهداری دلار، سیاستی خوب است اما نباید به تنهایی آن را دنبال کرد

من واقعا در این زمینه خیلی آسان و ساده فکر می‌کنم. این نگاه در آمریکا از مدت‌ها پیش وجود داشته است. زمانی ما «اوراق قرضه بی‌نام» ۱۰ منتشر می‌کردیم (نوعی اوراق بهادار با درآمد ثابت است که دارنده نه مالک ثبت شده آن، مالک آن بود و انتشار آنها از دهه ۱۹۸۰ در آمریکا به دلیل استفاده در فعالیت‌های غیرقانونی، ممنوع اعلام شد، اما اوراق قدیمی هنوز قابل بازخرید هستند) و برای افرادی که می‌خواستند ناشناس بمانند ابزار مالی خوبی بود. بسیاری می‌گفتند که انتشار این اوراق کار اشتباهی است و اعتبار آمریکا را خدشه‌دار می‌کند و با لغو انتشار آنها از انبوهی از اقدامات خلاف قانون جلوگیری شد. یک زمان هم آمریکا از شر اسکناس‌های ده‌هزار

دلاری خود خلاص شد که جرایم سازمان‌یافته را سخت‌تر کرد. لذا هر چه کاری کنیم که دلار کمتر توسط قانون‌شکنان مورد استفاده قرار گیرد، دنیا را جای بهتری کرده‌ایم و البته آمریکا مطلقاً نباید این کار را به تنهایی انجام دهد. باید اروپا و ژاپن هم همین سیاست را در پیش بگیرند. لذا به گمانم یکی از در دسترس‌ترین اقدامات و آسان‌ترین آنها در پایبندی کشورها به قواعد بین‌المللی همین ابزار است.

اتفاقاً مردم هم با این تدبیری که اندیشیده شده موافقتند. «باب» به نکات مهمی اشاره کرد. من و او معمولاً عادت داریم از عقلانیت در برابر مصلحت دفاع کنیم اما اینجا از معدود دفعاتی است که این دو یکی شده‌اند. این بار باید بانک مرکزی روسیه به جای مالیات‌دهندگان آمریکا هزینه بدهد و این همان مصلحت منطبق با عقلانیت است و این اقدام از جمله معدود مواردی است که فشاری از ناحیه افکار عمومی در مخالفت با آن حس نمی‌شود و بعید می‌دانیم که چنین فشاری در آینده هم بروز کند.

«باب زلیک»

به نظرم آخرین نکته‌ای که باید از خود سوال کنید این است که چه اندازه احتمال دارد کنگره و افکار عمومی آمریکا بپذیرند که این منابع مجدداً در اختیار روسیه قرار گیرد؟ من احتمال آن را بسیار اندک می‌دانم. لذا حالا که این طور است چرا از همین حالا برای استفاده از آنها به شکلی صحیح و سازنده که حتی به حل و فصل جنگ هم کمک کند برنامه‌ریزی نکنیم؟

«آدام پوسن»

مایلم از «باب زلیک»، عضو کمیته اجرایی هیئت مدیره پترسون و «لارن سامرز» نایب رئیس هیئت مدیره پترسون که هر دو سابقه‌های طولانی در دستگاه اجرایی دارند تشکر کنم که کمک کردند امروز موضوع آثار جهانی سیاست‌های صنعتی و تجاری را به بحث بنشینیم. امیدوارم باز شما را در گفتگویی دیگر ببینیم.

نشست اندیشکده اقتصاد بین الملل پترسون

احتمال وقوع جنگ یارانه‌ها در اقتصاد جهانی



اینو منک

از شورای روابط خارجی آمریکا^۱



آنابل گونزالس

از سازمان تجارت جهانی^۲



سیسیلیو مال استروم

از موسسه اقتصاد بین الملل پترسون^۳

یادداشت

اقتصادهای پیشرفته سال‌هاست که از سیاست‌های صنعتی و اعطای یارانه‌ها با استدلال ناکارآمدی این سیاست اجتناب کرده‌اند. اما آمریکا با قانون کاهش تورم از سال ۲۰۲۲، رویکرد جدیدی را در پیش گرفته و برای خرید وسایل نقلیه الکتریکی، صنایع سبز و تولید انرژی‌های تجدیدپذیر پاک یارانه‌های سنگینی در نظر گرفته است. اقتصاد جهانی در حال ورود به جنگ یارانه است و در حالی که برخی از یارانه‌ها برای گذار سبز ضروری هستند، برخی دیگر خطر ایجاد انحراف در بازارهای جهانی و ممانعت از نوآوری را به همراه آورده‌اند. اما آیا راهی برای یافتن تعاریف مشترک از یارانه‌های خوب و بد و جلوگیری از افزایش تنش‌های تجاری وجود دارد؟ نشست «اندیشکده پترسون»، در تاریخ ۳۱ خرداد با حضور سه صاحب‌نظر مطرح در عرصه سیاست‌های تجاری و صنعتی، به موضوع احتمال وقوع جنگ یارانه‌ها در سطح جهان پرداخته است. سخنرانان نشست «آنابل گونزالس»، معاون مدیرکل سازمان تجارت جهانی، «ایو منک» پژوهشگر مطرح عرصه سیاست‌های تجاری در اندیشکده روابط خارجی آمریکا و دبیر جلسه «سیسیلیو مال استروم» از اندیشه پترسون هستند که هر سه ظرف چند ماه اخیر در حوزه اجرا و نظر یادداشت‌ها و مقالات تأثیرگذاری در موضوع موج جدید سیاست‌های صنعتی و عواقب جنگ یارانه‌ها بر تجارت جهانی منتشر کرده‌اند. مباحث جدیدی که در این نشست مطرح می‌شود خواننده را با بی‌توجهی‌های شدید آمریکا به قواعد سازمان تجارت جهانی، عواقب ورود کشورهای صنعتی به جنگ یارانه‌ها، دلایل بی‌عملی سازمان تجارت جهانی در قبال این جنگ و جایگاه بسیار ضعیف این سازمان در مراقبت از قواعد تجارت آزاد ظرف سال‌های اخیر آشنا می‌کند.

1. Cecilia Malmström (Peterson Institute for International Economics)

2. Anabel González (World Trade Organization)

3. Inu Manak (Council on Foreign Relations)

مشروح گفتگوهای نشست

«سیسیلیو مال استروم» (مجری)

خب عزیزان، همان طور که احتمالا می‌دانید من، «سیسیلیو مال استروم»، عضو ارشد اما غیرمقیم «موسسه اقتصاد بین‌الملل پترسون» هستم و ما امروز به موضوع یارانه‌ها خواهیم پرداخت. در حال حاضر دنیا موج سنگینی از یارانه‌ها و سیاست‌های صنعتی را تجربه می‌کند که تا پیش از این مدت‌هاست شاهد آن نبوده‌است. البته همه‌گیری کووید-۱۹ و ضرورت حمایت از تولید باعث شد کشورهای مختلف یارانه‌های سنگینی به بخش صنعت واریز کنند اما اخیرا این یارانه‌ها شدیداً افزایش یافته‌اند که دیگر انگیزه آن نه کمک به بازگشت اقتصادها از رکود ناخواسته پاندمی، بلکه تشدید رقابت، خودکفایی با نگاه راهبردی امنیت ملی و البته حداقل در ظاهر نیاز فوری به مدیریت تغییرات اقلیمی و بحران‌های آب و هوا شده است.

چین از مدت‌ها پیش به صنایع خود یارانه پرداخت می‌کرد اما اخیراً شاهد سرمایه‌گذاری دولت آمریکا در ارتقای نیمه‌هادی‌ها و باتری‌ها و در سال گذشته تصویب قانونی تحت عنوان قانون کاهش تورم به منظور اعطای یارانه به خودروهایی برقی، تولید سبز و انرژی‌های تجدیدپذیر بودیم. دقت کنید که این همان آمریکایی است که به طور سنتی نسبت به سیاست‌های صنعتی بسیار آکراه داشت. همچنین اتحادیه اروپا در نظر دارد یارانه‌های سنگینی به باتری‌ها، نیمه‌هادی و سوخت‌های هیدروژنی بدهد و به دنبال یافتن شرکای سرمایه‌گذاری در تولید «عناصر راهبردی معدنی» است و از آن طرف اروپا کمک‌های دولتی به کشورهای مختلف در سراسر جهان را کاهش داده است و البته روندهای مشابهی را نیز در ژاپن و کانادا شاهد هستیم.

اینکه به هنگام شکست‌های بازار باید دولت مداخله کند و اینکه دولت‌ها باید تعهدات خود را به تغییرات اقلیمی جدی بگیرند، قابل فهم است اما از آن طرف از گذشته دور تا کنون اثبات شده است که یارانه‌ها مخرب هستند و تجارت و رقابت را در عرصه جهانی مختل می‌کنند. پس این سوال مطرح می‌شود که یارانه خوب چیست و یارانه بد کدام است؟ چگونه می‌توانیم به خوبی این دور را از هم متمایز کنیم؟ اگر تشخیص دادیم یارانه‌ای مخرب است به چه ترتیب باید جلوی آن را بگیریم؟ این چند سوال محوره‌های گفتگوی امروز را شکل خواهند داد.

امروز با افتخار در خدمت دو سخنران متخصص و معروف در پرداخت به موضوع این جلسه هستیم که کمک خواهند کرد به پاسخ سوالات پیش‌گفته نزدیک شویم. «آنا بل گونزالس» وزیر تجارت

کاستاریکا در گذشته و معاون مدیر کل سازمان تجارت جهانی در حال حاضر و «اینو مینک» محقق علوم سیاسی و پژوهشگر سیاست تجاری در شورای روابط خارجی مهمانان ما هستند.

عزیزان هر دو بسیار خوش آمدید، برای شروع کار در زمینه یارانه، می‌دانیم که ادبیات نظری زیادی در این مورد نوشته شده و اگر یارانه را نوعی کمک مالی دولتی به تولیدکنندگان یا فروشندگان یا ارائه خدمتی از ناحیه دولت برای افزایش رقابت‌پذیری یک صنعت خاص در نظر بگیریم، آمریکا در گذشته بسیار مخالف استفاده از آن در سطح جهانی بود و به یاد دارم زمانی را که در کمیسیون تجارت سازمان تجارت جهانی در کنار خانم «گونزالس» با اعضای اتحادیه اروپا یا ژاپن می‌نشستیم تا قوانین جهانی جدیدی در حوزه یارانه‌ها را برای اصلاح رویه برخی کشورها، مانند چین که به طور گسترده از یارانه‌ها استفاده می‌کرد، بازنویسی و به‌روزرسانی کنیم.

در نشست دیگری در ژانویه سال ۲۰۲۲ در همین موسسه به گزارش سازمان رصد تجارت جهانی در ژنو و کار ارزشمند «پروفیسور سایمون اورنیت» که در طول سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۲۲ یارانه‌ها را رصد کرده بود پرداخته شده است. «اورنیت» نشان می‌دهد که حتی قبل از قوانین کاهش تورم اخیر آمریکا نیز جهان شاهد افزایش شدیدی در یارانه‌ها طی دو دهه گذشته بوده و ادعا می‌کند که توانسته است در این دوره بیش از ۱۸۰۰۰ خط یارانه مختلف را در چین، آمریکا و اتحادیه اروپا شناسایی کند. بنابراین حجم یارانه‌ها به شدت سنگین شده و رو به افزایش است. خانم «اینو مینک» عزیز، شما اخیراً مقاله‌ای هم برای اندیشکده «شورای روابط خارجی آمریکا» نوشته‌اید، لطفاً به ما کمک کنید بفهمیم قانون کاهش تورم دقیقاً چیست و چرا آمریکا در دیدگاه خود در مورد یارانه‌ها تجدید نظر کرده است.

۱- قانون کاهش تورم آمریکا

«اینو مینک»

در خصوص قانون کاهش تورم آمریکا که با اجازه من آن را «آی. آر. آی» می‌نام، و از دوستان اروپایی خود به خاطر این نامگذاری عذرخواهی می‌کنم (اروپایی‌ها هم چنین قانونی دارند)، این مصوبه الزام‌آور دولت آمریکا به ظاهر اقدامی اقلیمی است که ۳۰۷ میلیارد دلار هزینه و اعتبار مالیاتی برای مبارزه با تغییرات اقلیمی از طریق سرمایه‌گذاری در منابع انرژی با آلودگی پایین در نظر گرفته و تخمین زده می‌شود که این قانون تا سال ۲۰۳۰ انتشار گازهای گلخانه‌ای را نسبت به سال ۲۰۰۵ تا ۴۰ درصد کاهش دهد.



این قانون یک بسته سیاستی بسیار پرهزینه و فراگیر است که توسط دولت پرزیدنت بایدن به عنوان مهم‌ترین سرمایه‌گذاری برای مقابله با بحران آب و هوا طراحی و اجرا شده که از جمله شامل سرمایه‌گذاری ۱۴ میلیارد دلاری در خودروهای الکتریکی و باتری‌ها می‌شود. یکی از جنبه‌های کلیدی این قانون، اعتبار مالیاتی تا سقف ۷۵۰۰ دلار برای هر آمریکایی هنگام خرید خودروی الکتریکی است و البته به واسطه آنکه عمده خطوط تولید خودروسازان آمریکایی تولیدکننده خودروهای الکتریکی در آمریکای شمالی است و خودروهای آنها در مکزیک و کانادا مونتاژ می‌شود، عمده این اعتبارات مالیاتی ویژه محصولات مونتاژی این خودروسازان خواهد بود.

کنگره همچنین خواسته است که درصد فزاینده‌ای از اجزای سازنده باتری‌های خودروهای الکتریکی به ویژه «عناصر راهبردی معدنی» که تا کنون عمدتاً از چین تهیه می‌شدند، از آمریکای شمالی و با از کشورهای دیگری که آمریکا با آنها دارای موافقت‌نامه‌های تجارت آزاد است، مانند شیلی، تامین شود

اگر اخبار را دنبال کرده باشید، خبر دارید که ژاپن به دنبال امضاء یک توافقنامه اجرایی تجاری با آمریکا است که البته یک توافقنامه تجارت آزاد نیست اما می‌تواند این کشور را از مزایای رویکردهای جدید آمریکا برخوردار کند و اتحادیه اروپا هم در حال مذاکره برای انتفاع از هر دوی این محدودیت‌ها (قانون کاهش تورم و تغییر تامین‌کنندگان عناصر راهبردی معدنی آمریکا) است. البته که بدیهی است اقدامات اخیر آمریکا شرکای تجاری این کشور را خشمگین کرده است و آنها این اقدامات را تبعیض تجاری آشکاری تلقی کرده‌اند که به افزایش هزینه تولید خودروهای الکتریکی و کاهش انتخاب مصرف‌کنندگان می‌انجامد، اما بهتر است فعلاً بحث خود را متمرکز بر این موضوع کنیم که چه شد به اینجا رسیدیم.

منظورم این است که فکر می‌کنم این سوال بزرگی است که چرا آمریکا امروز به استقبال یارانه‌ها رفته است، آمریکایی که می‌داند به طور کلی اقدامات بازار پایه را برای تشویق فعالیت‌های اقتصادی ترجیح می‌داده است چرا امروز به سیاست صنعتی بازگشته است. بر این گمان هستم که گرچه در دهه ۱۹۸۰ در آمریکا شاهد ژاپن‌هراسی مشابه‌ای (به مانند چین‌هراسی امروز) و رقابت در بازارهای جهانی با ژاپن بر سر نیمه‌رساناها بوده‌ایم که آن زمان هم منجر به ورود دولت برای تقویت صنایع آمریکایی شد، اما اگر بخواهیم ریشه‌ای تر به مبحث سیاست‌های صنعتی نگاه کنیم، باید به زمان تاسیس ایالات متحد در آمریکا بازگردیم. می‌دانید که «الکساندر همیلتون» از پدران بنیان‌گذار آمریکا، خواستار استفاده

از یارانه برای حمایت از صنایع نوزاد تامین‌کننده اقلام اساسی کشور، از جمله صنایع پوشاک، غذا، مسکن و دفاع بود، اما این برخلاف رویه حال حاضر آمریکا است که در قالب سیاست صنعتی یارانه‌ها و تعرفه‌ها برای ایجاد قدرت انعطاف‌پذیری در برابر عرضه خارجی اقلام صنعتی ترکیب شده‌اند و فکر می‌کنم این رویه ابتدا با دولت «ترامپ» و حمایت آنها از سیاست تعرفه‌ای برای حمایت از محصولات آمریکا در برابر اقلام مشابه چینی و کمک به قدرت رقابت آنها در بازارهای جهانی در برابر چین در حال رشد شروع شد و امروز توسط دولت «بایدن» با افزودن برنامه‌های یارانه‌ای جدید، از جمله قانون کاهش تورم و قانون دانش و تراشه، حفظ شده بلکه گسترش یافته است.

در میان دلایل مختلفی که مطرح می‌شود، آنچه که دولت «بایدن» رسماً به عنوان دلیل اتخاذ چنین رویه‌ای اعلام کرده یکی مقابله با چین در حال رشد و دیگری مبارزه با تغییرات اقلیمی است و لذا با دو خاستگاه کاملاً متفاوت مواجه‌ایم که البته دولت «بایدن» در سند امنیت ملی ۲۰۲۳ خود رسماً تأکید کرده که هر دوی این انگیزه‌ها در سیاست صنعتی بر یک ایده اصلی متمرکزند و آن ضرورت انجام سرمایه‌گذاری‌های عمومی راهبردی برای دستیابی به پتانسیل کامل اقتصاد کشور است. این بدان معنی است که برای حصول این ایده اصلی ممکن است در ادامه راه موارد بیشتری از اعمال دیگر سیاست‌های صنعتی را نیز از جانب دولت آمریکا ببینیم

۲- احتمال ورود به جنگ یارانه‌ها

«سیسیلیو مال استروم»

البته که سرمایه‌گذاری در حوزه محیط‌زیست بسیار ستودنی است و می‌بینیم که امروز این سیاست از گوشه و کنار جهان مورد ستایش قرار گرفته است، بنابراین این بخش مشکل‌ساز ماجرا نیست. بخش مشکل‌ساز این است که از یک طرف این سیاست‌ها این نگاه را نزد سرمایه‌گذاران ایجاد می‌کند که دولت آمریکا عادلانه رفتار نمی‌کند و نظام بازار را به رسمیت نمی‌شناسد و مبتنی بر این نگاه احتمالاً انگیزه‌هایی برای شرکت‌های خارجی سرمایه‌گذار در آمریکا شکل می‌گیرد و از طرف دیگر دولت‌های دیگر مانند اتحادیه اروپا، که در حوزه‌های مشابه‌ای در قلمرو خود سرمایه‌گذاری کرده‌اند، به دنبال اعمال سیاست‌های مشابه برای تقابل خواهند رفت تا عوارض جنبی قانون کاهش تورم را در اقتصاد خود حداقل کنند. آیا به نظر شما، به رغم اینکه آمریکا رسالت این سیاست‌ها را داخلی می‌داند، این خطر جنگ یارانه‌ها را در عرصه جهانی در پی ندارد.

«اینو مینک»

بدیهی است که تأثیرات سیاست‌های صنعتی اخیر آمریکا صرفاً داخلی نیست و واکنش‌های بین‌المللی دارد. قطعاً ما که الگوی مهمی برای بسیاری از کشورها بوده‌ایم، سیاست‌های قبلی ما با ساختار فعلی قانون کاهش تورم سازگاری ندارد، اما سوال این است که آیا کشوری را به چالش می‌کشد؟ من فکر نمی‌کنم لزوماً چنین باشد. این عاقلانه است که آمریکا در حال حاضر چنین اقدامی را در دستور کار قرار دهد، شما به دو دلیل اصلی اشاره کردید و البته که مقابله با تغییرات اقلیمی امری ستودنی است، به ویژه آنکه آمریکا بالاخره پس از سال‌ها بی‌عملی و اعتراض منتقدین که آمریکا باید در این زمینه اقدامات بیشتری انجام دهد، اکنون به این موضوع می‌پردازد. اما به نظرم یکی از چالش‌های اساسی بروز مناقشاتی در چارچوب قواعد «سازمان جهانی تجارت» است. مشابه اعتراضات و شکایاتی که از آمریکا در تعرفه‌های آلومینیوم و فولاد صورت می‌گرفت، اینجا هم چنین خواهد شد اما از آنجا که در حال حاضر آمریکا به این موضوع از منظر یک مساله امنیت ملی نگاه می‌کند و حقی برای ورود به سازمان جهانی تجارت نمی‌دهد، امید می‌دارم که مناقشات در این حوزه حل و فصل شوند. اینجا چالش مهم‌تری داریم و آن در بیانی ساده این است که آمریکا دیگر اهمیتی نمی‌دهد که اقداماتش با قواعد سازمان جهانی تجارت هم‌خوانی داشته باشد یا خیر. اینکه قانون کاهش تورم از طرف دولت به کنگره برود و در آنجا بدون کمترین اصلاح به تصویب برسد، به این معنی است که چه قوه مقننه و چه قوه مجریه در آمریکا چنان دستیابی به برخی اهداف را مهم تلقی می‌کنند که دیگر اهمیتی به قواعد سازمان جهانی تجارت نمی‌دهند. حال مساله این است که شرکای تجاری آمریکا که احتمال رسیدن به یک توافق بر سر اجرای قانون کاهش تورم را پایین تلقی می‌کنند، آنها نیز به دنبال اجرای سیاست‌های مشابه‌ای در قلمرو سرزمینی خود خواهند رفت و ما تجربه این موضوع را ظرف ماه‌های اخیر داشته‌ایم. اینکه اتحادیه اروپا، به رغم تلاش‌های معمول و محافظه‌کارانه فرانسه در زدن بر طبل سیاست‌های ضد دامپینگ و مقابله با قدرت رقابت یارانه‌ای خودروهایی الکتریکی چینی در بازارهای اروپا، اهداف بلندپروازانه‌ای را با تصویب «قانون انتشار خالص صفر کربن» و «قانون عناصر راهبردی معدنی» برای کاهش وابستگی به چین و رسیدن به برخی اهداف صنعتی (از جمله اینکه ۴۰ درصد فناوری سبز مورد نیاز برای حصول به اهداف نشر گازهای گلخانه‌ای را در داخل بلوک اروپا به دست آورد) دنبال کند، نشان از چنین

رویه‌ای دارد. لذا به شکل خلاصه چنین جمع‌بندی می‌کنم که کشورهای مختلف، به رغم آنکه سعی می‌کنند از یک‌گذار سبز آمریکا، تکه‌ای نصیب خود کنند، در عین حال واکنش‌های ترکیبی متقابلی در قبال آمریکا بابت سیاست‌های افزایش یارانه‌ها و تعرفه‌های این کشور خواهند داشت.

«سیسیلیو مال استروم»

«آنابل» ساکت نشست‌های! به نظر تو عامل هدایت‌گر شکل‌گیری این موج جدید یارانه‌های صنعتی چیست؟ چون می‌دانیم که این سیاست در آمریکا صرفاً محدود به جغرافیای آمریکا باقی نمانده است.

«آنابل گونزالس»

خب! ابتدا بابت دعوت من به این طوفان فکری در موسسه «پترسون» تشکر می‌کنم و واقعا مفتخرم که اینجا در کنار شما و «اینو» هستم. در بحث سیاست‌های صنعتی و به طور خاص یارانه‌ها، همان‌طور که هر دو اشاره کردید، تلاش‌های دولتی برای شکل دادن به اقتصاد با هدف حمایت از صنایع خاص، بنگاه‌های خاص یا فعالیت‌های اقتصادی خاص از طریق یارانه و ابزارهای دیگر افزایش یافته است. اما به نظرم مساله فقط روند پا گرفته افزایش تنش‌های تجاری و سیاسی نیست، که البته خود این تنش‌ها به شکل بالقوه می‌توانند هزینه‌های زیادی برای درخت اقتصاد جهانی داشته باشند. از نظر من مساله بسیار حادثه‌تر که باید به آن پرداخته شود این است که این چالش‌های جهانی فزاینده دارد بحث‌های جدیدی را در بسیاری از کشورها برمی‌انگیزند که آیا اصلاح‌رویه‌های بازاری به تنهایی برای مقابله با برخی از چالش‌های اقتصادی مبرم کفایت می‌کنند و آیا نباید برای حصول به اهداف با سرعت بیشتر به جای رویه‌های بازاری از یارانه‌ها و دیگر ابزارهای سیاست صنعتی بهره گرفت. بنابراین اینکه هر دو به تغییرات آب و هوایی اشاره می‌کنید، که البته مقوله‌ای است که به واسطه احتمال اثرات جانبی مثبت ناشی از نوآوری‌های انرژی پاک و صرفه‌جویی‌های مقیاس، می‌تواند بهانه مثبتی برای دفاع از افزایش سرمایه‌گذاری‌های عمومی به عنوان بخشی از اهداف جاه‌طلبانه دولت‌ها مثلاً در اجرای بسته‌های سیاستی حمایت از صنایع سبز برای تسریع گذار به اقتصاد جهانی با خالص صفر انتشار کربن، به دست بدهد، اما فراموش نکنید که در گذارهای دیگری مانند گذار دیجیتال ما به واسطه اثرات اقتصادی مقیاس‌های بالا، تمرکز صنایع و اثرات



شبکه‌ای قدرتمند با پدیده «تمامی انتفاع برای شرکت برنده» مواجه‌ایم که اینجا با انگیزه حمایت از قهرمانان ملی نگاه سیاست‌سنجی با وسوسه قوی دخالت دولت‌ها پیش می‌آید.

امروز در مواجهه با بحران‌های بهداشتی و اقتصادی، شاهدیم که دولت‌ها به شکلی پرنرگ از یارانه‌ها برای حمایت از خانوارها یا مشاغل مختلف استفاده می‌کنند، یا در قبال آسیب‌پذیری‌های مختلف و اختلال در فعالیت‌های اقتصادی دخل و تصرف شدیدی دارند و یا برای ارتقاء سطح تاب‌آوری و امنیت زنجیره‌های تامین در قبال تکان‌های آسیب‌زای ناشی از تنش‌های عمیق و ژئوپولیتیکی، مداخلات دولت را افزایش می‌دهند. امروز دیگر کسب رقابت‌پذیری‌های مرزی در صنایع راهبردی نزد دولت‌های مختلف تبدیل به یک موضوع امنیت ملی شده است. در پایان اجازه دهید به این نکته اشاره‌ای داشته باشم که با حضور شرکت‌های دولتی و نقش دولت در عرصه بازارهای جهانی، دیگر تردیدهای جدی نسبت به میزان و تاثیر سرریزهای تجارت جهانی برآمده از صنایع یارانه‌ای وجود دارد. امروز با این سوال مهم مواجه‌ایم که اگر در آمریکا و اروپا به واسطه علل تاریخی و ساختاری مختلف سیاست صنعتی و اعطای یارانه‌ها موثر بیفتد، آیا برای کشورهای دیگر نیز چنین است؟ سوالات بی‌پاسخ و جعبه‌های سیاه متعددی در پیرامون این مساله وجود دارد که باعث می‌شود موضوع یارانه‌ها از منظر علم اقتصاد لزوماً سیاه و سفید نباشد.

یارانه‌ها می‌توانند خوب یا بد باشند، یا اینکه همزمان خوب و بد باشند اما در عین حال یک هدف سیاسی مشروع را پیش ببرند و در کنار سرریزهای منفی، سرریزهای مثبت ایجاد کنند. به رغم تمامی این مباحث، امروز و اینجا من دیگر کاملاً به این جمع‌بندی رسیده‌ام که حتی در بهترین شرایط، یارانه‌ها در سطح داخلی نمی‌توانند بودن پیامدهای منفی باشند و به صرفه تمام شوند. شما برای رسیدن به این جمع‌بندی لازم است از زاویه نگاه جهانی و به مولفه‌هایی چون انحراف منابع مالی از دیگر طرح‌ها، آسیب‌های ناشی از یارانه‌ها به صنعت شیلات، عواقب منفی یارانه سوخت‌های فسیلی و بسیاری از یارانه‌های کشاورزی فکر کنید، ایجاد انحراف در جریان‌های تجاری و سرمایه‌گذاری، آسیب دیدن تعهدات تجاری و احساس بی‌عدالتی نزد کشورهای در حال توسعه را در نظر بگیرید که فکر می‌کنند آنها که منابع مالی بیشتر و جیب‌های بزرگ‌تری دارند می‌توانند رقابت را به نفع خود تمام کنند و البته شاید لازم نباشد برای رسیدن به جمع‌بندی من حتی به رانت‌جویی‌ها و حمایت‌گرایی‌های بی‌ضابطه و انتفاع از در پشتی بیاندیشید.

از نظر من حتی آن دسته از کشورهایی نیز که به واسطه محدودیت‌ها قادر نیستند سیاست‌های متقابل و مشابه را در چارچوب سرزمینی خود به کار گیرند، بی‌کار نخواهند نشست و با توسل به ابزارهایی مانند کنترل صادرات مواد خام، ملی کردن صنایع یا صنعتی کردن در مقیاس‌های کوچک داخلی به سمت سیاست‌های سلیبی مخرب خواهند رفت یا ممکن است اقداماتی را برای دور زدن یا مقابله با اثرات یارانه‌ها برگزینند که برآیندهای باخت-باخت و ضدجهانی شدن و منطقه‌گرایی شدید به همراه داشته باشد. در این نقطه از بحث حال سوال اصلی این است که چه باید کرد؟

۳- قواعد سازمان جهانی تجارت و یارانه‌ها

«سیسیلیو مال استروم»

کاملاً درست می‌فرمایید و البته همانطور که گفتید این تجربه تلخ را در گذشته دیده‌ایم گرچه بحران بزرگ اقلیمی حال حاضر به نوعی جدید است، اما تجربه تلخ سیاست‌های صنعتی شکست خورده در گذشته باعث شد چندین دهه پیش کشورهای عضو سازمان جهانی تجارت از جمله آمریکا بسیار در قبال تنظیم قواعدی در قراردادهای نظام سازمان تجارت جهانی در خصوص اعطای یارانه و موضوع سیاست‌های جبرانی سختگیرانه عمل کنند تا به نوعی مانع از یارانه‌های بالقوه خوب دیگران شوند. مساله این است که قوانین مذکور امروز هم وجود دارند و گرچه احتمالاً باید کمی به روز شوند، اما حداقل از بعد نظری می‌توانند مورد استفاده قرار گیرند، گرچه ممکن است اراده سیاسی وجود نداشته باشد، اما این قوانین بازدارنده جنگ یارانه‌ای در عرصه بین‌المللی هنوز زنده هستند، گرچه اجازه می‌دهند در خصوص چالش‌های اقلیمی از این ابزار بهره‌برداری شود.

«آنابل گونزالس»

با فرمایش شما کاملاً موافقم. برای شروع این بحث اجازه بدهید متذکر شوم که قواعد موجود برای بیش از دو دهه و نیم به خوبی به اعضای سازمان تجارت جهانی خدمت کرده‌اند و سنگ‌بنای یک رشد تجارت محور را در سراسر جهان گذاشتند و اگرچه همیشه امکان بازیابی هست، اما همان‌طور که گفتم این قواعد از انعطاف‌پذیری خوبی برای تطابق هم برخوردارند. در میان این قواعد «سیاست‌های یارانه‌ای و اقدامات متقابل» را داریم، می‌توانیم به قواعد مندرج در موافقت‌نامه‌های کشاورزی اشاره کنیم و اگر بخواهیم قواعد کمتر توسعه‌یافته‌ای را نیز نام ببریم

می‌توانیم به قواعد حوزه خدمات اشاره کنیم که البته اینجا چندان محل بحث ما نیستند. لذا باید قواعد موجود را ابتدا از منظر تعریف یارانه بازبینی کنیم و این بار یارانه را هر نوع کمک مالی دولت یا ارگان‌های عمومی به هر شکل مالی یا قیمتی که به دریافت‌کننده آن منفعت برساند تعریف کنیم.

در قواعد فعلی سازمان تجارت جهانی، دو دسته یارانه ممنوع تلقی شده، که به واسطه اثر مخرب بر تجارت مشمول اقدامات متقابل و جبرانی می‌شوند که شامل یارانه به اقلام صادراتی و استفاده بیشتر از نهاده‌های داخلی به جای نهاده‌های وارداتی می‌شود. این دسته از قواعد که همگی به قبل از سال ۱۹۹۹ بازمی‌گردند امروز حتما نیازمند بازبینی هستند. همچنین یک دسته از یارانه‌ها را سازمان جهانی تجارت «یارانه خوب» می‌شناسد و مشمول اقدام متقابل نمی‌کند، که شامل یارانه‌های تحقیق و توسعه، کمک‌های منطقه‌ای و یارانه‌های محیط‌زیستی می‌شوند. دقت کنید که در خصوص هر دو دسته یارانه‌های ممنوعه، طبق قواعد موجود اعضا می‌توانند به سازمان جهانی تجارت شکایت برند یا سیاست‌های متقابلی را در حوزه قانون‌گذاری داخلی خود به تصویب برسانند و البته همین باعث تندتر شدن شرایط می‌شود. اینکه قواعد موجود در قبال سیاست صنعتی و پرداخت‌های یارانه‌ای نیازمند بروزرسانی، تقویت و توازن بخشی مجدد هستند، گزاره صحیحی است اما می‌خواهم خاطرنشان کنم که در حوزه کشاورزی نیز چنین ابرامی در خصوص عدم کفایت قواعد موجود در این بخش در قبال یارانه‌ها از مدت‌ها پیش وجود داشته است. به رغم بسیاری موانع و مخالف‌ها امروز سازمان جهانی تجارت بسیار راغب است که به این عرصه ورود کند و می‌باید یارانه‌ها اهمیت مجددی در این سازمان یافته است و امیدوارم بیشتر در این مورد در ادامه بحث گفتگو کنیم.

۴- یارانه‌های خوب و یارانه‌های بد

«سیسیلیو مال استروم»

به نکته ظریفی اشاره کردید. اینکه قواعد مربوط به یارانه‌ها در سازمان جهانی تجارت باید به لحاظ نظری مورد بازبینی قرار گیرند و یارانه‌های خوب و بد به شکل شفاف‌تری از هم متمایز شوند. «اینو» نظر شما چیست؟

«اینو مینک»

فکر می‌کنم چندین راه برای انجام این کار وجود دارد و «آنابل» کاملا درست می‌گوید که شاکله لازم برای این کار وجود دارد و

باید قواعد جدید را بر روی سازه‌های موجود قانونی بنا کنیم و سیاست‌های صنعتی اخیر فرصت این کار را به سازمان جهانی تجارت داده است. قواعد فعلی در نتیجه شکل‌گیری توافقنامه‌های کشاورزی هستند که در آنها هرگونه حمایت مالی از طریق یارانه‌هایی که به تجارت اقلام کشاورزی آسیب می‌زند ممنوع شد. در اینجا سه جعبه زرد، سبز و آبی داریم که به ترتیب یارانه‌های مخرب، یارانه‌های با اثر مخرب حداقلی بر تجارت و یارانه‌های کم‌اثر نسبت به کل مخارج و دارای اهداف مثبت را شکل می‌دهند.

یارانه‌هایی که در جعبه آبی قرار می‌گیرند می‌توانند شامل یارانه‌هایی باشند که واقعا هدف مبارزه با تغییرات اقلیمی، دسترسی ایمن به آب و غذا و حمایت از بهداشت جهانی را دارند. به عنوان مثال، اینها را باید یارانه‌هایی در نظر گرفت که نه صرفا از منافع اقتصادی یک کشور بلکه از عموم مردم جهان حمایت می‌کنند. یارانه‌های جعبه سبز که شامل یارانه‌های تحقیق و توسعه یا جبران بلایای طبیعی می‌شود هم باید خیلی مشخص‌تر و محدودتر تعریف شوند. این دسته‌بندی از محتوای ماده ۸ «موافقتنامه یارانه‌ها و اقدامات جبرانی» که امروز دیگر منسوخ شده برداشت شده است و به نظر همین امروز می‌توان بحث در مورد آن یارانه‌هایی که می‌تواند در جعبه‌های سبز و آبی قرار گیرند را شروع کرد. متأسفانه کمیته مربوط به این موافقتنامه به رغم ضرورت موجود بسیار غیرفعال است. برای شروع باید این کمیته اقدامات چنددی به عمل آورد. گرچه دغدغه اصلی پرداخت به نگرانی‌های اعضا است، اما لازم است که این کمیته در ابتدا یک بحث فنی دقیق در خصوص یارانه‌ها داشته باشد.

ابتدا باید در یک سطح قابل قبول سیاسی انواع مختلف یارانه‌های پرداختی کشورها شناسایی شود و اعضا سیاست‌های یارانه‌ای خود را به اشتراک بگذارند و اینکه چگونه توانسته‌اند از این سیاست برای رسیدن به یک سری اهداف خاص مد نظر استفاده کنند و به این ترتیب بهترین شیوه‌ها ثبت و ضبط شود تا دیگر اعضا بتوانند بیاموزند.

آنگاه لازم است برای یک دوره سه تا پنج ساله، یک سقف یارانه پرداختی تعریف شود تا همه اعضا یارانه‌ها خود را به آن میزان تقلیل دهند. به این ترتیب اطمینان حاصل می‌شود که اعضا ثروتمندتر امکان مداخله و حمایت بیشتر نخواهند داشت. همچنین در مورد یارانه‌های جعبه آبی می‌توان از منابع آن حمایت صورت گیرد و دانش فنی لازم در اختیار اعضا قرار گیرد. باید در قالب این موافقتنامه ریل‌گذاری لازم برای انتقال



فناوری از ناحیه اعضاء ثروتمند که در بیشتر موارد فقط آنها امکان مالی اعطای یارانه‌های سنگین را دارند به کشورهای دیگر انجام شود تا اطمینان خاطر لازم جهت ایجاد اثرات سرریز مثبت سیاست‌های یارانه‌ای در سطح جهانی و نه صرفاً در یک قلمرو سرزمینی خاص یا میان چند کشور به دست آید.

۵- آیا سازمان تجارت جهانی قصد دارد به موضوع یارانه‌ها ورود کند؟

«سیسیلیو مال استروم»

حال این سوال پیش می‌آید که آیا چنین مباحثی در کمیته مذکور در ژنو پا گرفته یا قرار است شروع شود؟

«آتابل گونزالس»

خوب اجازه دهید شاید به این شکل توضیح بدهم که بر این گمان هستم که بسیاری از سیاست‌گذاران و کارشناسانی که اتفاقاً شما هم آنها را می‌شناسید مشکلات مختلف توافقنامه یارانه‌ها و سیاست‌های جبرانی در برخورد با شرایط فعلی را شناسایی کرده‌اند اما امکان رفع این مشکلات در ترتیبات فعلی سازمان تجارت جهانی بسیار محدود است و لذا سیاست‌هایی که در این اتمسفر اتخاذ می‌شود به هیچ عنوان به اندازه کافی محدودکننده یارانه‌های فعلی نخواهند بود.

واقعیت این است که بسته به جایگاه سیاست‌گذاری، بسته به نوع یارانه‌ای که پرداخت می‌شود و بسته به نوع بازخوردی که یارانه‌ها دارند، مقامات دولتی نگاه متفاوتی به یارانه‌ها دارند. بنابراین چیزی که می‌توانم بگویم بحث اولویت‌ها در سازمان تجارت جهانی است و می‌توانم به شما بگویم امروز اعضای سازمان تجارت جهانی همگی بر سر این موضوع متفق هستند که نیاز به بحث عمیق‌تری در خصوص یارانه‌ها و سیاست‌های صنعتی اخیر وجود دارد. باید در نظر بگیریم که اختلاف‌نظرهای دراز دامن و طولانی در موضوع یارانه‌ها در سازمان وجود داشته و از سال ۱۹۹۹ که ماده واحده مربوط به یارانه‌های ممنوع در موافقتنامه مذکور منقذ شد، نحوه تنظیم قواعد جدید همیشه به چالش انجامیده است. برخی اعضاء موافق احیای آن بوده‌اند و برخی دیگر این موضوع را منوط به تنظیم فهرست مشخصی در خصوص یارانه‌های ممنوعه دانسته‌اند و مخالف احیاء با چارچوب فعلی بوده‌اند و این مباحث ظرف بیش از دو دهه گذشته همواره بی‌نتیجه ادامه داشته است. اگر بخواهم دقیق‌تر صحبت کنم پاسخ شما را در قسمت عرض خواهم کرد.

ابتدا اینکه آنچه امروز تمامی اعضاء بر سر آن توافق دارند، ضرورت گردآوری داده‌ها و شواهد بیشتر است تا سیمای دقیقی از یارانه‌های صنعتی در حال حاضر ترسیم و مبتنی بر آن تصمیم‌سازی شود. همان‌گونه که پیش‌تر اشاره کردم، نحوه دسته‌بندی یارانه‌ها در موافقتنامه‌های سازمان تجارت جهانی از دل اتمسفر پرداخت یارانه‌های سنگین کشاورزی و البته یارانه سوخت‌های فسیلی بیرون آمده که امروز در این خصوص به همت سازمان همکاری‌های اقتصادی برای توسعه (او.ا.ی.سی. دی) چندین سال است که سامانه اطلاعاتی دقیقی در این خصوص ایجاد شده است اما دست ما امروز در خصوص میزان یارانه‌های پرداختی ذیل سیاست‌های صنعتی اخیر خالی است و اعضاء تاکید دارند پیش از هرگونه سیاست‌گذاری، ابتدا داده‌ها و شواهد لازم به دست داده شود.

دوم اینکه، علاوه بر اطلاعات، تجزیه و تحلیل‌های کارشناسی دقیق‌تری نیز لازم است تا بر پیچیدگی تعاریف یارانه‌های خوب و بد فائق آیند. یک جنبه این پیچیدگی مثلاً این است که گاهی در یک کشور دولت‌های کوچک یارانه‌ای نمی‌پردازند، اما شرکت‌هایی که اگر دقیق بررسی کنیم بیشتر دولتی هستند تا خصوصی (شرکت‌های خصولتی) به طرق مختلف کمک‌های مالی یا مزایای خاصی را در اختیار صنایع می‌گذارند که البته حذف این حمایت‌ها از طریق وضع مالیات‌های مختلف یا مقررات جدید، زندگی را برای قشر وسیعی از مردم آن کشور دشوار می‌کند. اینکه چگونه همه این ملاحظات در نظر گرفته شوند، نیازمند تجزیه و تحلیل بیشتر از جانب سیاست‌گذاران و دانشگاهیان است و به نظر می‌رسد که سازمان تجارت جهانی امروز فضای مناسبی برای این گفتگوها شکل داده است.

و سوم اینکه، پرداختن به موضوع یارانه‌های صنعتی اخیر نیازمند گفتگو و مشورت بیشتری میان اعضاء است و البته پیشنهاداتی نیز ارائه شده که امروز بر روی میز است، برای نمونه پیشنهادیه اتحادیه اروپا یا پیشنهادیه‌ای که گروه آفریقا تقدیم سازمان تجارت کرده‌اند و البته موارد دیگر که وجه مشترک تمامی آنها ضرورت برقراری گفتگو، ضرورت نگاه به یارانه‌ها با ملاحظات واقعی و ترسیم وضعیت موجود و کارکرد و اثرات حذف آنها به شکل دقیق و از همه مهم‌تر کفایت قوانین موجود اما لزوم انجام اصلاحات و توازن بخشی مجدد به این قوانین در مقابله با اثرات سوء یارانه‌های صنعتی اخیر است.

بر این گمانم که امروز در ژنو در سازمان تجارت جهانی جمع‌بندی نهایی این شده که فعلاً برای اصلاح قوانین زود است

اما نمی‌توان زیاد هم دست روی دست گذاشت و باید در گام اول داده‌های بیشتری برای تجزیه و تحلیل گردآوری کرد و در گام دوم لازم است در این خصوص به جمع‌بندی برسیم که آیا صرفاً با اصلاح چارچوب‌های قانونی باید بسنده کنیم یا خیر.

۶- شفافیت

«سیسیلیو مال استروم»

شما اشاره کردید که لازم است ابتدا بدانیم واقعا چه چیز دارد رخ می‌دهد و همچنین در مورد شفافیت صحبت کرد. اطلاع دارم که اخیراً صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان همکاری‌های اقتصادی برای توسعه همراه سازمان تجارت جهانی پایگاه اطلاعاتی دقیق‌تر بگویم پلتفرم مشترکی را در این خصوص با اهداف دستیابی به شفافیت بیشتر در خصوص یارانه‌ها در سراسر جهان طراحی کرده‌اند. لطفاً در این خصوص بیشتر به ما بگویید و اینکه آیا این اقدام نمی‌تواند یک نقطه امید در شروع کار باشد؟

«آنا بل گونزالس»

«سیسیلیا» موافقم با شما و البته که شفافیت موضوع بسیار مهمی است و همان طور که گفتم سال گذشته، این چهار سازمان گزارشی مشترک در خصوص یارانه‌ها و ضرورت توسعه همکاری‌های بین‌المللی منتشر کردند و در آن گزارش بر اهمیت وجود اطلاعات دقیق‌تر و ضرورت تحلیل سیاست‌های دولت‌ها عضو و برقراری گفتگوهای منظم در این راستا که برنامه‌های حمایتی تا چه میزان و با چه هزینه‌ای به حصول اهداف داخلی آنها کمک می‌کنند تاکید شده و گزارش مذکور بر این نکته ابرام داشته که لازم است دوره‌های وب‌پایه‌ای برای دولت‌ها از نحوه کارکرد بازارهای جهانی و نوع تعامل مورد نیاز میان بازارهای داخلی و بازارهای جهانی برقرار شود

آنچه دیدیم استقبال وسیع اعضا از این گزارش بود و همان طور که گفتم یکی از حوزه‌های اولویت‌دار برای سازمان تجارت جهانی، ایجاد سازمانه اطلاعاتی دقیق‌تر در خصوص یارانه‌ها بود و لذا در گام اول چهار سازمان مذکور تصمیم گرفتند یک پلتفرم آنلاین مشترک برای داده‌های یارانه راه‌اندازی کنند تا میان داده‌های موجود هر چهار سازمان ارتباط برقرار کند. آنچه تا کنون باگذاری شده، علاوه بر اطلاعات تعاریف دقیقی نیز از انواع مختلف داده‌های موجود درون این چهار سازمان ارائه می‌کند، ساختار پایگاه داده‌ها و روش‌شناسی ذیل آنها را توضیح می‌دهد

از جمله اهدافی که برای ما بسیار مهم بود، یکی این بود که اعلان‌های سازمان تجارت جهانی در خصوص یارانه پرداختی اعضا را در دسترس همگان قرار دهیم و داده‌های یارانه‌ها را به راحتی قابل دسترس و کاربر پسند کنیم و آنها را از قالب‌های «پی.دی.اف» موجود بیرون آوریم و به صفحه‌گسترده‌های «اکسل» تبدیل کنیم و این چیزی است که دانشجویان برای مدت طولانی از ما تقاضا می‌کردند که این امروز این اتفاق افتاده است و این انعکاسی از تعهد هر چهار سازمان به درخواست‌های کارشناسی در این زمینه بود.

و البته که این گام نخست بود. در هر یک از این چهار سازمان اطلاعات مفید دیگری نیز وجود دارد که باید در دسترس قرار گیرد. به عنوان مثال در سازمان تجارت جهانی ما گزارش‌های سیاست‌های تجاری کشورها را برای همه اعضا تولید می‌کنیم که اطلاعات بسیار مفیدی در خصوص یارانه‌ها در آنها مستتر است که لازم است آنها را استخراج و در پلتفرم مذکور منتشر کنیم و پژوهشگران و دانشجویان را تشویق کنیم که با این کار بزرگ همراهی کنند و این اطلاعات را مورد بررسی و پیمایش قرار دهند و آنها را به سخن درآورند. در حال حاضر به کمک همه علاقه‌مندان به این موضوع و تجزیه و تحلیل آنها نیاز داریم تا بفهمیم دقیقاً چه اتفاقی در حال وقوع است و آنگاه به سمت اقدامات عملی لازم حرکت کنیم.

۷- ضرورت شفافیت بیشتر درون سازمان تجارت

جهانی

«سیسیلیو مال استروم»

«آینو» نظر شما در این خصوص چیست؟

«آینو مِتیک»

به نظرم پلتفرمی که راه افتاده ابزار بسیاری مفیدی است و از دیدن آنلاین شدن آن بسیار هیجان‌زده شدم زیرا به ما و دیگر پژوهشگران کمک می‌کند تا بفهمیم دقیقاً چه اتفاقی در حال وقوع است و از دل هم بیبندی میان اطلاعات اعضا چه چیزی بیرون می‌آید. کاملاً فکر می‌کنم این ابزار فوق‌العاده مفیدی است و در واقع از دیدن آنلاین شدن آن بسیار هیجان‌زده بودم، زیرا برای محققان این واقعاً برای ما مفید است تا بفهمیم چه چیزی باعث ایجاد پیوند بین مجموعه‌های داده‌ای که سازمان‌ها دارند، می‌شود.

معتقدم در سال‌های پیش‌رو پژوهش‌های زیادی بر روی این



اطلاعات به انجام خواهد رسید که به تکمیل تلاش‌های سازمان تجارت جهانی در امر شفافیت کمک می‌کند و البته نقش مثبت و رهبری سازمان تجارت جهانی در میان این چهار سازمان در شکل‌گیری این پلتفرم مورد تقدیر است. با این وجود، نباید از نظر دور داشت که در امر یارانه‌ها یکی از مهم‌ترین چالش‌ها این است که دولت‌ها زیاد پا جلو نمی‌گذارند و اطلاعات دقیقی ارائه نمی‌کنند و در اعلان‌های خود به سازمان وقت چندانی نمی‌گذارند و گزارش‌های جامعی نمی‌دهند.

تا زمانی که نمی‌دانیم چه میزان و به چه چیزی یارانه داده می‌شود، حل مساله یارانه‌ها بسیار سخت خواهد بود و از همین رو پلتفرمی که ایجاد شده نقطه امید است. اما واقعیت این است که سازمان تجارت جهانی برای بهبود کیفیت اعلان‌های کشورها باید تلاش بیشتری کند. کافی است که گزارش اخیر رئیس سازمان در خصوص یارانه‌ها و اقدامات جبرانی نگاه کنید که نشان می‌دهد نیمی از اعضاء، همین اعلان‌های ناقص خود را هم برای سال ۲۰۲۱ تا تاریخ نهایی اعلام شده ارسال نکرده‌اند و ۶۵ عضو بالغ بر سه سال است که گزارشی در این خصوص نداده‌اند.

این موضوع نشان می‌دهد که حجم کاری که باید انجام دهیم تا چه اندازه بزرگ است و اینکه دامنه اقدامات تا چه اندازه وسیع خواهد بود. دقت کنید که ادامه این عدم شفافیت باعث ناامیدی اعضاء فعال و تخریب باور آنها به کارکردهای سازمان شده است. البته وضع یا تغییر قوانین برای برخورد با این چالش چندان موثر نخواهد بود بلکه باید برای انجام این کار باید راهی بیابیم که بتوان از آن طریق با اعضاء به یک تفاهم مشترک برای رسیدن به یک اقدام مشترک رسید و با آنها در خصوص مسیر پیش رو سخن گفت و برای رسیدن به فضای سیاست‌گذاری مشترک بهتر تعامل داشت. آنچه که مهم است این است که هر چه سریع‌تر باید این اقدامات شروع شود، چون حجم وسیعی از یارانه‌ها به راه افتاده و لازم است در خصوص پیامدهای آن بر کل سیستم تجارت جهانی به یک مفاهمه رسید.

۸- پیامدهای بی‌عملی چیست؟

«سیسیلیو مال استروم»

کاملاً مشخص است که با چه فوریتی مواجه‌ایم. درست است که توجه به بحران اقلیمی بسیار ضروری است اما (سیاست‌های صنعتی که به این بهانه اتخاذ شده‌اند) بر اساس آنچه شما دو نفر فرمودید عواقب وخیمی بر نظامات چندجانبه تجاری خواهد گذاشت. اگر بخواهم مقداری ساده‌سازی کنم، تحقیقات زیادی

نشان می‌دهند که تأثیر یارانه‌های اقلیمی آنطور که تخمین زده می‌شود، می‌تواند چندان مثبت نباشد و ضمن اینکه می‌تواند منجر به نوآوری و بهره‌وری بیشتر نشود، خطر ایجاد شکاف‌های بیشتری میان کشورهای جنوب و شمال را به همراه دارد. بگذارید اینجا بحث را اینگونه پی بگیریم که عواقب بی‌عملی و فقدان یک سیاست‌گذاری مشخص چیست؟ منظورم این است که در حال حاضر گزارش‌های زیادی در خصوص اهمیت پلتفرم اطلاعات یارانه‌ها بیرون آمده، اما اگر به همین میزان اکتفا شود و بحث و گفتگو جدی در سطوح سیاسی در سطح فنی لازم بین کشورهای عضو سازمان تجارت جهانی پا نگردد و بلکه کار از کنترل خارج شود، چه خطراتی برای کل نظام چندجانبه تجارت جهانی محتمل است؟ نمی‌دانم کدام یک از شما دو نفر می‌خواهد شروع کننده بحث باشد. بفرمایید

«آنابل گونزالس»

اجازه بدهید در پاسخ به این سوال شما من شروع‌کننده باشم و برخی رهیافت‌های شخصی را با همگان در میان بگذارم. در این زمینه اعتقاد به تحلیل «سی ۵» (۵C) دارم. «سی اول- copycat» شیوع رفتارهای تقلیدگرانه و کپی‌کارانه است. به محض آنکه یک کشور شروع به اعمال پاره‌ای سیاست‌ها کند، کشورهای دیگر هم می‌خواهند از آن کشور تقلید کنند. این را عیناً امروز در عرصه جهانی شاهدیم. «سی دوم- competition» راه افتادن رقابت‌های از نوع «این به آن در» است. اگر کشوری برای جذب سرمایه‌گذاری خارجی در یک صنعت یا خدمت یارانه‌ای بدهد، کشور دیگر نیز شروع به اعطای یارانه‌ای از نوع دیگر می‌کند و قبلاً این را دیده‌ایم و امروز امر معمولی شده است. «سی سوم- countermeasures» اقدامات تلافی جویانه متقابل است. سیاست‌هایی از این دست بسیار برای تجارت جهانی مخرب است. «سی چهارم- circumvention» دور زدن این اقدامات تلافی جویانه است. مثلاً یک راه دور زدن این است که یک کشور اقدام به اقامه دعوای میلیارد دلاری در سازمان تجارت جهانی علیه یارانه‌های پرداختی کشور دیگر کند و راه‌های متعدد دیگری که برای دور زدن وجود دارد. «سی پنجم- conflict» شکل‌گیری مناقشات و ستیزه‌هایی است که برای تجارت و سرمایه‌گذاری جهانی بسیار گران تمام می‌شود.

آنچه مهم است پیامدهای این «پنج سی» در دستیابی به اهداف اساسی است که یارانه‌ها برای رسیدن به آنها پرداخت شده بودند. مثلاً در حوزه یارانه‌های زیست‌محیطی، اگر اثر

پرداخت این یارانه‌ها در تولید یک محصول یا فناوری در یک کشور، با افزایش تعرفه وارداتی بر روی آن محصول یا فناوری در کشور دیگر جبران شود، آنگاه آن هدف اساسی یعنی رسیدن به صنعت با نشر خالص کربن صفر، ممکن است هم بسیار گران تمام شود، همان زمان برتر شود، به همه کشورها با سرعت مورد نظر تسری پیدا نکند و در پایان روز، این اقدامات تلافی جویانه نه تنها ممکن است اهداف تجاری مد نظر را دچار آسیب کند، که در جای خود بسیار اهمیت دارد، بلکه به دلیل چالشی شدن فضای تعامل فعلی و چشم‌اندازهای آتی، دستیابی به دیگر اهداف نیز دچار مشکل می‌شود.

نگاهی به مطالعات سازمان تجارت جهانی در موضوع یارانه‌ها، در خواهیم یافت که از سال ۲۰۱۰ به این سو، متداوماً یارانه‌های صنعتی در حال افزایش بوده‌اند و من بیم آن را دارم که بر شدت آنها نیز اضافه شود. لذا بر این عقیده‌ام که سازمان در حال حاضر در سنگر خط مقدم مقابله با این چالش اساسی قرار دارد و البته که برخی گفتگوها را به شکل دوجانبه شروع کرده است. آنچه ضرورت دارد این است که گفت‌وگو مشترک در مورد این موضوع در میان بازیگران اصلی صنعتی که جیب‌های بزرگی برای پرداخت یارانه‌ها دارند راه بیفتد و البته نگرانی‌هایی نیز از جانب کشورهای در حال توسعه وجود دارد. کشورهای در حال توسعه که به یارانه‌ها به عنوان ابزاری برای صنعتی شدن و متنوع شدن صنایع خود نگاه می‌کنند، می‌خواهند اطمینان یابند که در دستورالعمل نهایی اقدام متقابل و جریمه‌ای برای اعمال این ابزارها در نظر گرفته نشود. در کل فکر می‌کنم الان زمانی است که باید بنشینیم و به تحلیل تمامی مولفه‌های پیرامون موضوع بپردازیم و ببینیم که بهترین کاری که می‌توانیم انجام دهیم کدام است.

۹- اثر مخرب یارانه‌ها بر تجارت

«سیسیلیو مال استروم»

«اینو» چیزی برای اضافه کردن به گفته‌های «آنا بل» داری؟

«اینو مینک»

من کاملاً با «پنج سی» که «آنا بل» گفت همراهی دارم و البته که این شیوه خوبی هم برای به خاطر سپردن چالش‌های پیش رو است. به ویژه در خصوص آن قسمت گفته‌های «آنا بل» در اثر مخرب یارانه‌ها بر تصمیمات تجاری و سرمایه‌گذاری، می‌خواهم اضافه کنم که این اثری سریع و بی‌دزنگ است که جای پای

خود را به سرعت در سیستم‌های معاملاتی نشان می‌دهد. به گمانم به همین دلیل است که اتحادیه اروپا تا این اندازه زیاد در خصوص قانون کاهش کاهش تورم آمریکا نگران است. مثلاً بر اساس این قانون یارانه‌ها بین یک سوم یا نیمی از هزینه‌های عملیاتی یک کارخانه باتری‌سازی خودروهایی الکتریکی را پوشش می‌دهند و لذا شرکت‌های مختلف برای دستیابی به آنها در صف خواهند ایستاد و جریان تولید به سمت آمریکا منحرف می‌شود. درک این موضوع اصلاً سخت نیست که چرا با این مشوق‌های قوی، شرکت‌ها برنامه‌های خود را تغییر دهند و سرمایه‌گذاری در آمریکا را انتخاب می‌کنند و البته این چیزی است که باید نگران آن باشیم.

با نگاهی وضعیت موجود در خصوص یارانه‌ها، در می‌یابیم که آمریکا، اروپا و چین مسئولی نیمی از سیاست‌های یارانه‌ای مضحک موجود در عرصه جهانی هستند و از آنجا که به ندرت کشوری یافت می‌شود که در قبال این سیاست‌ها از عهده رقابت برآید، لذا اینجا نگرانی مهم دیگری در خصوص نابرابری‌های درآمدی در عرصه جهانی و فراگیر شدن شکوفایی اقتصاد جهانی میان تمامی کشورها پیش می‌آید. به نظرم اگر شرایط رقابتی بین این سه حوزه ادامه یابد و آنها نتوانند به یک هماهنگی در خصوص فراگیری میزان انتفاع این یارانه‌ها برسند، وضعیت همه کشورها بدتر می‌شود. لذا جای آن دارد که سریعاً وارد این گفت‌وگو شویم که مساله اقلیم و آب و هوا یک مساله جهانی است و همه به آن اهمیت می‌دهند و این چالش جهانی نیازمند یک راه‌حل جهانی نیز هست و هیچ کشوری نباید به شکل داخلی و منفرد به آن نگاه کند (و سیاست صنعتی مستقلی به این بهانه در پیش گیرد). اگرچه پاره‌ای موارد خاص هم هست که نیاز است برخی سیاست‌های داخلی به اجرا گذاشته شوند اما مهم این است که مهم این است که به خوبی، شفاف و روشن مشکلی که باید با آن مقابله شود تعریف شود و راه‌حلی اتخاذ شود که به دیگر کشورها آسیبی وارد نشود.

۱۰- یارانه‌های صنعتی و کشاورزی

«سیسیلیو مال استروم»

سوالات زیادی پیرامون این موضوع مطرح است و شما هر دو به انواعی از یارانه‌ها اشاره کردید اما بحث تا اینجا عموماً حول و حوش یارانه‌های صنعتی و سیاست‌های صنعتی شکل گرفت که به ویژه موضوع کشورهای صنعتی است. اما بسیاری از کشورهای در حال توسعه ترجیح می‌دهند در مورد یارانه‌های کشاورزی هم صحبت کنند. راه حل رفع مشکلات بالقوه در زمینه یارانه‌های کشاورزی



چیست؟ می‌دانیم که «آنابل» به واسطه حوزه کاری که دارد که خوبی با این موضوع دست و پنجه نرم کرده، حال سوال این است که آیا می‌توان با یک اقدام مشترک مساله را به شکلی حل کرد که به مساله یارانه‌های صنعتی و کشاورزی به نوعی به اتفاق پرداخته شود؟

«آنابل گونزالس»

خوب از دیدگاه یک اقتصاددان چندان مهم نیست که یارانه‌ها در حوزه صنعت باشد یا در حوزه کشاورزی. اگر آنها واجد «سرریزهای مرزی» منفی باشد، هر کدام که باشند باید مورد رسیدگی قرار گیرند. البته طبیعی است که برای کشورهایی که ساختار اقتصادی کشاورزی محور دارند، این موضوع اهمیت بسزایی دارد. یکی از کارهایی که به تازگی در سازمان تجارت جهانی انجام دادیم این است که توافق نامه‌ای برای محدود کردن یارانه‌های مضر شیلات به انجام رساندیم که برای رسیدن به آن زمانی زیادی صرف شد. از آنجا که یارانه‌های شیلات به شدت از نظر سازمان تجارت جهانی مضر هستند اما در عین حال کشورهای فقیر در تامین معیشت مردمان خود به شدت به اقیانوس‌ها وابسته‌اند، به نظرم در سازمان تجارت جهانی یک پیشرفت مهم را تجربه کردم که البته فکر می‌کنم نیاز به مصوبات بیشتری داریم و این تازه گام اول است.

در حوزه کشاورزی باید کارهای بیشتری انجام دهیم. تعدادی از کشورها در حال مذاکره برای یارانه‌های مربوط به سوخت‌های فسیلی هستند که در جای خود بسیار با اهمیت است. قبول دارم که امروز تمرکز بیشتری در سازمان بر روی یارانه‌های صنعتی پیدا کرده‌ام اما بسته به اینکه مزیت کشورهای مختلف در کدام است و ساختارهای اقتصادی آنها به کدام یک از این دو نوع یارانه وزن بیشتری می‌دهد، اهمیت رفع کاستی‌های قوانین مربوط به یارانه‌های صنعتی و رفع نواقص قوانین مربوط به حوزه کشاورزی نیز برای آن کشور تفاوت می‌کند.

۱۱- سازمان تجارت جهانی چه اقدامی می‌تواند انجام دهد؟

«سیسیلیو مال استروم»

«اینو» چیزی برای اضافه کردن داری؟

«اینو مینک»

بله حتما، چند مساله را اینجا لازم است مطرح کنم. به نظرم لازم است به این فکر کنیم که سازمان تجارت جهانی و اعضا آن چه

کاری می‌تواند انجام دهند تا اولویت‌های اعضا بهتر درک شوند و سپس باید تدابیری برای تقویت شیوه‌های مقابله با تخلفات اندیشیده شود. اینجا به همان نکته‌ای برمی‌گردم که «آنابل» هم به نوعی به آن اشاره داشت و آن این دو نگرانی است که برخی دستورالعمل‌های موجود یا به اندازه کافی قوی نیستند و یا اجازه انعطاف کافی نمی‌دهند. به نظرم باید همزمان به این دو نگرانی بپردازیم که رویه‌های موجود را هم تقویت و هم منعطف‌تر کنیم؛ چراکه گمان دارم این دو لزوما در تضاد با هم نیستند. به نظرم باید سه اقدام مهم را در دستور کار خود قرار دهیم.

ابتدا همان‌طور که پیش‌تر گفتم باید بینیم یارانه خوب چیست و یارانه بد کدام است و اطمینان حاصل کنیم که محدودیت‌های بسیار سختی را برای یارانه‌های بد و مضر تعیین کرده‌ایم. اینجا حتما باید رویه‌های سخت‌گیرانه‌تری را در نظر بگیریم و راهی بیابیم که اطمینان یابیم یارانه‌های مضر (به مانند امروز) از کنترل سازمان تجارت جهانی خارج نشوند. برای این امر یک راه حل ساده این است که یارانه‌های خوب را به دقت تعریف کنیم.

دوم اینکه گزارش‌های کشورهای و اعلان‌های آنها در پرداخت یارانه‌ها را بهبود ببخشیم و شفافیت بیشتری ایجاد کنیم. برای این منظور لازم است اسناد راهنمای لازم در تدوین این گزارش‌ها ابلاغ شوند و در آنها مواردی که جزء گروه‌های مختلف یارانه قرار می‌گیرند توسعه بیابند و برای این منظور حتما باید جریمه‌ای برای عدم اعلام یارانه‌ها در نظر گرفته شود تا اعضا تشویق شوند که گزارش‌های یارانه خود را به موقع و دقیق ارسال کنند. دقیقا از اختلاف نظرهایی که در این زمینه ممکن است بروز کند اطلاع دارم و این پیشنهاد را با علم به این موضوع می‌دهم اما بر این عقیده‌ام که اتخاذ چنین سیاستی در حال حاضر بسیار اهمیت دارد. با توجه به شرایط موجود در عرصه جهانی و اهمیت موضوع یارانه‌ها و برای جلوگیری از هر گونه اعتراض حتی می‌توانیم برای یک بازه زمانی مشخص از الان، مثلا برای یک سال، ایراد هر گونه چالش از ناحیه اعضا را هم ممنوع کنیم تا اعضا تشویق (ناگزیر) به ارائه گزارش‌های لازم شوند. لازم است هر گونه یارانه‌ای که در سند راهنمای ابلاغی درج نشده را، صرف نظر از اینکه آنها در چه دسته‌ای از یارانه‌ها قرار می‌گیرد، قابل تعقیب و جریمه در نظر گرفت و به گمانم این روش دیگری برای نظم بخشیدن به روند گزارش‌های یارانه‌ها از ناحیه کشورها است. پس از آن باید به تقویت قوانین موجود در برخورد با رویه‌های غیرقانونی پرداخت. لازم است بدون منتظر ماندن برای به اجرا افتادن رویه‌های حل



اختلاف، درخواست‌های فوری تری برای پرداخت گرامت یا اعمال سیاست‌های تلافی‌گرانه در قبال پرداخت یارانه‌های ممنوعه از ناحیه یک کشور در نظر گرفته شود. به نظرم اعضاء نباید تا رسیدن به یک نقطه توازن منتظر باقی بمانند؛ چراکه با اجرایی شدن یک یارانه غیرقانونی از ناحیه کشور متخلف، آسیب‌دیدگی دیگر کشورها شروع می‌شود و ممکن است رویه‌های فعلی که عموماً نگاه گذشته‌نگر دارند عموماً به راه‌حل‌هایی می‌رسند که دیگر به کار کشورهای آسیب‌دیده نمی‌آید. به نظرم انجام اصلاحاتی در این زمینه بسیار ضروری و چاره‌ساز خواهد بود.

سوم اینکه در این خصوص باید تصمیم‌سازی شود که آیا می‌شود با تدبیری اعضاء متخلف به میزان یارانه غیرقانونی که پرداخت کرده‌اند، بازپرداخت داشته باشند یا خیر. هم‌اکنون در اتحادیه اروپا چنین رویه‌ای دارد کار می‌کند و هر عضو چنانچه برخلاف رویه کمک‌های دولتی عمل کرده باشد ملزم است کل مبلغ یارانه‌های پرداختی خود را به اتحادیه بازپرداخت کند و به نظرم لازم است رویه مشابهی نیز در سازمان تجارت جهانی اعمال کنیم. به نظرم یکی از مهم‌ترین چالش‌های سازمان تجارت جهانی این است که به رغم تمامی مطالعات و زحماتی که کشیده شده، تاکنون نتوانسته به یک رویه موثر و مشخص برای اعمال سیاست‌های جدید مدنظر برسد و به رغم تلاش‌هایی که «دایره حقوق گمرکی» سازمان تجارت جهانی در بررسی رویه‌های خلاف قوانین داشته با شرایط فعلی امید اندکی به موفقیت در این زمینه دارم.

بر این عقیده‌ام که پیشنهاد دولت «بایدن» این است که متحدان این کشور نگرانی‌های خود نسبت به اقدامات به عمل آمده آمریکا را کنار بگذارند و از آن الگوبرداری نکنند. این سازمان تجارت جهانی است که باید اطمینان حاصل کند سیاست‌های آمریکا در درآمدت نتیجه معکوس نداشته باشد و این کشور نسبت به پرداخت یارانه‌های مضر و مخرب تجارت اقدامی نکند. بنابراین باید سریعاً نسبت به تقویت حوزه‌های پیش‌گفته اقدام کرد و با کار بر روی تقویت قوانین موجود و حصول اطمینان از پیروزی و مشارکت اعضاء در این زمینه، برخورد متناسبی با واقعیت‌های امروز عرصه اقتصاد جهانی صورت گیرد.

۱۲- سازوکار حل اختلاف

«سیسیلیو مال استروم»

خوب این یک استدلال بسیار قانع‌کننده است که البته همه چیز به تمایل سیاسی اعضاء برای مشارکت در این امر خلاصه می‌شود و برای اینکه این اتفاق بیفتد آنها همچنین باید از پیامدهای

منفی برای هر کشور آگاه باشند نه فقط برای کل سیستم و شما گفتید البته هیچ مکانیزم حل و فصل اختلافی وجود ندارد که واقعا امروز کار کند. به نظرم به رغم تفاوت ماهوی که بین سازمان تجارت جهانی و اتحادیه اروپا وجود دارد، راه حل سوم شما می‌تواند کارگشا باشد. بد نیست در مورد مکانیزم‌های حل اختلاف بیشتر صحبت کنیم.

«آنا بل گونزالس»

اجازه بدهید همینجا لحظه به بحث ورود کنم چون ممکن است این کار بزرگ و پیچیده مقداری ساده‌انگارانه دیده شود. اما همانطور که گفتیم ما به تازگی شاهد توافق اعضاء در زمینه یارانه‌های شیلات بودیم و این یک گام مهم است. البته توسعه این قوانین در زمینه‌های دیگر نیز دیده شده که نمونه‌هایی از آن را می‌توانید در موافقتنامه «تجارت آزاد آمریکا-مکزیک-کانادا» و قوانین ایالتی مندرج در آن و یا در «موافقتنامه جامع و مترقی اقیانوس آرام» و همچنین در موافقتنامه سرمایه‌گذاری میان اروپا و چین و دیگر در موافقتنامه‌های تجاری حوزه جنوب شرقی آسیا بیابید. لذا وضعیت موجود به این معنا نیست که دولت‌ها به این مسائل که «اینو» عنوان کرد فکر نکرده‌اند، واقعیت این است که به همه این موارد هم اندیشیده‌اند و هم عمل کرده‌اند. مساله این است که با اقدامات اخیر در حوزه سیاست‌های صنعتی، لزوم اقدامی دوباره ضروری شده و همه اعضاء به خوبی وقوف دارند که هر چه نظم و انضباط بیشتر شود، یارانه‌های خوب می‌توانند مفید واقع شوند و بلکه به احیای تجارت کمک کنند. لذا هر چند رسیدن به توافقی جامع در حال حاضر در حوزه یارانه‌ها به نظر بعید و غیرممکن به نظر برسد، توفیق‌هایی که در برخی حوزه‌ها مانند شیلات در سازمان تجارت جهانی به دست آمده، نشان می‌دهد امکان‌پذیری‌ها چندان دور از دسترس نیست.

۱۳- نشست سیزدهم وزیران، سازمان تجارت جهانی،

ابوظبی

«سیسیلیو مال استروم»

به ابتکار عملی که در شناسایی یارانه‌ها خوب، بد و زشت توسط چهار سازمان جهانی انجام شده اشاره کردید که می‌دانیم این ابتکار عمل‌ها با توجه به نوع سازمان‌های مختلفی که برشمردید، کشورهای مختلف را نیز درگیر کرده است. می‌دانیم که این مباحث در نشست‌های جی-۷ و جی-۲۰ نیز مطرح شده‌اند و در برخی مواقع شاهد تعاملات نزدیکی میان بیانیه‌های پایانی این نشست‌ها



و جمع‌بندی کمیته‌های مختلف سازمان تجارت جهانی هستیم. می‌دانیم که نشست وزرای بعدی تقریباً شش ماه دیگر در فوریه ۲۰۲۴ در امارات متحد عربی خواهد بود. به نظر شما امکان طرح مباحثی که در این نشست داشتیم در نشست وزرا وجود دارد؟

«آنابل گونزالس»

اجازه بدهید پیش از پاسخ به این سوال، اشاره‌ای به ضرورت هماهنگی دولت‌ها و دیگران بازیگران امر در حوزه یارانه‌ها و اتخاذ سیاست‌های اصلاحی داشته باشیم. به نظرم در میان دستگاه‌های مختلف دولتی که همگی در امر یارانه‌ها دخیل و مهم‌اند و مثلاً وزرای بازرگانی نقش برجسته‌ای دارند، اما کار اصلی در دست وزرای دارایی است که کیف پول را در اختیار دارند و پیامدهای مالی یارانه‌ها را تحمل می‌کنند.

بنابراین نوع نگاه وزرای دارایی در نوع سیاست‌های یارانه‌ای چه در سطح داخلی و چه در سطح جهانی اهمیت زیادی دارد و آنچه به ما بازمی‌گردد این است که برای توسعه تجارت جهانی لازم است این دسته از وزرا را در نشستی گردهم آوریم که مأموریت نشست سیزدهم یکی همین است. مباحث اولیه اخیراً در میان وزرای دارایی کشورهای عضو شروع شده است و در نظر داریم در این نشست در ابوظبی به طور جدی به این موضوع بپردازیم. اما اطمینان دارم که به رغم اهمیت بسزایی که در حال حاضر یارانه‌های صنعتی پیدا کرده‌اند، در این نشست موضوع یارانه‌های کشاورزی شیلات یکی از موضوعات اصلی روی میز خواهد بود، زیرا ما به دنبال آن هستیم که امیدوارم یارانه‌های شیلات را که در نشست دوازدهم وزرا بر سر آن توافق شده بود را تصویب و به اجرا نزدیک‌تر کنیم. اعمال یک سقف تشویقی برای یارانه‌های این حوزه برای کشورهای در حال توسعه و بررسی دستورالعمل‌های آن یکی از موضوعات اصلی نشست ابوظبی است. در خصوص یارانه سیاست‌های صنعتی که همه می‌دانند گرچه موضوع بسیار پیچیده‌ای است، اما شروع بحث در خصوص آن امری ضروری است و احتمالاً کمیته‌ای از وزرا یا سفرای آنها برای شکل‌گیری و ادامه این بحث در نشست سیزدهم ایجاد شود.

۱۴- زمینه‌های پیشرفت

«سیسیلیو مال استروم»

«اینو» از نظر شما آیا در این نشست یا دیگر نشست‌های بین‌المللی که وزرای کشورهای مختلف گردهم می‌آیند، زمینه‌ای برای پیشرفت در این زمینه وجود دارد.

«اینو مینک»

در اینکه زمینه پیشرفت زیادی وجود دارد کاملاً با «آنابل» موافقم و البته که در مورد شیلات دیدیم که چه چیزی ممکن هم هست. من فکر می‌کنم این مهم است که به یاد داشته باشیم که رسیدن به توافق شیلات هم در نقطه نهایی چه دستاوردی داشت. یک دستاورد اصلی این توافق ایجاد گروه جدیدی از یارانه‌های ممنوعه بود که یکی از توصیه‌های سه‌گانه‌ای است که پیش‌تر ذکر کردم. واقعیت این است که وقتی اعضا انگیزه مناسبی برای انجام کارهای مهم داشته باشند، به نتیجه می‌رسند. در خصوص نشست سیزدهم و موضوع یارانه‌ها بر این عقیده‌ام که تا رسیدن به نقطه‌ای که موضوع یارانه‌های صنعتی در دستور کار نشست وزرا قرار بگیرد، فاصله زیادی داریم و لذا بسیار بعید می‌دانم چیزی در حد بازمی‌بینی و بازنویسی «توافقنامه یارانه‌ها و سیاست‌های جبرانی» روی میز آن قرار بگیرد. احتمالاً در این حد که مشکلات چیست بحث خواهد شد و البته که در همین سطح گفتگو کردن هم بسیار مهم است؛ چراکه عدم گفتگو به خودی خود یک مشکل بسیار بزرگ‌تر است و لذا طرح مباحث اولیه در این زمینه حتماً نقطه مثبتی است.

اما برای من که در واشنگتن نشست‌ام فکر می‌کنم مسئله بزرگ‌ترین این است که اینجا در مباحث پیرامون موضوع سیاست‌های صنعتی اخیر و یارانه‌ها چه اتفاقی دارد می‌افتد. ما باید در واشنگتن در خصوص هدف از پرداخت یارانه‌ها، اینکه مشکل چیست، شکست بازار چیست و چه ابزارهایی برای رفع آن مناسب است بسیار شفاف‌تر باشیم. من فکر می‌کنم اگر به آنچه دولت انجام می‌دهد نگاه کنیم، در حال حاضر دو هدف اصلی سیاست صنعتی خود را در رقابت با چین و مبارزه با تغییرات اقلیمی با هم ترکیب کرده که این می‌تواند اثربخشی اقدامات اقلیمی را تضعیف کند؛ چراکه موضوع چین را از موضوع اقلیم جدا کرده در حالی که چین بعنوان یک کشور اصلی آلاینده باید خود بخشی از راه حل اهداف قسمت اقلیم و نه صرفاً مشکلی در اهداف قسمت رقابت باشد. به نظرم اتخاذ چنین رویه‌ای از جانب آمریکا این خطر را نیز به دنبال دارد که شرکای تجاری این کشور که با چین جنگ طلبی خاصی ندارند و بلکه برای این کشور نقش سازنده متصور هستند، به تدریج نسبت به سیاست‌های آمریکا دلزده، بیزار و روی‌گردان شوند. به جای آن باید به این فکر کرد که چگونه می‌توان برخی اهداف اقلیمی مشترک با چین تعریف کرد. به نظرم سازمان تجارت جهانی می‌تواند در این زمینه کمک‌کننده باشد و در آن می‌توان فضای سیاسی لازم برای گفتگوهای واقعا فنی و مصالحه‌جویانه برای رفع مشکلات مختلف به بحث گذاشت.

۱۵- دلایل امنیت ملی

«سیسیلیو مال استروم»

هر دو موردی که ذکر کردی در واقع پرداختن به موضوع یارانه‌هایی است که گویا اشتیاق بیشتری به آنها از منظر امنیت ملی وجود دارد و این استدلال امنیت ملی مختص زمان حاضر هم نیست و چیزی است که از گذشته دور و مدت‌ها قبل از مسائل اقلیمی شنیده بودیم، و همین مساله را واقعا دشوارتر می‌کند؛ چراکه وقتی بحث امنیت ملی به میان می‌آید، یعنی اجرای سیاست الزام‌آور می‌شود. در مباحث خودتان پژوهشگران را از سراسر جهان تشویق به ورود به تحلیل اطلاعات یارانه‌های صنعتی کردید. آیا این چهار سازمان و به طور مشخص سازمان تجارت جهانی برنامه مشخصی برای این موضوع دارند. نوعی طرح برای ترویج برخی زمینه‌های تحقیقاتی در حوزه سیاست‌های صنعتی و یارانه‌های آن یا ایجاد یک رشته دانشگاهی در این زمینه

«آنابل گونزالس»

به نظرم این سوال بسیار به جایی است. آن طور که خبر دارم این چهار سازمان قرار است کنفرانسی در این زمینه برگزار کنند و دعوت به صدور فراخوانی برای پیشنهادات برای دانشگاهیان خواهند کرد تا مقالات خود را ارائه دهند و به طور گسترده‌تر دستاوردهای خود را با جامعه دانشگاهی و سیاست‌گذاران امر به اشتراک خواهند گذاشت. امیدوارم این اقدامی باشد که میان دانشگاهیان و پژوهشگران انگیزه لازم را ایجاد کند.

«اینو» در این زمینه کارهای خارق‌العاده‌ای انجام داده و ما امیدواریم که او و دیگران هر چه بیشتر در مورد این مسائل بیاندیشند چراکه مسائل مربوط به نقش دولت و پیامدهای مداخله آنها ذاتا مسائل پیچیده‌ای هستند. گاهی اوقات حتی اقداماتی که خوب و مثبت هستند به صرفه تمام نمی‌شوند و لذا این ماهیت می‌طلبد که جنبه‌های مختلف و پیچیده موضوع مورد بررسی قرار گیرد. همانطور که فکر می‌کنم پیش‌تر هم اشاره کردم، در این مسیر به کمک همه نیاز داریم و سعی خواهیم کرد این مهم را با راه‌اندازی کنفرانسی در مورد یارانه‌ها و بیان آنچه می‌دانیم و نمی‌دانیم در این زمینه‌ها شروع کنیم.

سخن پایانی

«سیسیلیو مال استروم»

این خبر بسیار خوبی است و امیدوارم مخاطبین برنامه در جامعه دانشگاهی که این سخنرانی را گوش می‌دهند، این موضوع را جدی بگیرند. فراموش نکنیم اگرچه در نهایت این اهل سیاست هستند که تصمیم‌سازی می‌کنند اما آنها باید مبتنی بر واقعیت و مبتنی بر شواهد اقدام کنند و در شرایط حاضر که اتفاقات خیلی سریع از پس یکدیگر در حال وقوع است این مهم اهمیت بیشتری دارد. یارانه حیوانی نیست که قبلا بر روی سیاره‌مان ندیده باشیم. ما در این زمینه دانش انباشته مناسبی داریم و لازم است آنچه تا کنون داشته‌ایم را با آنچه امروز به دست آمده با هم ادغام کنیم.

«آنابل گونزالس» و «اینو مَنیک» عزیز از شما بسیار سپاسگزارم که به ما کمک کردید بفهمیم هم اکنون چه اتفاقی دارد می‌افتد و چه اقداماتی لازم است که بیفتد و از همه شما که این برنامه را گوش دادید یا منعکس می‌کنید سپاسگزارم. امیدوارم هر کجا که هستید بعد از ظهری زیبا داشته باشید.



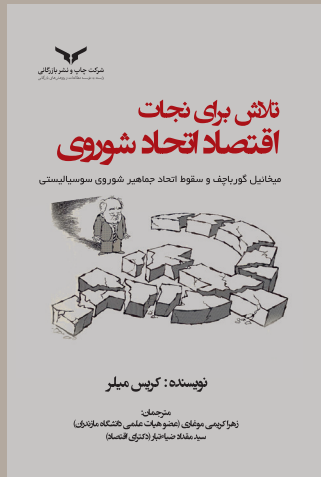
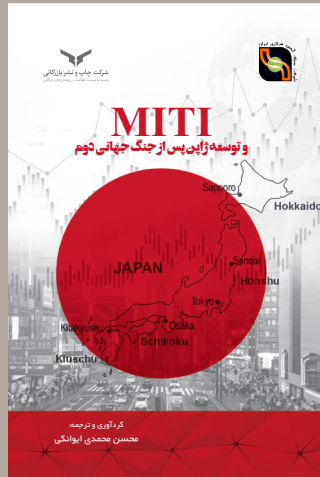
تبلیغات





شرکت چاپ و نشر بازرگانی
وابسته به مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی

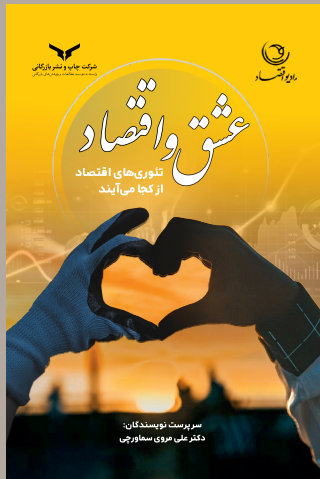
معرفی کتاب





شرکت چاپ و نشر بازرگانی
وابسته به مؤسسه مطالعات و پژوهش های بازرگانی

معرفی کتاب



مقررات صادرات و واردات ۱۴۰۲

فروشگاه و مرکز پخش
۶۶۹۳۹۳۲۹



مقررات صادرات و واردات ۱۴۰۲

و آیین نامه اجرایی آن به ضمیمه جداول تعرفه های گمرکی، براساس سیستم هماهنگ شده توصیف و کد گذاری کالا (تعرفه گمرکی ۱۴۰۲) با اعمال قانون بودجه سال ۱۴۰۲
قطع رحلی، ۱۰۱۷ صفحه



وبراست الکترونیکی کتاب مقررات صادرات و واردات

را می توانید از اپلیکیشن کتاب الکترونیک شرکت چاپ و نشر بازرگانی می توانید دریافت نمایید.



شرکت چاپ و نشر بازرگانی
سپاس عالی

ردیف	ماهیت	شیوه آموزش	عنوان دوره	مدت	تاریخ شروع
۱	بازاریابی و کسب و کار	آنلاین	پرورش مذاکره‌کننده موفق	۳۰	۱۴۰۲/۰۷/۰۱
۲	بازرگانی	آنلاین	تربیت کارشناس صادرات	۱۰۰	۱۴۰۲/۰۷/۰۱
۳	بازرگانی	حضوری	جامع مهارت‌های بازرگانی و تجارت بین‌الملل	۸۰	۱۴۰۲/۰۷/۰۴
۴	بازرگانی	آنلاین	مدیریت خرید و سفارشات خارجی	۲۸	۱۴۰۲/۰۷/۰۶
۵	علوم مالی	حضوری	سرمایه‌گذاری در بازار سهام ۱ (مفاهیم اولیه و شیوه معاملات)	۲۴	۱۴۰۲/۰۷/۰۹
۶	علوم مالی	آنلاین	سرمایه‌گذاری در بازار سهام ۱ (مفاهیم اولیه و شیوه معاملات)	۲۴	۱۴۰۲/۰۷/۰۹
۷	بازرگانی	آنلاین	صادرات و واردات در مناطق آزاد ویژه و سامانه‌های مربوطه	۴	۱۴۰۲/۰۷/۰۹
۸	بازاریابی و کسب و کار	آنلاین	جامع دیجیتال مارکتینگ	۴۰	۱۴۰۲/۰۷/۱۵
۹	بازرگانی	حضوری	امور گمرکی و ترخیص کالا	۲۴	۱۴۰۲/۰۷/۱۶
۱۰	بازرگانی	آنلاین	جامع ثبت سفارش از طریق سامانه NTSW، خرید و فروش ارز در سامانه نیما و اظهار از راه دور در گمرک EPL	۲۷	۱۴۰۲/۰۷/۱۶
۱۱	بازاریابی و کسب و کار	آنلاین	دیجیتال مارکتینگ برای صادرات - Digex	۲۰	۱۴۰۲/۰۷/۱۹
۱۲	بازرگانی	حضوری	ابزارهای تحلیل بازار مرکز بین‌المللی تجارت - Market Analysis Tools	۲۰	۱۴۰۲/۰۷/۲۷
۱۳	بازرگانی	آنلاین / آفلاین	تربیت کارشناس روابط بازرگانی بین‌المللی	۶۰	۱۴۰۲/۰۷/۲۹
۱۴	بازرگانی	حضوری	صادرات محصولات پتروشیمی	۸۰	مهر

مرکز ملی شماره گذاری کالا و خدمات ایران

مرکز ملی شماره گذاری کالا و خدمات ایران به عنوان تنها نماینده رسمی سازمان جهانی GS1 در ایران وظیفه صدور کد و ارائه انواع بارکد برای کالاهای ایرانی، خارجی و خدمات را بر عهده دارد.

سازمان جهانی GS1 یک سازمان بین المللی پیشگام در زمینه

طراحی، توسعه و اجرای استانداردهای شناسایی کالا، ضبط خودکار داده ها و تبادل الکترونیکی آنها است.

این سازمان گستره وسیعی از خدمات و راهکارهای اجرایی را برای بهبود کارایی و شفاف سازی زنجیره های تأمین و تقاضا در سطح جهانی و بخش های مختلف صنعتی و تجاری ارائه می دهد. در حال حاضر ۱۱۵ کشور عضو سازمان جهانی GS1 هستند و در سطح جهان بیش از ۲ میلیون شرکت از خدمات و راهکارهای GS1 استفاده می کنند.

این مرکز با مطالعه موردی تجربیات کشورهای توسعه یافته دنیا و استانداردهای GS1 در حوزه کدینگ و مدیریت زنجیره تأمین، پیشرفت های بین المللی حاصل شده را مورد بررسی و تحلیل قرار داده تا کسب و کارها، تولیدکنندگان و تأمین کنندگان کالا از دانش موجود بهره مند شوند و به راحتی بتوانند تجارت خود را با ساز و کارهای جهانی منطبق کنند.

همچنین طبق بند ج ماده ۱۰۱ قانون برنامه پنجم توسعه این مرکز به عنوان متولی صدور شناسه کالا و خدمات، به تمامی عرضه کنندگان و جهت ارائه اطلاعات مربوطه به دستگاه های ذیربط معرفی شده است.

به موجب آئین نامه اجرایی شماره ۱۸۵۹۶/ت/۳۷۱۷۹ ک مورخ ۱۳۸۶/۰۲/۱۱ موضوع بند ۴ تصویب نامه شماره ۱۱۶۲۲۵/ت/۳۵۸۱۸ مورخ ۱۳۸۵/۰۵/۱۸ هیأت وزیران و به استناد ماده ۷۹ قانون تجارت الکترونیک تمامی دستگاه های دولتی موظف شده اند در خریدهای بزرگ و متوسط خود تنها کالایی را خریداری نمایند که دارای کد ملی ثبت شده در پرتال ملی این مرکز باشد.

شایان ذکر است طبق تبصره ماده ۵ آئین نامه اجرایی

ماده ۱۳ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز کد

GTIN (کد شناسایی GS1 برای اقلام

تجاری) به عنوان شناسه کالا قابل

استفاده است.



نشانی: تهران، میدان فاطمی، خیابان

جویبارکوجه میرهادی شرقی، پلاک ۴

کدپستی: ۱۴۱۵۸۸۵۷۶۴

تلفن: ۰۲۱-۸۸۹۲۴۶۰۵ فکس: ۰۲۱-۸۸۹۳۸۱۴۰

www.nncgs1.com

www.gs1-ir.org

info@nncgs1.com

info@gs1-ir.org



معرفی

مرکز ملی شماره گذاری کالا و خدمات ایران در سال ۱۳۷۴ به پیشنهاد ستاد پشتیبانی تنظیم بازار و به استناد بند ۵ مصوبه شماره ۳۵۳۲ هیأت وزیران در جهت نوین سازی شبکه های خرده فروشی کشور تأسیس شد.

به موجب مصوبه مذکور وزارت بازرگانی سابق، موسسه مطالعات و پژوهش های بازرگانی به نمایندگی آن وزارتخانه به عنوان مسئول اجرای طرح شماره گذاری کالا در کشور تعیین و کلیه شرکت های تولیدی موظف شدند طبق آیین نامه تنظیمی وزارت بازرگانی نسبت به اخذ شماره ملی کالا (بارکد) و درج آن بر روی اقلام تولیدی خود اقدام نمایند.

ماموریت ها

- تعیین روش طبقه بندی و شماره گذاری کالا و خدمات.
- تعیین روش استاندارد و یکسان برای شناسایی محصول و دستیابی و به اشتراک گذاشتن اطلاعات از طریق زنجیره تأمین.
- تخصیص شماره منحصر به فرد به کالا، خدمات و صاحبان کالا.
- تسهیل شناسایی کالا در زنجیره تأمین.
- اقدام جهت تبادل الکترونیکی داده.
- اقدام به ایجاد زیرساخت های اطلاعات و اطلاع رسانی کالاها و خدمات جهت توسعه تجارت الکترونیکی.

اهداف

- توسعه سیستم کدگذاری با استفاده از فناوری بارکد جهت نوین سازی زیرساخت اطلاعاتی کشور در حوزه کالا و خدمات.
- ایجاد زبان مشترک جهت سرعت دادن و ایجاد اطمینان در تبادل اطلاعات محصولات و دسترسی به آن.
- گسترش پیاده سازی و استفاده از استانداردهای GS1 در حوزه کالا و خدمات.
- استفاده از کدهای شناسایی جهت ایجاد هویت و مدیریت کالا و تسهیل مبادلات و امور تجاری.
- ساماندهی نظام زنجیره تأمین و توزیع.

مشتریان

تا سال ۱۴۰۰ بیش از ۱۳۰ هزار تأمین کننده و تولیدکننده کالا و خدمات به عضویت مرکز ملی شماره گذاری کالا و خدمات ایران درآمده و برای محصولات شان کد و بارکد دریافت نموده اند تا بتوانند در زنجیره تأمین کالا و خدمات کشور فعالیت نمایند.

نمایندگی ها

مرکز برای تسریع در ارائه خدمات مطلوب و جلب رضایت مشتریان، اقدام به جذب ۳۸ نمایندگی در سراسر کشور کرده است. حاصل این همکاری مشترک منجر به ثبت و صدور کد شناسایی برای بیش از ۵,۵ میلیون نوع قلم کالا تا سال ۱۴۰۰ در پرتال ملی مرکز شده است.

مشترکین اطلاعاتی

مرکز دارای بانک اطلاعاتی به روز و پویا است که روزانه بر اطلاعات کالا و تأمین کنندگان آن افزوده می شود. لذا مشترکین اطلاعاتی مرکز جهت استفاده از این بانک اطلاعاتی و آگاهی از صحت بارکدها همواره متقاضی استفاده از وب سرویس های مرکز هستند و به صورت مستمر بر تعداد این مشترکین افزوده می شود.

 سامانه تدارکات الکترونیکی نفت	 سامانه ثبت برخط معاملات	 فروشگاه اتکا	 سازمان غذا و دارو
 سامانه تدارکات الکترونیکی دولت	 بورس کالا	 سامانه ثبت الکترونیکی معاملات نفتی (تامن)	 مرکز توسعه تجارت الکترونیکی
 سازمان ملی استاندارد	 فروشگاه های زنجیره ای رفاه	 بنیان دیدبان هوشمند	 پایا شبکه هوشمند خرید و فروش کالا و خدمات
 ستاد مبارزه با قاچاق کالا	 افق کورش	 معاونت بازرگانی داخلی وزارت صمت	 دولت همراه

بانک اطلاعاتی مرجع کالا و خدمات کشور

طبق مصوبه شماره ۲۰۰/۱۴۵ مورخ ۱۳۹۳/۰۶/۱۱ شورای فناوری اطلاعات هیأت دولت، بانک اطلاعاتی مرکز به عنوان بانک مرجع کشور در حوزه کالا و خدمات است و جزء ۱۲ بانک اطلاعاتی کشور که هر یک در حوزه خود به عنوان مرجع قابل استناد هستند قرار دارد.



۷

مهم ترین مزایای کاربرد استانداردهای GS1 در صنایع مختلف

صنعت مواد غذایی:

- افزایش امکان فروش مواد غذایی از طریق پایانه های POS.
- کاهش هدر رفت و دورریز مواد غذایی.
- فراهم سازی اطلاعات مورد نیاز مصرف کنندگان.
- امکان فراخوانی کالاهای معیوب از مراکز بخش به صورت دقیق و سریع.

صنعت بهداشت و درمان:

- افزایش امنیت و کاهش خطاهای پزشکی.
- بهبود کیفیت خدمات رسانی به بیماران به واسطه ثبت خودکار اطلاعات آن ها.
- جلوگیری از جعل و تقلب.
- زنجیره تأمین شفاف و کارآمد با امکان فراخوان دقیق محصول.

صنعت حمل و نقل:

- کارآمدی عملیات حمل و نقل و لجستیک، انبار کردن و تحویل کالا منطبق با قوانین کنترل مرزی.
- محاسبه دقیق مالیات بر اساس تعرفه های گمرکی برای واردات و صادرات.

صنعت پوشاک:

- ایجاد شناسنامه منحصر به فرد برای محصولات.
- محافظت از نام تجاری در سراسر جهان (جلوگیری از جعل).
- آسان سازی و تسریع در ورود محصولات به بازارهای محلی و جهانی.
- بهبود فرآیندهای تأمین، تولید، انبارداری، فروش و توزیع.



۶

کد شناسایی خدمات و کد درون سازمانی

معرفی خدمات سازمان ها و شرکتها در زنجیره تأمین و کدینگ سازمانی

- صنعت کد شناسایی خدمات: سیستم کدینگ خدمات مرکز با هدف شناسایی صحیح خدمات موجود در کشور، به اطلاعات ارائه دهندگان خدمت نظم داده و آنها را به صورت یکپارچه مدیریت می کند. پس از طبقه بندی خدمات موجود و اطلاعات ارائه دهندگان خدمت، یک کد شناسایی منحصر به فرد برای آنها صادر می شود و بانک اطلاعاتی جمع آوری شده به ارگان ها، سازمان ها و شرکتها ارائه می شود تا فضای عرضه و تقاضای خدمت به هم وصل شود.

- صنعت کد درون سازمانی: اقلام درون سازمان طبقه بندی، شناسایی و کاتالوگ سازی شده و به هر یک کدی منحصر به فرد اختصاص می یابد. این کد زیربنای اطلاعاتی استاندارد برای سیستم ERP شرکتها می باشد. با اطلاع از وضعیت اقلام در قسمت های مختلف سازمان از جمله انبار می توان از منابع موجود بهترین بهره را برد و تدارکات و خرید را به طور اصولی مدیریت کرد.

سرویس های مکمل

سایر خدمات

- صنعت کد شناسایی بین المللی موقعیت های مکانی (GLN) جهت شناسایی ذی نفعان در زنجیره تأمین.
- سامانه ردیابی و رهگیری کالا در زنجیره تأمین (ETS).
- صنعت کد شناسایی بین المللی بسته های چندتایی کالا (GTIN14).
- صنعت کد شناسایی بین المللی مرسوله های لجستیکی (SSCC).
- سرویس استاندارد سازی تصاویر کالا مطابق با استاندارد جهانی.
- ارائه وب سرویس جهت دریافت اطلاعات کالا و خدمات تأمین کنندگان مربوط.
- سرویس صحت گذاری بارکد جهت خوانده شدن در اولین اسکن.
- صنعت کاتالوگ بین المللی محصول با ساختار جهانی طبقه بندی GS1 (GPC).
- استعلام مشخصات بارکدها و صاحبان کسب و کار در سایت بین المللی Gepir.

۵

شناسایی اقلام جهت مدیریت زنجیره تأمین

صنعت کد بین المللی (Global Trade Item Number) GTIN

- به وسیله این کد می توان محصولات را به بازار جهانی معرفی نمود. GTIN یا شناسه جهانی قلم کالای تجاری از برند شما در زنجیره تأمین جهانی محافظت می کند. GTIN زبان مشترک دنیای پیشرفته امروز در حوزه کالا بوده و کلید مهم در ردیابی و مدیریت صحیح زنجیره های تأمین است.
- این کد طبق استانداردهای سازمان جهانی GS1 (Global Standards) صادر می شود.

صنعت کد ملی (ایران کد):

- ایران کد یا نظام طبقه بندی ملی کالا و خدمات ایران، نظامی است که اطلاعات پایه زنجیره تأمین در حوزه کالا و خدمات را تحت کنترل در می آورد. در این نظام با استفاده از رویه ها، استانداردها و به ویژه ابزار خیره طبقه بندی و کدگذاری کالا و خدمات، زبان مشترک و مفاهیم همسانی در سطح ملی ایجاد شده و کلیه اطلاعات اعتباری کالا و خدمات از قبیل مراجع عرضه کنندنده، مشخصات فنی، استانداردهای ملی و بین المللی و ... ثبت، ذخیره، ساماندهی و منتشر می گردد.

تکمیل شناسنامه کالا و صنود شناسه:

- شناسه کالا همان ایران کد بهبود یافته است که حسب آئین نامه اجرایی ماده ۱۳ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز، برخی از بنگاهها ملزم به دریافت آن هستند و منحصرا مرکز ملی شماره گذاری کالا و خدمات ایران این کد را ارائه می نماید.





خدمت جدیدی از مرکز ملی شماره گذاری کالا و خدمات ایران



● صدور شناسنامه فرش دستباف:

در دنیای هنر- صنعت فرش دستباف را با نام ایران می‌شناسند و در حدود نیمی از سهم بازار دنیا در این محصول به ایران تعلق دارد. اما در بازار رقابت جهانی مشاهده می‌شود که رقبای عمده و اصلی کشورمان در حال رشد بوده و تهدیدی جدی برای این هنر- صنعت ملی به حساب می‌آیند. یکی از مهمترین نکات قابل توجه در این زمینه اختلاف فاحش قیمت تولید و فروش فرش دستباف ایران نسبت به رقبای می‌باشد و گاهی تا ۴۰۰ درصد در این زمینه این حال، مواردی همچون نام تجاری (Brand) فرش ایرانی، کیفیت تولید، التزام به تولید کالای ۱۰۰ درصد دستی و طبیعی و نیز خلاقیت در طراحی از جمله دلایلی است که علیرغم این اختلاف قیمت، صنعت فرش دستباف را در عرصه رقابت همچنان سرپا نگه می‌دارد.

بر همین اساس و طبق تکلیف برنامه ششم توسعه کشور و براساس ماده ۲۲ مقررات صادرات و واردات مجلس شورای اسلامی مصوب مهر ۱۳۸۲ مبنی بر اجبار شناسنامه‌دار شدن فرش‌های ۳۰ رج به بالا، مرکز ملی فرش ایران پس از تحقیق، پژوهش و مراوده‌ها و پیگیری‌های چندین ساله با بخش‌های مختلف دولتی و خصوصی نسبت به انعقاد تفاهم‌نامه‌ای با مرکز ملی شماره گذاری کالا و خدمات ایران، امکان صدور شناسنامه فرش دستباف را برای فرش‌های تولیدی داخل کشور براساس استانداردهای جهانی GS1 فراهم کرده است.

● مزایای شناسنامه فرش دستباف:

- وجود یک پنجره واحد جهت سنجش اصالت کالا در طول زنجیره تولید.
- یکپارچه‌سازی فرایند احراز هویت کالا(فرش دستباف، گبه و...).
- ایجاد قابلیت رهگیری هر قلم تجاری در زنجیره تأمین برای کلیه ذینفعان در هر زمان و مکان.
- صدور شناسنامه معتبر بین‌المللی مبتنی بر استانداردهای GS1 به ازای هر کالا.
- تسهیل فرایندها و سیستم‌های وابسته به اطلاعات و بهره برداری از داده‌های کلان.
- اجرای دستورالعمل WIPO شماره ۶۲۶/۴۸۶۵ مورخ ۱۴۰۰/۰۶/۰۳ برای حفظ مالکیت معنوی.
- از برند فرش دستباف ایران حفاظت شده و به منظور کمک به توسعه صادرات، محصولات در ویرتین بین‌المللی معرفی خواهند شد.
- ایجاد ارزش افزوده برای فرش‌های صادراتی- حفاظت از برند فرش دستباف در مقابل رقبای بین‌المللی.
- شفاف سازی اطلاعات و امکان جاری نمودن قوانین ضد قاچاق، ضدکپی برداری و ضد تقلب در روش‌های گوناگون.
- افزایش بهره‌وری سرمایه انسانی (وزارت صمت)، تسهیل در تحقق اهداف و برنامه‌های دولت در حوزه صنعت و معدن و تجارت و توفیق در گسترش رفاه اجتماعی.

